بعون الملک المعین الوہاب

کتاب مستطاب جامع حالات و ملفوظات و مناقب و مقامات حضرت خواجہ خواجگان ولی الہند غریب نواز حضرت خواجہ معین الدین چشتی سنجری ثم الاجمیری قدس اللہ سرہ العزیز

مسمی بہ

معین الاولیاء

تصنیف ادیب لبیب و شاعر بلیغ جناب منشی قاضی سید امام الدین حسن خاں صاحب

بماہ ربیع الاول سنہ ۱۳۱۲ھ

1798ء

مطبع معین الہند اجمیر شریف میں زیور طبع سے آراستہ ہوئی
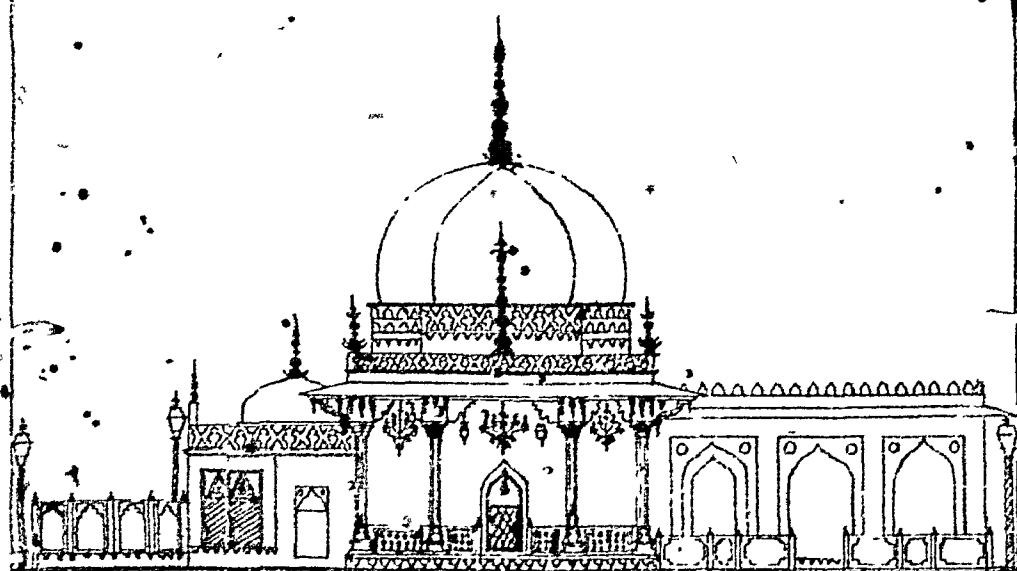
بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای لاتعد مر خدای را که شاید نوع انسان را بزیور علم و دانش بیاراست و درود نامحدود نثار ختم المرسلین
و علی آله و اصحابه اجمعین - که تخلیق هیجده هزار عالم و تفضیل بنی آدم از وجود باجود وی بوجود آمد - و از پرتو
جمال عالم افروزش ظلمت کفر از میان زمان و زمانیان برخاست - اما بعد فقیر حقیر درویش سینه ریش
قاضی سید امام الدین بن سید منیر الدین که از کمترک زله ربایان خدمت مرشدم و مولائی سراج بزم حقیقت
نور العین عرفان و معرفت شمع شبستان محامد و وحدت حضرت خواجه اله بخش چشتی تونسوی است - بر هیولی
طالع بیدار و مساعدت روزگار جمعیت مطالعه کتب سیر و سلوک و تواریخ و ملافیظ رسانید و بر حالات و
مقدمات اولیاء کاملین و بزرگان دین کماهی عز آگهی یافته بتقاضای یاران عقیدت شعار و ندیمان مودت آثار
نظر به استعداد و اجتهاد همتی گماشت که برخی از حالات و مقالات مرشد السالکین تاج المقربین و المحققین
مهر سپهر ایمان و ایقان حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء معین الحق و الملة و الدین حسنی الحسینی چشتی سنجری
اجمیری قدس الله سره العزیز در ضبط تحریر و ربط تسطیر آوردن موجب سعادت دارین و مفاخرت
نشاتین خواهد بود - لاجرم کمر همت درست کرده به ترتیب این رساله که مشتمل بر چهار باب است سعی موفور

بجائے خود رسانید۔ باب اول مشتمل بر حالات و مقالات حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا۔ باب دوم بہ تذکرہ اولادِ جسمانی۔ باب سوم در ذکر اولاد روحانی مشتمل بر دو فصل و دو فرع۔ باب چہارم مشتمل بر تذکرہ بنائے جمیع آستانہ عالی و مقامات بزرگ قدیم۔

باب اول

مشتمل بہ حالات و مقالات حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء

مخفی مباد کہ حضرت خواجہ را اصل از سنجر نواح خراسان است و قتیکہ پدر بزرگوارش داعی اجل را لبیک گفتہ خواجہ در عنوان شباب بود۔ روزے در خانہ باغے کہ از آن خواجہ بود لمعہ ذات بصورت مجذوبے پیدا آمد و پارہ نان طلب کرد حضرت خواجہ بمصداق اَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ چند دانہ خرما ارزانی فرمود صفت مجذوب اطریق بدل احسان مرغوب آمد و چند ثمر بہ لعاب دہن آلودہ بحضرت خواجہ مستر کرد بخوردنش استبداد فرمود۔ از انجا کہ مشیت قضا و قدر ہمبرین بود خواجہ از انکار باز داشتند و تسلیم مجذوب تسلیم نمودند منقول است کہ از ان زمان غلبہ عشق و محبت بر حضرت خواجہ استیلا یافت تا آنکہ حرف حب الوطن را از صفحہ خاطر بہ کذلک حسن طلب سلوک کردہ حرفِ ترک علائق در بر راست کردند و از ہجوم و کثرت دیار و دیار روے تافتہ بانخصال سلوک بمعنی کہ در صورت مجذوب مشاہدہ فرمودہ بودند پائے شوق در وادی طلب و بیابان تعب نہادند۔ درین صعوبت سفر پیش از ہمہ جا کہ حضرت خواجہ را بصورت جذب نسبتی و سلوک متنبہ فرمود ملہم غیب بود تا بہ اسباب ظاہر علوم دینیہ را در سمرقند و بخارا التساب فرمودہ مقام الیقین را بہ عین الیقین افزودند۔ تا آنکہ بکمال جذبہ شوق عنان گسستہ راہ بنیاد کستان ہا بر وسعت آباد بغداد رسانید زیرا کہ منشاء ازلی انکشاف رموز خفی و جلی ہمدرین مقام موعود و معہود بود چنانچہ بخدمت قطب الکونین شیخ المغربین و المشرقین حضرت خواجہ عثمان ہارونی

قدس الله سره العزیز فایز شده بخشش کمال ازان سرمایه بخشش دریا نوال اخذ فرمودند میگویند که حضرت خواجه را
مدت بست سال در سفر و حضر بخدمت حضرت مرشد برحق بسر بری شد و انجام کار خلعت خلافت و دستار خاص
رخصت دریافته خیرباد گفتند در آنجا به همدان و تبریز نزول مکرمت فرموده با عیان و اشراف دین اکتساب
نعم البدل فرمودند - آورده اند که حضرت خواجه اکثر بمقابر جاے خوش مے آمد و بعد از هفت یوم با پاره
نان که بیشتر از پنج مثقال نمے بود افطار میکرد - ملبوس دوتا تانوس بود بحالت شکست ریخت با پیوند
درست میفرمودند بیشتر بر اخفائے راز و حفاظت امر حق جهد بلیغ منظور بود همگاه عزلت و وحدت مقصود
بود - از هجوم و کثرت نفور بودند - اخلاق عمیم و فیض مستقیم داشتند هم درین اثنا حضرت خواجه زاده اشترابا
و غیر آن صورت قیام در پیش آمد - از انجمله واقعه زمان ورود سبزوار قابل بیان است - وقتیکه حضرت خواجه
در سبزوار رسید - حاکم سبزوار محمد یادگار نام که بغایت شقی المشرب نابکار روزگار بود - با انتباه ورود مسعود
بر خویشتن برافروخت و به تردد آزار حضرت خواجه بر آمد - اما چون نظرش بر جمال جمیل مبارک رسید
بے اختیار لرزیدن آغاز کرد و بحال خود نماند و عاقبت کار از اراده نا سزا استغفار خوانده تائب گردید
به تلقین و تصرف حضرت خواجه بیعت اختیار کرده به ترک تعلق اهل و عیال برکاب فیض انتساب
تا به حصار شادمان خود را رسانید و بارشاد حضرت خواجه تلقین و تدریس آنجا باو مفوض شد حضرت
درویش جمالی مولف سیر العارفین میفرماید که او قبر شیخ محمد یادگار در حصار شادمان دیده است بالآخر
حضرت خواجه به مدینه نبوی عازم شد و بعد ادائے مناسک حج بایمائے حضرت صدر النبوت بصوب
اجمیر ورود مسعود اتفاق افتاد - دران زمان اجمیر بحکومت هندیان بود و راجه پتهورا نام فرمانروائے آن بود مع
الحال که حضرت اجمیر منبع اسلام و مرجع اهل اسلام است در آن ایام معدن کفر و منظر کفار بود حضرت
خواجه در اجمیر رسیده اولا جائیکه طرح اقامت انداختند درخت سایه دار بود که اکنون بجایش عیدگاه کنگره در جوار
آستانه شریف واقع است شخصے از ملازمان راجه از طرح حضرت خواجه را مانع آمد و حضرت خواجه از انجا رخت اقامت برداشته
بر لب تالاب که اناساگر مشهور است قیام فرمودند - ساحل تالاب همه از بت و بتخانها معمور بود و جرس
صدائے ناقوس و غلغله هر هر صدائے دیگر از شام تا سحر جا گزین گوش و هوش نمیشد روز سبے

بمقتضای مذهب و تصلب طینت با خدام حضرت خواجه برهمن بیگان حسد برده از غسل و وضو مانع
آمدند. چون حقیقت حال حضرت خواجه را اطلاع شد. بخادمی امر فرمودند که از آب تالاب بقدر
یک کوزه گلی بردارد. هنوز کوزه آب برداشته بودند که همگین آب تالاب زرق بین و بخار آسمان گردید
و نشان نداوت و تراوت در همین تالاب معدوم و مفقود گشت. ازین ممبر انقلاب عظیم و آفت کثیر جل
نوع انسان و حیوان متاثر شده. و فریاد العطش گویان محسود شور نشور بود. باظهار اینچنین آیات
هیبت سمات و خوارق عظمی و کرامت کبری مسمی شادی که از قوم جان معبود و مسجود هنود بود. خویشتن را
بحضرت خواجه بزرگ رحمة الله علیه رسانیده به تسلیم اسلام و بیعت خدام معزز و مباهی شد. چون
این واقع هوش ربا به راجه پتهورا رسانیدند. مادرش یاد داد که با اینچنین صاحب هیبت و عظمت
مقابله و مجادله کردن دشنه تیز بر پای خود کوفتن است باید که خویشتن را ازین نزاع و نفاق باز داری
اما راجه پتهورا که به تفاوت ازلی و سفاهت سرمدی تقدیرش بود به گفته پیرزال خیال نکرد و بصحب
یکی از پرستاران خویش اجیپال جوگی را که در فن سحر و افسون ید طولی داشت اطلاع فرستاده و استمداد
و استعانت درخواست کرد. جوگی مذکور به نازش اسباب سحر و فسون که از قبیل مار خونخوار و عقرب جرار
بودند خود را به اجمیر رسانید. و با خدام حضرت خواجه بزرگ طرح مقابله انداخت و عاقبت کار منهزم و مخذول
گشته و خود را به بیعت راجه پتهورا در حضرت خواجه رسانیده بصد تضرع و الحاح عفو تقصیر التجا کرد
حضرت خواجه آمرزشش فرموده اجیپال را به خلعت اسلام معزز و مفتخر فرمود. اما راجه پتهورا که سعادت ابدی
به قدرش نبود از صراط مستقیم سعادت و هدایت آواره دشت ادبار و ضلالت گشته بدست لشکر اسلام
گرفتار آمده بالاخر واصل جهنم شد. آورده اند که حضرت خواجه را مجاهدت عمل و محافظت کلام چندان بود
که در یک روز دو ختم و بیک شب هزار رکعت تنها ادا میکردند و گاهی بسکون و گاهی به اضطراب
احوال درجهانگیر آباد و دهلی دست مقابله سفر فرمودند. حضرت خواجه بار سوم که از سفر حجاز معاودت فرمودند
تا مدت چهل سال که حد زمان عین الوصال بود. در دار الخیر اجمیر علی الاتصال قیام فرمودند غیر آنکه
بنظر تصحیح و تنقیح فرمان به موضع نامدن که وجه معاش فرزندانش بود یکبار تا به دهلی نقل و حرکت

ناگزیر اقتضاد سلسلہ نسب پاکش بواسطہ امام موسے کاظم رضی اللہ عنہ بامیر المومنین علی ابن ابی طالب
کرم اللہ وجہ منتہی می شود۔ سید حسن ملقب بخواجہ معین الحق والدین حسنی حسینی بن سید غیاث الدین۔
بن سید نجم الدین۔ بن سید عبد العزیز۔ بن سید ابراہیم۔ بن سید ادریس۔ بن حضرت امام موسے کاظم
بن حضرت امام جعفر الصادق۔ بن امام محمد باقر۔ بن امام علی سجاد۔ بن امام حسین شہید اکبر بن علی
مرتضے شیر خدا رضی اللہ تعالے علیہم اجمعین۔ بعضے کہ در نسبت سیادت حرف زدہ اند قصور تحقیق غالب
فاش است۔ منقول است کہ حضرت خواجہ بزرگ مریدان و متبعان بسیار بودند۔ اما صنفے را کہ
کہ بتصدیق ریاضت و تشریف خلافت سرافراز فرمودند تفصیل انیست۔ خواجہ قطب الدین
شیخ حمید الدین صوفی۔ شیخ فخر الدین فرزند اکبر حضرت خواجہ بزرگ سید ضیاء الدین فرزند دوم
حضرت خواجہ بزرگ شیخ معین الدین۔ قاضی حمید الدین محمد عطا ناگوری۔ اجپال معروف بہ عبد اللہ
سید وجیہ الدین مشہدی۔ شیخ برہان الدین۔ شیخ احمد۔ شیخ محسن یا حسن۔ شیخ سلیمان غازی
شیخ شمس الدین۔ شیخ حسن خیاط۔ شیخ احد الدین کرمانی۔ بی بی جمال حافظ بنت حضرت
خواجہ بزرگ شیخ مسعود غیر سالار مسعود غازی۔ ازینہا ہر یکے صاحب مقام و مرجع کافہ انام بود
اما بنام قطب الاولیا خواجہ بختیار کاکی قدس اللہ سرہ العزیز۔ و شیخ حمید الدین صوفی التوالی
الناگوری کہ بسلطان التارکین معروف است قرعہ فال زدہ بودند و ازین ہر دو یکے را بہ دہلی
و دیگرے را بہ ناگور سر آرائے خلافت و ارشاد فرمودند و از کلمات فیض آیات اوست
کما قال فی دلیل العارفین فرمود دل عاشق آتشکدہ محبت است ہر کہ درو فرود آید بسوزد
از ینکہ ہیچ آتش مشتعل تر از نائرہ محبت نیست و فرمود کہ از سیل آب روان صدائے برمے خیزد ہمین
کہ در دریا میرسد خاموش میگردد۔ فرمود شنیدم از خواجہ عثمان ہارونی رحمۃ اللہ علیہ کہ رب العزت را
دوستانند اگر در عالم دنیا یک چشم زدن محجوب باشند نابود شوند فرمود کہ از حضرت خواجہ
عثمان قدس سرہ باستماع پیوستہ کہ ہر آنکہ این سہ خصلت دارد حضرت سبحانہ تعالے اورا
دوست میدارد۔ اول سخاوت ہمچو سخاوت بحار دوم شفقت بسان شفقت خورشید نصف النہار

سوم حسن خلق باشند زیرین فرمود مصاحبت صاحب دلان به از کار نیک و صحبت بد سرشتان بدتر از اعمال
بد فرمود وقتی مرید مستحکم آنگاه شمارند که فرشتهٔ چپ هیچ عمل بد تا مدت بیست سال بنام او ننویسد
فرمود بجوار حضرت خواجه عثمان هارونی قدس الله سره العزیز که درویش محق درویشی آنگه باشد
که از وجود عالم فنا هیچ باقی نماند علامت محبت اطاعت است و ترس که مبادا دوست آزرده شود
هر عابد خائف مقابلیست و گهی که بران مقام فائز باشند همه عالم و عالمیان را در فصل دو انگشت
نه بینند. عارف کسی است که هرچه خواهد در پیش آید. و هرچه گوید جواب بشنود کمترک
قدر عارف آنست که موصوف بصفت حق باشد و اگر کسی بصورت مدعیانه پیش آید بزور کرامت
آورا به تحت الزام رساند. فرمود سالها درین کار مجاهد بودیم عاقبت کار غیر از هیبت
نصیب نباشد. فرمود گناهی چندان مضر نیست که تشهیر و تشویر برادر مسلمان فرمود. آیت
حق شناسی فرار از دنیا و سکوت در معرفت است رهروان منازل معرفت به مقصد نرسند
تا از معارف حقیقی سراغ نیابند. فرمود. دلیل شقاوت اینست که با وجود گناه نازش قبول دارد
فرمود کسیکه انعام یافت از سخاوت یافت. درویش کسی را گویند که ارباب حاجت را محروم
نگذارد. مطبوع خاطر درویش آن بود که با درویش به نشیند و غیر مطبوع آن که درویش از نشستن
درویش احتراز کند. عارف بودن بحق اینست که محو و منسی باشد. قانع و متوکل کسی را
گویند که رنج و دردی که از خلائق برسد بران شکایت باشد نه حکایت. عارف را مرگ
محبوب باشد و راحت متروک و یاد حق مانوس. عارف را چون بامداد گردد هر از واقعات شب هرانچه
که گذشت یادش نماند. علم قلزم ناپیدا کنار است و معرفت جوی پیدا کنار پس علم خدا
و معرفت بنده از ینجا است فرمود ذات عارف چون آفتاب می تابد و همه عالم از ان انوار می یابد
فرمود نماز قنطرهٔ تقرب است و معراج مومن نماز. هرکه نماز را به تصدیق ادا نه کند به بالا
حقیقت تقرب بنیاز نرسد*

در تذکرهٔ خوارق عادات حضرات خواجه بزرگ منقول است که حضرت خواجه همه شب بخواب

استراحت میل نفرمود. و بر زمین پشت نه نهاده بود. زمانیکه پس از افاقهٔ مراقبه نظر شریف بر کسی
از اهل فسق و فجور می افتاد تائب و تارک می شد و اگر بر کافری نگاهی میکرد تشریف اسلام
و دولت ایمان می یافت. روزی حضرت خواجه در یاد حق مستغرق بود. همدرین زمان یکی از
مریدان خدمت دولت پابوس دریافت و التماس کرد که بادشاه در باب استخراج او
فرمان داده است. پرسیدند که بادشاه کجاست عرض کرد که بنظر تفریح و تفرج بیرون شهر سمت
مرغزار بر اسپ سوار رفته است. حضرت خواجه تامل فرمود. و بعد ساعتی ارشاد کرد که تردد مکن
و ازین اندیشه هیچ مطمئن باش امروز بادشاه را اجل بر سر رسیده است. از پشت اسپ
بر روی زمین افتاده هلاک خواهد شد. ساعتی نگذشت که از مرگ بادشاه خبر آوردند. فرمود حضرت
خواجه بختیار که تا مدت بیست سال در خدمت حضرت خواجه معین اولیاء خواجه بزرگ بودم. گاهی
نه شنیدم که در باب صحت و عافیت خود سخنی گفته باشد اما بجناب رب العزت التجا میکردند
که هر آنقدر که درد و محنت قسمت جهان جهانیان است به فقیر دستگیر معین الدین نصیب باشد.
حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء با جماعته درویشان نشسته بود. درین اثنا سلطان
شمس الدین التمش تیر و کمان در دست گرفته از پیش نظر بگذشت چون حضرت خواجه بزرگ بدید
فرمود که این پسر بادشاه دهلی شد نیست عاقبت همچنان شد. نقل است روزی حضرت خواجه
بزرگ معین الاولیا با جماعته فقرا همنشین بود و درباره فقر و سلوک ذکر میرفت. درین گفت و
شنید دیدند که حضرت خواجه نوبت به نوبت در یمین و یسار نظر میکند و قیام میفرماید. از مشاهده
این آثار حاضران متعجب شدند. وقتیکه یاران جلسه از هم جدا شدند حضرت خواجه بختیار
سبب قیام بار بار و موجب دیدن بسمت یمین و یسار استفسار کرد فرمودند که مرقد مطهر حضرت خواجه
عثمان هارونی چون میدیدم تعظیم می کردم. حضرت خواجه بختیار میگویند که فرمود خواجه بزرگ رحمة الله
که فقیر معین الدین در جنت نعیم نخواهد رفت تا مریدان و فرزندانش را بذیل او نه بخشایند
منقول است که هفت تن از کافران در بغداد آتش پرستی میکردند. و بعبادت و ریاضت مشهور بودند

هر یکے از اینہان شہرت کمال داشت روزے باراده امتحان قصد خدمت حضرت خواجہ درست کرده جمع آمدند
زمانیکہ جمال با کمال حضرت خواجہ را مشاہده کردند از خود رفتند و قشعریره براندام اینہا رعشہ داد - چون
حضرت خواجہ قدس سره بدید فرمود که با آنکہ شما را بر قوت و قدرت حضرت آفریدگار نظرے ہست - اما در
حال عجائب آن استیلا ندارید حیف است که بہ پرستیدن آتش و کوشیدن ناحق کار خود را خراب میکنید
جواب دادند که ما را از آتش دوزخ از بس خوف و خطر است - باشد که از پرستیدن و عزیز داشتن بما
رعایت و مسامحت روا دارد حضرت شیخ الاسلام خواجہ بزرگ قدس اللہ سره العزیز باستماع
این معنی تبسم کرده فرمود این ہمہ بغیر از طاعت و پرستیدن ذات مطلق بدست نیاید آتش را
ہرگز آن نباشد که بے حکم حضرت خداوندگار جہدے بسوزد - کافران عرض کردند که حضرت شیخ
که غیر یاد حق کار دیگر ندارد - اگر از آتش سوزان خویشتن را پیش ما محفوظ و مصئون داشتن تواند
تا از ہم اینست تا یکلخت از پرستیدن آتش که معبود و مسجود ما است احتراز و اجتناب کنیم حضرت خواجہ
چون این سخن بشنید فرمود که اگر مردان خدا را در خرمن آتش بنہند از ہیبت آن وقت سرد شود - و انطفا
پذیرد و ہیچ زحمتے نرساند این بگفت و نعلین پاے راست کشیده در انبار آتش بنہاد آنجہت
آن ہمہ آتش تیز که شعلہ خیز وحشت انگیز بود در طرفة العین سرد شد و انطفا پذیرفت - چون نعلین
پاک از آن انبار برآوردند و دیدند که ہیچ آسیبے نرسیده است ہمچنان بود که انداختہ بودند - باظہار
اینچنین عظمت عظیمے و کرامت علیا ترسابچگان باعتراف حق و الوہیت حضرت خواجہ بزرگ علیہ الرحمة
زبان حال بکشادند و از شیوه ناراستی و عقائد ناروا تائب و تارک شده بردست حق پرست حضرت
شیخ الاسلام حضرت خواجہ معین الحق و الدین قدس سره بتصدیق ایمان و تسلیم اسلام کردند و در آن
زمان از واصلان خدمت شیخ گشتند - حضرت خواجہ معین الحق قدس اللہ سره فرمود بزرگے بود
که خواجہ عطا سلمی نام داشت تا بہ چہل سال روے بسوے افلاک نکرد - استفسار کردند که چندان گریہ و زاری
و بے قراری از چیست گفت که از خوف و شرمساری گور و ہیبت فرداے محشر - باز پرسیدند که بسوے
آسمان ندیدن چیست - جواب داد که از بسیاری گناه و خندہا که در مجلس ہا زده ام چنین نشستہ ام

وهم درین محل فرمود خواجه فتح موصلی از یاران طریق و بزرگان صاحب صدق بیان بود و بگریستن و
اندوه گین شستن مداومت داشت از افراط گریه گوشت رخسار ریخته بود. بعد وفات او را در واقع
دیده پرسید که خدای با تو چه کرد جواب داد. انعام فرمود و از گناهانم درگذشت و زبانیکه مرا آنچه در تیغ
برد خطاب آمد که فتح از چه بود که سالها میگریستی. آیا از رحمت ما امیدوار نبودی. سر بسجده آوردم و
گفتم خواستم که خداوندا از عفو آمرزش تو حرمان نداشتم. آیا از اندیشه منزل گور و پرسش و لرزان تخته
و چنین دستی فرشته موت خائف و سهمناک بودم و میگریستم. فرمان آمد که بخشیدم ازین همه ترس ایمن باش.
حضرت خواجه معین الحق میفرماید که در خدمت حضرت شیخ الثقلین خواجه عثمان قدس سرهما در سفر که
بروم. جائی خانقاه بود. و در انجا خدمت شیخ صدر الدین محمد احمد را دیدم که هر که دران خانقاه
می آمد محروم نمیرفت. با هر که چیزی میداد میفرمود که در حق من دعای استقرار و استمرار ایمان باید
کرد. و چون آن بزرگوار ذکر گور و قیامت شنیدی می ترسید. و چندان میگریست که از چشم
خون جگر میتراوید. و همین نمط هفت شبانروز شدت اضطراب و شنیدن لبس میکرد
زمانیکه غلبه گریه و بکا فرونشسته داد و چنان خود باز می آمد روی بسوی حضار جلسه میکرد و
میگفت کسی را که خصم مرگ در عقب حریف نفس و شیطان در پی باشد. او را بسکون و تسکین با
چه کار. حضرت خواجه معین الحق قدس سره فرمود که فاتحه به نظر کشاده کار و بر آمدن احتیاج
از بس نافع است از حضرت ختم رسالت صلی الله علیه وسلم در خبر آمده است که هر آنکه کار
دشوار و مشکل صعب در پیش دارد فاتحه الکتاب باین نهج بخواند......
بسم الله الرحمن الرحیم میم آخر کلمه را با لام کلمه الحمد ضم کند و آمین سه بار بخواند حضرت سبحانه تعالی
نشانه رحمت فرماید اورا از زحمت صعوبت محفوظ دارد. و مرام او به تعجیل و تسهیل بر آید و هم دران
محل فرمود که وقتی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به یاران خدمت فرمودند که حضرت رب العزت
هر آنچه که برکات و خیرات بر من لطف فرموده است پیش ازین بر کسی انبیا مرسل میسر نبود
وقتی مهتر جبرئیل نزول کرد و از حضرت کبریا خطابم آورد که در مصحف مقدس سوره هست که اگر در

توریت و انجیل و زبور احدی از انهم کلیم و مسیح علیهم السلام جهود و ترسا گشتندی بعد ازان زبان حضرت
خواجه بزرگ گشته بود که سوره ام الکتاب کلی و جزوی عوارض و دردها را دواست. در مسند است که
از چاره و درمان عاجز آید و خوشحال نگردد سوره مذکور را باین سنت و فریضه صلوٰة صبح
بسم الله چهل و یکبار بخواند و بدمد حق سبحانه تعالیٰ شانه شفای کامل و صحت عاجل ارزانی فرماید
بعد ازین اثنا شیخ الاسلام حضرت خواجه بزرگ گفته بود که وقتیکه از مشاهیر دیار شام الشهر سیر کرده
بودم بیرون شهر در غاری درویشی را دیدم که در آنجا ساکن و بکثرت مجاهده و شدت فقر و فاقه از بس
نحیف ضعیف و لاغر و ناتوان شده بود غیر استخوان از گوشت و پوست چیزی نه داشت
تشنه در دهانه غار نشسته بود. گوی که خدمت جانب تعلق داشت. از هیبت اینچنین گزند قوی در
معرض تخویف شدم و نتوانستم که تقدیم کنم. آنگاه نظر درویش بر من افتاد. و به آواز بلند گفت
که هیچ بیا و هیچ مترس. چون نزدیک شدم به نشستنم اشارت کرد نشستم روی ادب
بر زمین آوردم. اول سخنی که بر زبان فیض بیانش رفت این بود درویشی که قصد کنند آنهم
قصد او نکنند و ازین قبیل بسیار سخنها گفت بعد ازان از من پرسید که از کجا می آئی. پاسش
گفتم از بغداد. فرمود نیک آمدی. باید که خدمت درویشان و عاملان اشغال کنی تا از گزند باشی.
چندین سال است که درین غار نشسته ام از خلق و خلایق رمیده و در گوشه تنها. عنایت حضرت آمیده که
از ترس نماز مدام بسیار بیم گیرم که نماز میگزارم. درین حال خدشه دارم که اگر دقیقه از دقائق نماز
از دست برود انچه کرده ام و خواهم کرد باطل و عاطل گردد در حجاب عبادت و طاعتم نامقبول و بیچاره
شمار شوم. آن کسی که از عهده نماز بدر آید کاری عظیم کرده باشد. و خواجه معین الدین قدس سره
میفرماید که در شهری جماعه مسلمانان دیدم که قبل از هنگام نماز انتظار اذان میکردند ازینها موجب
انتظار پیش از وقت پرسیدم گفتند که بوجه اینکه وقت نماز [illegible] نباشد و [illegible]
وقت اول [illegible] بعد ازین خواجه بزرگ فرمود که [illegible] از حضرت رب العزت بر حضرت [illegible] علیهم السلام
در تشقیت جهنم الهام شد فرمان آمد که یا موسیٰ علیه السلام در دست جهنم وادی هاییده آفریده ام آن

طبقهٔ هفتم است از طبقات دیگر خطرناک و مصائب انگیز و تیره و تار و هم از افعی و عقرب معمور است اگر
نائره از آن آتشخانهٔ جهان سوز درین تنگنائے عبرت آباد افتد ارض و فلک و شجر و حجر جمله بسوزد
و آب بحار لسان و غنی مشتعل گردد و این همه عقوبت و عذاب به دو طائفه مخصوص است اول آنکه
در نماز تغافل و تکاهل روا دارند. دوم آنکه سوگند دروغ درمیان آرند و هم درین اثنا فرمود که بزرگے
محمد اسلم طوسی نام داشت وقتے به مادهٔ حصول کار سوگند راست بر زبان آورد و این بزرگ
سکر بود چون بحال آمد و از خوردن سوگند راست متنبه شد. فرمود که اینک سوگند راست بر آوردم
گاه باشد که بوجه دیگر بر زبان آید این بگفت و پیمان کرد که مدت العمر به سکوت و خاموشی بگذارد
بعد ازین تا زمان چهل سال در صدر حیات بود. اما لب نکشاد و هیچ سخن نگفت. هم درین سلسله
بیان فرمود که روزے رابعه بصری و خواجه حسن بصری و مالک دینار و خواجه شقیق بلخی رحمة الله علیهم
در بصره همنشین بودند و کلام در صدق محبت بود. خواجه حسن بصری گفت که دوست در دعوی
صادق آن باشد که چون درد و محنت در پیش آید صبر کند. رابعه گفت ازین سخن بوے
ما و من مے آید. مالک دینار فرمود که هر چه از دوست آید بران راضی و شاکر باشد. بعد ازین
سخن در خنده قاه قاه افتاد. فرمودند که اینچنین خنده در مقابر منع آمده است که جائے
عبرت است از آنکه از حضرت رسول برحق صلی الله علیه وسلم در خبر است که هر گاه کسیکه در گورستان
رود آسودگان قبور گویند که اے غفلت شعار اگر آگاه باشی و خبر داری که بر ما چه میگذرد تا از هوا و هوس
بگذری و خوردن و خفتن و آسودن بر خود روا نداری. هم درین محل حضرات خواجه فرمود که بزرگے
دیدم که از بس ضعیف و منتهی العمر بود و مشغولی و استغراق بمرتبهٔ غایت داشت. چون خدمت
او دریافتم سلام کردم. و بجواب شنیدم که از احوالش چیزے برسم پیر بزرگ بعض صفاتے قلب
مکاشفه کرد و فرمود که روزے با یارے در گورستان بودم. یارے که در صحبتم بود بعضے لاابالی و
خرافت آمیز گفتن آغاز کرد. مرا خنده قهقهه فرا گرفت. ناگهان از درون گورے که بران تکیه کرده بودم
ندا آمد که تاسف و حیف بران کسانیکه آنها را منزل فنا در پیش است و ملک الموت بکمین است

بخشنده غلامان را بکار بینند - در آن کار نظر ندارند حضرت شیخ الاسلام خواجه بزرگ میفرمایند که در سلوک
مذکور است که فردای قیامت از عاشقان صفی زعفران رسد که به بهشت در آیند ایشان عرض نمایند
که ما را بهشت مطلوب نیست کسی را بده که به نیت بهشت ترا پرستیده است - بعد ازین ثنا حضرت
خواجه بزرگ فرمود که در دین پنج چیز بهر یکی از عبادت است - اول هر فرزندیکه در روی والدین
بدوستی حق تعالی بیند اجابت حج اکبر باشد قسم کنند و زمانیکه پسر برفت هم مادر و پدر بوسه زنند
تلافی عبادت هزار سال با در سانند و بیامرزند - وقتی جوانی گناهگاری و تبه کاری از جهان
سست نیان نقل کرده بود - ویرا در خواب دیدند که به فضای قرب با حاجیان میخرامد پرسیدند
که این همه علو پایه و سمو مرتبه از چیست - جواب داد که مادری پیر زال داشتم - وقتیکه بیرون خانه
میرفتم سر در پای ضعیفه نهاده رخصت میخواستم و آن ضعیفه عفیفه دعای آمرزشم میکرد
و میگفت که حق سبحانه تعالی ترا ثواب حج روزی کند - چنانکه دعای مادر ضعیفم پایه اجابت
یافت و مستجاب شد و همچون من آواره و بد موهم را نجات دادند و بخشیدند - حضرت شیخ الاسلام
خواجه معین الحق میفرمایند که ایمان مرکز انوار است که در دل مومن قرار گیرد - بنده مخلص چندان
که براه ثواب رود ضیاء قلب بترقی باشد - چون نیکی و صلاح استقامت و استحکام پذیرد
دل مومن بالجمعه نور گردد - بزشتی اعمال تاریکی میفزاید - چون بزشتی اعمال و خباثت مداومت کند
منتهی القلب منافق گردد - چون منافق شد از رحمت حق محروم و مایوس گشت - آنگاه فرمود که
بر دل مومن هفتاد حجاب است و بر ذره هر حجاب هشتاد فرشتگان در تسبیح و تحلیل مامور
باشند - آنکه مومن را بیازارد همچنان است که همه فرشتگان ابدان حجاب مامور باشند
آزار رسانیده است - منقول است از کتب سیر که حضرت خواجه بزرگ را با حضرت غوث الثقلین
سلطان المشرقین و المغربین دوبار ملاقات واقع شده - اول آنکه نخست حضرت غوث الاعظم حضرت
خواجه [illegible] بشارت ولایت فرمود که روزی معین الحق والدین از قدوه مشائخان زمان خواهد بود - دوم آنکه
در قصبه [illegible] از اشتیاق مصاحبت و همنشینی دست داد - وقتی حضرت خواجه [illegible] حضرت غوث الاعظم

درخواست کرد که چیزی از سخنان حق بیان فرمایند فرمود که سخن حق از زاویه تنهائی مطلوب است
حضرت خواجه تکرار گفت که در کنج تنهائی رفتن از دو سبب نامناسب است یکی آنکه اگر گوش
حق نیوش پیر دستگیر من رسد باشد که از روی غیرت خاطر پاکش برنجد و موجب نقصان
من باشد زیرا که موازنه کلام و کمال احدی بمقابل رضای پیر دستگیر خود بهتر نمیدانم دوم دیگر آنکه
حضار جلسه از دو حال عاری نباشد یا غنی محرم باشند یا نامحرم و نمیدانم که بدلها چها اندیشند
و خیال چها می پزند۔ چون این بشنید حضرت غوث الاعظم هیچ نه گفت و سکوت فرمود۔ بعد ازین حضرت
غوث الاعظم او را دعوت فرمود قبول فرمودند۔ چون او را حاضر بر سفره آوردند حضرت خواجه بزرگ
گفت که طعام بی نمک است گفتند نمک از کجا آید۔ القصه مردی کهن سال که بیرون شهر
سکونت داشت طلب فرمودند و برای سماع اشارت کردند گفت که مزامیر ندارم اما چون سماع آغاز
شد همه مزامیر که پیشتر از مطربان برگرفته در یک حجره نگاه داشته بودند بی منت دست کسی
نغمه آغاز کردند۔ در آن وقت حضرت غوث الاعظم را یکی از مریدان خدمت سوال کرد که امروز آنچه حالت
فرمود معین الدین سجزی چشتی مهمان ما بوده است همان روز حضرت غوث الاعظم پارچه از قسم کتان بحضرت
خواجه بزرگ بداد۔ چون حضرت خواجه بزرگ آن پارچه را در خدمت حضرت پیر دستگیر خواجه عثمان هرونی
قدس الله سره العزیز گزرانیدند۔ حضرت خواجه عثمان رحمة الله علیه از آن پارچه دستار کرده بر
فرق خواجه بزرگ از دست خود بسته کردند۔ همدرین اثنا فرمود که هر که مومن را بد گوید یا شد که با مادر خود زنا
کرده است و دعایش نهار مستجاب نشود و اگر بغیر توبه فوت گشت عاصی خاطی بماند۔ همدرین محل فرمود
که سلام گفتن و در سلام سبقت کردن موجب کفارت گناه۔ و ثوابش عظیم است هر آنکه از مجلس خیزد
سلام گوید رحمت حق سبحانه تعالی بروی فرود آید۔ و همدرین زمان فرمود که چون به مسجد برود باید که پای
راست پیش نهد و بگوید بسم الله و علی الله توکل علی الله لاحول ولا قوة الا باالله من الشیطان الرجیم
چون مومن نخست پای در مسجد نهد فرشتگان برای آمرزش او دعا کنند و چون از
مسجد بیرون آید اول پای چپ بیرون نهد فرشتگان گویند یا رب نگاه دار و حافظش و اکن و

بهشت و نعمت جاوید او را نصیب گردان و همدرین مقام فرمود که زمان آخر پدید آمد اندران زمان
مرگ بهتر از حیات باشد زیرا که عیش و راحت بر مسلمانان تلخ گردد امرا جبر و ظلم روا دارند و
عالمان عهد رشوت بگیرند اندران وقت خیر و برکت از خلق برخیزد و شر و فساد و بغض و عناد در ظهور آید
آنگه فرمود که صدقه بکسے باید داد که درویشے و فقیری مستحق دارد هر که صدقه بر این نهج بدهد خدای تعالی
او را ببخشاید بعد ازین فرمود که هر آنکه توبه نصوح کند قبل آن باید که باب توبه بسته نشود و فرمود که توبه
و استغفار کردن بر جمله مسلمانان فرض است باید که پیش از آنکه شحنه مرگ بر سر رسد به توبه و
استغفار عمل کند و در توبه باز است تا آنکه آفتاب از سمت مغرب طلوع نه کند حضرت خواجه معین الحق
رحمة الله علیه میفرمایند که روزے با شیخ محمد اجل شیرازی یکجا بودم وقت نماز مغرب بود
خواجه اجل تجدید وضو کردند اما خلال انگشتان در سهو افتاد ناگاه هاتف غیب ندا داد
که شیخ اجل دعوے دوستی ما میکند و سنتے را از مسنون ما ملحوظ ندارد بعد ازان خواجه اجل
سوگند خورد و پیمان محکم بست و تا زیست سنتے از سنن رسول اکرم علیه السلام ترک نداد ازینجاست
که ترک سنت خطا است و موجب نارضامندی حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم
و همدرین محل فرمود که طائفه عارفان اهل فضل و فضائل اند و متغرق در تحیر بجمال دوست چون
عارفے در شب بحالت طهارت خواب استراحت کند فرمان آید به فرشتگان تا آنکه او بیدار شود
در پهلویش قرار گیرند و آنگاه که بیدار شود بدعا اشتغال ورزند که خدایا بنواز و بیامرز این بنده را
که با طهارت خفته بود و همدرین محل فرمود که روزے حضرت رسول بر حق صلی الله علیه وسلم
ابلیس را در غم رسیده و اندوهگین دریافت و پرسید که این همه اندوه و تعب از چه سبب است
جواب عرض کرد که از چهار چیز که از امت حضرت بظهور مے آیند اول موذنان که الله اکبر میگویند
و هر که متنبه مے شود بجواب مے پردازد و همه ها ساحل مستلزم رحمت و بخشایش جائے مے یابند دوم
از تکبیر غازیان که به جهاد و جدال حق بر مے آید سوم از وجه حلال درویشان که ایشان از وجه
حلال به دیگران بخش مے دهند و موجب آمرزش دیگران مے شود چهارم از آنانکه نماز صبحگاه بگذارند

وتا طلوع آفتاب بذکر احسن الاذکار بر جاے نماز قرار میگیرند و در نماز اشراق مشغول میباشند یا رسول الله
زمانیکه من در عالم ملکوت بودم در صحف دیده ام که هر که نماز سحر بگذارد و تا به بر آمدن آفتاب بر جاے نماز
قرار گیرد و اشراق تمام کند حق تعالی او را با هفتاد هزار کس که از آن او متعلق و وابسته باشند
بیامرزد و همدرین محل فرمود که شب باشی که چهل سال به فرزندی کفش بسر و کار داشت بمرد پسرش او را در خواب
دیدند او در بهشت مقام دارد و متحیر ماندند و باستفسار رفتند جواب داد که ببرکت نماز بامداد که تا بر آمدن
آفتاب نیز اداے نماز اشراق بر جاے بودم و بعد ازین به مهمات شب باشی مصروف شدم
چون حضرت حق سبحانه تعالی اندک پذیر و بسیار بخش است برین نوازش فرمود آورده اند که چون
حضرت خواجه را زمان وصال از دار فنا نزدیک رسید بیشتر از یگانه و بیگانه ترک تعلق نگاه داشته
بودند و بسا اوقات بر تعدی و تعب فرزندان حق لیکن که سوانح آینده مکشوف ضمیر منیر بود تحسر
تاسف میفرمودند روزے پیر بزرگ خواجه فخر الدین را بصبر و تسکین بشارت کرده ارشاد فرمودند
که بابا فخر الدین اینهمه که از ما و شما است فانی و ناپایدار است و غیر از محبت حق سبحانه تعالی شما قدم
هر آنچه از موانست زن و فرزند و خویش و پیوند باشد عنقریب بے ثبات همه است باید که در رضاے
الهی مستحکم و مستحکم باشی و دامن صبر و استقلال در زمان زیست در غربت و مسافرت از دست ندهی
چون این حکایت تمام شد فرزند ارجمند را وداع فرمود و شیخ الاسلام حضرت خواجه بزرگ مشتاق بار
جلوه شاهد حقیقی مشغول گردید و پیش از وقت زمان وصال در حجره مستحکم کرد تا آنکه بروز ششم
ازین واقعه در حجره بکشادند و دیدند که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز ازین سراے فانی
بعالم جاودانی رحلت فرموده است و بر جبین پاکش از قلم قدرت بخط نسخ رقم زده اند هذا
حبیب الله مات فی حب الله و از لمعات چهره مبارک آثار برکات و تجلیات و انوار ساطع
و طالع بودند منقولست که حضرت خواجه بزرگ را از بندگان خدمت که بخصوصیت علم و عمل ممتاز

فایده در سال سیزده صد و سه هجری که درستی در و دیوار و سقف و فرش خانقاه شریف مے نمودند از ته فرش سنگ ته سبوچه بزرگ مملو از خاک پاک بر آمده بود
و آن خاک که بعد پاک حضرت خواجه بزرگ است ایام غسل میت قائم آلوده در سبوچه محمول المعود دفن کرده بودند چنانچه سبوچه بر آمده مد ست سالم در پایان دیوار غرب دفن نموده

بود غسل داده و همانجا خانقاه شریف بسمت جنوب از مسجد بزرگ اکبر پادشاه و دالان شهزاده است
و صاحب سجاده بعد ختم محفل قل که خلعت سجاده نشینی در بر راست کرده می آید بهمونجا که جای غسل
حضرت خواجه بزرگ است بر در آمده سند مے نشیند و جمعے از ارباب طائف و غیره ملازمان آستانه عالیه
و فقرا و خدمت گذاران رسیده نذور و فتوح میرسانند. تاریخ وفات حضرت خواجه بزرگ بقول صحیح در سال
ششصد و سی و سه قرار داده اند. جمعے از اهل اسلام و قوم هنود در هیچ سے آیند و فیض ها مے یابند

آئین عرس شریف

بر رویت هلال جب المرجب آغاز عرس شریف معین است و مجالس سماع بنیاد میکنند و وقتیکه
یک پهر شب میگذرد بقضائے مجلس قندیل و چراغان منور و مزین میشود و حضرات صوفیه
صف بسته مے نشینند و ذکر پاک و تحیة و سلام حفاظ و مولودیان میخوانند و سامان جلوس نقره
مشتمل مجمره عود سوز و عبیر در وسط محفل مے نهند و بعد اتمام و اهتمام حاضر دربار بحضرت صاحب
سجاده اطلاع میرسد و چون حضرت صاحب سجاده در مجلس مے آید جماعت فقرا و عمده
صفیا بتعظیم و سلام مے خیزند و چوبداران تا لب فرش استقبال میکنند نشست صاحب سجاده
بر گدیله محاذی عود سوز کلان در وسط صف صدر مقرر است و بعد از آن که صاحب سجاده داخل
محفل مے شود حافظان و مولود خوانان فاتحه بر روح پر فتوح حضرت خواجه بزرگ میخوانند و دعائے
سلامتی بادشاه و حضرت صاحب سجاده بنیاد میکنند و بعد ختم فاتحه محفل سماع گرم میشود و
نوبت بوجد و حال مے رسد چون نصف شب بگذرد صاحب سجاده برائے غسل مرقد منور
میرود. داول از دروازه مکی داخل گشته در گوشه مشرق و شمال متصل مشبک سنگ سفید
گنبد شریف تبدیل لباس میکنند. و تا بدان که بسمت گوشه مغرب و جنوب درون احاطه
واقع است و بمهری عنبر معروف ست و در یک سبوچه گل در انجا چراغ مے سوزند صاحب
سجاده دست و پا مے شوید و بعد از آن درون گنبد رفته مرقد مبارک را از دست خود غسل میدهد

وکرسال پنجم هفت چوکی حسب دستور لسے خدمت آب رسانی وآفتابه برداری غیره مصروف باشند
وبعد غسل حضرت صاحب سجاده عرق گلاب خوشبو صندل وگل بر مزار شریف مے پاشند و
قبر پوشی پوشانیده بیرون گنبد مے آید وبدستور سابق تبدیل لباس فرموده در محفل سماع میرسد
وبدستور اصحاب قرب حسب دستور بوده تا اختتام محفل قیام دارد الغرض از آن شب تا به
شب ششم همین طریق محفل سماع برپا مے شود. وبتاریخ ششم بعد از نماز صبحگاه حضرت صاحب سجاده
اقسام شیرینی وطعام که نیاز مخصوص حضرت خواجه بزرگ است بهر صادر و وارد تقسیم مے فرمایند
وفقرا ومشائخ وامراء وعمائد مدعو میباشند وبعد از نماز ظهر که از اکل وشرب فراغت مے یابند مجلس سماع
شروع مے شود وبسوز وگداز و راز و نیاز باختتام میرسد بروز ششم محفل قل که عبارت از ختم آخر است
از وقت یکپاس روز برآمده بنیاد مے کنند تا ازدحام فقرا وارباب تماشا چیست دران اثردهام میباشد
که در وسعت سماع خانه مجال نفس برآوردن وتاب برجا ماندن مشکل تمام دست میدهد واز رائحه عطریات
وعرق گلاب ودود مجمر عود سوز مشام جان تفریح عجیب وتفتیح غریب مے یابد واز نزول خیرات
وبرکات بر اصحاب قرب فتح الباب سعادت وقبول رو مے میدهد واز کثرت انوار وتجلیات
در دیده حیرت نشان پیکر حقیقت ومعرفت جلوه شگرف مے درآید نه بے اختیاری بختمندی که اهل
صدق ویقین بدست مے آید وهر یکے از ایشان از خوان انعام والتذاذ بخشش کافی وبهره وافی
مے ربایند وهمین حال واحوال چون آفتاب بخط استوائے میرسد التزام واهتمام فاتحه بوقوع
مے آید والتهاب آتش سماع انطفا مے پذیرد اول چادر درش رنگ ولطیف وبسط اعظم
گسترده بالائش کوزه صندل سائیده وقمشه گل وگلاب وبرگ پان مے نهند وحفاظ و
مولود خوانان خوش الحان وپاکیزه جمال گرد پارچه گسترده که باصطلاح دستر خوان میگویند جمع آمده
بذکر خیر وسعادت استعمال مے شتابند. وبعد از آنکه رسم فاتحه بانجام میرسد بحاضران مجلس
صندل وبیره برگ پان تقسیم میشود وپس از آنکه چوبداران چوب نقره بالا میکنند این علامت
استاز ختم محفل وهمین نشان وعلامت بالائے نقار خانه نوبت شادیانه مے نوازند و

اول از همه پیشِ صاحب سجاده دستار و خرقه بے بہا که مکلّف و مکمّل مے باشد ست آرند و این
خلعت جانشینی و صاحب مقامی حضرت خواجه بزرگ است و بعد آنکه خلعت مذکور حضرت صاحب سجاده
زیب بر و دوش مے فرماید۔ بحاضران مجلس هم دستار تبرک علی قدر مراتب مرحمت میشود و هر یکے
از شاه و فقیر و غریب و امیر این عطیه گرامی را موجب سعادت دارین و مفاخر نشاتین دانسته
در چشم و لب نهاده زیب سر میکنند بعد آن حضرت صاحب سجاده بنظر ادائے رسم فاتحه درون
قبه شریف بر مرقد مقدس میروند اما از هجوم و کثرت نظارگیان بیک نظر رفتن نمیتوانند
بالآخر بهزار کشمکش راه مے یابند و حضرت صاحب سجاده او دست بدست اندرون روضه شریف
مے برند و حضرت ممدوح بعد از هزار خشوع و خضوع جبین نیاز بر پائین مزار مالیده بسمت مشرق
زیر طاق مصحف پشت به قبله درود مزار مے نشینند چون ازین خدمت خاص فارغ مے شوند حضرت
معز الله بهزار عز و امتیاز با دولت شاهانه بیرون روضه آمده به خانقاه شریف متوجه شده بر فراز
مسند مشیخت و ارشاد مے نشینند و جمعے از اهل حال و عمائد و ارباب وظائف و عمله و فعله درگاه شریف
برسم سلام و قدمبوسی جمع مے آیند و صف فقراء آزاد و غیره که بے شمار مے باشند بغرض پا
فضل پنج تن۔ یا علی مدد گویان شرف خدمت مے یابند و مقدمات و نزاعات که در میان ایشان
مابین سال بوقوع آمده باشند حسب الامر حضرت صاحب سجاده تصفیه مے یابند و دران محل
کسے را در بجا آوردن حکم صاحب سجاده مجال دم زدن و سر پیچیدن نباشد۔ احیاناً اگر کسے
سخن عذر و معذرت در میان آرد تاج و خرقه او فوت صف بند میشود و از صف فقراء در حق او
حکم اخراج میرود ❊

آئین محفل پنجشنبه

مقرر است که هر پنجم پنجشنبه قریب بوقت نماز عشا که دو گهڑی شب بحساب ساعت هندی میگذرد
روشنی چراغان و درستی فرش میکنند و باخر سوئے قبه شریف پیش صحن بیگی دالان برائے محفل

پنجشنبه جائے مخصوص است بعد اہتمام وتیاری محفل متولی درگاہ شریف بار مشغول و چندکس بخدمت صاحب سجادہ مے فرستید وچون حضرت صاحب سجادہ از خانقاہ برآمدہ در جماعت خانہ کہ الحال سماع خانہ سرآسمانجاہ بنیاد دادہ اند میرسد۔ گھڑیالی درگاہ ساعت سہ میزند و این علامت خبر است از مقدم صاحب سجادہ۔ اول صاحب سجادہ از دروازہ پائین در قبہ شریف داخل میشود و بعد ادائے فاتحہ از جانب دروازہ شرقی برآمدہ براہ سنگی دالان قصد محفل میکند چون لب فرش میرسد چوبداران استقبال میکنند۔ ارباب مجلس در تعظیم تقدیم مے نمایند و بعد ازآنکہ حضرت صاحب سجادہ برافراز گدیلہ محاذ حجرہ نقرہ کلان۔ رو بہ مزار و پشت شرق مے نشیند۔ حافظان و مولود خوانان فاتحہ بروح پرفتوح حضرت خواجہ بزرگ میگویند و دعائے سلامتی صاحب سجادہ میخوانند و بعد ختم فاتحہ شیرینی کہ بزبان ہندی ڈلی میگویند و بہ قوام شکر میدہ و روغن زرد مے سازند بہ حضار محفل تقسیم میشود و نیز حسب دستور قدیم بخشش مقررہ بہ اہل استحقاق دادہ میشود و ہم قوالان سماع بنیاد مے دہند چون ساعت پنج میشود مجاوران و خدام فرش قبہ شریف از جاروب صاف میکنند و این جاروب خاص اہمیت کہ از پر دم طاؤس درست میکنند و این خدمت خاص را فراشہ گویند۔ چون فراشہ ختم مے شود دروازہ قبہ شریف بند میگردد و باز تا بہ صبح صادق وا نمیشود۔ چون نوبت ساعت شش میرسد باز بطریق اول فاتحہ میخوانند و ہمہ اہل محفل قیام نمودہ۔ دست بستہ رو بہ قبہ میکنند و قوالان اشعار ہندی کہ بہ کڑکا معروف است در محامد و اوصاف حضرت خواجہ بزرگ مشہور بہ الحان خوش مے سرایند و بعد ختم۔ آن محفل برخواست میشود و ہر یکے بجائے خود میرود۔

آئین محفل ششم

بہ شب تاریخ ششم ہر ماہ مقرر است۔ و زمان و مکان محفل پنجشنبہ مخصوص۔ اما صاحب سجادہ نمے آید و بہمین جہت عصائے نقرہ و حجرہ نقرہ کہ لوازمہ منصب سجادگیست مستعمل نمیشود۔ و شیرینی کہ

لهذا فاتحه تقسیم می شود و معروف است به نکتے که به آرد نخود و قوام شکر ساخته می شود +

آئین بسنت

بتاریخ پنجم ماه که بماه ماگه واقع شود از خانه قوال درگاه گروه می آید گروه دسته گلها بسته میباشند که انبار گل شگوفه فصل بهار تیار میشود و از راه بازار پیش زینه میگردد همه قوالان نغمه سرایان و لولیان شهر به لباس بسنتی در جلوه می باشند و همه عمله و فعله درگاه شریف از متولی تا به جاروب کش همراه می باشند عجب رسم دلربا و تماشا نے روح افزا است که حصر به دیدن دارد و قوالان که به نشید بهار غزلیات تازه می سرایند ذائقه عجیب و لذت غریب میدهد بالآخر بهمین طریق والتزام حاضر و قبه شریف گردیده در گنبد حضرت خواجه حسین نبیره حضرت خواجه بزرگ میروند و از آنجا در خانقاه شریف حضرت سجاده نشین رسیده بادای رسم معینه می پردازند +

آئین گل پنکھا

بماه ماگه بهندی که فصل بهار گل گلاب است بروز پنجشنبه چادر گلهای سرخ درست میکنند و سلکهای مسلسل در رشته رنگین درکشیده بعد صلوة شام بر سقف مزار شریف که از چوب خوشبو و الصاق کرده اند و هم در پیرامون آن همه سلکهای گل سفته برابر برابر قطار در قطار به ادای مطبوع و طرز خوش اسلوب بسته میکنند و اندران شب هجوم اهل استحقاق و تماشائیان و از دحام عام بمرتبه نهایت می شود و از زن و مرد و خورد و کلان جم غفیر گرد قبه شریف و روسعت فضای آستانه عالیه حاضر آمده بادای فاتحه و تحیه و سلام اشتغال می ورزند +

آئین ماه صیام

چون رویت هلال می شود مید بنظر آگاهی عوام الناس بر نقار خانه که مقام بلند است

نوبت شادیانه مے نوازند و از همان شب نماز تراویح آغاز میشود اگرچه بیشتر جاها در آستانهٔ عالیه قرآن مجید میخوانند اما در مسجد جهانگیری پهلوی قبه شریف جم غفیر و گروه کثیر تراویح میخوانند و حافظ فرح شاه خان لاهوری که ملازم آستانهٔ عالیست همه شبها بالحان مرغوب و به آواز بلند و لصحت تمام و حزم کلام میخوانند و در مسجد شاهجهانی خطیب درگاه که از ملتزمان روضهٔ شریفه است با دائے مطبوع و الفاظ فصیح قرآن خوانی میکنند و همین جهت محفل پنجشنبه بین العصر والمغرب در ماه صیام مقرر کرده اند و به شب ختم قرآن مجید و فرقان حمید مقرر است اندران شب از کثرت چراغان و تجلیات و انوار فضائے حرم آستانهٔ عالیه بقعهٔ نور مے نماید؛

آئین عیدین

چون رویت هلال عید الفطر بشهادت ثقات ثابت مے شود نوبت شادیانه بنیاد میدهند و بروز هنگام نماز بامداد صاحب سجاده حاضر قبه شریف گشته چادر گل بر مزار مے پوشانند و بر قبور اجداد خویش که در جوار آستانهٔ شریف آسوده اند گل و عطر مے افشانند بعد ازان چون وقت نماز میرسد اول صاحب سجاده برسم سلام حاضر آستانه شده در پالکی سوار میشود و ماهی و مراتب شتری وغیره که لوازمه منصب سجادگیست همراه قاضی شهر و عامیان شهر در جلو میباشند پیش ازین کافه اهل اسلام در عیدگاه رسیده انتظار میکشند چون صاحب سجاده داخل عیدگاه میشود تکبیر آغاز میکنند و بعد ختم نماز و خطبه چون صاحب سجاده معاودت میکنند اکثر آن از عمله درگاه انتظار میکشند و چون سواری صاحب سجاده پیش زینه درگاه میرسد و از سواری پالکی مفارقت کرده پاے راست بر زینه اول درگاه شریف مے نهد شادیانهٔ تهنیت بر نقاره خانه مے نوازند بالآخر صاحب سجاده با داے شاهی برسم سلام در قبه شریف حاضر مے شود و زیر طاق مصحف نشسته فاتحه بر روح پر فتوح حضرت خواجه بزرگ میرسانند چون فارغ میشود به خانقاه شریف آمده بمسند سجادگی مے نشیند و همه ارباب و طائف و نوبتیان و با دفروشان و چوبداران

نقشہ گویان متعلقہ آستانہ عالیہ گرد آمدہ مراسم تہنیت تقدیم میرسانند و علے قدر مرتبہ انعام مییابند وترتیب رسم عید الفطر دستور عید الضحے ہم معین ومقرر است ؛

آئین ایام عشرہ محرم الحرام

از رویت ہلال محرم رسم نقشہ و سرود موقوف میگردد۔ و فاتحہ شہیدان کربلا و اہلبیت مجتبیٰ بر کوزہ شربت آب و رایحہ عطر و گلاب میرسانند۔ و تا بروز سوم عشرہ محرم بہمین نمط دستور دارند و آثار حزن وابتہال و رنج و غم کہ مقتضی محبت است از در و دیوار و شجر و حجر آستانہ عالیہ ہویدا میشود کسے بیند کہ دیدہ بینا دارد۔ و کسے داند کہ قلب صحیح دارد و محبت قوی مکنون خاطر اوست ؛

آئین محفل میلاد شریف

سرور عالم نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم

شب دوازدہم ماہ ربیع الاول توقوع مے آید و لطریق محفل پنجشنبہ باحسن وجوہ باختتام میرسد ؛

آئین عرس

(حضرت پیران پیر شیخ المشارق و مغارب خواجہ عثمان ہارونی قدس اللہ سرہ)

دستور است کہ بہ شب پنجم ماہ عید الفطر در مقام سماع خانہ محفل مے شود۔ و برسم معمولی صاحب سجادہ زیب محفل میگردد۔ و بروز ششم محفل قل بنیاد مے یابد و بہر طور اہتمام والتزام محفل لطریق محفل قل حضرت خواجہ بزرگ توقوع مے آید۔ چون محفل ختم مے شود۔ دستار مشیخت بہ فرق مبارک حضرت صاحب سجادہ ترئین میگردد۔ بہ دیگرے دستار دادہ نمے شود ؛

آئین عرس بزرگان سلسلۂ معینیہ

جانب پائین روضۂ شریف پیش قوالان آرت کارت محفل سماع بر سطح فرش سنگ معین است
صوفیان صف بسته می نشینند و قوالان رسم سماع ادا میکنند و آغاز محفل بعد نماز عشا بعمل می آید
که سماع معمول و کثر کا ختم میشود مقرر است قریب نصف شب ختم محفل گشته شیرینی تقسیم مینمایند
اما درین محفل ها عصا و مجمر ها نقره که لوازم سجاده گیست مستعمل نمیشود ❖

باب دوم

در تذکرہ اولاد و خلفائے حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین قدس الله سره العزیز

آورده اند که حضرت خواجه را تا سن هشتاد و سال در تجرید و تفرید در گذشت و هنوز تاهل اختیار نفرموده بود
شبی در عالم رویا که چشم ظاهر آشنائی خواب دیده و دل شاهد رب الارباب بود از حضرت ختم رسالت
و صدر النبوت اشارت رفت که معین الدین تو معین دین ما ستی اما منتی از سنت های ما گذاشتی چون
حضرت خواجه بزرگ بیدار شد و بعد اداے فریضه سحر به جلوت ارباب محبت صحبت افتاد ملک
خطاب نام که حاکم قلعه بتلی بود خاتونی از قبیله راجپوت که به غنیمت یافته بود بخدمت ما آورد
حضرت خواجه بارادۀ اولی آن جمیله عفیفه را به سلسلۂ زوجیت مباهی فرمود و امته الله نام
کرد خاتون دیگر بنت سید وجیه الدین مشهدیست که به اشارت و بشارت حضرت امام جعفر صادق
رضی الله عنه در حبالۂ نکاح حضرت خواجه در آمد از هر دو عفیفه سه پسران و یک دختر بوجود آمدند
اما در بطن اختلاف است بعضے بر آنند که از بطن سیده محترمه خواجه ابو سعید و بی بی حافظ جمال
متولد شدند و از بطن جمیله دیگر خواجه فخر الدین و خواجه حسام الدین بوجود آمدند والله اعلم بالصواب

خواجه ابوسعید. او دو پسران بودند۔ خواجه احمد و خواجه وحید که ذکر پاک اینها در فوائد الفواد از حضرت
سلطان المشائخ منقول است و بی بی حافظ جمال را جفت شرعی۔ شیخ رضی الدین بود که بر کنار حوض
مندولا در نواحی قصبه ناگور است۔ سید حسام الدین بعین شباب از چشم مردان پنهان شد و صحبت
ابدال و رجال الغیب پیوست۔ امّا حضرت خواجه فخر الدین را پسرے بوجود آمد که حسام الدین سوخته
نام داشت و او از بس عابد و مجاهد و ممتاز و مرتاض و مولع و متورع سوخته آتش محبت و آسوده
درد و محنت بود و بفیض صحبت حضرت سلطان المشائخ از امثال و اقران گوئے سبقت
ربوده بود۔ مرقد پاکش در قصبه سانبهر باشر سوئے بر سر راه اجمیر واقع است و خلق خدا از ان حظیره
گرامی فیضها مے رباید۔ او را دو پسران بودند معین الدین خورد و قیام الدین بابر بال اول از بس
کامل و اکبر بود۔ کمالات علمیه و آثار حلمیه داشت و بے واسطه کسے با حضرت خواجه نسبتے بود۔ امّا
انجام کار باشارت خواجه بزرگ به خواجه نصیر الدین چراغ دہلی رجوع کرد و خلافت یافت۔ اولاد
پاکش به سبب ناہمواری و ناہنجاری کفار سکونت مالوه اختیار کرد و از مدینة الهدایت و دار الولایت
اجمیر ہجرت فرمود۔ سید قطب الدین که بعهد سلطان محمود خلجی خداوند دوازده ہزار سوار بود و حشمت
خان خطاب داشت از نبائر پاک خواجه معین الدین خورد است و دیگر ہم صاحب مقامات عالی و برگزیده
حضرت آفریدگار بود و جوہر شجاعت و جلادت نگاه میداشت و مقابله کفار داد جرأت و تہمتے
مے داد و ہمتے که گروه مخالف از دست او بسته مے آمده ازین جهت نامش ہٹیلا یا گهه کرده بودند
شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد علی خان حسنی الحسینی لاریب فیه از اولاد امجاد حضرت
خواجه بزرگ است سلمه الله تعالیٰ سلسله نسب شریفش به نوزده واسطه بخواجه قیام بابر بال
منتهی مے شود۔ شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد بن دیوان سید سراج الدین احمد
بن دیوان سید امام علی احمد بن دیوان سید محتشم علی احمد بن دیوان سید اصغر علی احمد
بن دیوان سید امام الدین احمد بن دیوان سید منیر الدین احمد بن دیوان سید سراج الدین احمد
بن دیوان شیخ ابو الفتح احمد بن دیوان سید علم الدین احمد بن دیوان خواجه ابو الخیر احمد بن شیخ المشائخ

معین الدین احمد ثالث بن شیخ المشائخ سید رفیع الدین احمد بایزید خورد بن شیخ المشائخ سید نور الدین احمد طاہر بن شیخ المشائخ تاج الدین احمد بایزید بزرگ۔ بن شیخ شہاب الدین احمد بن شیخ کمال الدین شیخ احمد بن شیخ نجم الدین احمد خالد۔ بن خواجہ قیام الدین بابر بال ہٹیلا باگھ رحمتہ اللہ علیہم اجمعین۔ بعضے از اہل دنیا کہ در باب وجود با جود اولاد احفاد حضرت خواجہ بانکار آمدہ اند الحق از جادہ مستقیم تحقیق و راستی دور افتادہ اند و منازل خویش در نہانخانہ نکبت و ذلت نبیاد دادند۔ زیرا کہ فقیر مولف بمنشاء تحقیق و تصدیق اینعنی کتب سیر و سلوک و فرامین شاہان ہند و جریدہ ہا راکہ در تذکرہ اولاد و احفاد حضرت خواجہ مشہور و مذکور بودند از دفتر تولیت و دیوان اوقاف آستانہ مقدس و مطہر بہم رسانیدہ بمقام یقین را تا بحق الیقین افزودہ است وہر آنکہ اقوال بزرگان سلف و علم و عمل حضرات خلف را بچشم انصاف دیدہ باشد میداند کہ وجوب وجود اولاد حضرت خواجہ بزرگ را اولیاء کاملین و بزرگان دین در ہر زمان و مکان تصدیق و تحقیق فرمودہ باعتراف و قبال گرائیدہ اند۔ غیر ایشان کسیکہ بہوائے نفس و تقاضائے ہوس حرف دیگر میزند۔ ولدادہ نفس و سرگشتہ ہوا و ہوس است۔ لاجرم مناسب حال و شایان مقال اینست کہ بعضے اقوال از ملفوظات و مکتوبات و غیرہم بطرز استنباط و انتخاب در ضبط تسوید و ربط تسطیر در آوردہ شود کہ شاہد حال و مشہود مقال باشد ؛

منقول است از فوائد الفوائد

کہ بر زبان فیض ترجمان حضرت سلطان المشائخ گذشت عید پانزدہم محرم سن عشرہ سبعمائۃ شنیدم از خواجہ احمد نبیرہ شیخ معین الدین قدس اللہ سرہ العزیز۔ و این خواجہ احمد عظیم صالح بود سن عشرین سبعمائۃ پنجم رمضان المبارک۔ الغرض چون چندگے بگذشت خواجہ وحید الدین نبیرہ خواجہ معین الدین سجزی رحمتہ اللہ علیہ بخدمت شیخ کبیر آمد و بیعت طلبید حضرت سلطان خواجہ شیخ فرمود من اینمعنی از خاندان شما دریوزہ دارم مرا واجب نیست کہ شمارا دست دہم خواجہ وحید الدین الحاج

بسیار کرد و گر الیشه من بدیشوم بخدمت شیخ و ستبدادو فرمود سر خلق کن القصه آنروز کہ خواجہ حمید الدین محلوق شد بعد آن مولانا نصیر الدین نیز محلوق شد

منقول است

از مولانا سید محمد مبارک علوی الکرمانی خلیفہ مستند حضرت سلطان المشائخ محبوب الاولیا شیخ نظام الدین قدس سرہٗ

کذا فی سیر الاولیاء

فرزندان شیخ الاسلام معین الدین سجزی را در حد و د اجمیر دیہی احیا بود مقطعان جہت مقرر داشت مزاحمت مے نمودند فرزندان شیخ را ایران داشت کہ در شہر بروند و از بادشاہ مقرر داشت بیاورند بہمین حضرت خواجہ از اجمیر بہ دہلی آمد فرمود شنیدم از حضرت خواجہ احمد نبیرہ شیخ معین الدین سجزی قدس اللہ سرہٗ و این خواجہ احمد عظیم صالح بود

تنبیہ اینکہ فرمود اشارت بحضرت سلطان المشائخ زیرا کہ صاحب سیر الاولیا ملفوظات حضرت شیخ را ترتیب دادہ است

منقول است

از دو روشن جمالی کہ او از بس محقق صاحب نسبت و از بزرگان طریق چشتیہ بود۔ کما قال فی سیر العارفین نقل است از خواجہ معین الدین چشتی۔ کہ روزے بزبان دربار فرمودند کہ اولاد معین الدین حمید الدین یکیست و این قول قبل از پیوند بود و آخر کار نتیجہ قول ایشان ظاہر شد کہ باہم یکے شدہ اند چنانچہ امیر شیخ تاج الدین کبری ابی محمد الحسنی الحسینی سلمہ اللہ تعالے فی بقائہ نبیرہ اولاد پسر صلبی حضرت خواجہ معین الدین میشود۔ و نبیرہ دختر سلطان التارکین برہان المحرد دین شیخ حمید الدین محمد احمد صوفی سعیدی عمری فاروقی یار و نار۔ مرید و خلیفہ بزرگ حضرت ایشان بودہ اند لسے خواجہ معین الدین قدس اللہ سرہٗ العزیز رضی اللہ تعالیٰ عنہ و درمیان حضرت خواجہ و شیخ حمید الدین خویشے و وقت قدیم است تا معلوم بودہ باشد و بہمان طریق در اولاد

ایشان ہم خویشی میسر بود تا معلوم بوده باشد. دران ایامیکه این حقیر بدولت زیارت مرقد پر طہارت حضرت معین الملة مشرف گشت از فرزندان حضرت ایشان صاحب سجادهٔ شیخ المشائخ بایزید ثانی بود رحمة اللہ علیہ. و او شیخے کلان و عظیم الشان بوده است بسید شمس الدین طاہر که صد و پنجاه سال عمر داشت. خرقهٔ خلافت از خدمت شیخ المشائخ بایزید محمد ثانی یافته بود و مرید شیخ المشائخ شیخ نور بود که در بنگاله آسوده است. و خدمت سید شمس رحمة اللہ علیہ را با حضرت ملک المشائخ و اولیاء نظام الحق والدین قدس سرہٗ اعتقادے بیحد و اتحادے بعید بود و با این احقر محبتے و شفقتے عظیم بود. از ایشان استماع است که حضرت شیخ المشائخ معین الحق والدین را در آخرہا تاہل واقع شد و فرزندان متولد شدند. فاما چون این حقیر بزیارت روضهٔ متبرکهٔ حضرت شیخ المشائخ معین الحق رحمة اللہ علیہ رسید ہمراه و باتفاق خدمت پیرزاده سجاده شیخ المشائخ نصیر الملة والدین رحمة اللہ علیہ بجا زیارت حضرت ایشان بحصول پیوست. درانجا مجاورے بود عظیم نعمت مولانا مسعود قریب ہشتاد سال عمر داشت چنانچه پدر و آبا و اجداد او مولانا احمد شرف خدمت حضرت شیخ مشار الیه قدس اللہ سرہ العزیز یافته بود. و مولانا مسعود از مولانا احمد که خادم حضرت شیخ بود نقل میکرد که چون حضرت شیخ رحمة اللہ علیہ از اجمیر اول بار به دہلی رفتند و باز آمدند ایشان را تاہل واقع شد و آنچنان بود که سید وجیہ الدین محمد مشہدی عم سید حسین مشہدی داروغهٔ خطهٔ مذکوره بود دخترے داشت بکمال عصمت و عفت که نام مبارک ایشان بی بی عصمت است. و این عجوزه مستوره چون بلوغ رسیده بود میخواست که بخیبالهٔ بزرگ زاده درآرد و حوالهٔ نتیجه بود و بانشراف سماید ہیچکس را در خور کمال و لائق حال نمی یافت که بدو پیوندے فرماید. اکثر درین تاہل و تفکر مے بود. ناگاه شبے از شبہا حضرت امام جعفر صادق را در واقعه دید که میفرماید که فرزندم وجیہ الدین اشارت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بر این است که

سله بن احمد بن محمد و جد قاضی تاج الدین محمد و جد قاضی شمس الدین لاہوری نبیره امام محمد شیبانی رحمة اللہ علیہ ۱۲

منقول است

از عالم علم حقیقت و یقین۔ قدوہ بزرگان دین مولانا عبد الحق محدث دهلوی و بخاری رحمة الله علیه

کما قال فی اخبار الاخیار

خواجه فخر الدین بن خواجه معین الدین بزرگ بود بکسب زراعت مشغول در موضع ماندل که قریب
به اجمیر است احیا ساخت و حکام مزاحمت میکردند. خواجه بتقریب آن بدهلی تشریف
آورد همین شیخ فخر الدین است که بعد رحلت پدر بیست سال در عصمه حیات بود. در قصبه سروار
که شانزده کروه از اجمیر است وفات یافت و نزدیک حوض در قصبه سروار مدفون است
رحمة الله علیه. شیخ حسام الدین پسر خورد حضرت خواجه معین الحق والدین است چنین گویند که او
غائب شد و صحبت ابدال پیوست قدس الله سرہما العزیز. خواجه حسام الدین سوخته پسر شیخ
فخر الدین بن شیخ الاسلام معین الدین چشتی است سوخته آتش محبت و دوخته ناوک مودت
با شیخ نظام الدین اولیا صحبت داشته مدفن او در قصبه سانبهر طرف غرب بر راه
اجمیر افتاده است. او را پدر او بنام برادر مفقود حسام الدین بن خواجه معین الدین نام نهاده. و حضرت
خواجه بزرگ را دو جفت بود یکی منکوحه دختر سید وجیه الدین مشهدی عم سید حسین خنگ سوار
که بر بالای قلعه اجمیر آسوده است نام او بی بی عصمت و دیگرے نام امة الله که جان بود
که حضرت خواجه بکبر سن رسیده بود و هنوز متاهل نشده. شبے حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را
بخواب دید فرمایند که معین الدین تو معین دین مائی سنتی از سنتهاے من ترک کردہ اتفاقا همان شب
حاکم قلعه بتهلی ملک خطاب نام بر سر کافران آمده و تاخته بود دخترے از دختران راجهائے
آن دیار بدست افتاد. ملک خطاب مرید خواجه بود آن دختر را بخدمت شیخ گزرانید خواجه
او را قبول کرد کذا فی تاریخ بلاد خانی ایضا. سید وجیه الدین مشهدی دخترے داشت بکمال
عفت آراسته و به پیرایه عصمت پیراسته. این دختر بحد بلوغ رسیده بود و موقوف وجود کفو بود

ناگاہ شبے امام جعفر صادق را رضی اللہ تعالے عنہ بخواب دید کہ میفرماید فرزندم وجیہ الدین اشارت
حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم درین است کہ این دختر را بخواجہ معین الدین حسن سجزی
بسپاری و در حبالہ اُو درآری۔ سید وجیہ الدین مذکور از پیوستگان حضرت خواجہ بود این واقع
را بدو باز نمود۔ خواجہ گفت با وجیہ وجیہ الدین عمر من آخر رسیدہ است لیکن فرمان حضرت
پیمبر صلے اللہ علیہ وسلم است از قبول آن چارہ نیست۔ و ہر یکے از ہر دو خاتون اولاد شد
بی بی حافظ جمال از آن دختر است نہ دختر راجہ چنانکہ در عوام مشہور است۔ و قبر بی بی جمال
در پایان حضرت خواجہ است۔ جفت شریعت او شیخ رضی است و خطیرہ او در یکے از قصبات
ناگور است بالائے حوض کہ آنرا مسند علا میگویند۔ و از بی بی جمال دو پسر شدہ بودند۔ و ہر دو
در ایام طفولیت از جہان رفتند۔ و حضرت خواجہ را سہ پسر اند۔ شیخ ابوسعید۔ شیخ
فخر الدین۔ شیخ حسام الدین۔ شیخ ابوسعید از دختر شیخ وجیہ الدین است۔ و در شیخ
فخر الدین و شیخ حسام الدین اختلاف است۔ سید محمد گیسو دراز رحمۃ اللہ علیہ درویشان برآنند
کہ از بی بی عصمت اند۔ و سید شمس الدین طاہر و طائفہ درویشان میگویند کہ از بی بی
امۃ اللہ واللہ اعلم۔ خواجہ معین الدین خورد پسر بزرگ شیخ حسام الدین سوختہ است او را
خورد بہ نسبت خواجہ بزرگ میگویند۔ ہمین منقبت او را بس است۔ درویش کامل بود عجیب آنکہ
مرید نشود بکسب ریاضت کار را بجائے رسانیدہ بود کہ بے واسطہ از حضرت خواجہ استفادہ
میکرد۔ عاقبت بحکم خواجہ مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و خرقہ خلافت از وے بستد
و پسر خورد شیخ حسام الدین سوختہ شیخ قیام بابر بال در غایت حسن صورت و ہیبت و عظمت
بود۔ از ہر یکے خواجہ معین الدین خورد و شیخ قیام اولاد خواجہ معین الدین خورد نام او شیخ
قطب الدین است و سلطان محمود خلجی او را چشت خان خطاب داد و خداوند دوازدہ
ہزار سوار گردانید۔ سلطان محمود کہ در اجمیر اسلام کرد میخواست چشت خان را بدہے
چون در رسیدہ و از خوردی کلان شدہ بود اجمیر اختیار نکرد و از اولاد شیخ قیام بربال

شیخ بایزید است که او را شیخ بایزید بزرگ میگویند۔ و دانشمند بود در روضه خواجه درس میگفت شیخ احمد مجد شیبانی و دیگر بزرگان شاگرد او بیند۔ و اختلاف مردم که در فرزندان حضرت خواجه مشهور است۔ در همین شیخ بایزید است و منشاء انیست که چون سلطنت دار الملک دهلی فتور پذیرفت و کافران بر دیار اجمیر غالب آمدند۔ فرزندان خواجه در اینجا بتوطن استقامت نمودند فرزندان خواجه معین الدین خورد جانب مندور رفتند و در آنجا سکونت کردند و نبایر شیخ قیام بابر بال بجانب گجرات رفتند و تعلیم علم کردند۔ و شیخ بایزید جانب بغداد رفت و تحصیل علوم کرد۔ چون سلطان بود بعد از سالها در اجمیر اسلام کرد و بر کفار این دیار استیلا یافت شیخ بایزید از مسافرت هند قدوم آورد۔ شیخ محمود دهلوی۔ شیخ الاسلام هند بود۔ و صدارت علما و صلحا بوی تعلق داشت۔ وی دختر بایزید داد و سلطان محمود معتقد شیخ بایزید بود حشمت خان را به سبب عصبیتی که داشت اعتقاد پادشاه نسبت وی خوش نیامد۔ سلطان محمود در مقام نصب علماء و مدرس در اجمیر بود و حشمت خان باعث شد هر آنکه بایزید را نیز باجمیر فرستند تا در روضه متبرکه درس بگوید بعد از مدتی جماعه انکار فرزندی او کردند۔ و به پادشاه رسانیدند و پادشاه از علما و مشائخ آن زمان استفسار کرد مخدوم خواجه حسین ناگوری و مولانا رستم اجمیری که یکی از علما و قدماء اجمیر بود و علماء دیگر گواهی دادند که شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام بابر بال بن شیخ خواجه حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواجه معین الدین است و فی الحقیقت اگر خواجه حسین اعتراف به نسب او کرده باشد پس است زیرا که وی ولی بود و متقدا و عارف سلسله ایشان و از آنکه به فرزندان شیخ بایزید نسبت خویشی کرد و دختر داد ظاهر میشود که پیش ایشان نسبت ایشان متحقق است۔ الغرض وجود اولاد احفاد حضرت خواجه متیقن شد۔ آنچه بعض عوام گویند که خواجه حصور بود و فرزند نداشت غلط فاحش است ذکر اولاد خواجه در ملفوظات مشائخ چشت واقع است شیخ فرید نبیره حضرت شیخ حمید الدین قدس الله سره در سرور الصدور از وی نقل میکند که چون خواجه

مارا قدس سره فرزندان تولد نشدند روزی از من پرسید که حمید چون است پیش از این که
قوی و جوان بودم هر چه از درگاه عزت می طلبیدم زود می یافتم اکنون که چون که پیر و ضعیف
شده ام چون حاجت بدعا میشود کار به درنگ میکشد بنده عرض کرد که خواجه را روشن است
که چون مریم رضی الله عنها عیسی علیه السلام تولد نشده بود میوه زمستانی در تابستان
و میوه تابستانی در زمستان بی محنت در محراب حاضر می یافت چون عیسی علیه السلام
متولد شد مریم منتظر بود که رزق همچنان خواهد رسید فرمان آمد که هر دو شاخهای درخت خرما
را بسوی خود بجنبان که تا بر تو خرمای تر ریزد در این حال و در آن حال این مقدار تفاوت است
خواجه این جواب را از بنده قبول کرد و پسندید میان نجم الدین هندوی مرید شاه جیو است
و صد و سی سال عمر داشت پیر او وزیر سلطان غیاث الدین هندوی بود عارف بود و
صاحب حال و مجرد از علایق از لباس بجز ستر عورت اکتفا داشت هفت ساله بود
که پیر او نظر کرد و بجانب خود کشید گویند که در احمد آباد از وی احیاء میت واقع شده
بود بعد از این قضیه از انجا غائب شد هیچکس از اهل آن دیار نشان او نیافت و بدهلی
آمد اکثر اوقات در مقام خواجه قطب الدین قدس الله سره می بود بعد از ان از روحانیت
حضرت خواجه رخصت طلبید و بمقام اجمیر رفت و در اقرب اوقات وفات یافت گویند
که خواجه معین الدین بزرگ یکی از اولاد خود بخواب نمود که شاه نجم الدین در صدد وفات است
او را پیش حجره من جا باشد الان گور او همانجا است ✦

منقول است

از ملا عبد القادر بداونی که یکی از مقربان و ملازمان دولت اکبر شاه بادشاه بود و دست
و مذهب پاک و مشرب صوفیه داشت و در فن تاریخ عدیم النظیر راست گفتار بود کما فی
منتخب التواریخ در سنه نهصد و هشتاد و نه ۹۸۹ همچنین شیخ حسین نبیره حضرت خواجه معین الدین نبیره را که

تسلیم خاطر خواه می‌کرد بعد از اخراج به مکه معظمه و آمدن او از آنجا در فتحپور رو بهمان دستور
سابق پرستش باستغنا نمودن و او را ملامت اخلاصی از فهمیدن در بکر فرستاد و
در حال هزار و دو ۱۰۰۲ نظام الدین احمد بتقریب التماس طلب قاضی فتحپوری از بکر و شیخ
کمال بیابانی نام او را هم مذکور ساخت و همه را طلبیده از آن روی که زمین بوس بجا آورد و قدم
حاضر زمان طلب داشته حکم خلاص فرمودند و در فتحپور فرستادند و شیخ حسین را
باز حکم مدد معاش در بکر فرموده نامزد همانجا ساختند چنانکه از این پیشتر مذکور شود
ان شاء الله تعالی شیخ حسین اجمیری شهرت چنان دارد که از نبایر حضرت کبیر المشایخ
سلطان الواصلین حضرت خواجه معین الدین سجزی چشتی است - قدس الله سره اما چون
بادشاه را در اوائل حال اعتقاد بحضرت خواجه اجمیر نسبت باو انکاری دست داد بمعاندان
برهنمونی بعضی مشایخ فتحپوری که ایشان نیز در استیصال و قهر ابنای جنس بودند مساعی جمیل
بلیغ فرموده اند جزاهم الله و بر نفی نسبتش اعدای شهادت نموده گفتند که از حضرت خواجه
عقبی نمانده و درین باب صدور و قضات نیز بموجب زمانه سازی مصرعه

فلله در الّتی ها فکر فی ثباته

محضر نوشتند و آن تولیت چندین ساله بدیگران تفویض یافت و شیخ چون دستگاهی
عظیم داشت و در آن صوبه بادشاهانه زندگی میکرد بسوانح دیگر علاوه آن شد و غیرت
اولو الامری تاب نیاورده او را حکم اخراج بجانب مکه معظمه فرمودند تا در سفر پارسال
رخصت گرفت و بزیارت حج اسلام فائز گردیده باز آمد روزی که از فتحپور بر آمده بعزم
توجه کابل بر سر حکیم محمد مرزا روانه شدند شیخ از سفر حجاز آمده ملازمت نمود و شرائط
آداب که نوبه بسان نو مسلم و نو مریدان و نو دولت حالا قرار داده از و بوقوع نه انجامید
بعد از مطالعه در صفحه احوال و خطوط پیشانی او معائنه نا احتیاطی بزعم خود مشاهده نمود
حکم حبس در قلعه بکر فرمودند و چند آنجا بسر می‌برد تا در سن یک هزار و دو ۱۰۰۲ بسعی لطیفی

مہربان مشفقت شیخ را حکم طلب از بکر شد، چون ہمراہ بعضے از محبوسان مثل شیخ کمال
بیابانی کہ شمہ ذکرش بالا مذکور گشت و قواضیان فتحپور کہ بسعے شیخ ابراہیم چشتی تا چاردہ سال
آنجا محبوس بودند و بوسیلہ میرزا نظام الدین احمد فرمان بنام ایشان رفتہ بود آمدہ
کورنش نمودہ سجدہ نکردند و حکم تخلص ایشان صادر یافت۔ چون شیخ پیر معمر
ہفتاد سالہ بود و آداب خدمت ملوک و طریق ملازمت ایشان ہرگز نورزیدہ نمیدانند بوضع قدیم
تعظیم نمے بجملہ و تسلیم ناتمام کرد۔ باز ازو رنجیدہ و ناخوش آمدہ حکم بمیرزا فرمودند کہ فرمان
کہ فرمان شش صد بیگہ زمین مدد معاش در بکر نوشتہ او را بار دیگر روانہ آنجا سازد
و بیگم بادشاہ والدہ خلیفۃ الزمانی بہ اندرون محل در مقام شفاعت در آمدہ گفت کہ
پیرتم او والدہ پیر فرتوت دارد در اجمیر و در کشش از برائے دیدن فرزند کباب است چہ شود
اگر او را رخصت وطن فرمایند۔ شیخ مدد معاش از شما نمے خواہد قبول نفرمودہ گفتند
اچہ جیو درانجا کہ میرود باز دوکانے برائے خود و مسکینے و فتوحات و نذر و نیاز بسیار پیش او
مے آرند و جماعہ را گمراہ مے سازد۔ غایتش والدہ خود را از اجمیر ہمین جا طلبد و یعنی او را
بنایت دشوار تر از رفتن بکر بود۔ شبے کہ صدر جہان بتقریب تسلیم تولیت اجمیر چنانچہ
جامع انتخاب را از نظر گذرانید۔ آن مہم را کہ خود یافتہ بود بہم زدہ و رضا بآن امر ندادہ
در خدمت نگاہ داشتند و از صدر جہان پرسیدند کہ آن پیر بلوچ سادہ لوح کہ عبارت
از شیخ حسین باشد کجا است۔ فقیر یاد دہانیدم کہ در لاہور است و بصدر جہان بمبالغہ
گفتم کہ چون من قابل این سعادت نبودم بارے او را متولی آن بلدہ محفوظہ سازند کہ
حق بمرکز قرار یابد از انجا کہ شان ہندوستانیان بترتیب ابنائے جنس نیامدہ است
و ہیچگاہ از یک دیگر سینہ صاف نیستند، در حق من بیچارہ سعے [illegible] مشکور شد
و در باب شیخ حسین۔ و آن پیر مغموم شکستہ و خستہ حال منتظر و مضطرب در گوشہ خمول
افتادہ بمحال تردد خانہائے اہل دنیا وارد [illegible] انگیختہ سائل [illegible]

عرض مسدود و خانۂ شفاعت خراب است۔ القصہ شیخ مشار اللہ عزیز الوجود خیلے مغتنم و درک روزگار است۔ و ہر چند مرا با او سابقۂ معرفت نبود سا تا درین ایام کہ از سفر حجاز آمدہ و محنت بند کشیدہ چنان مے نماید کہ تودۂ نور لیست ملکے است مجسم و سخن دنیا معلوم نیست کہ ہرگز جبلا و ملا بر زبان او میگذشتہ باشد ہمیشہ بریاضت و عبادت و مجاہدت و صائم الدہر و قائم اللیل است۔ امید کہ بحق سبحانہ تعالےٰ بموجب اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا او را انتعاشے حاصل شود ؛

منقول است

از عالم با عمل و اقف معقول و ماہر منقول امام الطریق شیخ محمد غوثی بن حسن بن موسیٰ شطاری رحمۃ اللہ علیہ قال فی گلزار الابرار۔ از بندہ زندان معین الدین اولیا قدس اللہ اسرارہم بجائے برآنند کہ فرزند نداشت حصور بود۔ و جمعے برگزارند و کہ باز و اشت یکے دخت سید وجیہ الدین مشہدی۔ دوم بنت راجہ کہ در بند ملک خطاب مرید خواجہ افتادہ بود۔ بخدمت پیر فرستاد ہمچنین گزارش سلطان التارکین ناگوری نیز بر عیالمند بودن خواجہ دلالت دارد۔ آنکہ پورا و شیخ سرور الصدور نگاشتہ روزے معین الدین و اولیا پس از عیالمندی و فرزند آوردن بمن گفت۔ حمید الدین بیشتر در ہنگام جوانی و تنہائی آنچہ بر ضمیر من میگذشت بطلب ولی طلب لباس صورتے پوشیدہ۔ اکنون درین روزگار کہ پیری و عیالمندی فرا پیش آمد ہمہ آن ہا سے خاطر از سر اے علم بدر میرود خے حرا عرض کردم بیش از زادن عیسےٰ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا حال مریم بود۔ و پس از تولد وہزی الیک بجذع النخلۃ مقام او گشت۔ ازین جواب خوش وقت گردیدہ۔ الجملہ باندازہ این گذارش ہا برخے کہ معین الاولیاء حصور پنداز ند محض بے سند باشد۔ بی بی حافظ جمال دختر خواجہ است زادہ او۔ شہرت نامہ نہ بر واقع است۔ در حبالہ شیخ رضی بود کہ خوابگاہش

در کنار حوض مسعود لاکه یکی از مضافات ناگور است قبر بی بی در پایان حضرت خواجه
دیگر فرزندان را سید محمد گیسو دراز از بی بی عصمت میدانند و خواجه شمس الدین ظاهر
از امتنان الله سره میگوید مصرعه

بجز خدا نداند کسے حقیقت حال

چنین سرار است آنکه فرزند داشت لیکن همه از دائره جسمانی پا بیرون نیاورده
بازگشت بعالم قدس فرمودند. و بعضے زنگاشته اند چندتن از فرزندانش
بپایه بزرگواری و شهره بر نمونی رسیده بود و این گزارش بهر درستی مسجل است که
سه پسر داشت رشید و مرشد از انجمله مهین پور خواجه فخر الدین محمد اجمیری است بکمال
هر دو عالم آراسته و صاحب تصرف بود. پس از پدر بزرگوار آئین صدر شیخی دار شاد
بوجودش آرایش پذیرفت پنجم شعبان سال ششصد و شصت و یک از دنیا رخت میانگی
برادرش خواجه ضیاء الدین ابو الخیر نیز و برخی گفته اند از صحیح است. خداوند کمالات
و حالات بود بجالیش نشست او نیز سال ششصد و نود و پنج رخصت بربست شیخ
حسام الدین از همه خوردتر بود. از چشم مردم نهان شد. و به طائفه ابدال و رجال الغیب
پیوست سجاده نشینی بر نبائر و نبسگان رسید سلسله پیرائے و خانواده داری خدیو
مشرب چشت معین الاولیا خود بخدمت قطب الاولیا سپرده بود. شیخ رفیع بایزید
و شیخ نور الدین محمد اجمیری که از نبائر اند پرورش صفوت و آئین سلوک پیراسته ظاهر و باطن
بودند فراوان سال بر سجاده آبائے کرام رهنمونی خدا طلبان کردند. شیخ حسام الدین سوخته
پور خواجه فخر الدین اجمیری است سینه داغدار سوز محبت. و دیده اشکبار در طلب داشت
بصحبت نظام الاولیا رسیده خوابگاهش در قصبه سانبهر باختر سوئے ره سپر راه اجمیر است
پدرش بیاد برادر گم شده او را همنام گردانید. او نیز دو پسر داشت یکے خواجه معین الدین خورد
مرید و خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است پیش از ارادت آوردن به آویزش نفس

تا فرجام فیروزمند بود۔ واز باطن معین الاولیا بہرۂ داشت۔ دوم شیخ قیام الدین
بابر بال خوش شکل وزیبا چہرہ۔ دلاور ودلیر وبزرگ منش بود۔ این ہر دو نیز فرزندان نامور
دارند۔ شیخ قطب الدین پور نخستین است۔ از اجمیر در سم آغاز آگہی بہ ہند در وقت
سلطان خلج در نوجوانی او را چشت خانی دادہ چند بود، دوازدہ ہزار سوار گردانید چون
بہ فیروزمندی نیروے سلطان پس از فراوان سال در اجمیر اسلام تازگی گرفت خواست
بچشت خان بدہد۔ خوے بہ ہند وگرفتہ بود نہ پذیرفت۔ شیخ بایزید بزرگ پسر پسین است
دانشمند بود۔ در روضۂ معین الاولیا سالہا درس میگفت۔ شیخ احمد مجدد و دیگر بزرگان شاگرد
اویند۔ در ہنگام شورش فرمانروائے دہلی از خیرگی پیکر پرستان او بسوے بغداد
شتافت۔ عمرے در آن گل زمین گذرانید چون از رونق اسلام آگہی یافت اندران
دیار ہند و آمد۔ سلطان از حسن عقیدت خود او را انبار چشت خان گردانید خان
نیارست برداشت۔ بہ بہانہ جنگ سازی دور انداختن او خیال بست بعرض سلطان رسانید
پیش ازین برادر من شیخ بایزید بزرگ مدرس اجمیر بود سستی اسلام آنجا بر دانش رائے جہان
پیرائے صواب نمود۔ اکنون این دولت آنجا بنائے اسلام از سر نہادہ آمد۔ رفتن آن
سبب استواری آن نونہال مے شاید۔ بنابر سخن چشت خان شیخ بایزید را بودن اجمیر شد
دران روز نشے جمعے بعرض سلطان رسانید کہ او نژاد معینیہ نیست۔ ازین رو دانشوران
و درویشان کہن سال و بزرگان آگاہ حال قلمرو خود را فراہم آوردہ در پرستش بازگر
دانیدند مانند شیخ حسین ناگوری و مولانا رستم اجمیری کہ در علما و مشائخ اجمیر یکتا
بودند۔ و دیگر چند آگاہان بر درستی نسب او گواہی دادند پیوند خویشی کردن شیخ حسین
ناگوری بہ فرزندان خویش بایزید نیز گواہ عدل است۔

منقولست

از ملفوظات بابرکات قبلهٔ عالم و عالمیان قدوهٔ صفیا و سند الاولیا عاشق جانباز خواجه
سید محمد بنده نواز گیسو دراز قدس سره هذا فی جوامع الکلم
بعد نماز چاشت عرضه داشتم که نقل خدمت شیخ الاسلام قطب الدین ایام غیاثی است
فرمان شد حکایت که میگویند دلیل میکنند ایام شمسی است آن حکایت چیست
گفت بندگی شیخ الاسلام معین الدین از اجمیر آمدند خدمت شیخ قطب الدین شنیده استقبال
کرد چنانکه مرید با پیر باشد هیچ کم نکرد بعد از آنکه در خانه آمد عرضه داشت که چه سبب
بود که حق تعالی این شهر را بقدوم منور گردانید فرمودند بابا بختیار من مزرعه کرده بودم
آب مزرعه استقامت گرفت منقطع فرمان میخواهد فرزندان هر امعه و نمیدانند
خبر کردند این سو فرستادند تو از ما چند گاهی پیشتر بودی ما را راهی بنما گر گویم تا این غرض
حاصل شود عرضه داشت بنده را اجازت شود تا این کار بکند شیخ فرمود برو کن خدمت
شیخ در سرای سلطان شمس الدین آمدند به مجرد آنکه سلطان شنید که شیخ می آید از تخت
فرود آمد پا پیاده دوید در صحن دوم ملاقات کرد و شیخ را بالا برد و بهمانجا دیگر فراز کرد
و چند بار سلطان بر در شیخ رفته بود و شیخ در نگشوده و بر خود نخوانده امروز خود آمده پادشاه بیگم
متحیر ماند که این مرد بکدام سبب خود آمده است پرسید که چه سبب شیخ بنده خود را نواخته اند
شیخ فرمود پیر من از اجمیر آمده است فی الحال سلطان نشست و هم در آن زمان فرمان
پیش خود نوشت کتابنده فقط

منقولست

از ملفوظات پاک زبدهٔ ارباب معرفت تاجدار کشور حقیقت حضرت شاه ابو ابراهیم چشتی خلف ممتاز

حضرت میرک جانباز رحمته الله علیه هکذا فی رسالهٔ ابراهیمیه مولفه سنه هجری خواجه بزرگ
قدس سرهٗ را زنان و فرزندان بودند چنانچه در ملفوظ سلطان التارکین شیخ حمید الدین
سوالی الناگوری قدس سرهٗ خلیفه خواجه بزرگ می نویسد که شبی خواجه بزرگ پیغمبر علیه السلام
را در خواب دید آنحضرت فرمود که ای معین الدین تو معین دین مایی ولیکن از سنتهای ما
ترک میدهی چون صبح شد مقطع قلعه بیتلی ملک خطاب نام از مریدان خواجه بود دختر یکی
از راجهای دار حرب اسیر کرده آورده بود بخدمت خواجه فرستاد و او را قبول نموده بی بی امة الله
نام کرده در خدمت خود نگاه داشت و بی بی حافظ جمال از وی متولد گشت بعد از چند روز سید
وجیه الدین مشهدی را امام جعفر صادق رضی الله عنه در خواب فرمود که دختر خود را در عقد نکاح
خواجه معین الدین در آر چون این مقدمه بخواجه بزرگ رسانید به امر باطن امام جعفر صادق
رضی الله عنه دختر سید وجیه الدین را که بی بی عصمت نام داشت نیز در نکاح خود آورد از ایشان سه
پسران بوجود آمدند شیخ فخر الدین از محبوب‌ترین فرزندان خواجه بزرگ بود و پیر او بسیار دوست
میداشت وی بکسب زراعت مشغول بود موضع ماندل که قریب باجمیر است احیا ساخت حاکمی
مزاحمت کرده بود از آن جهت خواجه بزرگ پیش سلطان شمس الدین تشریف برد
فرمان درست کنانیده آورد شیخ فخر الدین بعد وفات حضرت خواجه رضه بیست سال در قصبه
سروار که شانزده کروه از اجمیر است آنجا وفات یافت نزدیک حوض قصبه سروار مدفن است
و او را پسری بود حسام الدین سوخته بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات انسانی آراسته بود با سلطان
المشائخ صحبت داشت قبر وی در قصبه سانبهر طرف غروب بر راه اجمیر است و مرقد بی بی حافظ جمال
دختر خواجه بزرگ پایان مرقد حضرت خواجه واقع است بسی صاحب کمال و عالیه جات
معارفه کامله بود بنظر خاص خواجه بزرگ تربیت یافته چنانچه بزرگی و کرامات بی بی حافظ جمال
تا امروز ظاهر است رحمته الله علیها خواجه معین الدین خورد و خواجه قیام الدین بن حسام الدین
سوخته عارف کامل بودند و خواجه معین الدین خورد میش از آنکه مرید شود بکسب ریاضت کار بجای

رسانیده بود که بواسطه از روحانیت خواجه بزرگ چه فواحد فوایدمیمود و از اشارت
باطن حضرت خواجه بزرگ مرید شیخ نصیر محمود شد و خرقه خلافت از وی پوشیده و در
خواب سلطان المشایخ میفرماید که خواجه احمد نبیره خواجه بزرگ عظیم صالح بود خواجه وحید
برادر وی پیش گنج شکر آمد که مرید شود گنجشکر فرمود که من این را از خانواده شما دیده یوزه کردم
مرا مجال است که دست شما بگیرم و خواجه وحید بسیار عجز کرده مرید شد و محلوق
گشت الغرض آنکه بعضی مردم میگویند که خواجه بزرگ حصور بود و او را اولاد نیست محض غلط است
از تصانیف پیران چشت که به تحقیق پیوسته است چنانچه بالا گذشت و لیکن در کتاب
اخبار الاخیار می نویسد که اختلاف میان بعضی بزرسلسله چشت درین واقع شده است
که میر سید محمد گیسو دراز خلیفه شیخ نصیر بن محمود و جماعه ازین قوم میگویند که شیخ فخر الدین
و شیخ حسام الدین از بی بی عصمت متولد شده بود و سید شمس الدین طاهر خلیفه شیخ نور
قطب عالم و طایفه از درویشان آن رفته اند که از بی بی امة الله بوجود آمدند هر دو حال فرزندان
خواجه بزرگ اند اما قول اول صحیح می نماید چنانچه تا امروز اولاد آن پاک نهاد موجود است و
فرزندان خواجه معین الدین خورد بن شیخ حسام الدین سوخته بطرف مالوه رفته متوطن شدند
احوال اینجماعه معلوم نیست و فرزندان خواجه قیام الدین بن شیخ حسام الدین سوخته مذکور
در حضرت اجمیر سکونت دارند و جانشین حضرت خواجه بزرگ شدند چنانچه خواجه حسین
یکی از فرزندان خواجه قیام الدین مسطور تا زمان سلطنت نور الدین محمد جهانگیر بادشاه صاحب
سجاده خواجه بزرگ بود قریب صد سال عمر داشت و همیشه به عبادت و حق پرستی گذرانید
بسیار بزرگ و عالیشان بود بعد از وی شیخ معین الدین برادرزاده او بر مسند سجاده خواجه
بزرگ نشسته نهایت خلیق و بزیور صلاح و بزرگی آراسته است حق سبحانه تعالی
فرزندان خواجه بزرگ قدس سره را تا قیام قیامت بر جاده اکرام خود باقی و پاینده در مقام
متبرک اجمیر و جمیع مکان اسلام نگاه دارد بحرمة النبی و آله الامجاد

منقول است

از صاحب تاریخ فرشته در مقابله دوازدهم ذکر سلطان المشائخ حضرت خواجه معین الدین چشتی
قدس سره در کرت دوم که از دهلی مراجعت کرد آورا تاهل واقع شد و شرح این چنین است
که سید وجیه الدین مشهدی که عم سید حسین مشهدی داروغه اجمیر بود دخترے داشت
در کمال حسن و عفت و چون بحد بلوغ رسیده بود میخواست که او را بحباله یکے از دودمان
بزرگ درآورد و در تعین آن متردد بود تا آنکه امام همام جعفر صادق علیه السلام را در خواب
دید که میفرماید اے فرزند وجیه الدین اشارت رسالت پناه محمد صلی الله علیه وسلم
همه آنست که این صبیه را بخواجه معین الدین چشتی بسپاری و بحباله نکاح او درآری که او از
واصلان درگاه الهی و محبان خاندان رسالت پناهی است ـ چون وجیه الدین
این معنی بخواجه معلوم نمود ـ خواجه گفت عمرم به آخر رسیده اما چون اشارت حضرت رسالت
است امام همام بجز اطاعت چاره ندارم پس بمقتضاے شریعت مصطفوی آن را جفت
خویشتن ساخت چنانچه از و فرزندان شدند ـ و بعد از هفت سال در ششم ماه رجب
سنه ثلث و ثلثین و ستمائة از قید جسمانی بالکلیه وارسته بعالم قدس پیوست غرضکه
مدت عمرش بنود و هفت سال رسیده بود و بعد از وفات او جمیع پادشاهان نذر روضه او
فرستاده تبرک همی جستند ۔

منقول است

از بادشاه کیوان جاه سپهر مهر کلاه ـ نورالدین جهانگیر بادشاه کما قال فی توزک که زاده
طبع وقاد اوست و هر آنچه که در زمان سلطنت خود او را در هندستان آمد قلمبند فرمود
در سال هفتم جلوس ۔

خواجہ حسین نبیرہ خواجہ معین الدین چشتی را یک ہزار روپیہ برائے خرچ ششماہ دادم۔
لمؤلفہ۔ جہانگیر بادشاہ قریب سہ سال در اجمیر بود۔ و بحضرت خواجہ بزرگ اعتقاد واثق داشت۔ او کہ اعتراف اولاد خواجہ بزرگ کردہ پیشکش داد و مراعات فرمود۔ از شمیعنی مفہوم است کہ بادشاہ با حضرت شیخ ارادت و عقیدت ناطق داشت۔ و در باب فرزندی حضرت خواجہ بزرگ بادشاہ را بالیقین اعتراف بود +

مذکور است در عالمگیر نامہ

سن ششم از آغاز جلوس اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ غازی مؤلفہ محمد کاظم ابن محمد امین کہ بحکم بادشاہ بتطبیق واقعات دفتر بادشاہی تالیف نمودہ +

شیخ سید محمد صاحب سجادہ جناب قدوۃ الواصلین حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہٗ بعنایت خلعت و انعام یکہزار یالصد روپیہ کامیاب شد۔ وھو منہ آغاز سن نہم جلوس دولت عالمگیری +

سید محمد صاحب سجادہ جناب قدوۃ الاولیاء الواصلین حضرت خواجہ معین الدین چشتی بانعام دو ہزار روپیہ سربلندی یافتند۔ وھو منہ سن چہارم از جلوس اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ غازی
شیخ سید محمد متولی مزار فائض الانوار خواجہ ابرار وھو احرار قدوۃ الفقراء الواصلین خواجہ معین الدین قدس سرہٗ العزیز بہ عنایت خلعت و مادہ فیل و انعام یکہزار روپیہ نوازش یافت +

لمؤلفہ۔ شیخ سید محمد بن شیخ علاء الدین بن شیخ علم الدین بن خواجہ ابو الخیر برادر حضرت خواجہ حسین نبیرہ حضرت قطب الاقطاب خواجہ بزرگ است و از عہد شاہان خلجی و لودھیان منصب تولیت اوقاف و سجادگی مزار فیض آثار حضرت خواجہ بزرگ باستحقاق فرزندی بنسل وراثت باو رسیدہ بود۔ از حضرت شیخ علاء الدین اتمیز بزرگ از سنگ سفید

دراحاطہ روضہ حضرت خواجہ حسینؒ برکنار حوض جھالرا کہ سولہ تھمہ عرف دارد۔ واز حضرت
سید محمد مسجد عالی در بازار پیش زینہ آستانہ عالیہ یادگار است کہ فقیر جامع اوراق بچشم خود
دیدہ واز کتبہ کہ بر لوح سنگ منقوش است زمان تعمیر و نام صاحب مکان ظاہر و باہر است

منقول است

مریم زمانی جہان آرا بیگم بنت شاہ جہان بادشاہ غازی کما قال فی مونس الارواح
بعضے گفتہ اند کہ آنحضرت در اصل متاہل نشدہ اند و بعضے گفتہ متاہل شدہ اما فرزند نشدہ
واین ہر دو قول ضعیف است قول صحیح آنست کہ آنحضرت متاہل شدہ اند و
فرزندان حاصل گشتند۔ چنانچہ شیخ عبد الحق دہلوی در کتاب اخبار الاخیار خود نوشتہ
کہ آن حضرت دو کتخدائی داشتند۔ یکے بی بی عصمت ذکر ایشان سابق مرقوم گشت
دوم آنکہ پیر دستگیر شبے در واقعہ دیدند کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم میفرمایند
اے معین الدین محمد تو معین دین مائی سنتی از سنتہائے ما ترک کردی۔ اتفاقاً ہمان شب
حاکم قلعہ بتھلی ملک خطاب نام برسر حدود کافران آن نواح تاختہ بود دختر
راجہ آن دیار اسیر او گشت۔ ملک خطاب مرید پیر دستگیر بود آن دختر را آوردہ بخدمت
حضرت ایشان گذرانید۔ آنحضرت قبول کردند۔ نام او را امۃ اللہ نہادند واز ہر یکے
ازین دو خاتون اولاد شد۔ حضرت بی بی حافظ جمال در تہ پائے پدر بزرگوار خود است و
بحفت شریعت ایشان شیخ رضی بودہ اند۔ و قبر شیخ در یکے از قصبات ناگور است
برکنار حوض کہ آنرا مسدولا گویند و از بی بی جمال دو پسر شدہ بود کہ در حالت طفولیت
ازین عالم رحلت کردہ اند و بعضے از مردم عوام میگویند کہ بی بی حقیقی دختر حضرت پیر
دستگیر نبودند۔ دختر خواندۂ آنحضرت اند لیکن سخن عوام را اعتبارے نیست چرا کہ این
مقدمات در کتب معتبر درج است و منقول است کہ حضرت پیر دستگیر را سہ پسر بود شیخ ابو سعید

شیخ فخر الدین و شیخ حسام الدین و اختلاف است درین کہ ہر سہ از بی بی عصمت اند یا از
بی بی امتہ اللہ سید محمد گیسو دراز کہ مرید حضرت شیخ نصیر الدین قدس اللہ سرہ العزیز
با یک جماعہ درویشان بر آنند کہ ہر سہ از بی بی عصمت شدہ اند و سید شمس الدین طاہر
با یک جماعہ بر آنند کہ شیخ ابو سعید از بی بی عصمت شدہ اند و دو فرزند دیگر از بی بی امتہ اللہ
واللہ اعلم بالصواب۔ شیخ فخر الدین قدس اللہ سرہ بسیار بزرگ و صاحب حال و مقامات
عالی بودہ اند و بکسب زراعت اشتغال داشتند و موضع ماندل کہ در حوالی اجمیر است احیا
ساختہ اند۔ انچہ در ملفوظات مشائخ چشتیہ مسطور است کہ فرزندان آنحضرت را دیہی احیار بودہ و
حاکم مزاحمت میرسانید بدینجہت بدہلی تشریف آوردند۔ ہمین شیخ فخر الدین بودہ اند و
ایشان بعد پدر بزرگوار خود بیست سال در قید حیات بودہ و در قصبہ سروار کہ از خطہ اجمیر
نشان دادہ کردہ است برحمت حق پیوستند و مرقد شریف ایشان نزدیک حوض قصبہ مذکور است
و شیخ حسام الدین پسران خورد حضرت پیر دستگیر بودند چنین گویند کہ ایشان غائب شدہ
بصحبت ابدالان پیوستند۔ در اخبار الاخیار شیخ عبد الحق محدث دہلوی نوشتہ اند
اخفاء آنحضرت متیقن است و آنچہ بعضے مردم عوام گویند کہ حضرت خواجہ بزرگ حصور
بودند و فرزندان نداشتند غلط فاحش است۔ ذکر اولاد آنحضرت در ملفوظات مشائخ
چشت واقع است۔ شیخ فرید نبیرہ شیخ حمید الدین ناگوری از جد خود نقل کردہ اند کہ چون خواجہ
بارا فرزندان حاصل شدند از من پرسیدند کہ حمید چون است پیش ازین کہ قوی و جوان بودیم
ہر چہ از درگاہ حضرت عزت مے طلبیدم یافتم۔ اکنون پیر و ضعیف شدیم حاجت
بہ عاے شود۔ و کار بہ درنگ مے کشد۔ بندہ عرض کرد کہ آنحضرت را روشن است چون مریم
را علیہ السلام حضرت عیسی علیہ السلام حاصل نہ شدہ بود میوہ زمستان در تابستان
میرسید منت و محراب حاضر مے یافت۔ چون عیسی علیہ السلام متولد شد حضرت
مریم منتظر شدند کہ رزق ہمچنان خواہد رسید فرمان آمد کہ بر درخت خرما رفتہ بجنبان

تا برتو ظاہر باشد ترجیح دہد در انحسال و این حال این قدر تفاوت است حضرت خواجہ را
این جواب از سبندہ قبول فتادو بہ پسندیدند شیخ فخر الدین کہ آنحضرت را پسر
بود شیخ حسام الدین سوختہ نام بسیار بزرگ بودند با حضرت شیخ نظام الدین بداؤنی
قدس اللہ سرہٗ صحبت داشتہ بودند و قبر شیخ حسام الدین سوختہ در سانبھر طرف مشرق
سر راہ اجمیر واقع است۔ خواجہ معین الدین خورد پسر بزرگ شیخ حسام الدین سوختہ اند و
ایشان را خورد نسبت بحضرت خواجہ بزرگ میگویند۔ و ہمین منقبت و افتخار ایشان
بس است۔ خواجہ خورد درویشے کامل بود و پیش از آنکہ مرید شوند بکسب ریاضت و مجاہدت
کارے بجدے رسانیدہ بودند کہ بے واسطہ از حضرت خواجہ بزرگ پیر دستگیر استفادہ میفرمودند
آخر بحکم آنحضرت مرید حضرت شیخ نصیر الدین قدس اللہ سرہٗ شدند و خرقہ خلافت
از ایشان پوشیدند یکے از نبائر حضرت پیر دستگیر خواجہ بایزید بزرگ بودند۔ وقتیکہ
سلطان محمود خلجی بادشاہ ماندو بود شیخ بایزید بعد از عمر ہاء دراز از سفر باز آمدند۔ و
ادعاے فرزندی نسبت آنحضرت کردند سلطان محمود خلجی ایشان را بتدریس خطہ
اجمیر نصب کردند۔ ایشان عالم کامل بودند۔ شیخ احمد مجد گفتہ کہ اختلاف مردم کہ در
فرزندان حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ روحہ مشہور است در ہمین شیخ بایزید است کہ بعد از
مدتے اقامت نمودن اجمیر جماعہ انکار فرزندی ایشان کردند و بہ بادشاہ وقت رسانیدند
بادشاہ از علماء مشائخ آن زمان استفسار کرد۔ شیخ حسین ناگوری و ملا رستم اجمیری کہ از
قدوۂ علماء عصر و قت علماء اجمیر بودند با علماء عصر و قت علماء اجمیر بودند با علماء دیگر گواہی دادند
کہ شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین بن شیخ حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواجہ
معین الحق و الملتہ والدین است قدس اللہ اسرارہم و شیخ حسین بہ فرزندان شیخ بایزید نسبت
خویشی کردہ اند و دختر دادہ اند۔ ازین ظاہر است کہ نسبت فرزندی ایشان بہ شیخ حسین متحقق
شدہ کہ حضرت پیر دستگیر خواجہ معین الحق والدین محمد قدس اللہ تعالےٰ سرہٗ از سادات حسینی بودہ اند

وبلا ست به از اولاد امجاد حضرت سید المرسلین اند صلی اللہ علیہ وسلم، و درین سخن نیست
وجہ آنکہ حضرت پیر دستگیر را چشتی از انجہت گویند کہ چشت نام قصبہ ایست از ولایت
خراسان چون اولیاء اللہ مثل حضرت خواجہ ابو احمد ابدال چشتی و حضرت خواجہ ابو محمد
چشتی و حضرت خواجہ ابو یوسف چشتی قدس اللہ ارواحہم ازان قصبہ بودہ اند بنا بر آن
این سلسلہ را چشتیہ میگویند و ہر کس کہ از مریدان ایشان ست او را چشتی مے نامند۔
و حضرت پیر دستگیر خواجہ معین الدین حسن سجزی درہمین سلسلہ مرید شدہ اند و نسبت ارادت
ایشان بہ پانزدہ واسطہ بحضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میرسد و مرید خاص و خلیفہ
بزرگ حضرت پیر دستگیر حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوسی کاکی اند و مرید و خلیفہ
خاص ایشان حضرت شیخ فرید الدین مسعود اجودھنی۔ و مرید و خلیفہ خاص ایشان حضرت
شیخ نصیر الدین محمود اودہی قدس اللہ اسرارہم و صاحب سیر العارفین مینویسد کہ حضرت شیخ
نصیر الدین محمود خرقہ خلافت ہیچ کس ندادہ اند و در وقت دفن بموجب وصیت ایشان
خرقہ و عصا و تسبیح و کاسہ چوبین و نعلین را با ایشان در قبر گذاشتند باتمام رسید شمہ از
ذکر حضرت پیر دستگیر قدس اللہ سرہ +

منقول است

از قدیم کشش صومعہ کشف و تحقیق ملا عبد الباری بخاری الاجمیری کذا فی رسالہ او ہمہ کہ در
عہد امن مہد شہنشاہ ہفت کشور محمد شہاب الدین شاہ جہان بادشاہ غازی ترتیب و
تالیف یافت در آنوقت محمد جلال الدین اکبر بادشاہ برائے طلب فرزند درین درگاہ معلیٰ
آمدہ التجا کرد و باکثر درویشان متعلقان روضہ متبرکہ نیز دعا میخواست چنانچہ
بعد عشا نزد شیخ بودم بادشاہ با پوستین و کلاہ پشمین در حجرہ شیخ آمدہ نشست (مراد
شیخ از شیخ ملک نبیرہ خواجہ ابراہیم ادہم بلخی چشتی است) وکسے نہ شناخت قیس ناگان

ساگ حاضر بود پیش نهادند. خوردند و خوشوقت گردید. و گفت پادشاه ازین درگاه طلب
فرزند دارد. و خدمت درویشان بجا می آرد. در باب او دعا باید کرد. شیخ فرمود که اگر اعتقاد
پادشاه بصدق است او را اولاد برکت خواهد شد. پادشاه از انجا نیت در دل کرده
برخاست. چون دیگر بار که با مراد و مطلب رسیده پا پیاده به درِ حضرت خواجه چشت اهل بهشت
آمد و آنچه نذر قبول کرده بود به حقایق آگاه معارف دستگاه شیخ حسین مرحوم دادند
بمتعلقان روضه منوره بکرمه هر کدام و هیچکس محروم نماند و در حجرهٔ شیخ ملک آمده آنچه نیت
در دل قرار شده بود ظاهر فرمود که پانصد روپیه دو لک تنگه پیش شیخ نهاده که بمستحقان
قسمت کرده بدهید. ایشان گفتند من دفتر نام نویسی ندارم که قسمت کنم پیش دروازه
روضهٔ متبرکه بنهید هر که احتیاج خواهد بود خواهد گرفت همچنان کردند. هر که احتیاج
داشت بر داشت عمر شیخ ملک یک صد و سی سال شده بود بتاریخ نوزدهم شهر ربیع الثانی
وفات یافتند و قبر ایشان در روضهٔ منوره نزدیک فصیل کلان مقابل چراغ کلان
واقع است و متصل سنگ کهنو بر آن قبر است. از آن شیخ دو پسران بودند. شیخ عبد الملک
و شیخ شهاب اکثر از نقلیات و مذکورات را جمع کرده مرقوم نموده شد. نقل است که شیخ عبد الملک
مرحوم اکثر اوقات با صحبت هم نشینان خود می نشستند و مذکور از لطف و احسان حضرت
قطب الاقطاب پیر دستگیر میکردند. از جان و دل من معتقد آنحضرتم مقرر کرده ام که در شب
اول ماه نماز استخاره میکنم و همان شب خود را بحضور پر نور آنحضرت می بینم چون برای طلب خود
که استخاره کرده حاجت عرض میکنم در آن وقت جواب با صواب می شنوم. وقتی روز جمعه
بعد ادای نماز شیخ عبد الملک و هم نشینان ایشان وغیره عزیزان آمده در داخل روضه
منوره نشستند. در آن وقت نیز مذکور لطف و کرم حضرت قطب الاقطاب در بیان آمد.
شیخ عبد الملک گفتند آنچه که در باب من لطف و کرم حضرت پیر دستگیر شده است آن اظهار
میکنم چند بار که عرض کردم هر مراد دل رسیدم تمام مذکورات و ماجراها بر زبان آوردند و گفتند

گہ گاہے در خاطرم میگذشت کہ حضرت پیر دستگیر ما را چہ روش میدانند آیا در
زمرهٔ خاندان خود یا در عوام الناس بشب اول ماه بود بعد نیم شب نماز استخاره کرده
تسبیح میکردم خواب غلبه کرد و در مراقبه شدم معاینه شد خود را حضور پر نور دیدم که میفرمایند
عبد الملک ترا و آبا و اجداد ترا صادق الاعتقاد و خاصان خود دانسته بخلافت و ریاست
منسوب کرده ایم و بجمعیت شما این چیزها مهیا کرده ایم همان شب بحضرت حقائق آگاه بندگی حضرت
خواجه حسین مرحوم هم فیضیاب بشارت شد و این نیز فرمودند که چیزے گفته شد
به عبد الملک اظهار خواهند کرد بوقت صبح آن حقائق آگاه ما را طلبیدند و اظهار کردند
و گفتند شما معامله چه دیده اید بیان کنید و آنچه در باب شما البشارت شده آنرا
من بیان کنم گفتم که از مدت آرزو داشتم که در باب خود بخدمت قطب الاقطاب عرض کنم
و جواب حاصل نمایم ما را جواب باصواب حاصل شد که فرمودند ترا و آبا و اجداد ترا صادق الاعتقاد
و خاصان خود دانسته بخلافت و ریاست منسوب کرده ایم و بجمعیت شما این چیزها اختیار
نموده ایم حقائق آگاه فرمودند آنچه بشما حضرت فرمودند همین نمط بمن هم فرمودند و سوای
آن دیگر نیز فرمودند که عبد الملک نبیره ابراهیم ادهم است او را دوست داشته در باب او
متوجه باشید و از طریقه چشتیه ممتاز کنید حقائق آگاه فرمودند الحال هرچه میخواهید
موجود است گفتم بیعت داده و عمامه و پیراهن خود پوشانیده و چند اوراد وظیفه خود عنایت کرده
اجازت دادند و خلافت نامه نوشته بمهر خود مزین کرده نیز عنایت فرمودند و آن خلافت نامه
و محضر نامه ریاست بمهر غفران پناه حضرت خواجه حسین چشتی و از مهر اهالی و موالی دار الخیر اجمیر
مسلم و موجود است و بعد از آن روز غفران پناه نسبے نهایت متوجه بودند و بسیار التفات
میکردند وقتیکه منفرقتم دیدم میفرمودند بیائید نبیره ابراهیم ادهم بیائید که آنحضرت
قطب الاقطاب چنین فرموده اند بسے سعادتمندی شما درین ضمن نیز از لطف و عنایت
غفران پناه اظهار میکنند که روزے نور جهان بیگم بخدمت آن غفران پناه یک شالی اطلسی

به قیمت دو صد و پنجاه روپیه خوش قماش بود که در انگشتری بجے آمد فرستاده بود و اکثر مردمان
بخدمت آن غفران پناه مے رفتند و دیده تحسین میکردند روزے بخدمت غفران پناه
رفتم۔ آن شال را بمن نمودند من نیز قماش و لطافت آن بیان کردم۔ چون از انجا برخاستم
اتفاق آنگاه آن شال را معه فرجے نیلک بدست خادم خود بخانه ما فرستادند بعضے از مقربان
بخدمت حضرت حقائق آگاه رفته گفتند که آن شال بسیار قیمتی بود مے بایستی که حضرت
نگاه میداشتند یا بمایان مے بخشیدند که ما آرزو داشتیم فرمودند این فقر است که هر که به چیزے
آرزو دارد به او مے رسد۔ چنانچه شیخ عبد الملک اشنامے [illegible] سید او یکے از خادمان
این درگاه است و از ان خود آن حقائق آگاه همیشه از نقد و جنس و رسال تا دو صد روپیه
امداد میکردند۔ و برادرم شیخ شهاب نیز اتفاقاً میکردند و چنان اختیار داده بودند
که تمام دیهات سرکار در تعلق ایشان کرده مختار فرمودند و هر چه پرداخت میکردند پسند
میشد و از احوال این حقیر امداد میکردند که محتاج چیزے شود و بعض ها به حضور حقائق آگاه
غیبت خیلی میکردم با نها پرسش میشد و گفته آنها پیش نمیرفت و من گاه گاهے بخدمت آن
حقائق آگاه میرفتم و شیخ شهاب همیشه در آنجا مے بود و دیگر التفات و مهربانی آن حقائق آگاه
تا کجا بیان کنم که نهایت ندارد و نیز دیگر مذکور از التفات و شفقت حضرت قطب الاقطاب بیان
میفرمودند۔

منقول است

از حضرت شیخ الهدیه چشتی که او خلیفه مستند حضرت شاه علی چشتی صابری است رحمة الله علیه

کذا فی سیر الاقطاب

نقل است که آنحضرت در عهد سلطان شمس الدین التمش انار الله برهانه دو مرتبه به دهلی تشریف آوری
فرمود مرتبه اول که به اجمیر شریف مع همه اهل گردید و آسوده بود که میر سید وجیه الدین مشهدی

در اجمیر حاکم بود دختری داشت۔ پاک و پارسا نام بی بی عصمت چون بحد بلوغ رسیده پدرش
خواست که در نکاح شخصی در آرد۔ اما کسے را در خود حال او نمی یافت۔ درین اندیشه بود که
شبی امیر المومنین حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنه بخواب دید میفرماید که وجیه الدین حکم
حضرت شاه رسالت صلی اللہ علیہ وسلم چنانست که این عجوزه را قطب المشائخ حضرت
خواجه معین الدین حسنی الحسینی بسپاری چون بیدار شد۔ بخدمت آنحضرت آمد و این حقیقت
ظاهر نمود۔ آنحضرت فرمود۔ اگرچه پیر شده ام۔ اما فرمان کونین مطاع سرکار عرش اشیا
را انکار نمے توانم کرد پس عقد نکاح بستند و بعد این واقع آنحضرت بعد از هفت سال رحلت
نمود۔ باین حساب عمر شریفش بیک صد و هفت سال رسید و آنحضرت زن دیگر
هم خواست اینچنین بود که شبی حضرت صلی اللہ علیه وسلم را در واقعه دید که میفرمایند معین الدین
تو معین دین مائی نباید که سنت من ترک سازی اتفاقاً همان شب حاکم آن قلعه ملک خطاب
بر سر کافران تاخت آورده و دختر راجه آن دیار بدست آورد بخدمت حضرت خواجه کنند نمید و
آنحضرت وی را قبول فرمود و بی بی امته اللہ نام گذاشت پس ازان تاج المستورات دختری
به وجود آمد۔ بی بی حافظ جمال نامش کردند۔ و بی بی حافظ جمال بنهایت پاک و پارسا بوده و
ریاضت مجاهده بخدمت والد بزرگوار خویش بحد نهایت رسانیده بود و مرقد مطهر آن
زین المخدرات پائین مرقد آنحضرت است و حضرت شیخ آن عفیفه شیخ رضی الدین نام داشت
از دو پسر بوجود آمده بودند۔ و آن هر دو در طفولیت در گذشتند۔ مردم عوام میگویند که بی بی
حافظ جمال دختر حقیقی حضرت نیست دختر خوانده بود محض غلط است۔ ازانکه این مقدمات در
کتب معتبره تحریر دیده ام قول عامی اعتبار ندارد۔ از جهت اهل عام همچنان حرف نادراست
در فرزندان آنحضرت نیز دارند که آنحضرت هیچ پسر نداشت و این متقر است که از آنحضرت
سه پسران ارجمند در عرصه جهان بوجود آمدند از بی بی عصمت۔ بعض گویند که خواجه ابو سعید
از بی بی عصمت است و آن دیگر از بی بی امته اللہ سوای این هیچ سخن در اولاد امجادش نیست

چنانچه شیخ فرید الدین نبیرهٔ سلطان التارکین حضرت شیخ حمید الدین ناگوری قدس الله سره العزیز
از جد بزرگوار خود نقل کرده میگفت که چون خواجه ما را فرزندان حاصل شدند
روزی به بنده میفرمود ای حمید الدین پیش ازین که جوان بودم هرچه از رب العزت
جل شانه می طلبیدم فی الحال می یافتم حالانکه پیر شده ام و فرزندان پیدا گشتند بدعا
حاجت می شود و کار بدیرنگ حاصل میگردد. بنده عرض نمود که بحضرت پیر دستگیر روشن است
که چون عیسی علیه السلام از حضرت مریم علیها السلام متولد نشده بود میوهٔ زمستان
در تابستان از غیب بدو میسر می شد و فی محنت و منت در محراب می یافت چون
مسیح علیه السلام متولد شد حضرت مریم انتظار می کشید که همچنان بی تلاش بیاید
فرمان شد که شاخهای خرما بجنبان تا خرمای تازه بر تو فرو ریزد. ازان باز همچنان
نمود و به تردد رزق می یافت در اوقات سابق و حال این چنین تفاوت است لیکن
در قدر و مرتبه دوستان خدای عز و جل نقصان نیست و تصرف ولایت ایشان باقی است
آنحضرت چون جواب شنید پسند کرد. و فرمود آری همچنین است و گویند که خواجه فخر الدین
ولد حضرت سلطان العارفین بسیار صاحب عظمت بود و بعد حضرت خواجه بیست سال
زنده ماند. پس در قصبهٔ سمر دار که از اجمیر شانزده کروه است برحمت حق پیوست. همانجا در یک حوض
آن قصبه مدفون است و خواجه حسام الدین فرزند خورد آنحضرت غائب شد و بصحبت ابدالان
پیوست و پسر خواجه فخر الدین خواجه حسام الدین سوخته نام داشت که نبیرهٔ خواجه باشد بسیار صاحب
کرامت و بزرگ روزگار بود با رواح جد بزرگوار خود نسبت تمام داشت و بیش از اندازه ریاضت
و مجاهده از حد گذرانیده بود و بحضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا قدس الله
سره العزیز صحبت داشت قبر شریفش در قصبهٔ سانبهر سمت است. دیگر از نبایر حضرت خواجه
شیخ بایزید است او در غوری جائی رفته بود. در زمان سلطان محمود خلجی بعد مدت بسیار باز آمد
سلطان او را ریاست اجمیر داده. چون مدتی بگذشت مردم از روی عناد در فرزندی او

سخنے پیدا نمودند۔ حتے کہ با سلطان موقت رسانیدند یا دشاہ علما و فضلا و مشائخ و اکابر ملک و نواحی جمع ساخت و استفسار آنمعنی نمود۔ آخر الامر شیخ حسین مولانا رستم کہ قدوہ علماء زمانہ بودند و دیگر اکثر اکابر نیز اداء گواہی دادند۔ ہمین شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین ابن خواجہ حسام الدین سوختہ ابن خواجہ فخر الدین ابن سلطان العارفین حضرت خواجہ معین الدین حسنی الحسینی است بعد ازان شیخ حسین ناگوری بہ فرزندان شیخ بایزید نسبت کرد و دختر داد۔ مردم کہ در فرزندان حضرت خواجہ سخن اختلاف دارند ہمین شیخ بایزید است و دیگران ہیچ سخن ندارند و لیکن ہمہ غلط رفتہ اند۔ از انکہ این ماجرا پیش اکثر سلاطین دہلی و ہند گذشتہ است و از اکابران متحقق شدہ۔ قول عام چہ اعتبار دارد سبحانہ تعالے و تقدس این اولاد امجاد آنحضرت را ابد الآباد پائندہ دارد بحرمت النبی و آلہ الامجاد +

منقول است

از عارف معارف خدا آگاہ صوفی فضیلت دستگاہ محمد عبد الرحمٰن چشتی کما قال فی مراۃ الاسرار و در باب نفی اولاد خواجہ بزرگ قدس سرہٗ آنچہ کہ براہ تعصب مورخان در تاریخ اکبر نامہ و اقبال نامہ نوشتہ اند بر ہر کسی ظاہر است۔ لکن از ملفوظات پیران چشت متحقق معلوم میشود کہ خواجہ بزرگ را زنان و فرزندان بودہ است چنانچہ در ملفوظات سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری قدس سرہٗ خلیفہ خواجہ بزرگ مے نویسد کہ شبے خواجہ بزرگ حضرت پیغمبر علیہ السلام را بخواب دید آنحضرت فرمودند کہ اے معین الدین تو دین ما ہستی۔ اما سنتے از سنت ہا من ترک میدہی چون صبح شد مقطع قلعہ بتھلی ملک خطاب نام کہ از مریدان خواجہ بود۔ دختر یکے از راجہ ہا..... در جرب اسیر کردہ آوردہ بود بخدمت خواجہ فرستاد۔ خواجہ ویرا قبول نمود بی بی امتہ اللہ نام نہادند و در خدمت خود نگاہداشت۔ بی بی حافظ جمال از وے تولد گشت بعد از چند روز سید وجیہ الدین مشہدی عم سید حسین مشہدی امام جعفر صادق علیہ الرحمۃ را در خواب دید۔ فرمود کہ دختر خود را

ودر عقد نکاح خواجه معین الدین در آمد. چون نهفته سه بخدمت حضرت خواجه بزرگ رسانیدند
بموجب امر باطن امام جعفر صادق رضی الله عنه دختر سید وجیه الدین را که بی بی عصمت نام داشت
در نکاح خود آورد. از وی سه پسر بوجود آمدند. یکے شیخ فخر الدین. دوم شیخ ضیاء الدین
ابوسعید. سوم شیخ حسام الدین که او در صغر سن بصحبت ابدالان پیوست. از شیخ توالد و
تناسل نشد. شیخ فخر الدین محبوب ترین فرزندان خواجه بزرگ بود. وی را بسیار دوست میداشت
وی بکسب زراعت مشغول بود. موضع ماندن که قریب باجمیر است احیاء ساخت. حاکم
مزاحمت کرده بود. از آن جهت خواجه بزرگ پیش سلطان شمس الدین به دهلی تشریف برده
فرمان درست کنانیده آوردند. تفصیل این اجمال بیشتر بجائے خود نوشته آید. و شیخ فخر الدین
بعد از وفات خواجه بزرگ بیست سال در قصبه سرحیات بود. در قصبه سروار که شانزده
کروه از اجمیر است آنجا وفات یافت. نزدیک حوض قصبه سروار مدفون است. و او را
پسرے بود شیخ حسام الدین سوخته بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات انسانی آراسته بود
با سلطان المشائخ صحبت داشت. قبر وی در سانبهر است طرف غروب سر راه اجمیر و
مرقد بی بی حافظ جمال دختر خواجه بزرگ پایان مرقد خواجه بزرگ واقع شده است. بسیے
صاحب کمالات و عالی درجات و عارف کامل بوده اند. خواجه معین الدین خورد پیش از آنکه مرید
شود بکسب یا صفت کار خود بجائے رسانیده بود که بے واسطه از روحانیت خواجه بزرگ
اخذ فوائد مے نمود. و از اشارت باطن خواجه مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و خرقه خلافت
از دست وی پوشیده. در فوائد الفواد سلطان المشائخ میفرماید که خواجه احمد نبیره خواجه
بزرگ عظیم صالح بود. و برادر وی خواجه وحید پیش شکر گنج آمد که مرید شود. شکر گنج فرمود که
من این را از خانواده شما دریوزه کرده ام. مرا چه مجال که دست شما بگیرم. خواجه وحید بسیار
عجز کرده مرید شد و مخلوق گشت. الغرض آنکه بعضے مردم میگویند که خواجه بزرگ حصور بود
و او را اولاد نیست محض غلط است. از تصانیف پیران چشت مکرر بتحقیق پیوسته چنانچه بالا

گذشت و در کتاب اخبار الاخیار می‌نویسد که اختلاف میان بعضی بزرگان چشت درین واقع
شده است که میر محمد گیسودراز خلیفهٔ شیخ نصیر الدین محمود و جماعه ازین قوم می‌گویند که شیخ فخر الدین
و شیخ حسام الدین از بی بی عصمت تولد شده‌اند و میر شمس الدین طاهر خلیفهٔ شیخ نور قطب عالم
و طائفه اند و ایشان آن رفته‌اند که از بی بی امة الله بوجود آمده‌اند۔ بهر دو حال فرزندان خواجه بزرگ اند
اما قول اول اصح می‌نماید۔ چنانچه تا امروز اولاد پاک نهاد آنحضرت موجود است و فرزندان خواجه معین الدین
خورد بن شیخ حسام الدین سوخته بطرف ولایت مالوه رفته متوطن شدند و احوال آنجماعت
معلوم نیست و فرزندان خواجه قیام الدین بن حسام الدین سوخته مذکور در حضرت اجمیر
سکونت اختیار کردند و جانشین خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز شدند۔ چنانچه خواجه
حسین یکی از فرزندان خواجه قیام الدین مسطور تا زمان سلطنت نور الدین محمد جهانگیر
بادشاه صاحب سجاده خواجه بزرگ قریب صد سال عمر داشت و همیشه بعبادت و حق پرستی
گذرانید۔ بسیار بزرگ و عالیشان بود بعد از وی شیخ معین الدین برادرزاده او صاحب سجاده
شد۔ و الحال شیخ علاء الدین برادرزاده صاحب سجاده بر مسند خواجه بزرگ قدس الله سره
نشسته است نهایت خلیق و بزیور صلاح و بزرگی آراسته است حق سبحانه تعالی فرزندان خواجه
بزرگ را تا قیام قیامت بر جاده اجداد کرام خود باقی و پاینده در مقام اجمیر شریف نگاه دارد
بحرمت النبی و آله الامجاد۔ چون مرتبه ثانی در سن هزار و شصت و پنج هجری بحضرت اجمیر شریف
رسیدم شیخ علاء الدین صاحب سجاده خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز شجره نسب خواجه بزرگ
اظهار نمود که بچند واسطه بحضرت امام موسی کاظم می‌رسد و در رساله مونس الارواح تصنیف
مریم زمانی حضرت جهان آرا بیگم بنت شاهجهان بادشاه صاحبقران ثانی علیه الرحمه نیز بنظر در آمد
که اثبات سیادت خواجه بزرگ نموده۔ اما در تصانیف پیران چشت جائے این مقدمه یافته نمی‌شود
بهر حال خواجه بزرگ فرزند صوری و معنوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بوده و مجاوران
آن آستان متبرک خواجه بزرگ نیز منسوب اند به اولاد سید فخر الدین می‌گویند که سید فخر الدین از کفو

ناگپور بوده است واز غلبه اعتقاد و محبت روحانیت خواجه بزرگ وطن گذاشته در اجمیر اقامت
اختیار نموده چنانچه فرزندان او هنوز در خدمت آستانه متبرکه موجود اند صلاح و اهلیت ندیده
دارند و با همه کس به تواضع و اخلاص پیش مے آیند۔ واز ملفوظات پیران چشت به ثبوت پیوسته
که خواجه بزرگ در زمان سلطان شمس الدین التمش دو مرتبه در دهلی تشریف برده اند مرتبه اول
از کمال مهربانی محض برائے دیدن و سرفراز ساختن خواجه قطب الاسلام رفته بودند۔
در آنجا آمده در اجمیر شریف متاهل گشت و مرتبه دوم بخاطر درست ساختن فرمان موضع
ناندن بجهت فرزند سعادتمند شیخ فخر الدین۔ و این نکته بغایت نازک است نیک نگاه باید کرد
که سلطان شمس الدین مرید خواجه قطب الدین بود۔ اگر یک خادم خواجه بزرگ میرفت در ساعت
سلطان مذکور سعادتمندی دارین دانسته فرمان درست کرده ارسال مے نمود۔ ولیکن کاملان
اولیاء بیشتر در ترک جاه و مشیخت کوشیده اند۔ خود را در نظر حقیر نمودند۔ چنانکه هلال علیه السلام
باین کمال در بازار بجهت خرید و فروخت میرفت و دیگر کار این طائفه براستی و دیانت است
هرگاه مقصود و حاجت به شخصے داشته باشند آنرا مستور برائے چه سازند و ناموس برائے
کدام مصلحت کنند۔ چرا که حقتعالے ناظر بدل است و رسوم خلق نیک یا بد گفتن ایشان
پیش عارفان اصلا وجودے ندارد۔ دیگر آنکه رفتن خواجه پیش امیر از برائے حاجت رحمتے بود
در حق مریدان که هیچکس از مریدان انکار نه کنند و بر جاه شیخی خود نه نازد۔ و اصل سخن آنست
که این طائفه مامور مے شوند بامر حق و اختیار خود در میان نمے آرند چنانچه سلطان المشائخ
میفرماید در نظم خود ؎

عشق آمد و چون خونم اندر رگ و پوست　　تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
اجزاء وجودم همگی دوست گرفت　　نامیست ز من بر من و باقی همه اوست

خویش داشت و بکمال هر دو عالم آراسته و صاحب تصرف بود. و پس از پدر بزرگوار مسند مشیخت
و ارشاد بوجود او آرایش و آئین پذیرفت و چون او را وبهی احیا بود و آن موضع ناندن نام
داشت که قریب به اجمیر است و چون حاکم آنجا به آنحضرت مزاحمت می‌نمود خواجه بتقریب
آن در دهلی رفته بود. و از خواجه قطب الدین مثال تیار کنانیده آورده. و همین خواجه فخر الدین
بود که بعد وصال پدر بیست سال در صدر حیات بود. در قصبه سرواڑ که شانزده کروه از اجمیر
شریف است بتاریخ پنجم ماه شعبان سن ششصد و شصت و یک بقرب ایزدی شتافت و
نزدیک حوض قصبه سرواڑ مدفن یافت. بنده بزیارت آنحضرت مستعد بوده است رحمة الله علیه
حضرت خواجه ضیاء الدین قدس سره خود بکمالات بود بجای برادر بر مسند مشیخت جلوس
فرموده به سال ششصد و نود و پنج رخت هستی ازین جهان بربست. حضرت حسام الدین [illegible]
خوردترین فرزندان آنحضرت بود از چشم مردم غائب شده بطائفه ابدال و رجال الغیب
پیوست. حضرت حسام الدین سوخته قدس سره پدر بزرگوار حضرت خواجه فخر الدین است
سینه داغدار سوز محبت و دیده اشکبار در طلب داشت و دل دوخته ناوک مودت بود.
بصحبت حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا رسیده. خوابگاهش در قصبه سانبهر
باختر سوی براه اجمیر است. پدرش بیاد برادر گم شده او را اهتمام گردانید. او نیز دو پسر
داشت. یکی سید معین الدین خورد مرید و خلیفه نافرو حقیقت خواجه نصیر الدین چراغ دهلی است
و بمعنی بحکم حضرت خواجه بزرگ صورت بسته پیش از ارادت آوردن بآویزش نفس
فیروزمند بود. و از باطن معین الاولیا بهره وری داشت. و او را خورد به نسبت خواجه بزرگ
میگویند و این منقبت او را بس است. درویش کامل بود و از ارادت و ریاضت کار خود را بجای
رسانیده بود که بی واسطه از حضرت خواجه بزرگ استفاضه میکرد. دوم شیخ قیام الدین بابال
قدس سره خوش شکل و زیبا چهره و دلاور و بزرگ منش بود. و این هر دو نیز فرزندان نامور
داشتند. شیخ قطب الدین قدس سره پور مهین نخستین است از اجمیر به سرآغاز آگهی پیشه دبیر

سلطان محمود خلجی او را خطاب چشت خانی داده چند بود و دوازده هزار سوار گرد آمده چون بفیروزی
سلطان پس از چندان سال در اجمیر اسلام تازگی گرفت خواست که چشت خان بدر
خود به منصب دگر رفته بود نپذیرفت. شیخ بایزید بزرگ پسر پسین است یعنی از اولاد شیخ قیام الدین
دانشمند بود و در روضه معین الاولیا درس میگفت. شیخ احمد مجد شیبانی و دیگر بزرگان شاگرد
او بوده اند. در هنگام شورش فرمانروائے دهلی از خیرگی پیکر پرستان اجمیر برخاسته رفت و
بعد از دیر به مسند آمد. سلطان از حسن عقیدت خود او را انباز چشت خان خیار است برداشت
به بهانه سازی دوراندیشان او خیال بست. بغرض سلطان رسانید. پیش ازین برادر من شیخ
بایزید بزرگ مدرس اجمیر بود. اکنون رفتن آن بانجا سبب استواری اسلام مے نماید. بنابر سخن
چشت خان شیخ بایزید را دستورے بودن اجمیر شد. دران روزگار جمعے بعرض سلطان رسانید
که او از نژاد معینیه نیست. ازین رو دانشوران درویشان کهن سال و بزرگان آگاه حال قلم و
خود را فراهم آورده در پرسش باز کردند. مخدوم شیخ حسین ناگوری و مولانا رستم اجمیری که علما و
مشائخ یکتا بودند و دیگر خدا آگاهان بر درستی نسب او گواهی دادند. پیوند خویشی کردن مخدوم شیخ
حسین ناگوری به فرزندان شیخ بایزید گواه عدل است. اما شیخ جمالی رحمة الله علیه در
سیر العارفین مے آرد. در آئینه که این حقیر بشرف زیارت مرقد مبارک شیخ معین الدین مشرف
گشت از فرزندان ایشان صاحب سجاده شیخ بایزید[۱] بود رحمة الله علیه و او شیخے بغایت
عظیم الشان بود. شمس الدین طاهر که صد و پنجاه سال عمر داشت خرقه خلافت از شیخ
بایزید یافته بود و سید شمس الدین را با حضرت سماء الحق و الدین اتحادے تمام بود و باین
اقل الانام شفقتے و محبتے داشت انتهی. چون این بنده کاتب حروف بزیارت روضه
مقدسه خواجه بزرگ از سر قدم ساخته رفته بود. درانوقت صاحب سجاده باجاده آنحضرت
دیوان عزیز اکبر علیخان بود که وجود آنشیخی او با حلیه حضرت خواجه مشابهت تمام داشت

---

[۱] این شیخ رشید الدین بایزید خورد نبیره شیخ بایزید بزرگ است نه شیخ تاج الدین بایزید بزرگ ۱۲

واز علوم ظاهری نیز بهره گرفته بود و شرح ملا بخدمت حضرت مظهر الصفوتین حضرت نسبی لودی فخر الدین گذرانیده بود و در علم طب نیز بهره وافر داشت ملاقات حاصل گشت فرمودند که از کرام اهل خانه هستید بنده عرض داشت که از فرزندان حضرت قطب الواصلین شیخ الحرمین الشریفین شیخ یحیی مدنی چشتی گجراتی ام فرمان کرد معلوم شد شما از بستگان حضرت سید احمد سروار که از اولاد حضرت خواجه بزرگ قطب المشائخ معین الحق والدین حسن سجزی چشتی قدس سره است بوده باید از آن باز باهر گاه که بنده بخدمت شریف میرسید استقبال و تعظیم تمام می کردند روزی التماس کردم که آنحضرت از بزرگواران ما هستید چرا چنین باید کرد فرمودند

گدا اگر تواضع کند خوی اوست

روزی این فقیر این ابیات در مدح آنحضرت گفته بخدمت گذرانیده

در حسب سلطان عالم آشکار افتاده است شاه بارا آفتاب دین و دنیا گفته است

گوهر تاج الولایت سید سالار چشت بی تکلف جا بجا این همه یکجا گرفته است

این ابیات گرفته بر سینه خود داشتند بنده را ظن غالب شد که شاید سینه خاطر گرامی بستاد بطرف این بنده متوجه شده فرمودند که جد من خواجه معین الدین خورد مرید و مستفیض از جد شما حضرت فرد حقیقت خواجه نصیر الدین چراغ دهلی اند چنانچه این معنی در کتب سیر این خانواده مرقوم است جهان آرا بیگم در مونس الارواح که تصنیف اوست بدستخط خاص خود نوشته و اشتیاق بخدمت جد آنحضرت نگاشته و نسب نامه مهر خود مسجل ساخته بود آنرا باین بنده بجهت دست آنحضرت بقبول و دین وسائط به حضرت خواجه بزرگ می پیوندد حضرت نواب سید اصغر علی خان چشتی بن سید امام الدین بن سید منیر الدین بن سید سراج الدین بن سید ابو الفتح بن سید علاء الدین بن سید ابو الخیر برادر خواجه حسین بن سید معین الدین ثالث بن سید رفیع الدین بن بایزید خورد بن سید نور الدین طاهر بن سید تاج الدین بایزید بزرگ بن سید شهاب الدین بن سید

ل شیخ کمال الدین احمد معروف به شیخ احمد بن شیخ نجم الدین بن شیخ قیام الدین نبیره حضرت خواجه بزرگ معین الدین از اولیا است ۱۲

کمال الدین اعنی شیخ احمد بن سید نجم الدین بن سید حسام الدین بن سید خواجه حسام الدین سوخته
بن خواجه سید فخر الدین بن حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین حسن سجزی اجمیری قدس الله
اسرارهم تمام شد. بحر الاولیا مؤلف حضرت پیرزاده جاده هر انچه که بحق شاه رشید الدین
احمد یادی در باب بستگی ایشان نسبت حضرت شیخ احمد تصدیق فرمودند این شیخ احمد اشارت
به شیخ کمال الدین عرف شیخ احمد بوده باشد زیرا که از کتب تواریخ مبرهن است که نبائر خواجه حسام الدین
بنابر خیره دستی پیکر پرستان بصوب گجرات رفته بودند۔

منقول است

از محقق با خبر علامه مرور نبیره مفتی حبیب الله قدس سره القرشی الاسدی اللاهوری هکذا فی
خزینة الاصفیا

به ثبوت پیوسته که حضرت خواجه را دو اهلیه پارسا و عفیفه بودند اول دختر سید وجیه الدین مشهدی
عم سید حسین خنگ سوار است که والد بزرگوارش بنام باطنی امام جعفر صادق رضی الله عنه
که او را در عالم رویا شده بود نکاح دختر خود بحضرت خواجه کرد و نام نامی آن عفیفه بی بی عصمت بود
در سه پسر والا گوهر از بطن آن عفیفه بوجود آمدند یکی خواجه ابو سعید. دوم خواجه فخر الدین سوم
خواجه حسام الدین قدس الله سرهم العزیز و آنانکه میگویند که حضرت خواجه لاولد بود هرگز این
سخن لایق اعتبار نیست چرا که شیخ فرید نبیره سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری بزبانی
جد بزرگوار خود نقل کرده است که روزی حضرت خواجه بزرگ معین الدین به بنده مخاطب شده
فرمودند که ای حمید الدین پیش ازین که قوی و جوان بودم و اولادهم نبوده هرچه که از رب العزت
میخواستم بلا تکلف در دعا و ندا می رسید. حالا که پیر شدم و فرزندهم بوجود آمدند مقصود بدعا و ندا
حاصل نمیشود. بنده عرض کرد که بر آنحضرت روشن است که تا وقتیکه عیسی علیه السلام
از بطن مادر خود بی بی مریم متولد نشده بود میوه بستان و زمستان بی طلب و خواهش

باایشان میرسید۔ چون عیسے علیہ السلام متولد شد بی بی مریم انتظار رزق میکشید فرمان شد کہ شاخہائے نخل خرما را بجنبان تا خرمائے تازہ بر تو بریزند چون جنبانید خرما حاصل یافت پس در رتبت مطابق وحال این قدر تفاوت است حضرت خواجہ جواب او شنید و پسندید و میگویند کہ عمر خواجہ ابوسعید فرزند آنجناب به پنجاہ و سہ سالگی رسیدہ بود و دو فرزند داشت و خواجہ فخر الدین فرزند ثانی آنحضرت بسیار بزرگ و صاحب نعمت بود و بعد انتقال خواجہ بست سال زندہ ماند و ہفتاد سال عمر داشت و ویرا پنج پسر سعادتمند بوجود آمدند و در قصبہ سرواڑ کہ از اجمیر بفاصلہ شانزدہ کروہ است برحمت حق پیوست و ہمانجا مدفون گردید و خواجہ حسام الدین پسر خورد آنحضرت غائب شد و بصحبت ابدال پیوست۔ در انوقت چہل و پنجسالہ عمر داشت و دو پسر از معرفت فرزند بودند و خواجہ حسام الدین سوختہ بسیار صاحب کرامت و خوارق بود و بہ نظام الدین اولیا مصاحب قبر شریف وے در قصبہ سانبھر بجانب مغرب از اجمیر واقع است واہلیہ ثانی خواجہ دختر یکے از راجہائے ہند است و سبب آمدنش بنکاح آنجناب این است کہ حاکم قلعہ بیٹھلی کہ ملک خطاب نام داشت بر سر ہندوان۔ آنچہ یارتاخت آوردہ بسیارے را از ایشان بقتل رسانید و دختر راجہ را اسیر کردہ آورد و بطور نذر آن بخدمت آنحضرت گذرانید آنجناب او را قبول فرمود و بنکاح خود سرافراز نمودہ نامش امتہ اللہ نہادند۔ و از بطن عفت آن تاج المستورات اول دخترے متولد شد کہ بنام بی بی حافظ جمال موسوم و بغایت عابدہ بود و ارادت بخدمت والد ماجد خود داشت و آنحضرت خرقہ خلافت او را عطا فرمودہ برائے ہدایت و تلقین مستورات ارشاد کردہ چنانچہ ہزارہا عورات بہ توجہ آن تاج المستورات بمقام قرب رسیدند و شوہر عالی گوہر آن عفیفہ شیخ رضی الدین نام داشت چنانچہ مزار پرانوار بی بی حافظ جمال متصل روضہ مقدسہ حضرت خواجہ واقع است واز وے دو پسر بوجود آمدند و در طفلی در گذشتند

رحمۃ اللہ علیہم رحمۃً واسعۃً۔ خواجہ فخر الملۃ والدین چشتی اجمیری قدس اللہ سرہٗ از فرزندان دلبند
و خلفائے ارجمند خواجہ معین الدین حسن سجزی است جامع علوم ظاہری و باطنی و کمالات
صوری و معنوی بود و برائے حصول قوت حلال بکسب زراعت اشتغال داشت و بموضع
ماندل متصل اجمیر است سکونت مے ورزید۔ و تمام عمر در ہدایت خلق گذرانیدہ و در سال ششصد
پنجاہ و سہ برحمت حق پیوست و وے بعد وفات پدر بزرگوار تا بست سال بعد حیات بود
و وفات در قصبہ سرور بوقوع آمد۔ و ہمانجا بر لب حوض سرور مدفن اوست۔ شیخ
حسام الدین سوختہ قدس اللہ سرہا پسر شیخ فخر الدین بن شیخ المؤمنین خواجہ معین الدین سجزی
است۔ سوختہ آتش محبت و دوختہ ناوک عشق بود و بہ شیخ نظام الدین بدایونی نسبا
صحبت داشت۔ پدر بزرگوارش او را بنام برادر خود خواجہ حسام الدین بن خواجہ بزرگ
معین الدین موسوم کردہ بود کہ غائب شدہ بصحبت ابدال پیوستہ بود وفات وے صاحب
شجرۂ چشتیہ در سال ہفتصد و چہل و یک ارقام فرمودہ است و مزار پر انوارش در قصبہ سانبھر
بجانب غروب بر سر راہ اجمیر است وے عمر طویل یافتہ کہ زیادہ از صد سال بود
و از غایت سوز عشق و محبت مخاطب بخطاب سوختہ شد۔ خواجہ معین الدین خورد پسر
بزرگ شیخ حسام الدین سوختہ است خرقۂ فقر و ارادت و خلافت از شیخ نصیر الدین
چراغ دہلی پوشید و بکمال کرامت معروف و بریاضت و مجاہدہ موصوف بود۔ کار بجائے
رسانیدہ بود کہ بلا توسط غیرے از روحانیت خواجہ بزرگ معین الحق والدین حسن سجزی
استفادہ میکرد۔ برادر خوردش شیخ قیام نام داشت کہ بغایت حسن و صورت و شجاعت و
ہیبت و عظمت بود و از ہر دو بزرگوار بسیار اولاد ماند۔ وفات شیخ معین الدین در سال
ہفتصد و شصت و یک است۔ قطعہ تاریخ وفات ؎

معین الدین چو از دنیا سفر کرد بہ پیش اہل جنت گشت با نور
معین الدین متوکل چو قدم کرد
بتاریخش خرد سفر گشت ما مور دگر سال وصال او رقم کن
معین الدین کامل مطلع نور

قطعۂ تاریخ وفات خواجہ حسام الدین سوختہ قدس سرہٗ

چون حسام الدین زدنیا رخت بست — سال وصل آن ولی متقی
عاشق اللہ صدیق آمدہ است — ہم حسام الدین سعید جنتی

قطعۂ تاریخ وفات حضرت خواجہ بزرگ معین الحق والدین قدس اللہ سرہٗ

معین الدین معین ہر دو عالم — دلش روشن ز انوار تجلی
تو لیدش امام حجت بخوان — وصالش نیر اکبر معلی

تاریخ وفات خواجہ فخر الدین بن خواجہ بزرگ

خواجۂ دین جناب فخر الدین — شد بگلگشت چون بباغ جنان
وصل او چہ ز خواجہ زادۂ — رحلتش خوان مقتدائے زمان

نقل فرمان

خواجہ معین الدین قدس سرہٗ — بجمیع مطالب و اسعاف تمام — فرمان محمد جلال الدین اکبر شاہ

و مراتب آمال اولاد امجاد

دریں وقت فرمان عالیشان سعادت نشان از مکمن عاطفت و احسان بادشاہے شرف نفاذ یافت بہ نبیرہ از جینور کہ جمع آن مبلغ یک لک تنگہ مرادی است حسب الحکم حقائق و دستگاہ قطب العارفین غوث الواصلین از تغیر متصدی آصف خان مقرر باشد کہ حاصل سال بسال بہ زبدۃ اماجد الاتقیا فی الایام کمال ثبت شیخ حسین وجہ سعود عالی ابدی و صرف ضروریات آن وادیم باید کہ بدعائے دوام دولت ابد انجام قیام و اقدام نماید

حکام کرام و دیوانیان و عمال و متصدیان مهمات سرکار مذکور مقرر داشته ملتمس
مذکور را بتصرف گماشتهای سیادت پناه مشارالیه گذارند و از مال و جهات
و تمامی حوالات و اخراجات و کل تکالیف دیوانی معاف و مسلم و ترخان و مرفوع القلم شناخته
بهیچ اسم و رسم تعرض نرسانند و کشیده و داشته مطلقاً پیرامون نگردند و جانب
شریف آن سیادت پناه را عزیز داشته در تعظیم و تکریم او کوشان و مردم او را
موقر داشته و هر ساله به سند مجدد محتاج نسازند حسب الحکم جهان مطاع از
مضمون صدور و نه نگذرند

تحریر المطاع العالی

بالمشافه العلیه العالیه جنا قانیه سص

فرمان جلال الدین اکبر بادشاه غازی

خواجه معین الدین چشتی بخط طلاء

مهر بادشاه

وکلاء حکام متعهدان مهمات خطه اجمیر بدانند

که ورثه قطب الاقطاب ...... بموقف عرض رسانیدند که در اراضی ایشان که در
جوار مقبره متبرکه قطب الاقطاب مومی الیه واقع است بعضی مردم اموات خود را
بی اذن ایشان دفن مینمایند اگر واقع باشد حکم فرمودیم که بعد الیوم هیچکس میت
خود را در اراضی جوار مقبره متبرکه مذکوره بی اذن فضیلت مآب کمالات اکتساب نتیجه المشایخ
والعظام خواجه حسین نبیره آن قطب الاقطاب و باقی ورثه دفن نکند میباید که حسب الحکم عالی
عمل نموده بتقدیم رسانند و اعمال مراقبه که در آن آستانه از قدیم الایام الی غایته لازم قرار

دارند و مانع نشوند و عهده دانسته درین باب قدغن نمایند تحریراً فی التاریخ شهر ذی القعده سنه ۹۷۶ هـ
خواجه معین الدین بخط طلاء

محمد جلال الدین اکبر بادشاه غازی

چون در باب ترجیح و رونق لنگرخانه مرشد السالکین
میانه اولاد امجاد آنحضرت سیما مشیخت آئین معرفت تزئین سیادت المشائخ العظام
نتائج الاولیاء الکرام وحید الزمن شیخ حسن و بکمال رتبت شیخ حسین بوجه و اهتمام عالیجاه مرتبت
را بعمدة الملک فضیلت شعار کامل الاخلاص فصاحت و ثار مستحسن الخدمت مستوجب
الرعایت الموصوف بالنصفت نموده شیخ حسن را که متعین مرشد ایشان است به سجاده نشینی
تصفیه فرموده‌ایم و فرمان حسب الاذعان عز اصدار یافت که از قدیمی و جدیدی بحسب فرامین عطایا
در وجه ضروریات و صادر و وارد آن لنگر منور و مدد معیشت مشیخت آئین مشارالیهم مقرر شده بود
بتصرف عمدة الملک مومی الیه باشد که سال بسال تمام و کمال بضروریات لنگر مذکور از عمارت و فرش
و روشنی و مصالح مطبخ یومیه و اخراجات طعام مبلغ پانزده هزار تنکه مرادی به والده عفیفه مستوره
از سیادت المشائخ متعلق بوده تتمه را آنچه باشد مشارالیهم بسویت فضلاً بعد فصل نهاده به لنگر
بعض یا اثر می‌آمده باشد مجاوران را موافق معمول قدیم با ایشان داده آنچه باقی ماند آنرا هم بسویت
حصه نموده هر یک حصه الضعف به محبت و الفت سلوک داشته مطلقاً مناقشه نکرده و کلفت
منازعت نسانیده و باهم شرائط حرمت و خاطرجوئی مرعی داشته دقیقه فروگذاشت نکنند میباید که
از مضمون مذکور تصدر مطلقاً عتبا نکنند و هر یک بحصه خود راضی بوده زیاده طلبی نکنند حکام کرام و عمال
و متاثران آن مقرر داشته لنگر فیض اثر جدا مسلم و برقرار داشته از جمیع حوالات و اخراجات
و مطالبات دیوانی معاف و مرفوع القلم شمارند و بهیچ جهت مدخل نکرده از تغیر و تبدیل مضمون

بامر شناخت فرمان مجدد طلب ننمایند ؛

تحریراً الی الامر العالی وعظیم فرمان

فی شهر شعبان المعظم سنه

پروانه صدارت پناه معالی دستگاه معرفت پناه واقف مواقف العلوم والحکم اکابر الفضائل
جمیل الوجه اتم مربی العلما مقوی الفضلا صدر شیخ صدر رفیع القدر شیخ عبد النبی صدر

نقل فرمان

محمد نور الدین جهانگیر بادشاه غازی مشتمل بر سه قسمت محاصل دیهات اوقاف یک حصه
در وجه خرج عرس و روشنائی - و یک حصه در وجه معاش شیخت پناه شیخ حسین
اولاد حضرت خواجه بزرگ و یک حصه فقرا تکیه داران ؛

مهر مربع که در آن اسما شاهان سلف منقوش اند

طغرا باسم بادشاه آلتمغا

حضرت خواجه معین الدین چشتی

چون مواضعی که بصیغه وقف مزار فائض الانوار حضرت قطب العارفین غوث السالکین مقرر است
قبل ازین بموجب یادداشت واقع ۱۹ ماه امرداد الهی سنه ۸ حکم شده بود که از سه حصه نموده
یک حصه را بجهت خرج لنگر و روشنائی و اخراجات عرس روضه متبرکه نگاه داشته
و یک حصه در وجه معاش شیخت پناه شیخ حسین اعتبار نموده و یک حصه را به فقرا
تکیه داران قسمت نمایند و حاجی مبرک حسب الحکم الاقدس شغل مواضع را که رقبه آن چهل و پنج هزار
و هفتصد بیگه زمین و حاصل سه هزار و پنجاه روپیه شود ساخته ان جمله یک حصه پانزده هزار بیگه
زمین باشد داخل خرج روضه منوره نموده و نیمه را که سی هزار و هشتصد بیگه باشد

بحاصل شش هزار و هشتاد روپیه بموجب تفصیل علیحده نه صد و نه نفر فقرا تنخواه داده
و فقرا که از نظر اشرف اقدس گذشتند. شیخ عبد الرحیم و غیره شش صد و بیست و هشت
نفر که بیست و هفت هزار و چهل بیگه مدد معاش و بیست یک من غله داشتند بحال خود
حکم شد و نیمه را برطرف فرمودیم و جماعه فقرا که سه هزار و دولت و سی بیگه و هفت من
و شش آثار غله داشتند بنظر اشرف نگذشت و اکثر از جماعه فقرا و تکیه داران
از اجمیر تا بجا آنده و در رکاب ظفر انتساب آمدند و بعرض مقدس رسید که زمین و غله مذکور
بآن جماعه از وقف روضه منوره مقرر بوده و حاصل وقف به فقرا و مساکین و حافظان
و تکیه داران که از موضع وقف می یافتند همین جماعه اند و آنها الغیر از زمین و غله
لنگر که از روضه منوره مقرر بود از محل وجه معیشت ندارند و جماعه کثیر اند بنابر آن فرمان
عالیشان مرحمت عنوان شرف صدور و عز ایراد یافت که جماعه در اجمیر بنظر اشرف
گذشته اند و اراضی و غله لنگر آنها از بعضی زیاده مرحمت شد و یادداشت
خود درست ساخته اند بموجب یادداشت واقعه مسطور دارند و جماعه که از بعضی کم حکم
شد و بعضی در کل برطرف شده اند اراضی و غله لنگر آنچه داشته اند از قرار نصف
متصدیان مهمات آنجا از ابتدای خریف توی ئیل حسب الضمن تنخواه دهند که صرف
معیشت خود نموده بدعای دوام دولت ابد قرین اشتغال نموده باشند و نیز حکم
اشرف اقدس نفاذ پیوست که جماعه بموجب فرمان عالیشان جهانگیری مدد معاش
و غله لنگر دارند و فوت شده اند ورثه آنها تحقیق نموده از محل قدیم از قرار النصف
تنخواه دهند و در آینده همین ضابطه بورثه متوفی مسطور دارند. میباید که حکام و عمال و
جاگیرداران و کروریان حال و استقبال در استمرار و استقرار این حکم اقدس اعلی
کوشیده اراضی مذکور را پیموده چک بسته بتصرف آنها بازگذارند و غله را از لنگر روضه
متبرکه می داده باشند و تغییر و تبدیل به قواعد آن راه ندهند و بعلت مال و جهات و اخراجات

وعوارضات مثل قتلغہ و پیشکش و جرمانہ و محصلانہ و ضابطانہ و ده نیمہ و داروغگانہ و بیگار و بیگار وردہ نیمے و معفے و صدے و قانون گیسے و ضبط ہر سالہ بعد از تشخیص جمع وزراعت وکل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی مزاحمت نرسانند و درین باب ہر سالہ فرمان و فرمانچہ مجدد طلب ندارند و اگر در حیل دیگر زمین داشتہ باشند آنرا اعتبار نکنند از فرمودہ درنگذرند و از عہد شناسند*

شرح یادداشت

واقع تاریخ روز مہر شانزدھم ماہ مہر الہی سنہ ۳ موافق یکشنبہ ۱۳ رجب المرجب سنہ ۱۰۶۲ھ در چوکی لائق المرحمت و الاحسان عاقل خان رسالہ سیادت و نقابت پناہ صدارت دستگاہ میران سید محمد قادری بعرض نوبت و واقعہ نویسی شیخ عبدالرحیم و غیرہ چون موضع بصیغہ وقف مزار فائض الانوار قطب الاقطاب مقرر است قبل ازین موجب یادداشت واقع ۱۹ ماہ الہی سنہ ۸ از قرار سہ حصہ قسمت حکم شدہ بود و یک حصہ را بجہت خرچ لنگر درویشانی و اخراجات عرس روضہ منورہ نگاہ داشتہ و یک حصہ در وجہ مدد معاش شیخ حسین اعتبار نمودہ و یک حصہ را برائے فقرا و تکیہ داران قسمت نمودہ بدہند حالا حسب موجب حکم شش موضع کہ رقبہ آن چہل و پنجہزار و ہفتصد بیگہ زمین محاصل نہ ہزار و پنجاہ روپیہ داشتہ از انجملہ یک حصہ پانزدہ ہزار بیگہ زمین باشند داخل خرچ روضہ منورہ نمودہ و تتمہ دو حصہ را کہ سی ہزار و ہفتصد بیگہ کہ حاصل شش ہزار و ہشتاد روپیہ موجب تفصیل ذیل بہ ہفتصد و نہ نفر جماعہ فقرا کہ از نظر اشرف اقدس گذشتہ شش صد و بست و ہشت نفر کہ بست و ہفت ہزار و چہل و یک بیگہ زمین و بست و یک من غلہ داشتہ نہ ہزار و پانصد و نود و ہشت بیگہ و دوازدہ من غلہ بحال خود حکم شد۔ و تتمہ را برطرف کردند و موازی سہ ہزار و دو صد و بست و سی و نہ بیگہ و ہفت من غلہ و شش آثار اسامی جماعہ بنظر اشرف و اقدس نہ گذشتند بحال اکثر از جماعہ فقرا و تکیہ داران از اجمیر تا مانع دو رکاب سعادت آمدند حقیقت مذکور بہ تفصیل ذیل بعرض رسید

واشتند که جماعه فقرا و تکیه داران او موضع وقف مقرر بوده حاصل دهات وقف بجهت فقرا و
مساکین و حافظان و تکیه داران که در موضع وقف از قدیم الایام مشهور زند همین جا عاند ه و آنها
بجز زمین و لنگر که نوبت روضه مقرر بود از محل دیگر وجه معیشت ندارند و جمع کثیر اند بنابران حکم
جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع صادر شد که جماعه که از نظر اشرف گذشته
و اراضی لنگر آنها از نصفی زیاده مرحمت شد و یادداشت واقع خود را درست ساخته بموجب
یادداشت واقع مسطور داشته و جماعه که از نصف کم حکم شد و بعضی بالکل برطرف حکم شد
آنها را غله و اراضی لنگر انچه داشته از قرار النصف متصدیان آنجا تنخواه دهند و نیز
حکم شد که جماعه که بموجب فرمان عالیشان مدد معاش و لنگر دارند و فوت شده از ورثه
او را تحقیق نموده از محل قدیم نصف تنخواه دهند بعد در آینده بورثه متوفی همین ضابطه
منظور دارند بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد از پرگنه اجمیر کار زند کور شرح یادداشت بخط
عمدة الملکی واقعه سازند شرح بخط سید احمد قادری داخل واقع سازند شرح حاشیه بخط واقع نویس
موافق واقع است شرح دیگر بخط مختار الدوله خاقانی مدار المهامی اعتماد الدوله آنکه بعرض
مکرر رسانید شرح دیگر بخط دیانت خان زر از داد ۲۵ ماه شهریور الهی موافق واقعه [illegible] شهر
رمضان سنه ۲۷ ور واقعه عبد الکریم بعرض اشرف رسید شرح دیگر بخط عمدة الملکی مدار المهامی
از حریف قوی [illegible] فرمان عالیشان قلمی نمائیده

اراضی — غله

لال بیگه ۱۰ بیگه — [illegible] — ۲۲ ثار

ملا الله بیگه ۱۰ بیگه — ۸۰ ثار — آقای فوتی

محمود لا سماع — له الهداد — اله بخش ولد جلال

محمود — اراضی — غله — غله — اراضی — غله

اراضی — غله — [illegible] — ۲ ثار — [illegible] — ۳ ثار

خواجہ حسین نبیرہ قطب الاقطاب مقرب بادشاہ جبروتی حسب الضمن مقرر باشد کہ حاصلات آن از فصل بفصل سال بسال صرف نمودہ بدعاگوئی دوام دولت ابد پیوند اشتغال مینمودہ باشند می باید کہ حکام و عمال و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال مہم استمرار و استقرار این حکم اقدس اعلے کوشیدہ موضع مذکور را بطریق در نسبت بتصرف مشار الیہ بازگذارند و اصلاً و مطلقاً تغیر و تبدیل بدان راہ ندہند و بعلت مالوجہات و اخراجات و عوارضات و کل تکلیفات دیوانی و مطالبات سلطانی مزاحمت نرسانند و از جمع وجوہات و حوالات معاف و مسلم و مرفوع القلم شمردہ درین باب ہر سالہ فرمان و حکم مجدد نطلبند و از فرمودہ تخلف و انحراف نورزند و در عہدہ شناسند مرقوم ۵ شہر یور ماہ الٰہی سنہ ۱۲ جلوس معلے۔

شرح ضمن۔ مدد معاش باسم شیخ علم الدین برادرزادہ خواجہ حسین ملاحق یادداشت واقع روز ماہ مہر الٰہی سنہ ۳ جلوس مطابق یوم سہ شنبہ شہر شوال سنہ ۱۰۲۰ بر رسالہ سیادت و نقابت پناہ صدارت و معالی دستگاہ صدر الصدور موسوی خان و نوبت جانی کمترین بندگان علی نقی آنکہ حقائق و معارف آگاہ شیخ علم الدین برادر زادہ خواجہ حسین نبیرہ حضرت قطب الاقطاب بنظر اشرف اقدس اعلے گذشت بموجب چہچی نواب خورشید احتجاب مہد علیا از قرار ۲۳ امرداد سنہ ۲۲ حکم جہان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع صادر شد کہ موضع کیلوتہ من الحمل پرگنہ نرانہ سرکار اجمیر کہ مبلغ ہفتصد و پنجاہ روپیہ جمع دارد بطریق در نسبت در وجہ مدد معاش مشار الیہ مقرر مفوض باشد بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد شرح حاشیہ بخط واقعہ نویس مطابق واقع است شرح بخط قدوہ خوانین بلند مکان عمدہ مریدان جان نثار نظام الدین آصف جاہی آنکہ داخل واقعہ نمایند بخط عمدہ الملکی مدار المہامی آنکہ بعرض اشرف مکرر رسانند شرح بخط سیادت و نقابت پناہ موسوی خان آنکہ روز ماہ ۱۲ امرداد الٰہی سنہ ۲۲ مطابق یوم چہارشنبہ شہر ذیقعدہ سنہ ۱۰۳۶ مکرر بعرض اشرف اقدس اعلے رسید شرح بخط عمدۃ الملک رکن السلطنۃ العلیۃ العالیۃ معتمد الدولہ

الخاقانی جملۃ الملکی مدار المہامی خواجہ ابو الحسن از خریف ۱۰ ستقان ئیل فرمان قلمی گشتہ نیز حسب الحکم آنکہ
بھیا جیو سنا امت موضع گنیلوتہ کہ مبلغ ہشتصد و پنجاہ روپیہ جمع دارد در وجہ مدد معاش
شیخ علاء الدین اجمیری در بست تنخواہ و سند تحریر فی التاریخ ۲۷ خورداد سنہ ۲ مشرح بخط
قدوہ خواہین بلند مکان نظام الدین احمد صاحب آنکہ تصدیق نویسند

در پنجاب مواہب عماند دفتر صدارت منقوش شدہ

بصیغہ مدد معاش

نقل فرمان

محمد نور الدین جہانگیر بادشاہ خلد اللہ فی سلطانہ بمحضرن تولیت و اثبات اولاد حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ العزیز

مہرکہ در آن اسما از امیر صاحبقران
تا بشاہ جہانگیر منقوش اند

طغرا باسم بادشاہ

خواجہ معین الدین حسن الحسینی چشتی قدس سرہ

چون عنایت و مراقبت حال سالکان مسالک حقیقت و رہروان مناہج تقوی و صلاحیت
نہیمان جمعے را کہ قامت با قامت ایشان بسمو حسب و علو نسب آراستہ باشد از ذرایع بعض
منتجات امور سلطنت و خلافت عظمی ستید انجم لہذا در ینولا فرمان عالیشان مرحمت
عنوان از مکمن لطف و احسان شرف صدور و عز ایراد یافت کہ از ابتدای حریف
محتاجان بین منصب تولیت مزار فائز الانوار حضرت کرامت منزلت ہدایت مرتبت قطب
الاقطاب کنز السالکین برہان المحققین غوث الاسلام والمسلمین بدستور سابق بہ
سیادت و فضائل مآب کمالات اکتساب تبع و شرافت قدوۃ المشائخ الکبار شیخ حسین

نبیره و صاحب مقام آنحضرت است مفوض و متعلق باشد که کما ینبغی بلوازم امر مذکور قیام
و اقدام نموده در رواج و رونق آن مزار کنز الانوار دقیقه نامرعی نگذارد - می باید که حکام کرام
و دیوانیان عظام و عمال کفایت فرجام و متصدیان مهمات دیوانی صوبه اجمیر آن
مشیخت پناه را متولی آن مقام عرش احترام دانسته دست التعدی و کوتاهی او را
در امور متعلقه آن قوی دانستند - خدام و موذنان و سائر عمله و فعله آن مزار مستفیض مشار الیه
را متولی خود دانسته آنچه شرائط اعزاز و احترام بوده باشد در جمیع امور تقدیم رسانیده از
صلاح و صوابدید مومی الیه بیرون نه روند مختار الدولة العالیه مستشار الخلافة السلطانیه عمدة الملکی
مدار المهامی آنکه یکنفر نویسنده همراه آن فضائل مآب نماید که آنچه بدستور قدیم آبا و اجداد مومی الیه
داشته و حصه رسد شیخ مذکور باشد بتصرف او باز گذارند و آنچه حصه عرس و روشنائی وغیره
بوده باشد بدستور سابق بعمل آورند باید که از فرموده تخلف و انحراف نورزند و در عهده شناسند

نقل عبارت ظهر فرمان

شرح یادداشت واقعه بتاریخ ۳ آذر الهی ۴۲ امرداد الهی سنه موافق یوم چهارشنبه مطابق
۷ جمادی الثانی سنه ۲۱ نه بدر رساله اعتقاد الملک العظمی اعتماد الخلافة الکبری عمدة الملک
مرتضی خان حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع عز اصدار یافت که تولیت مزار فائز
الانوار حضرت قدس سره و نور مرقده بدستور سابق به فضائل مآب کمالات اکتساب ورع
و ثار هدایت آثار قدوة مشائخ الکبار شیخ حسین که نبیره و صاحب مقام آنحضرت است
مفوض و مرجوع باشد و نیز حکم شد که عمدة الملکی مدار المهامی نویسند همراه مشار الیه نماید که آنچه
بدستور قدیم بطریق که آبا و اجداد مومی الیه داشته و حصه رسد شیخ مذکور باشد بمشار الیه بگذارند
و آنچه حصه عرس و روشنائی وغیره باشد - بدستور سابق عمل نمایند شرح حاشیه موافق
واقع است شرح دیگر بخط عمدة الملکی مدار المهامی اعتماد الدوله عرض مکرر رساند شرح دیگر بخط
مقرب الحضرت سلطانی معتمد خان بتاریخ ماه مهر الهی سنه مکرر بعرض اشرف اقدس رسانید

شرح دیگر بخط احمد الملکی مدار المهامی مستمر یافت قلمی شد

مهر معظم الملک — مهر — مهر

و دستخط محمد باقر — مهر

طغرا خورد

تنبیه للمولف

در حاشیه ظهر فرمان تصدیق و یادداشت نشان دفتر شاهی مندرج است

نقل فرمان

محمد شهاب الدین شاهجهان بادشاه صاحبقران ثانی ادخل الله تعالی فی الجنان بحق محمد الرسول الله علیه وسلم مشتمل بر منصب سجادگی

خواجه معین الدین چشتی بخط طلا

طغرا اسم صاحبقران ثانی محمد شاهجهان بادشاه بخط طلا	مهر مربع که اسماء شاهان تیمور از امیر صاحبقران تا به صاحبقران ثانی منقوش است

چون بعرض مقدس رسید که بموجب وفتوحات روضه منوره قدوة الواصلین مقرب بارگاه حضرت خاتم جناب محصر متولیان واهالی موالی مشیخت پناه شیخ معین الدین صاحب سجاده و مجاوران مقرر است و در بعضی چیزها مجاوران خرخشه مے نمایند حکم جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع شرف صدور و عز اصدار یافت که

که نذورات و فتوحات آن مزار مورد الانوار بموجب محضر مذکور سوائے طلا آلات و نقره آلاتے
که بندگان اشرف اقدس ارفع همایون و شاهزاده‌هائے والاگوهر عالیمقدار و دیگر مردم
بیارند بمشار الیه و مجاوران حسب الضمن مقرر باشد و هر جنس دیگر بجهت روضه
منوره درکار باشد متولیان صرف نموده بعد از آنکه از کار بر آید و مستندش به شیخ
موصی الیه متعلق دانسته می داده باشند. و طلا آلات و نقره آلات اگر شکست و
ریخت یافته باشد آنرا راست نموده بروضه منوره متعلق دانسته نگاه دارند و احدے
دران مدخل ننماید و تصرف نکند میباید که حکام و متصدیان مهمات حال و
استقبال برین موجب مقرر دانسته نگذارند که احدے مرتکب خلاف حکم اشرف
اقدس اعلی گردد. درین باب نهایت تاکید و قدغن عظیم دانسته هر ساله فرمان و
حکم مجدد طلب ندارند. از فرموده تخلف و انحراف نورزند. و در عهده شناسند
تحریراً فی التاریخ دوازدهم شهر رجب المرجب سنه ۱۲ جلوس میمنت مانوس موافق سنه ۵ هجری
شرح یادداشت واقع یوم الخمیس ۱۲ شهر شوال سنه ۱۲ جلوس مبارک مطابق سنه ۴۸ هجری
موافق ۲۵ ماه الهی برساله سیادت و نقابت پناه صفوت و معالی دستگاه رفیع القدر
رفیع الشان صدر الصدور موسوی خان و نوبت واقعه نویسی کمترین بندها فدوی بعرض
اشرف رسانید که بموجب محضر متولیان و اهالی و موالی مشیخت پناه شیخ معین الدین صاحب
سجاده و مجاوران مقرر است و در بعض چیزها مجاوران خرخشه می نمایند حکم جهان
مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع صادر شد که آنچه نذورات و فتوحات علاوه
از جنس طلا و نقره آلات که بندگان حضرت خلافت پناهی و شاهزاده‌های
والاگهر و دیگران بیارند بمشیخت پناه مذکور و مجاوران مفصله ذیل مقرر مفوض باشد
و هر جنس دیگر بخدمت روضه درکار باشد متولیان صرف نموده بعد از آن که از کار برود مستندش
گرفته به شیخ موصی الیه متعلق دانسته می داده باشند. و طلا آلات و نقره آلات اگر

شکست و ریخت شود باز راست نموده متعلق روضه منوره نگاه دارند داخل تاریخ شهر ذوالحجه سنه ۱۱
جلوس موافق سنه ۱۰۴۷ ه بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد شرح دستخط سیادت و نقابت
دستگاه صدر الصدور داخل واقع نمایند و غیره و غیره

حکم

آنچه تعلق بروضه منوره داشته باشد طلا آلات و نقره آلات
آنچه بندگان حضرت خلافت پناه و شاهزاده والاگهر
و دیگران بیارند و هر جنس که شکست و ریخت شود درست نموده
متعلق روضه منوره نگاه دارند

مشترک در میان اشخاص متین صاحب سجاده و روضه منوره
هر جنس که بخدمت روضه منوره درکار باشد متولیان
تصرف نمایند و آنکه از کار برود و مستدرس
شود به شیخ مذکور دهند

مسی برنجی آلات هر جنس که
درکار باشد از شمعدان چراغدان
و غیره

قبرپوش و خیمه و سحره پوش
و قالیچه و دوچه و گلیچه و جاجم
و غیره

زربفت و غیره پارچه تاری
گجراتی که بر قبر پوشند

تعلق شیخ معین الدین مذکور داشته باشد

نقد از اشرفی
و مثقالی یا بر جه
سلوک باشد

پارچه سفید از خاصه
و غیره ششصدی
یا پلنگ پوش سفید
و رنگین

شمشیر و غیره تا جمدهر

دو جواز فرجه
یا ملکی خیمه
یا هر چه باشد

حیوانات از
فیل تا اسپ

تعلق مجاوران

از مرادی و کوړی
تا پال سیاه

پارچه سفید چهار صدی
و سه صدی و فروتر
از آن وخته

پیش و مربع

مهر | مهر | عبارت در جلد روزنامچه و غیره | مهر دفتر | مہر سوانح نگار

نقل فرمان

محمد شہاب الدین شاہجہان بادشاہ غازی مشتمل عطیہ موضع دلواڑہ بوجہ معاش اولاد خواجہ بزرگ قدس سرہ

اللہ اکبر

مظفر بادشاہ سجط شاہ بادشاہ بخط دستگرفت | بخواجہ معین الدین حسینی

مہر مربع کہ اسماء سلاطین دہلی تا بہ امیر تیمور صاحبقران منقش است

چون بموجب فرمان عالیشان سعادت نشان موضع دلوارہ من اعمال حویلی پرگنہ اجمیر در وجہ مدد معاش شیخ علم الدین برادر زادہ خواجہ حسین نبیرہ غفران پناہ رضوان دستگاہ مقرر بارگاہ جبروتی معتبر بود و او ودیعت حیات سپردہ درینولا کہ بعرض مقدس رسید حکم جہان مطاع گردون ارتفاع شرف صدور وعز ورود یافت کہ موضع مذکور در دستور بدستور سابق بشرط قبض و تصرف در وجہ مدد معاش مستحقان شیخ علاء الدین و غیرہ اولاد شیخ علم الدین مزبور از ذکور و اناث حسب الضمن مقرر و مفوض باشد کہ حاصلات آن فصل بفصل سال بسال صرف معیشت خود نمودہ بدعاگوئے دوام دولت ابد مدت اشتغال نمودہ باشند۔ میباید کہ حکام و عمال متصدیان مہمات و متکفلان حالات و جاگیرداران و کروڑیان حال و استقبال در استمرار و استقرار این حکم اشرف اقدس اعلیٰ کوشیدہ آن موضع را بتصرف مشارالیہم بازگذاشتہ از تغیر و تبدیل مصئون و محروس شناسند و از جمیع وجوہات و عوارضات معاف و مسلم و مرفوع القلم شمرند و اگر در محل دیگر

چیزے داشته باشد آنرا اعتبار نه کنند و شخصے را که از اولاد شیخ علم الدین
نوکر باشد شریک شیخ علاء الدین مذکور در آن موضع نسازند بسیار چودهریان و مقدمان
و مزارعان و رعایاے آنجا آنکه مال واجب و حقوق دیوانی را فصل بفصل سال بسال آنها
جواب میگفته باشند از فرموده تخلف و انحراف نورزند تحریر فی التاریخ شهر ذوالحجه
سنه ۱۶ جلوس مبارک موافق سنه ۱۰۵۲ هجری +

حضرت خواجه معین الدین چشتی رض

شرح یادداشت واقعه بتاریخ یوم الاربعا و هشتم شهر رمضان المبارک سنه ۱۶ جلوس همایون
مطابق سیوم روز ماه الهی موافق سنه ۱۰۵۲ھ برساله سیادت و نقابت پناه نجابت و هدایت
دستگاه مورد مراحم بیکران بادشاهی مطلع عنایات نمایان شاهنشاهی صدر جلیل القدر
سید جلال و نوبت واقعه نویسی بنده درگاه معین الدین برادرزاده خواجه حسین نبیره قطب
الاقطاب که در شهر رجب المرجب سنه ۱۶ جلوس همایون بعرض مقدس و معلی رسید
که موضع ولواڑه من اعمال پرگنه اجمیر بموجب فرمان عالیشان از قرار تاریخ ۲۷ شهریور ماه
الهی سنه ۱۴ در وجه مدد معاش شیخ علم الدین مقرر بود او فوت شده حکم جهان مطاع
آفتاب شعاع گردون ارتفاع صادر شد که موضع مذکور در دست بدستور سابق بشرط قبض
و تصرف در وجه مدد معاش شیخ علاء الدین مذکور تا اولاد متوفی هر کس که نوکر گشته با شیخ
علاء الدین شریک نباشد بموجب تصدیق یادداشت متعلق شد شرح بخط سیادت
و نقابت پناه عمدة الملکی مدار المهامی آنکه داخل واقعه نمایند شرح حاشیه بخط سیادت و
نقابت پناه صدر جلیل القدر سید جلال آنکه داخل واقعه نمایند شرح حاشیه بخط
واقعه نویس مطابق واقعه است شرح بخط سیادت و نجابت پناه مختار الدوله
الخاقانی عمدة الملک مدار المهامی آنکه بعرض مکرر رسانید شرح بخط اقبال پناه افادت

افاضت دستگاه سعد الله خان آنکه بتاریخ ۲۴ شهر رمضان سنه ۱۶ جلوس همایون مکرر بعرض اشرف اقدس رسید شرح بخط سیادت و نجابت حشمت و شوکت دستگاه قدوه خوانین بلند مکان عمده امرای رفیع الشان ناظم مناظم ملک و مال ناهج مناهج ملک و اقبال گنجور اسرار بادشاهی دانای ضمیر ظل الهی عمدة الملک مدار المهامی اسلام خان آنکه فرمان عالیشان قلمی نمایند ۞

مهر عابد

مهر جلال شاه صدر الصدور

مهر ...

فی التاریخ سنه ۱۶ جلوس

تاریخ ۲۲ شهر محرم الحرام سنه ۱۶ جلوس مطابق ۲۷ آذر ماه الهی نقل بدفتر خاص نموده شد

بتاریخ ۶ شهر صفر سنه ۱۶ جلوس موافق سنه ۱۰۵۳ هجری نقل گرفته شد معه نور محمد محبوب

یادداشت واقع فرمان عالیشان قلمی نمایند ۞

بواقع مقابله نموده داخل روزنامچه واقع تاریخ ۱۰ شهر رمضان سنه ۱۶ معرفت نور محمد داخل شد

بتاریخ ۲ شهر رجب المرجب سنه جلوس نقل شروع شد ۞

بتاریخ ۲۹ شهر جمادی الثانی سنه ۱۷ جلوس همایون موافق سن یکهزار و پنجاه و سه مطابق

بتاریخ ۲۳ ماه شهریور الهی معه نور محمد بدفتر استفسار رسید ۞

من مولف اصل فرمان از خدمت الوهیت پناه ربوبیت دستگاه مرشدزاده آفاق و رهنمای علی الاطلاق حضرت شیخ منیر الدین صاحب سجاده نشین بارگاه خلایق پناه مسجود عالم و عالمیان قبله برحق و کعبه یقین دریافته سوادش گرفتم و عند الاستفسار فقیر حضرت مشیخت پناهی فرموده شد که بیش از پدر بزرگوار ایشان منصب سجادگی در اولاد حقیقی حضرت شیخ علاء الدین یکی بعد دیگری مقرر و مفوض بوده آمده در آن زمانیکه شاه عالم بهادر شاه غازی بعد فتح کامل بخش بزیارت روضه شریف وارد اجمیر شد باستماع کلمات ناشایسته که از زبان

شیخ فخر الدین سجادہ نشین وقت کہ او از نبائر حضرت شیخ علاء الدین بود منصب سجادگی
آن حضرت غفران پناہ شیخ سراج الدین کہ از نبیرۂ اعمام شیخ فخر الدین بودند مفوض فرمودہ۔

نقل فرمان

محمد شہاب الدین شاہجہان بادشاہ غازی متعلق باتباع اولاد حضرت خواجہ بزرگ

مہر خلافت

طغرا باسم بادشاہ

خواجہ معین الدین چشتی

درینوقت فرمان عالیشان سعادت نشان شرف اصدار و عز ایراد یافت کہ منصب سجادگی
غفران پناہ رضوان دستگاہ قطب الاقطاب مقرب بارگاہ جبروتی بسعادت مآب
کمالات اکتساب نتیجہ المشائخ العظام شیخ معین الدین از تغیر شیخ ولی محمد بلا مشارکت
و مساہمت احدی حسب الضمن مقرر و مسلم باشد کہ کما ینبغی بلوازم و مراسم منصب
قیام و اقدام نمودہ دقیقہ از دقائق حزم و احتیاط دران باب نامرعی نگذارند میباید
کہ حکام و عمال و متصدیان مہمات و جاگیرداران و کروڑیان حال و استقبال در استمرار
و استقرار این حکم اشرف اعلی کوشیدہ مشار الیہ را صاحب سجادہ دانستہ دست
تصدی مشار الیہ را در امور متعلقہ آن امر قوی و مطلق دانستہ نگذارند کہ دیگرے در آن
منصب دخل نماید و پیرامون آن گردد۔ رجند مرحمہ و فیصلہ وزرا ران و وطن الفان آن رضوان
منورہ آنکہ مشار الیہ را صاحب سجادہ علی الاطلاق دانستہ تمامی امور متعلقہ و مرجعہ
را مخصوص و منحصر بدو فرمودہ تخلف و انحراف نورزند۔

شرح مدافق یادداشت واقع بتاریخ اسفندار آبان الہی سنہ ۲ موافق یوم شنبہ بتاریخ ۹ شہر ربیع الاول سنہ ۱۰۳۹ھ برسالہ سیادت ونقابت پناہ صدارت ومعالی دستگاہ جلیل القدر رفیع المکان صدر الصدور موسوی خان و نوبت واقع نویسی کمترین بندگان قاسم علی آنکہ باسم شیخت پناہ شیخ معین الدین انجیہ بتاریخ ۲۹ ماہ مہر الہی سنہ ۲ بنظر اشرف اعلی گزشت حکم جہان مطاع آفتاب شعاع صادر شد کہ سجادگی قطب الاقطاب مشار الیہ مرحمت شد بومیہ بلا مشارکت غیر از تغیر خواجہ ولی محمد شرح بخط جمدۃ الملکی مدار المہامی آنکہ داخل واقع نمایند شرح بخط صدارت ونقابت پناہی آنکہ داخل واقعہ نمایند شرح حاشیہ بخط واقع نویس مطابق واقع است شرح بخط جمدۃ الملکی بعرض مکرر رساند شرح بخط مقرب الحضرت السلطانی حکیم مسیح الزمان آنکہ بتاریخ ۷ ماہ آذر الہی سنہ ۲ مکرر بعرض اشرف اعلی رسید شرح بخط عمدۃ الملک رکن السلطنۃ القاہرہ موتمن الدولہ الباہرہ مختار الدولہ الخاقانی جمدۃ الملک مدار المہامی علامی افضل خان آنکہ فرمان عالیشان قلمی نمایند۔

نقل فرمان

محمد شہاب الدین شاہجہان بادشاہ غازی مشحون اثبات اولاد حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ

خواجہ معین الدین چشتی

مہر شاہجہان بادشاہ

طغرا باسم بادشاہ

درین وقت فرمان عالیشان سعادت نشان شرف اصدار وعز ایراد یافت کہ موضع گنانہرہ من اعمال حویلی اجمیر سرکار وصوبہ مذکور مطابق دولست ابتدائے تصرف حج

نقل چہٹھ فرمان

شاہ عالم بہادر شاہ بادشاہ غازی بن اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ غازی در باب تقرر عہدہ سجادگی بعد تحقیق نسبت اولاد حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ العزیز بتاریخ روز چہارشنبہ نوزدہم شہر صفر المظفر سنہ ۵ جلوس مبارک موافق سنہ ۱۱۲۲ھ مطابق ۱۰ فروری ماہ برسالہ لائق العنایت والاحسان مورد مراحم خدیو گیہان صدر شریعت رفیع القدر صدر الصدور سید امجد خان صدر جہان و نوبت واقعہ نگاری قدوسی درگاہ آسمانجاہ عبد العزیز کرمی میگردد حکم صادر شد کہ منصب سجادہ نشینی روضہ منورہ حضرت قطب الاقطاب واقع بلدہ دار الخیر اجمیر از تغیر شیخ فخر الدین۔ بہ شیخ سراج الدین جلد شیخ ابو الفتح و موضع گیلونہ عملہ پرگنہ مذکور سرکار و صوبہ مذکور بجمع دو ہزار روپیہ بابت بازیافت معزول و یک ہزار روپیہ از خزانہ روضہ منورہ با نذور و فتوح آنجا بشرط سوائے حصہ موضع دلواڑہ پرگنہ حویلی صوبہ مذکور پنج آنہ یومیہ کہ بلا شرط مقرر دار در وجہ مدد معاش او مقرر فرمودیم۔ اگر در محلہ دیگر چیزے داشتہ باشد آنرا اعتبار نہ کنند واقع ۲۸ ربیع الآخر سنہ ۴ جلوس بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد بموجب اسناد ذیل بمشار الیہ بلا شرط مقرر است ؎

بموجب فرمان تحریر ذوالحجہ سنہ ۱۶ عہد حضرت   •   بموجب فرمان ۱۳ جمادی الاول سنہ ۱۸

حصہ موضع دلواڑہ

۵ روپیہ

بموجب فرمان والا شان عہد حضرت فردوس مرقوم ۱۲ رجب سنہ ۸ سجادہ نشینی و مدد معاش ذیل نذور و فتوح روضہ مسطور بہ سید محمد مقرر بود بعد فوت او بموجب فرمان مرقوم ۲۵ جمادی الاول سنہ ۱۰ بہ شیخ فخر الدین پسرش مقرر شدہ ؎

سالانہ

گیلونہ از عہد ہزار جمع موضع

الصلٰہ روپیہ معہ اصل اضافہ

در عوض معزول مشارالیه سوائے بلاشرط مقرر شد ٭

شرح دستخط امارت و ایالت پناه بسالت و شہامت دستگاه عمده فدویان عقیدت بنیاد زبده مخلصان با اعتقاد منظور نظر بادشاہے مورد الطاف نامتناہی مہبط اعطاف بیکران شاہزاده شجاعت نشان صمصام الدولہ با فرہنگ بخشی الممالک امیر الامرا بہادر نصرت جنگ سپہ سالار نائب اعتضاد خلافت و فرمان روائی اعتماد سلطنت و کشور کشائی معاقد دین و دولت ... رائی مبارک فتح و نصرت گنجور اسرار بادشاہی دانا ضمیر انجمن پیرائے محفل دانش و یکتائے حساب ... عالم آرائے دستور وزرائے ممالک مدار ارکان وکلاء ذوالاقتدار صاحب الشوکت والعظمت والاحتشام واجب العزت والشرف والاحترام قدوه خوانین عمده امرائے عظیم الشان رکن السلطنت العلیہ نظام الممالک آصف الدولہ آنکہ داخل واقع نمایند بمحل فضلت

سجاده نشینی روضہ منوره از تغیر شیخ فخر الدین ٭

شرح دستخط وزارت پناه کفایت دستگاه لائق العنایت والاحسان شائستہ مراحم بیکران ہدایت اللہ خان نائب دیوان اعلے آنکہ داخل واقعہ نمایند شرح دستخط لائق العنایت والاحسان مورد مراحم خدیو کیہان صدر رفیع القدر صدر الصدور سید امیر خان صدر جہان آنکہ داخل واقع نمایند بعرض اقدس رسید مشارالیہ از نبائر قطب الاقطاب مہذب و مرتاض است حکم شد خدمت مذکور از تغیر شیخ فخر الدین بشروط معزول مشارالیہ مقرر باشد ٭

معاش مشروط

حکم شد

مدد معاش مشروط معزول بموجب فرمان مرقوم ۲۵ جمادی الاول سنہ ۳ باصل و اضافہ بموجب ۲ صفر سنہ ۴۲ بموضع ... دروبست الصاعمہ سالانہ ٭

شرح دستخط مؤتمن الدولۃ العلیہ معتمد السلطنت البہیہ عمدہ امرائے رفیع الشان بین خوانین بلند مکان ناظم وینا ظم ملک و مال ناہج و مناہج دولت و اقبال صاحب سیف و القلم رافع اللوا و العلم وزیر صاحب تدبیر یکرنگ عمدۃ الملک مدار المہام قطب الملک یمین الدولہ سید عبد اللہ خان بہادر ظفر جنگ سپہ سالار یار باوفا دستور الوزرا آنکہ داخل واقع نمایند +

شرح دستخط سیادت و نجابت پناہ شجاعت و شہامت دستگاہ سزاوار عنایت بادشاہی قابل مرحمت صدر رفیع القدر صدر الصدور سید امیر خان آنکہ داخل واقع نمایند +

خواجہ معین الدین چشتی رض

از روے تجویز نامہ بمہر میر عبد القادر متولی روضہ منورہ حضرت . کہ متعلقان محمد حسن نبیرہ حضرت خواجہ معین الدین چشتی رض بہیچ وجہ معیشت ندارند استحقاق بدرجہ کمال دارند بنابر آن پانزدہ آنہ یومیہ بلاقید آشنا ہی تجویز نمودہ امیدوار در جہ پذیرائیست بعرض اقدس رسید بشرح صدر حکم شد +

۸ ر بلا قصور یومیہ

مشار الیہم	خدیجہ
صغیر ۲ ر	۲ ر
رقیہ ہمشیرہ	سعید النسار
ا ر	ا ر

مسماۃ راحت النسار وغیرہ ہمشیرہ زادہ

۲ ر

مشار الیہا	مسماۃ لطیفہ
ا ر	ا ر

تحریر بیست التاریخ صدر سنہ الیہ

مطابق واقع کل است   برحاشیه   بعرض مکرر رساند۔

نسبت و هفتم صفر سنه ۲ جلوس مبارک بعرض مکرر رسید۔

پس پشت جریده دستخط مشیان دیوان شاهی بسیار است۔

مهر معتمد الملک مظفر جنگ بهادر خانی ترخان

مهر غلام علی

مهر سپهدار خان

مهر امیر خان

چهاردهم صفر سنه احد جلوس

نقل فرمان

بسم الله العدل عزیز الدین عالمگیر بادشاه غازی خلد الله فی الجنان باسم سبحانه تعالی شانه

خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره

مهر بادشاه

طغرا الخط طلا باسم بادشاه

درینوقت میمنت اقتران فرمان عالیشان واجب الاذعان صادر شد که موضع بده گانو دست بجمع شصت و چهار هزار دام عمله پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر که پانصد روپیه حاصل آنست از تغیر اصغر علیخان غیره در وجه انعام میر غیاث الدین و غیره پسران و متعلقان حضرت شاه نجم الدین حسن سنجری نبیره حضرت قطب الاقطاب   بطریق التمغا با فرزندان نسلا بعد نسل بطنا بعد بطن بمعافی توفیر از خریف سیحقان ئیل حسب الضمن مقرر باشد باید که فرزندان نامدار کامگار والاتبار و وزرای ذوی الاقتدار و امرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام

متصدیان مهمات سلطانی و متکفلان معاملات دیوانی و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال ابداً مؤبداً
در استقرار و استمرار این حکم مقدس و معلی کوشیده موضع مرقومه را در دست مشارالیه نسلاً بعد نسل
و بطناً بعد بطن خالداً و مخلداً به تصرف ایشان و فرزندان باز گذارند و اصلاً و مطلقاً تغییر
و تبدیل به مضمون و محروس داشته علت پیشکش صوبه داری و فوجداری و مالوجهات و
اخراجات مثل محصلانه و داروغگانه و بیگار و شکار و ده نیمی و مقدمی و قانون‌گویی متعرض و مزاحم نشوند و توقیر کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی و آنچه
از حسن ترود آن مجزا باید معاف و مرفوع القلم شمارند. درین باب تاکید اکید و قدغن بلیغ
دانسته سند مجدد نه طلبند و از بلیغ کرامت تبلیغ والا التخلف و انحراف نورزند

یادداشت پس پشت منشور +

شرح یادداشت واقع تاریخ روز پنجشنبه بست و ششم شهر محرم سنه جلوس معلی موافق
مطابق ۲۸ شهر ماه به رساله سیادت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مدرج
دین و دولت شناسای مراتب ملک و ملت فرازنده لوای شوکت و عظمت اعتضاد خلافت
و فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشورکشائی ظفرپیرای معارک جهانبانی عیش آرای محافل
کامرانی دستیاب اسرار بادشاهی رمزشناس مزاجدانی و آگاهی جوهر مرآت حقیقت و صفا
فروغ شمع یکرنگی و صفا محرم دلکشای مجلس اخلاص انیس خلوت سرای خاص کارفرمای
سیف و قلم مدبر امور عالم قدوه خواتین بلند مکان عمده امرای عظیم الشان وزیر صائب تدبیر
امیر روشن ضمیر عالی مقدار لازم الاختصاص والاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنته
بادشاه سلیمان اقتدار آصف جاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار و نوبت واقعه‌نگاری
خانه‌زادان درگاه خلائق پناه لعل سنگه مینگر و حکم صادر شد که موضع بدهگانو در دست
بجمع شصت و چهار هزار دام عمله پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر آکرم علیخان وغیره در وجه
انعام پیران و متعلقان حضرت شاه نجم الدین حسن سجزی نبیره حضرت قطب الاقطاب

بطریق التمغا باعث فرزندان نسلاً بعد نسلاً و بطناً بعد بطن معافی و توفیر آنچه از حسن تحویل در جمیع آن بفرزا ابد مزاحم نه شوند مرحمت فرموده دیم واقع چهارم شهر محرم سنه شرح دستخط سیادت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج دین و دولت شناسای مراتب ملک و ملت فرازنده لوای رتبه و حشمت طرازنده لسباط ابهت و عظمت اعتضاد خلافت فرمانروای اعتماد سلطنت و کشورکشای دستگیر باب ابر بادشاهی قدرشناس مزاج دانی و آگاهی جوهر ذات حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا نیر دلکشای محفل خاص محرم خاص صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدبر امور عالم وزیر صائب تدبیر ممالک مدار امیر صفیر عالیمقدار . . . لازم الاختصاص والاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنت بادشاهی سلیمان اقتدار وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام نظام الملک آصف جاه بهادر فتح جنگ سپه سالار آنکه داخل واقع نمایند۔ شرح دستخط وزیر الممالک آصف جاه نظام الملک بهادر آنکه مکرر بعرض رسانند۔ شرح دستخط امارت و ایالت دستپناه اقبال و اخلاص دستگاه رکن السلطنة العالیه سرافراز عنایت خلیفه الرحمانی فدوی عقیدت نشان ضیاء الدوله سعد الله خان آنکه مکرر بعرض مقدس معلی سید شرح دستخط وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار آنکه بنظر در آمد مقدمه تنخواه موضع بدگاون در بست عمله گرنه حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر اکرم علیخان وغیره وجه انعام آلتمغا میر غیاث الدین وغیره پسران و متعلقان حضرت شاه نجم الدین حسن سجزی نبیره حضرت قطب الاقطاب ۞

خواجه معین الدین چشتی قدس سره

بمعافی توفیر مرحمت شد۔ شرح دستخط وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بهادر از خریف ستحقان بنام فرد دستخطی چهارم محرم سنه . . . . . .

صاد نقل خط الوف

خواجه معین الدین چشتی قدس سرہ

شرح یادداشت دستخط وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بهادر
فتح جنگ سپه سالار آنکه موافق حساب خاص للعمل آیند شرح عرض چهارم محرم سنه ۱۲۰ بدستخط
رسید آنکه میر غیاث الدین و میر عظیم الدین و میر نظام الدین و مسماة حدیث النساء و زیب النساء
پسران و متعلقان حضرت شاه نجم الدین حسن سجزی نبیره قطب الاقطاب حضرت
خواجه معین الدین چشتی شب و روز بعبادت الهی مشغول و وجه کفاف معین ندارند امیدوار که
موضع بده گاؤن بجمع شصت و چهار هزار دام عمله پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر اکرم علیخان
مزبور در وجه انعام التمغا مرحمت شود وغیره

لک هزار دام

مشارالیه و غیره پسران شاه نجم الدین حسن سجزی حدیث النساء و غیره

از تغیر اکرم علیخان

لک هزار دام

موسی الیه	عظیم الدین	نظام الدین	اهلیه مذکور	زیب النساء دختر
للعه هزار	للعه هزار	للعه هزار	للعه	هزار
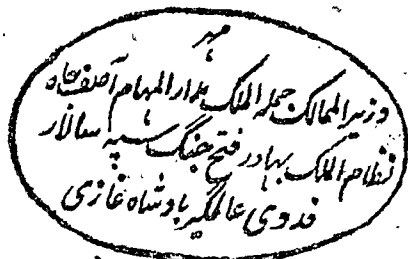
مهر
وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام آصف جاه
نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار
فدوی عالمگیر بادشاه غازی

مهر
فتح سنگه فدوی عالمگیر
بادشاه غازی

مهر
عبد الحمید فدوی
عالمگیر بادشاه غازی

عبارت پس پشت پائین فرمان بشرح یادداشت مندرجہ بالا۔

عبارت حاشیہ پس پشت فرمان جانب راست در باب نوشتہ شدن فرمان در داخلہ
در روزنامچہ عبارت پس پشت فرمان بر حاشیہ جانب چپ باب داخلہ دفاتر شاہی +
خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ

چھٹھ

عہد محمد شاہ بادشاہ غازی بمہر وزیر الممالک نواب قمر الدین خان چین بہادر . . . . .
بتاریخ روز جمعہ شانزدہم شہر محرم سنہ ۹ جلوس مبارک موافق سنہ ۳۹ الہ بر سالہ
سیادت و نقابت رتبت ایالت و امارت رتبت حشمت و شوکت منزلت عمدہ امرائے
رفیع الشان زبدہ خوانین بلند مکان لائق المرحمت والاحسان مقرب الحضرت الخاقان
معتمد الملک میر جملہ معظم خان خانخانان بہادر مظفر جنگ ترخان و نوبت واقع نگاری
کمترین خانہ زادان درگاہ آسمان جاہ غلام علی قلمی میگردد حکم صادر شد کہ بست و
دو بیگہ زمین از محل قدیم پرگنہ حویلی دار الخیر اجمیر در وجہ مدد معاش مسماۃ بی بی کمال دولت
تلقان سید اسد اللہ نبیرہ قطب الاقطاب حضرت رحمت فرمودیم اگر در محل دیگر
چیزے داشتہ باشند آنرا اعتبار نہ کنند واقعہ سوم شہر رجب المرجب سنہ ۹
بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد +
شرح دستخط مؤتمن الدولۃ العلیہ معتمد السلطنۃ البہیہ سیادت و نجابت مرتبت امارت
و ایالت منزلت دانائے مدارج دین و دولت شناسائے مراتب ملک و ملت اعتضاد خلافت
و فرمانروائے اعتماد السلطنت و کشورکشائے ناظم مناظم ملک و مال ناہج مناہج دولت
و اقبال نقاوہ مخلصان با عزم و قدوہ پیش قدمان معرکہ رزم عمدہ منیع الشان
زبدہ امرائے بلند مکان صاحب السیف والقلم رافع اللواء والعلم وزیر صائب تدبیر
پارسا و فا یکرنگ وزیر الممالک جملۃ الملک مدار المہام اعتماد الدولہ قمر الدین خان بہادر نصرت جنگ

آنکہ داخل واقع نمایند

شرح دستخط سیادت و نقابت مرتبت امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت عمدہ امرائے رفیع الشان زبدۂ خوانین بلند مکان لائق الرحمت و الاحسان تقرب الحضرت اسحاق خان معتمد الملک سپہ سالار معظم خان خانخانان بہادر مظفر جنگ ترخان آنکہ داخل واقع نمایند

خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ

حمید محبت مبارک

بالتماس مشار الیہا وغیرہ متعلقان سید اسد اللہ نبیرۂ قطب الاقطاب حضرت خواجہ معین الدین چشتی ہیچ وجہ معیشت مقرر ندارند و جماعہ کثیر ہمراہ دارند و شب و روز بعبادت الٰہی و نماز و روزہ تلاوت قرآن و قرآن مشغول اند امید از فضل و کرم اند بست و دو بیگہ زمین از پرگنہ حویلی اجمیر بموجب اسناد حکام در وجہ معاش مومی الیہا مقرر است سند درگاہی عہد مقرر شود بعرض اشرف اقدس رسید منظور حکم شد

بست و دو بیگہ زمین از محل قدیم

مشار الیہا	مسماۃ
اسامی ۲ بیگہ	نجیب النساء ۵ بیگہ
مسماۃ	مسماۃ
شریف بی بی ۵ بیگہ	رحیم النساء ۶ بیگہ
مسماۃ	ص
بخت بانو ۶ بیگہ	

تحریر تاریخ صدر سنہ الیہ مطابق واقع کل است — پانزدہم شوال سنہ دو از دہم جلوس اکبر بعرض مقدس رسید

مہر: معتمد الملک سپہ سالار معظم خان خانخانان بہادر مظفر جنگ ترخان

مہر: وزیر الممالک قمر الدین خان بہادر نصرت جنگ عماد الدولہ

مہر: غلام علی خانہ زاد محمد شاہ بادشاہ غازی

مہر: فدوی علی اکبر خان فدوی محمد شاہ بادشاہ غازی

نقل فرمانچہ

بادشاہ
عہد محمد شاہ

مُہر وزیر میر معظم الملک خانخانان مظفر جنگ بہادر ترخان

میر جملہ معظم الملک خانخانان مظفر جنگ بہادر
ترخان خانہ زاد محمد شاہ بادشاہ غازی

طغرا

گماشتہائے جاگیرداران و کروڑیان پرگنہ حویلی دار الخیر اجمیر را اعلام آنکہ بموجب یادداشت واقعہ عہد بادشاہ مرحوم مرقوم تاریخ شانزدہم محرم سنہ ۹ یازدہم شہر شوال سنہ ۱۲ بعرض مکرر رسید موازی دو لست بیگہ زمین محال قدیم از پرگنہ مذکور بدستور سابق بشرط قبض و تصرف در وجہ مدد معاش مسماۃ بی بی کمال دولت متعلقان سید اسد اللہ نبیرہ قطب الاقطاب حضرت خواجہ بزرگ حسب الضمن مقرر گشتہ باید کہ طبق یادداشت واقعہ عمل نمودہ اراضی مذکورہ را بتصرف آنہا بازگزارند و اصلاً و مطلقاً تغیر و تبدیل بدان راہ ندہند کہ حاصلات آنرا صرف نمودہ بدعائے بقائے دوام دولت ابد مدت مواظبت نمودہ باشند و اگر در محال دیگر چیزے داشتہ باشند آنرا اعتبار نکنند درین باب قدغن دانستہ حسب المسطور بعمل آرند۔

تاریخ بست و نہم جمادی الثانی سنہ ۱۳ جلوس معلی شد۔

عبارت ضمن پشت فرمانچہ

مقدمہ مشرح ضمن در وجہ مدد معاش مسماۃ بی بی کمال دولت متعلقان سید اسد اللہ نبیرہ قطب الاقطاب حضرت بموجب یادداشت واقع عہد مرقوم تاریخ شانزدہم شہر محرم الحرام سنہ ۹ یازدہم شہر شوال سنہ ۱۲ مکرر بعرض مقدس رسید پرگنہ حویلی صوبہ دار الخیر اجمیر بدستور سابق۔

۲۰۰ بیگہ زمین از محال قدیم

مسماۃ	مسماۃ	مسماۃ	مسماۃ	مسماۃ
بمشارٌ الیہ	نجیب النساء	شریفہ بی بی	رحیم النساء	بخت بانو
۔ بیگہ	۔ بیگہ	۔ بیگہ	۔ بیگہ	۔ بیگہ

نقل فرمانچہ

عہد محمد شاہ بادشاہ غازی

طغرا

مہر خان ترخان

گماشتہ ہای متصدیان مہمات حال و استقبال سکنۂ روضۂ منورہ قطب الاقطاب حضرت خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ واقع بلدہ صوبہ دار الخیر اجمیر را اعلام آنکہ بموجب التماس وکیل سید ظہیر الدین و غیرہ از فرزندان حضرت بعرض اقدس اعلی رسید کہ موکلان او بہیچ ممر وجہ معیشت مقرر ندارند و اوقات بعسرت میگذارند امیدوار اند کہ پانزدہ آنہ یومیہ از اوقاف روضۂ مذکور بسوبیلے علی السویہ در وجہ معاش موکلان مرحمت شود حکم جہان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت کہ یومیہ مسطورہ از اوقاف روضۂ مذکورہ سوای علی السویہ در وجہ مدد معاش مشار الیہ و غیرہ مقرر باشد لہذا حسب الحکم اعلی قلمی میگردد کہ یومیہ مذکورہ را از تاریخ ورود پروانہ حسب الضمن بمشار الیہ و غیرہ میرسانیدہ باشند تا کہ آنرا صرف معیشت خود ہا نمودہ بدعای دوام دولت ابد مدت اشتغال نمودہ باشند اگر در محل دیگر چیزے داشتہ باشند آنرا اعتبار ننمایند درین باب قدغن دانستہ حسب المسطور بعمل آرند

تاریخ بست و ہشتم شہر ذیقعدہ سنہ ۲۳ جلوس والا قلمی شد

عبارت ظہر فرمانچہ

ضمن باسم سید ظہیر الدین و غیرہ از فرزندان حضرت بموجب التماس وکیل مشار الیہ پانزدہ آنہ یومیہ از اوقاف روضۂ مسطور سوای علی السویہ از تاریخ ورود پروانہ

۱۵ ار یومیہ

گرامت اللہ	مشار الیہ
۴ر	نفر ۴

مسماة اهمت الله — مسماة بی بی صاحبه

۴ر — ۳ر

نقل فرمان

ابوالعدل عزالدین عالمگیر بادشاه غازی —

باسم سبحانه تعالی شانه

خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز

طغرا الخط طلا باسم بادشاه

درین وقت میمنت اقتران فرمان والاشان واجب الاذعان صادر شد که مبلغ
دو لک و چهل و هشت هزار دام از موضع ارڑکه وغیره در پشت من اعمال پرگنه حویلی دار الخیر
اجمیر از گذاشت سید حسین خان سجاده وغیره که یک هزار و پانصد روپیه حاصل آنست در وجه
مسلم زبدة المشائخ الکرام سید السادات سید امام الدین سجاده نشین روضه
بطریق آل التمغا با فرزندان از ربیع پارس ئیل حسب الضمن مقرر باشد باید که فرزندان نامدار
کامگار والاتبار و وزرای ذوی الاقتدار و امرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت
فرجام و متصدیان دیوانی و متکفلان معاملات سلطانی و جاگیرداران و کروڑیان حال
و استقبال ابداً و مویداً در استقرار و استمرار این حکم مقدس معلی کوشیده مواضعات مذکور را
در بست نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن خالداً مخلداً به تصرف او با فرزندان بازگذارند
و از صوا و تغییر و تبدیل مضمون محروس دانسته اصلت بیکیش [illegible] و
مال و جهات و اخراجات مثل [illegible] و مقدمی
و [illegible] مراحم و [illegible] شوند و توفیر کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی

و آنچہ از حسن تردد و درجمع بیفزاید معاف و مرفوع القلم شمارند درین باب تاکید تر دانسته

بلیغ دانسته ہر سال سند مجدد نہ طلبند و از یرلیغ کرامت تبلیغ والا التخلف و انحراف

نورزند و ہفتم شہر صفر المظفر سال پنجم از جلوس والا نوشته شد

عبارت پشت فرمان

برسالت سیادت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانائے مدارج دین و دولت شناسائی

مراتب ملک و ملت فرازندہ لوائے شوکت و حشمت طرازندہ بساط ابہت و عظمت اقتضائے

خلافت و فرمانروائے اعتماد سلطنت و کشورکشائے ظفر پیرائے معارک جہانبانی۔

عیش افزائے محافل کامرانی دقیقہ یاب دائرہ بادشاہی رمز شناس فراجدانی و آگاہی

جوہر مرآت حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا ہمدم وکشائی مجلس خاص محرم خلوت سرائے

صدق و اخلاص کارفرمائے سیف و قلم مدار امور عالم قدوہ خوانین بلند مکان زبدۂ امرائے عظیم الشان مورد صنائع بے پایان سرگروہ منتظم

عالیمقدار لازم الاختصاص والاعزاز واجب الاحترام الامتیاز رکن السلطنت بادشاہ سلیمان اقتدار وزیر الممالک جملۃ الملک مدار المہام

آصف جاہ نظام الملک بہادر فتح جنگ سپہ سالار یار وفادار دوست واقع نگاری کمترین بندہ ہائے درگاہ سنشو کھہ رام

مہر کلان
وزیر الممالک جملۃ الملک مدار المہام
آصف جاہ نظام الملک بہادر فتح جنگ یار وفادار
سپہ سالار فدوی بادشاہ سلیمان
اقتدار عالمگیر غازی

مہر
مجد الدولہ عبد المجید خان بہادر
فدوی عالمگیر بادشاہ غازی

مہر
فتح سنگھ فدوی عالمگیر
بادشاہ غازی

شرح یادداشت واقعه تاریخ روز سه شنبه شهر شوال سنه ۵ جلوس مبارک معلی موافق ۱۱۷۱ھ
مطابق خورداد ماه برساله سیادت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج
دین و دولت شناسائی مراتب ملک و ملت فرازنده لوای شوکت و حشمت طرازنده
بساط ابهت و عظمت اعتضاد خلافت و فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشورکشائی ظفرپیرای
معارک جهانستانی عیش آرای محافل کامرانی دقیقه یاب اسرار بادشاهی رمزشناس
مزاج دانی و آگاهی جوهر حقیقت مرات وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا همدم دلکشای
مجلس خاص محرم خلوت سرای صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدار امور
عالم قدوه خوانین بلند مکان زبده امرای عظیم الشان عمده وزرای صائب تدبیر ممالک مدار
امیر روشن ضمیر عالیمقدار لازم الاختصاص والافتخار واجب الاحترام والامتیاز رکن سلطنت
با تمکین شاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک عمدة الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بهادر
فتح جنگ سپه سالار یار وفادار نوبت واقعه نگاری کمترین بندگان درگاه آسمان جاه
سنتو که رام مستلمی میگردد حکم صادر شد که مبلغ دو لک و چهل و هشت هزار کری دام از
موضع ارنوکه وغیره در بست عمله پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر از گذاشت میر حسین خان بهادر
در وجه انعام التمغا سید امام الدین سجاده نشین روضه حضرت خواجه بزرگ با فرزندان
نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن و آنچه از حسن تردد بفزاید بمعافی توفیر مرحمت فرموده ایم
واقعه ۷ ارمضان سنه ۵ بموجب یادداشت مستلمی قلمی شد شرح دستخط سیادت و نجابت
مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج دین و دولت شناسای مراتب ملک و
ملت فرازنده لوای شوکت و حشمت طرازنده بساط ابهت و عظمت اعتضاد خلافت
و فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشورکشائی ظفرپیرای معارک جهانستانی عیش آرای محافل کامرانی
دقیقه یاب اسرار بادشاهی رمزشناس مزاجدانی و آگاهی جوهر مرات حقیقت و وفا
فروغ شمع یکرنگی و صفا همدم دلکشای مجالس خاص محرم خلوت سرای صدق و اخلاص

هشتصد کری دام بند صنع ناند معه مزرعه رامپوره عمله پرگنه حویلی مصافات صوبه دار الخیر اجمیر از تغیر غلام یوسف
که یکهزار و یکصد روپیه حاصل آنست در وجه انعام سیادت و فضائل مآب کمالات اکتساب
سید امام الدین بطریق آلتمغا با فرزندان بلا قید اثامی و قسمت معافی توفیر از ربیع پارس ئیل
حسب الضمن مقرر باشد - باید که فرزندان نامدار کامگار و الا تبار و وزرای ذوی الاقتدار
و امرای عالیمقدار و حکام کرام و عمال کفایت شعار و متصدیان مهمات دیوانی و متکفلان
معاملات سلطانی و جاگیرداران و کروڑیان حال و استقبال ابداً و موبداً در استمرار و استقرار
این حکم اقدس اعلی کوشیده دامهای مذکوره را معه موضع در بست نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن حالاً
و مستقبلاً بتصرف آنها بازگزارند و از صواد تغیر و تبدیل مصئون و محروس دانسته بعلت پیشکش
صوبهداری و فوجداری و مال و جهات و سائر جهات مثل قنقلعه و محصلانه و داروغگانه و بیگار
و شکار - و ده نیمی و مقدمی و صدوئی و قانونگوئی مزاحم و متعرض نشوند و توفیر کل
تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی و آنچه از حسن تردد آن در جمع آن بیفزاید معاف و
مرفوع القلم شمارند - درین باب تاکید اکید و قدغن بلیغ دانسته هر سال سند مجدد نه طلبند
و از ربیع کرامت تبلیغ تخلف و انحراف نورزند - یازدهم شهر ربیع الاول سال یازدهم از جلوس
اقبال مانوس سمت تحریر یافت ؛

عبارت پشت ضمن فرمان

بسیاله شرافت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مراج دین و دولت شناسای
مراتب ملک و ملت مسند آرازنده لوای شوکت و حشمت طرازنده بساط ابهت و عظمت مقتدای
خلافت فرمانروای اعتماد سلطنت و کشورکشای ظفر پیرای معارک جهانبانی عقیل آرای
محافل کامروائی نخوبه مرات حقیقت و نافروغ شمع یکرنگی و صفا همدم دلکشای مجلس خاص
محرم خلوت سرای صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدبر امور عالم قدوه خوانین بلند
زبده امرای عظیم الشان وزیر صاحب تدبیر مجلک مدار امیر روشن ضمیر عالیمقدار لازم الاختصاص

والاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنت بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک والاوقار اعتماد الدوله آصف جاه نظام الملک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ +

مهر
وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام
اعتماد الدوله آصف جاه برهان الملک
شجاع الدوله ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ
یار وفادار سپه سالار فدوی
شاه عالم بادشاه غازی

مهر
عنایت علی خان فدوی
شاه عالم بادشاه غازی

شرح یادداشت بتاریخ اذر دوشنبه نهم شهر صفر المظفر سنه ۱۱ جلوس میمنت مانوس موافق سنه ۱۱۸۴ م مطابق ۹ خورداد ماه برساله شرافت و نجابت منقبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج رتین و دولت شناسای مراتب ملک و ملت فرازنده لوای شوکت و حشمت طرازنده بساط عظمت و ابهت اعتضاد خلافت و فرمانروای اعتماد سلطنت و کشورکشای ظفر پیرای معارک جهانبانی عیش آرای محافل کامرانی جوهر مرات حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا همدم دلکشای مجلس خاص محرم خلوت سرای صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدبر امور عالم قدوه خوانین بلند مکان عمده امرای عظیم الشان وزیر صاحب تدبیر ممالک مدار امیر روشن ضمیر عالی مقدار لازم الاختصاص والاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنة بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک والاوقار اعتماد الدوله آصف جاه ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ و نوبت واقعه نگاری خانه زادان درگاه آسمانجاه عقیدت آسمائی آئین داس قلمی میگردد حکم صادر شد که مبلغ یک لک نوزده هزار و هفت صد و دوازده دام موضع ناند معه مزرعه امیپور در بست عماره پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر غلام یوسف در وجه التمغا آل تمغا سیادت مآب

سید امام الدین با فرزندان متعلقان بلا قید انامی و قسمت نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن و آنچه از حسن در جمع آن بسفیر ایدیجانی توفیر فراحم نشوند مرحمت شد مورخه دویم واقعه چهارم شهر صفر سنه الیه حسب تصدیق یاد داشت متعلمی شد شرح دستخط شرافت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج دین و دولت شناسای مراتب ملک و ملت حسن ارزنده لوای شوکت و حشمت طرازنده بساط ابهت و عظمت عقد خلافت و فرمانروائی عماد سلطنت و کشورکشائی ظفر پیرای معارک جهانبانی عیش آرای محافل کامرانی جوهر مرآت حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا همدم دلکشای مجلس خاص محرم خلوت سرای صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدبر امور عالم قدوه خوانین بلند مکان عمده امرای عظیم الشان وزیر صائب تدبیر ممالک مدار امیر روشن ضمیر عالی مقدار لازم الاختصاص واجب الاعزاز و الاحترام و الامتیاز رکن السلطنت بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک جمله الملک مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک الاوقار اعتماد الدوله آصف جاه ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ آنکه بعرض کرد رسانید و اخل واقع نماید شرح دستخط واقعه نگار کل آنکه مطابق واقع کل است شرح دستخط وزیر الممالک جمله الملک مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک الاوقار اعتماد الدوله آصف جاه ابو المنصور خان آنکه بعرض مکرر رسانید شرح دستخط سیادت و نجابت پناه میر احمد علیخان آنکه بست و نهم صفر المظفر سنه جلوس والا مکرر بعرض معتدس اعلی رسید شرح دستخط وزیر الممالک جمله الملک مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک الاوقار اعتماد الدوله آصف جاه ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ آنکه فرمان والا شان متعلمی نماید شرح دستخط وزیر الممالک مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک والاوقار اعتماد الدوله آصف جاه ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ آنکه بنظر درآمد سنه ... هزار دام مقدم که تنخواه متوضع ماند معه مزرعه ... و درست عمده گیر ... مضافات صوبه دار الخیر اجمیر از تغیر غلام یوسف بشرح دستخط وزیر الممالک جمله الملک مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک والاوقار اعتماد الدوله آصف جاه ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ آنکه از ربیع پارس نیل ؛

نقل خط انور

عرضی گزرانیده وکیل سید امام الدین فقیر رسیده از فضل و کرم امیدوار است که موضع ناند سعه از عمل اجمیر مع مواضعات
در سبت عمله گرپنه حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر غلام یوسف در وجه انعام عالتمغا موکل با فرزندان متعلقان
بلا قید اسامی و قسمت محاصلی توفیر نسلاً بعد نسلٍ و بطناً بعد بطنٍ مرحمت شود سند و دستخط صاد خاص بنام
اعلی مزین شوند که فرمان والاشان بدید بصر

نقل فرمان

محمد جلال الدین ابو المظفر شاه عالم بادشاه غازی جل الله نہے سبحان ما
خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره
باسمه تعالی شانه

طغرا طلا ـ باسم بادشاه

مهر بادشاه

درینوقت میمنت اقتران فرمان والاشان واجب الاذعان صادر شد که موضع گنگوانه و تهار معه موضع
ناند معه امپوره عمله پرگنه حویلی اجمیر که مبلغ دو هزار روپیه حاصل آنست از تغیر تهامت و غیره در وجه
انعام آلتمغای حقایق و معارف آگاه سید امام الدین سجاده نشین حضرت با فرزندان
بلا قید اسامی و قسمت محاصلی تصدیق و یادداشت و توفیر آنچه از حسن تردد بر جمیع آن بیفزاید از
ابتدای فصل ربیع یونت ئیل حسب الضمن مقرر باشد باید که فرزندان نامدار کامگار رو الاتبار و وزرای
ذوی الاقتدار و امرای عالیمقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و متصدیان مهمات دیوانی
متکفلان معاملات سلطانی و جاگیرداران و کروڑیان حال و استقبال ابداً مؤبداً در استمرار و استقرار

این حکم مقدس مہجے کوشیدہ مواضع مرقومہ را نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن بحال گذاشتہ محصول آنہا واگذارند۔ واز صواد تغییر و تبدیل مصئون و محروس دانستہ بعلت پیشکش صوبہ داری فوجداری و مال و جہات سائر اخراجات مثل نفتلعہ و محصلانہ و داروغلانہ و ضابطانہ و شکار و بیگار روده نیم مقدمی و صدوہی و قانونگوئی مزاحم و متعرض نشوند و از کل تکالیف دیوانی و مطالبات خاقانی معاف و مرفوع القلم شمارند۔ درین باب تاکید و قدغن مزید دانستہ ہر سال سند مجدد نطلبند و از فرمودہ تبلیغ والا تخلف و انحراف نورزند۔

بتاریخ بست و یکم شہر محرم الحرام سنہ یازدہم جلوس والا زیب تحریر یافت۔

عبارت ضمن پشت فرمان۔ پنج سطر

تفصیل دیہات

مہر کلان

نظام الملک مدار المہام آصف جاہ
برہان الملک شجاع الدولہ ابو المنصور
خان بہادر صفدر جنگ یار وفادار
سپہ سالار فدوی شاہ عالم بادشاہ
غازی

مہر

سید ہدایت علیخان فدوی
شاہ عالم بادشاہ غازی
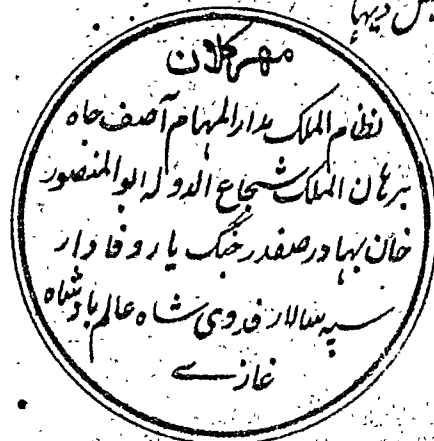
عبارت حاشیہ پشت فرمان جانب دست راست

نشقہ

ابو البرکات معین الدین اکبر شاہ ثانی بادشاہ دہلی بنام صوبہ اجمیر سرکار انگریز بہادر مشمولہ مثل نمبر ۱۲ محافظ خانہ حسب درگاہ حضرت خواجہ صاحب

مہر بادشاہ

فدوی عقیدت و ارادت نشان لائق المرحمت و الاحسان مورد مراحم بودہ بدانند

چون تمامی امور انتظام درگاه شریف و عزل و نصب مردمان متعلقه آن و خبرگیری هرگونه امور از جانب حضور
بوده آمده درینولا بمسامع اشرف رسیده که انتظام درگاه شریف از حد ابتر و خراب است و عزیز علی
متولی که از طرف حضور بعهده مسطور سرافراز بود اکثری از اسباب درگاه شریف را متصرف شده و نیز آمدنی
دیهات خورد برد مینماید و خدمه و خلق الله را تکلیف و ایذا میرساند لهذا نامبرده را از عهده تولیت معزول
کرده نور چشم مرزا محمد تیمور شاه بهادر را بعهده تولیت و نیابت بنام دیوان سید محمد علیخان مقرر فرموده
سرافراز کردیم لهذا بآن فدوی خاص ارقام میرود که دیوان صاحب ممدوح را که هرگونه لایق انتظام درگاه شریف اند
و تمامی خدمه و خلایق از طریق دیوان صاحب موصوف که صاحب سجاده هستند راضی و شاکر اند نزد خود
طلب ساخته از حکم حضور والا مطلع سازند و دیهات تمامی امور انتظام متعلقه تولیت مذکوره قبض
و تصرف و دخل دیوان صاحب ممدوح کنانیده دهند مدام معین او شان باشند و حساب و کتاب تولیت
مسطور و آمدنی دیهات از عزیز علی متولی به دیوان صاحب فهمانش کنانیده دهند درین باب تاکید دانسته
حسب المسطور بعمل آرند که موجب رضامندی حضور و اظهار کمال رسوخ و فدویت آن فدوی خاص از آن متصور است

زیاده تفضلات +

مشموله مثل نمبر ۱۲۰ محافظ خانه رجسٹر درگاه حضرت خواجه صاحب

فرد شرطات ملفوف بشقه والا مهر و دستخط حضور سیتام کول برک صاحب بهادر نوشته شده +

بند اول - انتظام جمیع امور درگاه شریف بموجب دستور قدیم و اسناد بادشاهی باختیار صاحب سجاده
باشد و همه املاک دیهات خدام درگاه شریف که از طرف حضور والا بطور دوامی وقف قرار داده
شده آمده است بندوبست آن نیز از طرف صاحب سجاده باشد و هم روزینه و روزینه
داران املاک وغیره علاقه درگاه حسب استصواب و استرضاء صاحب سجاده باشد و همه تحصیل و
تشخیص دیهات علاقه درگاه وغیره خدام باختیار کل صاحب سجاده باشد یا حضور مالک است
دیگر احدی را دخل و مزاحمت نبوده و نباشد و کسی که خارج از خدمت نوکر و خدمتی درگاه
باشد آنرا اگر صاحب سجاده خواهد برطرف سازد و از درگاه خارج کرده دهد و هم حصه ملک

روزینه قاصر نسخه مدت موقوف و مسدود سازد اختیار صاحب سجاده است +

بند دوم - محاسبه از لغایت تا به مداخل و مخارج تحصیل و تشخیص دیهات و هم اسباب کوٹھہ ها که مال پادشاهی است از متولی معزول صاحب سجاده از همه مراتب فهمیده مبرا بر آید فوراً از جائداد منقوله و غیره منقوله به رضای صاحب سجاده نشان کنانیده و بعد از آن آینده احتیاط دارد که به کوٹھہ های پادشاهی که بدرگاه شریف متعلق اند کسی خیانت و دست اندازی نه سازد که مالکیت آن یا بحضور پرنور میرسد و یا به صاحب سجاده دیگر کسی را دخل نیست هم

بند سوم - موضع وانتره علیحده از دیهات درگاه شریف برائے معاش متولی مقرر بوده آمده کسیکه متولی باشد موضع مذکور معاش است و برائے ذات متولی نیست که به کسی گرو بدهد - اگر گرویدار دعوی دارد از ذات متولی معزول خواه حویلی یا جائداد دیگر که برائے ذات او مقرر است ازان بگیرد و موضع مذکور بعد معزول شدن میرسد به صاحب سجاده که علاقه تولیت بنام نور چشم تیمور شاه است از طرف نور چشم مسیر دساز و رسید صاحب سجاده بنظر رسیده و اگر سند او در مدنظر متولی معزول پیش نماید ساقط از اعتبار است که فرمان حضور والا درین امر نیست و هم متولی از راه فریب از صرف کردن نذر خطیر پیش مستاجر مختار شده بوده همه آمدنی درگاه را خورده جزو خود به کسی بنام اجاره استمرار داشته و بباطن مطلب خود منها یا از انها بر آورده آنچه در آن خیانت و غبن متعلق باشد از ان به صاحب سجاده بدهاند و دیهات درگاه شریف و دخل سازد که بدون از مهر صاحب سجاده منظور ٹھیکه و استمرار کسی نیست که بهر گونه مالک صاحب سجاده و حضور است و هم از روی شرع شریف وراثت وغیره و هم از طرف حضور از قدیم صاحب سجاده بهمه امورات درگاه و مال و کوٹھه ها و عزل و نصب نوکران و خدام وغیره شاگرد پیشه و هم خرچ شدن و جمع کردن و اجرا مسدود کردن وظیفه و ملک وغیره اختیار صاحب سجاده بوده آمده است حالا هم مالک است هم

بند چهارم - کاغذ جمع خرچ آمدنی دیهات را بخوبی دریافت فهمیده هر چه از اخراجات رفته مرتبه

درگاہ شریف بموجب دستور قدیم و ماوجب باشد و آنچہ درباہر داران و روزینہ داران بموجب دستور قدیم ایام یا بموجب اسناد بادشاہی باشند آنرا بحال و برقرار حسب تجویز صاحب سجادہ داشتہ آنچہ نو احداث یا فضول و بیجا بسبب رعایت و یا در وقت اختیار ہر کس کہ باشد موقوف ساختہ کاغذ صاف بہ دستخط خود بطور دستور العمل کردہ حوالہ صاحب سجادہ کنند و تغیر و تبدیل در بحالی و نیز سند دستخطی حضور بالانور چشم مرزا تیمور شاہ بہادر بگردد تا کہ آئندہ را بند و بست قرار واقعی گردد فقط

بند پنجم رقوم نوح و خرچ کہ دیہہا بسبب افواج کسی مید ہند متولی چپانیدہ بود دیہا الا از عین مال گرفتہ میشود در پرگنہ اجمیر معاف است و از دیہات درگاہ ہم و صاحب سجادہ گرفتہ نمیشود دیہہ

بند ششم ناظم اجمیر مدام معاونت صاحب سجادہ و اہلکار مرزا تیمور شاہ و متولی بحال میکردہ باشد و ہر گونہ خبرگیری ساعی و مستعد ماند و در جمیع ابواب بموجب دستور قدیم مداخلت اہین و تحصیلدار کہ از حضور شدہ اند بخوبی کنانیدہ دیہہ

نقل شقہ بادشاہ

مشمولہ مثل نمبر ۱۲۰ محافظ خانہ رجسٹر درگاہ حضرت خواجہ صاحب

چون اکثر بسمع اشرف رسیدہ کہ انتظام درگاہ شریف حضرت قطب الاقطاب خواجہ معین الدین چشتی واقع دار الخیر اجمیر نہایت ابتر و برباد و خراب است و باعث ابتری بربادی عزیز علی متولی وغیرہ عملہ تحصیل کہ ہمہ خائن بودہ اند و در تحصیل دیہات و دیگر اخراجات وغیرہ متعلقہ درگاہ شریف تجویز خود آرای امور لو احداث جاری ساختہ و غبن اقسام نمودہ چنانچہ چشیدین بھسگلند رکہ بدریافت تغلب و تصرف بیجا نے انتظامی درگاہ شریف تقرر متولی از طرف حضور معمول قدیم بودہ است و بدل فیض منزل منظور است کہ صلاحیت جمیع امور درگاہ شریف کہ مقام بزرگان و پیران خود است عزیز علی متولی خائن معزول فرمودہ خدمت تولیت بنام نور چشم مرزا تیمور شاہ بہادر و نیابت بنام سید مہد لعل خان صاحب سجادہ درگاہ شریف کہ بموجب سند آمد قدیم و فرامین سلاطین سابق و حضرت

فردوس منزل انار الله برهانه است مقرر فرموده چنانچه بر کار مرقوم الصدر بمانده لیکن چنانکه مرکوز خاطر
اقدس عالیست بسبب شعبده بازی بد نهادی فیلسوفی متولی معزول که چاشنی خار است و انجاح
مدارج در انتظام آنجا دقائق باقی است لهذا تجویز مقدمات و تدارک و بندوبست آن از ته دل منظور و پیش نهاد
خاطر النور است و از بس ضرور است مزین بدستخط حضور ملفوفه شقه کرامت مرقومه نزد آن فدوی خاص
فرستاده شد مرقوم کلک عنایت سلک میگردد که اصل و یا نقل بند مقدمات مرقومه ملفوف چٹھی خود
موسومه ناظم اجمیر شریف بتاکید بدین مضمون روانه نمایند که هر عدالت مرقومه قرار واقعه
رسید کاغذ سابق بدستور اندرون کوٹھه و صاحب سجاده را آورده معائنه و فدوی عقیدت سرشت
مولوی محمد خان که از حضور روانه شده است کار امانت و تحصیل از دست نامبرده میگرفته باشند
وانچه این مسطور و دیوان مهدی علیخان صاحب سجاده ظاهر کنند بموجب آن بندوبست قرار واقع کنانیده
مدام خبرگران بوده هر وقت معاونت میکرده باشند و بعد فراغ انتظام کامل حسب رضای صاحب سجاده
صاحب ممدوح بحضور پر نور اطلاع دهند تساهل درین باب نبرد —

روبکار

کچهری صاحب سپرنٹنڈنٹ ضلع اجمیر بجلوس هنری میڈلٹن صاحب بهادر واقع یکم جون سنه ۱۸۲۷ء

امر فرستاده خاص کرامت اختصاص حضور معلی محمد اکبر شاه بادشاه دام اقباله بنام اینجانب
ملفوف خط انگریزی صاحب جج دهلی ورود یافت و بوضوح انجامید که حضور معلی میر عزیز علی را
که بر عهده تولیت درگاه شریف مقرر بوده از عهده مذکور معزول کرده و به بعضی وجه مامور داشتن معی الیه
برین عهده کنون منظور مزاج معلی نیست و دیگر کس از پیشگاه حضور معلی برای این عهده تجویز
شده خواهد آمد - از انجا که در جواز متعلقه درگاه مداخلت اهالیان سرکار منظور و متعلق نیست و
ظاهرا عزل و نصب این عهده که همیشه از حکم حضور معلی شده آمده است نظر برین اندرین باب امتثال امر فیض...

حکم شد

که از تاریخ هذا میر عزیز علی متولی از عهده تولیت درگاه دست بردار شود. در امرے از احد متعلقه درگاه مداخلت نه سازد و نقل روبکار هذا جهت اطلاع نزد دیوان مهدیعلیخان و میر عزیز علی امین درگاه و تحصیلدار درگاه فرستاده شود و نقل شقه لف خط دیوانجی فرستاده آید درج خط دیوانجی گردد که اگر بعد این حکم میر عزیز علی واحد درگاه چیزے مداخلت نماید بانیجانب اطلاع دهند که تجویز تنبیه فوجداری عنوان عدول حکمی بعمل خواهد آمد و عرضداشت بجواب شقه حضور منشی آینجانبی نوشته سازد +

تذکره

در باب تقرر منصب سجادگی به شیخ مصلح الدین و باز استقرار منصب مذکور به شیخ سراج الدین از انتقال شیخ مصلح الدین

ذکریست و بیان آنکه چون عفران پناه حضرت ظل سبحانی از راه قدردانی خدمت سجاده نشینی بدر الواصلین قدوة العارفین مقرب بارگاه جبروتی قطب الاقطاب بحقائق و معارف آگاه شیخ سراج الدین از تغیر سید فخر الدین عطا فرموده بعد رحلت حضرت از تغیر حقائق و معارف آگاه مرحوم خدمت مسطوره به سید مصلح الدین مقرر گردید محصول فصل ربیع سنه ۱۱۱۹ فصلی موضع گیلوته تنخواه مقرری سجاده نشین که حق سراج الدین بود باوجود دیگه جنس نخود بتصرف خود آورده سید مصلح الدین محصول آن از شیخ سراج الدین استرداد کرد و جنس گندم و جو و غیر ذالک که در خرمن بود تمامی را متصرف شد درین ولا بندگان حضرت قدر قدرت سلیمان مرتبت حضرت از راه کرم و فضل من ابتدائے تاریخ چهاردهم ربیع الاول سنه ۲ خدمت مرقومه بشیخ سراج الدین مرحمت فرمود. سید نجم الدین که از انتقال سید مصلح الدین بر خدمت مسطوره در ایام جهالت قیام داشت بمجرد استماع این خبر تمام محصول فصل ربیع سنه ۱۱۲۰ فصلی موضع مرقوم که حاصل آن مبلغ یکصد و یک روپیه دوازده آنه نقد و موازی یکهزار و دوصد و یازده ۲۱۱ من و بست و هشت آثار غله بوزن اکبری پیدا شده بود بتصرف خود آورد و هر چند وزارت پناه خواجه محمد مقیم دیوان

دیوان و اوقاف موجود است

تذکرہ

در باب عزل شیخ فخر الدین و نصب شیخ سراج الدین چشتی بمنصب سجادگی بصدارت سید محمد جوان
صدر الصدور و استقرار منصب مذکور بہ شیخ منیر الدین صاحب ظلہ العالی بعد وفات
شیخ سراج الدین مرحوم و مغفور +

مایانکہ جمیع پیرزادہا و ارباب وظائف و اکابران و خادمان و فقرا و صلحا متعلقان روضہ منورہ
زبدة الواصلین قدوة العارفین ایم ہرگاہ حضرت بعد فتح کام بخش
باجمیر تشریف آوردند و برائے زیارت قطب الاقطاب اندرون گنبد مبارک تشریف
فرمودند در آنوقت سید فخر الدین سجادہ نشین بود از زبان او بجناب کرامت مآب
الفاظ ناشائستہ برآمد نعوذ باللہ منہا۔ ہو بہو آواز او بگوش حضرت رسید۔ چون از
اوراد و وظایف مفروغ شدہ بیرون گنبد مبارک تشریف فرمودند بصدر الصدور سید
محمد خان حکم شد کہ فخر الدین لائق سجادگی این مکان متبرکہ نیست تغیر فرمودیم۔ شخصے کہ از
اولاد حضرت لیاقت و قابلیت سجادہ نشینی داشتہ باشد بنظر انور بگذرانند۔ صدر الصدور
حکم از اکابران و بزرگان شہر تحقیق نمودہ سید سراج الدین ولد سید ابو الفتح ابن سید علیم الدین
عم فخر الدین معزول بود بصلاح و تقوے آراستہ شب و روز بعبادت و ریاضت و تلاوت
قرآن مشغول بودند بنظر مبارک گذرانید چنانچہ حضرت ظل سبحانی از راہ تفضل سید سراج الدین
را منصب سجادہ نشینی مفوض فرمودند بعنایت خلعت خاصہ و زنجیر فیل و یک ہزار روپیہ سرفراز
فرمودند۔ بعد وفات سید سراج الدین مرحوم سید منیر الدین خلف سید سراج الدین مرحوم کہ
قابل و لائق سجادگی بود در عہد مبارک از انتقال پدر خود سرفراز شدند چنانچہ سید منیر الدین
مذکور بسجادہ نشینی زاید دستور سجادہ‌ہائے پیشین سرانجام میدہد و لیل و نہار بعبادت و ریاضت

حق اشتغال دارد۔ و مدام بوقت سه گھڑی شب باقیمانده در گنبد مبارک حاضر می شود
دعای ازدیاد دولت ابد مدت خلیفه زمین و زمان باعث آرام عالم و عالمیان فاتحه می خواند
و بعد بنت فقرا و غربا و صلحا و مردمان صادر و وارد حتی المقدور بجا می آرد با مردم
جمیع اکابران و خادمان و بزرگان و غیره از حسن سلوک مومی الیه راضی و شاکر ایم ٭

مواهیر پیشانی حاشیه زیر تذکره خوانین امراء تعداد آن موهیر کثیرا است

مہر قمر الدین ابن شمس الدین

محسن خان خانه زاد محمد شاه بادشاه

مہر سید محمد خیر الله محتسب خادم شرع شریف

قاضی ظهور الله

سید جعفر

شیخ محمد دارا عبد الرشید خادم درگاه

سعد الله بن شیخ فیض محمد خادم درگاه

داود شاه محمد خطیب

محمد بن فاروقی

محمد عاشق

تذکره

در باب باغیچه واقع اندرکوٹ من محلات دار الخیر اجمیر

عرش آشیانی بخدمت سجاده نشینی قطب الاقطاب دیوان خواجه حسین
مرحوم قیام داشت یک باغیچه واقع اندرون اندرکوٹ که بقبض و تصرف دیوان
مشغور بود بعد از آن سجاده ها که برکرسی شدند و سر باغیچه مذکور بقبض متصرف
نبودند و بعد حضرت خلد منزل بخدمت سجاده نشینی به حقایق و معارف آگاه

شیخ سراج الدین گشت شیخ موسی الیه نیز بر باغیچه سجاده‌های پیشین بر باغیچه مذکور قابض و
متصرف بوده و حالا هم صاحب سجاده بر باغیچه مسطوره قابض و متصرف اند هیچ کس
سهیم و شریک در آن نیست هر که سجاده نشین شود باغیچه مرقومه را بتقبض و تصرف خود می آرد لهذا
مهر کنید بر مصداق این مقال و تبیین این حال آگاهی داشته باشد حسبة لله گواهی خود
ثبت نماید یا اجازت دهد که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد +

مواهیر

شیخ احمد فدوی فرخ سیر بادشاه

قاضی عبد اللطیف

عطاء الله

محمد علی فدوی فرخ سیر بادشاه

مهر خادم درگاه

سید قاسم بن نور الدین

محمد عزیز بنده سلطان التارکین

باقر ابن سید مرتضی بندهٔ درگاه

محمد فاروق بندهٔ درگاه

عبده مسیح الدین

غلام علی

اسد الله

محمد افضل

محمد مراد

عاقل

سید اله بخش

دولت محمد

سید محمود

حیات الله

دستخط قانون گو بخط هندی

نقل محضر

به شهادت جمیع پیرزاده‌ها و ارباب وظائف و خدمه و غیره وابستگان درگاه شریف ثبت

سجادہ نشینی سید امام الدین صاحب سجادہ ....

قطب الاقطاب قدس سرہ العزیز

ما یانکہ جمیع پیرزادہ ہا وارباب وظائف و خدام وغیرہ وابستگان درگاہ حضرت سلطان العارفین زبدۃ الواصلین مقرب بارگاہ جبروتی کاشف اسرار لاہوتی حضرت وجمہور سکنہ بلدہ دار الخیر اجمیر ایم۔ اقرار معتبر لاریب فیہ والریا مینمایم بدین وجہ کہ چون ازان روز یکہ از انتقال سید سراج الدین پیرزادہ سجادہ نشین از روے ارث خدمت منصب سجادگی روضہ متبرکہ بحقایق و معارف آگاہ سید نیر الدین عزیز و خصوص گشتہ در ہر امور مرجعہ بما مردم سعی غور و پرداخت و بذل توجہات مبذول میکردند۔ و در حق ما مردم بر طبق استعداد مراعات نیز مبذول نمودند چنانچہ ما بندہا در عہد ایشان بودہ از حقایق آگاہ رضی و شاکر ماندیم۔ و ہنگام تشریف آوردن خلد مکان در بلدہ اجمیر کاکل حضرت خدیو گیہان گیتی خدا سید سراج الدین والاحقایق آگاہ در روضہ مقدسہ اند دست خود تراشیدہ بودند۔ در یولا معارف آگاہ مذکور بقصاے الٰہی ودیعت حیات سپردہ۔ و سید امام الدین و سید فیض الدین ورثہ ماندند۔ سیما سید امام الدین خلف کلان سجادہ نشین مرحوم کہ بزیور فضیلت و تقدس آراستہ و پیش از شش ماہ مشار الیہ بموجب ایماے والد بزرگوار خود در اجمیر رسیدہ و ترک معاملات دنیا کردہ و زاویہ قناعت گزیدہ شب و روز در خدمت والد حاضر مے ماند۔ و در خبر گرفتگی احوال ما مردم یگانہ روزگار تصور مے توان نمود و از مشار الیہ بسیار رضی ایم۔ چون جماعت کثیر وابستہ بہمراہ دارد و معیشت ہیچ نیست اگر خدمت منصب سجادگی بر سبیل حقوق وراثت بہ سید امام الدین مقرر شود مقدمہ درگاہ رونق خواہد یافت و ما مردم بہ آرام خواہیم بود۔ بنابران این چند کلمہ بطریق رضی نامہ نوشتہ دادیم۔ ۱۴ ربیع الآخر سنہ ۱۲۳۰

اصل یا نقل اوس اصل مثل بالکل دستیاب نہوئی ۔ مین بعد ے اکتوبر سنہ [illegible]ع کو بعد تکمیل دیوانجیو اثبات
قدامت رسم نواخت شادیانہ پر مامور ہوا ۔ وکیل دیوان جیو سے فہرست اسامی نفر گواہ کے
گذرانی ۔ وزیر علی پیرزادہ و غلام بخش فراش ۔ و محمد علی سلامی خوان درگاہ ۔ و امین الدین و
و احمد علی خادم درگاہ ۔ و خدمت علی ۔ و حسین علی پیرزادہ ۔ و قادر بیگ فراش درگاہ و ہمت علی
ملازم درگاہ ۔ نو نفر گواہان دیوان جیو نے بالاتفاق تصدیق مظہرہ دیوان جیو کی کری کہ
وقت واپس آنے دیوانجی کے سفر سے ہمیشہ شادیانہ نواخت ہوتے ہین ۔ اور مین بعد حضوری
خادمان درگاہ حسب تائید تحریر متولی کے گزرکر بدریافت مکرر زیادہ کے جاگیرداران و
رئیسان شہر سے بھی یہ دستور پوچھا گیا ۔ امام علی جاگیردار دولواڑہ و شیخ چشتی بخش ادھی
و میر ارشاد علی جاگیردار ۔ و قربان علی و اسد علی جاگیرداران و محمد بخش اندرکوٹی و
عبدالوہاب و لہر حسینی بخش و دلیل جمعدار کان سرب اندرکوٹی و محمد خان ٹھیکہ و نواب
عبدالکریم خان خلف نواب عنایت اللہ خان و ارشاد علی و امیر علی جاگیرداران ہاتھی کھیڑہ و غفور علی
جاگیردار اگمبر سے و عنایت اللہ شاہ جاگیردار ۔ و نارائن بخش و جوالا ناتھ و موتی چند نیمیان
قائم نگر سے انہیں نے برابر تصدیق . . . . . قدامت رسم بجانے جانے شادیانہ وقت
مراجعت سفر دیوانجیو کے کری ۔ مگر حسین علی خادم جاگیردار نصف ناندلہ و حسین بخش
و وزیر و قطب بخش نقارچیان و سکندر خان و فتح محمد و سیوا فرما نواز نے مطابق بیان
متولی نہونا دستور نواخت شادیانہ کا تقریب مراجعت سفر دیوانجیو کے ظاہر کیا فقط ماثر
مثل سابق سے بھی بہت تلاش سے نہ ملی ۔ چونکہ ازروے تحقیق کے بگواہی گواہان
متعدد جاگیرداران و رئیسان شہر کے برابر ثابت ہے کہ دستور قدیم ہے کہ جب دیوانجی
سفر سے آتے ہین اور آتے ہی اول مرتبہ جب زیارت کو درگاہ مین جاتے شادیانہ
نواخت ہوتے ہین ۔ اور مقابلہ اسکے متولی نے کوئی وجہ تردید کامل نہین گذرانی مثل
[illegible] نے لکھی تھی ۔ باوصف تلاش کے ملی نہین اور خادم درگاہ اور نقارچی

وغیرہ چند نفر جو تائید متولی کی کرتے ہین وہ مجہول برعایت متولی اکثر خادم ہمقوم متولی اور نقارچی تابعدار متولی ہین۔ بیان اُن کا قابل اعتبار نہین اور قطع نظر اسکے رُوک نواخت شادیانہ کے جانب متولی سے محض براہ ضد وکد۔ ہے ورنہ نواخت شادیانہ مین کچھ ہرج متولی یا درگاہ کا نہین ہر دیوان جیو اولاد خواجہ صاحب ہین اگر انکی توقیر کے لئے بتقریب مراجعت سفر کے شادیانہ بجے تو کیا قباحت ہے بہر حال ہماری رائے مین یہ درخواست دیوان جیکی حسب رسم قدیم ہے اور کچھ اسمین قباحت بھی نہین۔ اور بعد تحقیق کے دو تین روز سے دیوانصاحب سفر سے آکر بانتظار صدور اسی حکم باہر شہر کے قطب صاحب مین مقیم ہین اور شہر مین نہین گئے بجوا دینا شادیانہ کا ہر گونہ مناسب نہ ہے اس واسطے

حکم ہوا

کہ دیوانجیو شہر مین جاوین اور زیارت درگاہ کو اول جاوین بوقت جانے دیوانجی کے زیارت کیلئے درگاہ مین شادیانہ معمولی نواخت ہووین اور یہی دستور آئندہ کو مرعی رہنے

مقابلہ شد

دستخط انگریزی

بقراہ العبد سردار مل نقلنویس

بسماعت العبد منالال نقلنویس

نقل

STAMP OFFICE
EIGHT ANNAS
ہشت آنہ
اسٹامپ آفس

دستخط حاکم بخط انگریزی

نقل حکم دستخطی جناب کرنیل چارلس جارج ڈکسن صاحب بہادر مشمولہ مثل بمقدمۂ سند ولسبت

دنگہ وفساد وقت غسل مزار خواجہ صاحب بابین میلہ عرس شریف بموجب حکم پنڈت سہاگرام صاحب اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر بہادر واقع ۲۲ جولائی ۱۸۷۳ء حسب خواہش محمد علی مختار عام دیوانجی صاحب

حکم ہوا

خط دیوانجی وجواب متولی درگاہ کا حضور نے سماعت فرمایا۔ تحریر متولی درگاہ کی بدنسبت حضور ناواجب ہے۔ کیونکہ متولی درگاہ نے درجہ اپنا برابر دیوان جو لکھا ہے۔ اور یہ بات نہین ہوسکتی اور طرف متولی درگاہ سے پاس ادب دیوان جیو رہنا ہر صورت سے واجب ہے کیونکہ دیوان جیو پوتا خواجہ صاحب ہے۔ اور متولی درگاہ نوکر سرکار اور توقیر اسکے تعلق دیوانجی بہ نسبت دیگران زیادہ ہے۔ اس واسطے پروانہ بنام متولی درگاہ لکھا جاوے کہ حسب دستور سابق پاس ادب دیوانجیو کا کرتا رہے۔ اور آئیندہ سے وقت تحریر جواب احکامات کے احتیاط رکھے۔ یکم اپریل ۱۸۵۶ء۔ وخط بنام دیوانجی لکھا جاوے کہ وہ بموجب دستور سابق کار بند رہین اور کوئی نئی بات نہین کرین۔ مرقوم صدر۔

مقابلہ نمودہ شد

بقراءت	بسماعت
العبد	العبد
علی محمد خان	فتح چند

نقل

نقل روبکار ہذا شمولہ مثل نمبری ۲۳۵۷ دستخطی جناب کرنیل چارلس ڈکسن صاحب بہادر کمشنر اجمیر حسب درخواست محمد علی مختار عام دیوانجی صاحب بموجب حکم جناب جوڈیشل اسسٹنٹ کمشنر بہادر مورخہ ۱۸ دسمبر ۱۸۷۶ء کو دیگئی

روبکار محکمہ کمشنری ضلع اجمیر باجلاس کرنیل چارلس جارج ڈکسن صاحب بہادر کمشنر واقع یکم ماہ ستمبر ۱۸۵۵ء

عرصہ تخمیناً چھہ ماہ کا روبانتضا لایا کہ عین ایام عرس حضرت خواجہ صاحب مین باہم اہالیان درگاہ دنگہ و فساد و نوبت زد و ضرب کے پہنچی۔ بعد تیاری مثل و صدور حکم آخر کے کچہری صاحب اسسٹنٹ بہادر سے اپیل اس کا حضور مین ہوا کہ اب تک مثل درپیش ہے ایک معمد اپیل شادیانہ بھی رجوع ہے۔ اور اصل منشاء اس فساد کی یہ پائی گئی کہ وقت آنے دیوانجی کے سفر سے شادیانے بحکم عدالت بجائے گئے تھے۔ خادمان و متولی درگاہ کو ناگوار ہوا اسی باعث سے جو دستور ایام عرس مین ہاتھہ دیوانجی و متولی اور خادمان سے ہوتا تھا اسمین کمی و بیشی ہوئی۔ اور تکرار و فساد زیادہ بڑھگیا۔ اور منظور حضور یہ ہے کہ جو طریق مذہب انکا سلف سے ہے اسی موافق رہے طرف سرکار سے کچھہ کمی و بیشی ضرور نہین اور اسی لئے ہر سہ فریق سے اقرارنامہ دستور العمل ایسی امورات کے طلب ہو کر ملاحظہ آنے سے توجہ کسی قسم کی ناراضگی دیوانجی نے طرف متولی لکھی ہے۔ جو سجادہ نشین مندرس و فوتی ناگتی ہین یہہ بات تو باختیار و بحکم سرکار ہے متولی کو کچھہ اختیار نہین اِلّا کسر آداب دیوانجی البتہ ہوئی۔ اور اگر خدام و متولی حسب دستور آداب دیوانجی رکھتے تو یہ نوبت مفسدون کے نہین پہنچتے۔ اور پاس ادب دیوانجی کہ صاحب سجادہ اولاد خواجہ صاحب سے ہے بہر صورت واجب ہے کہ متولی اور خدام آداب دیوانجی کا رکھین اور حضور نے کئی بار متولی کو کہلایا اور عام کچہری مین بھی حکم دیا کہ اگر متولی اپنی جگہ کو رکھنا چاہتا ہے تو ادب و قواعد دیوانجی کا رکھے۔ اِلّا باوجود اسقدر فہمایش کے تاحال اطمینان حضور نہ ہوئی کہ خاطرخواہ تعمیل اسکی متولی نے کری ہو اور حضور کو بحالت انتظام خاطرخواہ طرف نوکران درگاہ سے مطلوب ہے کس لئے کہ جبتک آپسمین راہ نہو انتظام آیندہ کا بھروسہ نہین۔ اور اگر متولی درگاہ حویلی دیوانجی پر جاوے اور اطاعت اُن کی کرے اور گفتگو نوشت و خواند بہت درستی سے ہو

یہ امر کچھ مشکل نہیں اس واسطے *

حکم ہوا کہ

مضمون روبکار ہذا سے میر حفیظ علی متولی درگاہ کو اطلاع دیا جاوے کہ حسب الحکم حضور تعمیل کر کے دربارہ ادب و قواعد صاحب سجادہ کوشش کرے اور متفق اصلاح و رضامند ہو کے سرکار مین اطلاع کرے کہ بہت بہتر اور عین خوشی خاطر حضور و باعث نظم کلی کارخانہ درگاہ شریف ہے اور اگر تا حکم ثانی یہ امر ظہور مین آویگا اور جو کوئی شکایت اور کسر آداب صاحب سجادہ کی ہے وہ رفع نہ ہوگی تو پھر حضور سے بدرجہ لاچاری اور حکم ہوگا و بندوبست مناسب بابت کامون درگاہ کے کرنا پڑیگا۔ اور بابت خاندان دیوانجی کہ پہلے بارہ سال کے حضور مین دل لگا کر او سنبھال کر دیوانجی کر کے اور قرض چالیس ہزار روپیہ قرض خواہان لیکے کو دیکر سب کو راضی کئے۔ اور ایسا بندوبست کیا تھا کہ بیس پچیس برس مین سب قرضہ بیباق و خلاص ہو جاتا۔ اور صدرامین صاحب اول کو کہ کارندہ وبست تعلق اُن کے ہے بار بار لکھا الا آب تک قرضہ قلیل رجمع ہوا ہے۔ اور جیسا بھروسہ پہلے وہ کچھ نہ رہا۔ اگر صاحب سجادہ اپنے قول و قرار پر چلتے تو تا حال قریب نصف تو ادا ہو جاتا اور جو زر کہ بیرونجات مین ہاتھ لئے آیا اگر اس سے مدد کرتے قرضہ پورا اتر جاتا۔ اور یہ بھی ظاہر ہے کہ جیسا ہر ایک عزت جب گھر اپنی کے اٹھاتا ہے۔ اور آبرو رکھتا ہے ویسا ہی دنیا سے بھی بدلا پہنچتا ہے۔ اور افسوس ہے کہ دیوانجی صاحب اپنی جائداد کی جگہ بہ بولکر اور چھوڑ کر ایسے غافل ہوئے کہ کئی سال خبر نہ لی سکہ صاحب سجادہ کہ پوتے حضرت خواجہ کے ہین۔ باوجود اسکے نیک راہ نہ چلتے اور پرواہ جگہ اپنی کی رکھتے تو دوسرے لوگ ایسی بے پروائی کم کرتے۔ اور اب بھی جو صاحب سجادہ سوائے عزت اور جائداد و جائے خود درکھینگے۔ تو پھر اسمین ہم کو ضرورت تاکید و تنبیہ کے نسبت دیگران کے نہ ہوگی بل جیسی قدر و عزت اولاد حضرت کی ہے۔ اس سے زیادہ نیک نامی دنیا و دین مین مشہور ہوگی فقط

اور نظر آتا ہے کہ جو وکیل دیوانجی و متولی میں حکم عدالت سے خبر صحیح و راست موکلان اپنے
کو نہیں پہنچاتے ۔ اور اسی سے وہ ناراض و ناخوش ہوتے ہین اور فساد زیادہ بڑھتا ہے
انکے دونوں وکلاء کو چاہئیے کہ جو حکم عدالت ہو ۔ اسکی خبر راست و درست پہنچایا
کرین ۔ اور راہِ غمازی کو چھوڑ دین ۔ اور اس پر بھی کچھ عمل نہوگا تو نسبت وکلائے
مذکورین حکم مناسب نافذ ہوگا ۔ اب معرفت ناظر کے ہر ایک کو اطلاع دیجاوے
اور ایک ایک نقل بھی ناظر کو دیجاوے کہ اصل روبکار پاس ہر ایک کے بھیجکر رسید و اطلاع
یافت ۔ دستخط خاص ان کے لکھا کر حضور مین رپورٹ کرے ۔

العبد — دیوانجی صاحب سجادہ اولاد خواجہ صاحب — اطلاع ہوئی

العبد — میر حفیظ علی متولی درگاہ شریف — مضمون روبکار ہذا سے اطلاع ہوئی

العبد — رحمت اللہ وکیل درگاہ شریف — مضمون روبکار سے اطلاع ہوئی

مقابلہ نمودہ شد

بقرأت
عبد العلی نقلنویس

بسماعت
منسی ہر نائب محافظ دفتر اجمیر درجہ اول

تذکرہ انساب اولاد

حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا معین الحق والدین قدس سرہٗ

خواجہ بزرگ یک دختر و سہ پسر داشت خواجہ سید فخر الدین خواجہ سید ضیاء الدین ابوسعید
خواجہ سید حسام الدین۔ و حافظ بی بی جمال +

خواجہ سید حسام الدین بہ صحبت ابدال پیوست و از چشم مردم نہان شد +
خواجہ سید ضیاء الدین ابوسعید دو پسر داشت خواجہ احمد و خواجہ وحید کہ ذکر ایشان
در نسخہ فواید الفواد مذکور است اما بیش ازین معلوم نیست +
خواجہ سید فخر الدین در زمان حضرت خواجہ بزرگ در موضع ناندن سکونت داشت
و بہ وجہ کاشتکاری ارضی کہ حضرت خواجہ بزرگ بجہت آن پیش بادشاہ دہلی رفتہ
فرمان آوردہ بود بہ زندگی میکرد۔ و بعدہ در قصبہ سرواڑ کہ از اجمیر شانزدہ فرسنگ است
سکونت اختیار کرد۔ و ہمون جا بوصال حق پیوست۔ مرقد پاکش در آبادی
قصبہ بر لب حوض بزرگ واقع است رحمتہ اللہ تعالے علیہ +
و از جملہ پسران او سید حسام الدین پسر بزرگ کہ احوال او در اکثر کتب مذکور است باقی حال
دیگران معلوم نشد سال وفاتش ۶۶۱ھ ہجری ست +
بی بی جمال حافظ دختر خواجہ بزرگ۔ از وے دو پسران بوجود آمدند و برحمت
حق پیوست۔ قبر بی بی جمال و فرزندانش پایین روضہ شریف خواجہ بزرگ است و
جفت شرعی بی بی جمال شیخ رضی الدین بود کہ در قصبہ ناگور بر کنار تالاب مندولا
آسودہ است +

خواجه حسام الدین سوخته بن خواجه سید فخر الدین برگزیده آفاق و صحبت سلطان المشائخ خواجه نظام الدین اولیا بود۔ و بجهت سوز و گداز و عشق که داشت در اقصای عالم بلقب سوخته مشهور گشت مرقد پاکش در قصبهٔ سانبهر باختر سوے بر سر راه اجمیر نمودار است و متحقق است که از ویے دو پسران بوجود آمدند۔ خواجه معین الدین خورد و خواجه قیام الدین بربال و خواجه سوخته موصوف در سال هفتصد و چهل و یک برحمت حق پیوست +

خواجه معین الدین خورد۔ خواجه حسام الدین سوخته خلیفهٔ اعظم خلیفه نصیر الدین محمود نصیر الاولیا بود۔ مرقد پاکش مابین مزار حضرت خواجه بزرگ است در حجره سنگ سفید۔ از وے یک پسر بود سید نظام الدین و از و سید فرید الدین و از و سید قطب الدین است که به چشت خان ملقب بود و سپه سالاری افواج مالوه داشت و یکے از نبائر خواجه معین الدین خورد سید بده بود که از سلطان محمود خلج خطاب سید الملک یافت دیگر حال مفصل اولاد خواجه معین الدین خورد معلوم نیست۔ جز آنکه از اولاد و احفاد او کسانے چند در نواح کن و مالوه هنوز سکونت دارند۔ و حضرت خواجه خورد در سنه ٧٦١ هـ رحلت فرمود +

خواجه قیام الدین بابربال بن خواجه حسام الدین مرد دلیر بود۔ و با پیکر پرستان شیرانه نبرد می کرد ازین جهت او را هٹیلا باگهه میگفتند۔ از وے یک پسر بود قبر خواجه قیام الدین مابین روضهٔ خواجه بزرگ برابر مرقد برادر او خواجه معین الدین خورد واقع است۔ در حجره سنگ سفید خواجه بابربال در سنه ٧٦ ه ازین دار ناپایدار انتقال کرد +

خواجه نجم الدین خالد بن خواجه قیام الدین است از وے دو پسران بوجود آمدند۔ سید عبد العزیز بن خواجه نجم الدین خالد دو پسر داشت خواجه احمد و خواجه حسین۔ بیش ازین حال ایشان معلوم نشد خواجه خالد در سنه ٧٦ هجری وفات یافت +

سید جمال الدین حسن احمد پسر دوم خواجه نجم الدین خالد است (و او را القول بعضے برادر خورد خواجه سید نجم الدین خوانده اند که خواجه سید نجم الدین او را به فرزندی هم قبول کرده بود) سال وفاتش

سنه ۷۱۶ھ هجری قدسی است۔ وشهاب الدین فرزند خواجه سید کمال الدین است از
بس متورع بود و از دست بت پرستان اذیت ها برداشت و در سنه ۸۱۱ھ فوت شد و او را پسری
بود سید تاج الدین بایزید بزرگ دانشمند بزرگ و عالم متبحر بود و اکتساب علوم دینیه کرد
دران ایامی که از چیره دستی بت پرستان بنائے اسلام در دار الخیر اجمیر قطع گردیده بود
باالآخر وقتیکه سلطان خلج رونق اسلام تازه کرد سید تاج الدین را به درس و تلقین جامعه
اسلام در اجمیر مامور فرمود چنانکه در گلزار ابرار و اخبار الاخیار وغیره بشرح و بسط مندرج
است در سنه ۸۸۰ھ ازین سرائے پنجروزه رحلت فرمود و زوجه او دختر مفتی محمود
دهلوی شیخ الهند بود +

...... سید نور الدین طاهر پسر ارجمند شیخ تاج الدین است زوجه او دختر پاک حضرت
خواجه مخدوم حسین ناگوری بود چنانکه از اخبار الاخیار و مونس الارواح مبرهن است او تا مدت
دراز بر سجاده مشیخت و ارشاد تمکین داشت و در سنه ۹۰۵ هجری جان بحق تسلیم کرد +

سید رفیع الدین بایزید خرد پور دلبند نور الدین طاهر است صاحب علم و عمل و
خوارق و کرامات بود سالها در روضه حضرت خواجه معین الاولیا جد بزرگوار خویش درس
گفت و بیشتر گمراهان بادیه ضلالت را راه راست نمود زوجه او از خاندان خواجه حمید الدین
صوفی السوانی است در باب احوال آن برگزیده آفاق نسخه گلزار ابرار شاهد است بسال
سنه ۹۲۲
وفات نهصد و بست و دو نبوی قدسی +

سید حسین الدین ثالث فرزند جگر پیوند سید رفیع الدین بایزید خورد وقتیکه در اجمیر
ظلم و تعدی راجگان هنود از حد گذشت او خورد سال بود۔ خادمان جان نثار او را
ازینجا در ناگور رسانیدند که وطن مادر بزرگش بود همینجا اقامت فرزید و از خانواده
بزرگ خواجه حمید الدین صوفی سوانی جفت عفیفه یافت و همینجا در سال نهصد و چهل
رخت حیات بربست۔ در زیر مرقد حضرت خواجه حمید الدین صوفی سوانی مدفن یافت +

وادرا ئید پسران خواجہ حسن و خواجہ حسین و خواجہ ابوالخیر بود +

خواجہ حسن - مجذوب بود و دو دختر داشت یکے بی بی سلطان خاتون کہ بہ سید ولی محمد بن خواجہ ابوالخیر منکوحہ شد - و دوم ملکہ جہان کہ بہ عقد نکاح سید شاہ محمد بن خواجہ ابوالخیر درآمد +

دیوان خواجہ حسین متاہل نگشت +

خواجہ ابوالخیر - دوازدہ پسر داشت پنج بیش از زمان آگہی در حیات پدر فوت شدند و ہفت باقی ماندند - سید ولی محمد - سید علم الدین سید شاہ محمد - سید معین الدین سید شہاب الدین سید محمود - سید مودود - سال وفاتش ۲۹ سنہ ہجری سیت +

سید ولی محمد بن خواجہ ابوالخیر از بطن زوجہ خود سلطان خاتون یک پسر داشت و یک دختر +

سید عبدالستار بن دیوان ولی محمد مجذوب بود ذکر فضائل او در دائرہ معین مذکور ست گروہ سوندھا شاہی با و منسوب بود و سید ولی محمد را دو زن دیگر بودند کہ از بطن اُمد و پسر شدند و بہ طفلی وفات یافتند +

بی بی جھینی دختر سید ولی محمد بن ابوالخیر با سید بایزید بن سید شاہ محمد بن خواجہ ابوالخیر منکوحہ شد +

سید شاہ محمد پسر سید خواجہ ابوالخیر بن معین الدین ثالث زوجہ شرعیہ او ملکہ جہان بنت خواجہ حسن بود - از وے سہ پسران بوجود آمدند - اول سید ابراہیم - دوم عبدالصمد سوم سید بایزید - از سید عبدالصمد اولاد نشد - تا زندہ نماند - از سید ابراہیم دو پسر بوجود آمدند اول سید غیاث الدین کہ لاولد رفت دوم سید محمد طاہر کہ بسمت آرکاٹ رفتہ سکونت اختیار کرد - اولاد و احفاد او تا الآن ہمانجا باقی است و بہ اولاد سید محمد طاہر چشتی مشہور ست و سید بایزید پدر او زوجہ شرعیہ بود یکے بی بی جھینی بنت سید ولی محمد - زن دیگر غیر کفو بود

اما از بطن بی بی جهنی یک دختر مسمات بی بی راستی بود که او را اج بی بی هم میگفتند - و از وجه ثانی عبیه سید فخر الدین عرف سید هزاری بود - و دختران سید بایزید که از زن خاندان اسدین تا رنول بودند - اول بی بی نصرت که از خواجه نعمت الله متولی منسوب گردید - دوم عزت بی بی که عجوزه فوت شد ✤

سید محمود - و سید مودود - پسران خواجه ابو الخیر مجردانه زندگی کردند و لا ولد رفتند

شهاب الدین - پسر سید خواجه ابو الخیر دو پسر داشت - اول سید محی الدین دوم عاشق محمد عرف سید اچها - از محی الدین یک پسر شد - سید فخر الدین عرف سید هزاری و دو دختر بودند - اول جان بی بی که از سید شمس الدین منکوحه شد - دوم فاطمه که از سید عبد النبی بن سید ابو البرکات منسوب شد - و از سید فخر الدین عرف سید هزاری دو دختر شدند - اول بزرگ نسا که از مفرح الدین بن دیوان فخر الدین منکوحه شد - دوم بی بی فرزانه که از سید مصلح الدین بن دیوان فخر الدین منسوب گشت - و از سید عاشق محمد پسر دوم سید شهاب الدین یک پسر شد سید نتھو و شش دختران شدند - یکے بی بی حفیظه که در عقد نکاح سید شرف الدین بن سید نظام . . . . . در آمد و حال دیگر دختران ظاهر نشد و از سید نتھو بن سید عاشق محمد عرف سید اچھا یک پسر شد سید غلام حسین که پیش از تاہل به سفر رفت و باز نه آمد ✤

سید خواجه علم الدین پسر سید خواجه ابو الخیر اسم گرامی زوجه عفیفه او زینب النساء از اولاد صحیح خواجه حمید الدین سلطان التارکین ناگوری بود - از وے سه پسر بوجود آمد اول سید علاء الدین - دوم سید حسام الدین - سوم سید ابو الفتح ✤

بدانکه از سید علاء الدین سه پسران و سه دختران اولاد شد پسر اول - سید محمد - سجاده نشین بود و او را دو اهلیه بودند یکے از خاندان پاک سلطان التارکین منکوحه شد - زن دوم مسماة ملیح النساء از کفو غیر بود یعنے بنت شیخ بهنیا ساکن قصبه . . . از بطن او

* و از بطن او دیگر دختر متولد شد - حور النساء نام که با شیخ عبد الرزاق نبیره سلطان التارکین منسوب

چهار پسران شده: اول فخر الدین که بعد وفات سید محمد سجاده نشین بود. امّا بجهت ملال
که شاه عالم بهادر شاه بن اورنگ زیب را با او بود از منصب سجادگی معزول شد. و سید سراج الدین
بن سید ابو الفتح بجایش متمکن گردید. تا الان منصب سجادگی در اولاد او برقرار است. سید
فخر الدین بن سید محمد سه زن داشت. اول بی بی حسینی بنت نواب فیض الله خان از اولاد
مخدوم سید جلال بخاری. ازو اولاد نشد. دوم بی بی عزیزه بالوکه از بطن او دو پسر شدند
اول سید مفرح الدین. دوم سید مصلح الدین. زن سوم از غیر کفو بود. ازو یک پسر شد
سید نجم الدین ٭

سید سیف الله پسر دوم سید محمد. بعض نام او شریعت الله هم نوشته اند. زن
او بی بی صالحه بنت مقرب خان. ازین زن اولاد نشد. بالآخر سیف الله زن دیگر
کرد. او از کفو غیر بود. ازو یک پسر شد سید حبیب الله. و سید حبیب الله
دو زن داشت. یک که غیر کفو بود از بطن او دو دختر تولد شدند. یکی پیش از زمان
آگهی بمرد. دوم در عقد نکاح سید حمزه بن عز نسیم الدین بن عظمت الله بن حسام الدین
بن علم الدین درآمد. و زن دوم سید حبیب الله بی بی رضائی نام داشت. از بطن او
یک پسر شد سید فیض الله. و دختر جمیعه شبر عیه و بدیع النساء نام داشت ٭

سید عماد الدین پسر سوم سید محمد. نام زوجه او وجیهه النساء بنت شیخ نظام گوری
نبیره سلطان التارکین است. از بطن او بسیار اولاد شد. امّا در صدر حیات نماند
پایان کار از زن غیر کفو یک پسر شد که غلام چشتی نام داشت. و با دختر سید نجم الدین
بن سید فخر الدین بن سید محمد بن علاء الدین بن علم الدین کدخدا شد. بیش ازین احوال
او معلوم نیست ٭

سید حماد الدین پسر چهارم سید محمد. زنی از شیخ زادگان کرانه در عقد نکاح آورده
بود. امّا لاولد رفت ٭

مفرح الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه او بی بی بزرگ النساء بنت فخر الدین عروف سید ہزاری بود۔ از وے دو پسر شدند۔ حمید الدین و مجید الدین۔ و زوجه دیگر بی بی عائشه ہم سید مفرح الدین بود۔ اما از و اولاد نشد +

سید حمید الدین از بی بی صاحب جمال بنت سید مصلح الدین بن سید فخر الدین یک پسر شد کہ سید نعمت نام داشت و زوجه او مسماة بی بی زینا از اولاد قاضی حمید الدین ناگوری بود +

سید مجید الدین بن مفرح الدین از بطن مسماة سعادت بانو بنت قاضی ابو الفتح ساکن سانبھر یک پسر شد کہ سید علام محی الدین نام داشت۔ و او را ہفت دختران بود۔ اول کفایت نساء کہ از سید نجیب اللہ نبیرہ سید حسام الدین بن علم الدین منکوحه شد۔ اما ازو اولاد نشد۔ دوم نور النساء کہ از سید وارث علی بن سید صدر الدین بن سید زین العابدین بن دیوان سید علاء الدین منکوحه شد۔ سوم رشیده بانو کہ از امین الدین نبیرہ سید حسام الدین بن سید علم الدین منکوحه گشت۔ چہارم صاحب دولت کہ در عقد نکاح سید یونس بن سید وارث محمد بن حضرت محمد بود۔ پنجم عزت بی بی از شیخ غلام محمد بن عزیز محمد نبیرہ سلطان التارکین منکوحه شد۔ ششم زیب النساء کہ از شیخ رضا محمد بن محمد تقی نبیرہ سلطان التارکین منکوحه بود و او یک دختر داشت نام بی بی الفت و در عقد نکاح سید تاج الدین بن وارث علی در آمده۔ اما از وے اولاد نشد دختر ہفتم سید محی الدین در مدائن معین نوشته شاید کہ در کم سنی فوت شده باشد +

سید مصلح الدین بن سید فخر الدین زوجه او بی بی فرزانه بنت سید فخر الدین عرف سید ہزاری بود از وے یک پسر و یک دختر شد۔ پسر سید حسین خرم نام کہ لاولد برفت و نام دختر بی بی صاحب جمال بود کہ از سید حمید الدین بن سید مفرح الدین منکوحه شد +

سید نجم الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه خود را از دہلی آورده بود۔ از وے

یک پسر شد و یک دختر کمال دولت نام پسر غلام محی الدین تا حال اولاد و نابالغ معلوم
نشد و مسماة کمال دولت سید غلام حسینی بن سید عماد الدین بن دیوان سید محمد
منکوحه شده بود.

سید زین العابدین پسر دوم دیوان علاء الدین زوجه او بی بی رحمت بنت سید حسام الدین
بن دیوان علم الدین بود ازوے یک پسر شد سید صدر الدین و یک دختر بود سعادت بانو
که از شیخ عبد القدوس نبیره خواجه سلطان التارکین منکوحه شد و سید صدر الدین
را زوجه شد عیسی بی بی ماه بانو بنت دیوان سید سراج الدین بود ازوے یک دختر
داشت رضیة النساء که در شیر خوارگی فوت شد زن دیگر سید صدر الدین مسماة
گلاب بی بی بنت شیخ جمال الدین بن شیخ کمال الدین نبیره سلطان التارکین
بود ازوے سه پسران شدند اول سید عبد العلی دوم سید همت علی سوم سید وارث علی
مخفی مباد که در آخر سید صدر الدین معه پسر خود مسمی عبد العلی بدیار شرقی رفته
وفات یافت و پسر او سید عبد العلی به دهلی آمد و زنے در نکاح خود آورده همونجا
سکونت اختیار کرد.

سید همت علی پسر دوم سید زین العابدین از بطن بی بی سیف النساء بنت
سید حمید الدین بن سید مصلح الدین یک پسر بود سید غلامن و یک دختر بود سید النساء
که از سید حمید الدین بن امین الدین منکوحه شد و سید غلامن را سید ناصر علی
بن سید وارث علی بمقام شهر بوندی شهید کرد و سید غلامن را یک پسر بود ساوت علی
که او لاولد برفت......

سید وارث علی بن سید زین العابدین از زوجه خود مزدانا بنت سید مجد الدین
بن سید مفرح الدین بن فخر الدین بن دیوان علاء الدین شمس نبیره و [illegible] دختر بوجود آمد
دختر اول شمس النساء که او از امین الدین نبیره قاضی حمید الدین ناگوری منکوحه بود و دختر

دوم لطیف النساء که از شیخ محمد علی بن غلام محمد بن عزیز محمد نبیرۂ سلطان التارکین منکوحه گردید۔ دختر سوم سراج النساء که در عقد نکاح سید علی بن سید بہت علی بن سید صدر الدین بن سید زین العابدین درآمده بود +

سید ناصر علی بن سید وارث علی از جمیعت بی بی بنت شیخ نور الدین منکوح بود اما لاولد رفت +

سید تاج الدین پسر دوم سید وارث علی زوجہ او زلف النساء بنت شیخ رضا محمد نبیرہ سلطان التارکین او ہم لاولد رفت +

سید بہادر علی پسر سوم سید وارث علی در زمان طفلی فوت شده +

سید عزیز الدین پسر چہارم سید وارث علی زوجہ او مسماۃ رفیع النساء بنت شیخ غلام نبی نبیرہ خواجہ سلطان التارکین بود۔ اما از بطن او اولاد نشد مگر سه پسران از بطن کنیز بوجود آمدند۔ اول رمضان علی دوم محمد حسین۔ سوم امراؤ علی +

سید اشرف علی پسر پنجم سید وارث علی زوجہ او امانت النساء بنت سید عباس علی ساکن مادھو پورہ بود لاولد رفت +

سید [illegible] علی پسر ششم سید وارث علی زوجہ او امیر النساء بنت شیخ غلام نبی نبیرہ سلطان التارکین بود۔ ازوے سه پسران و دو دختران تولد شدند ... دختر اول قمر النساء و دختر دوم نجم النساء که یکے بعد دیگرے بسلسلہ زوجیت شیخ امیر علی بن محمد علی بن غلام محمد نبیرہ سلطان التارکین پیوست۔ وازین ہر دو اولاد نماند +

سید رستم علی پسر اول سید لطف علی زوجہ او فہم النساء بنت شیخ الٰہی بخش بن شیخ شریف اللہ ساکن قصبہ جھنجھنون بود از وے دو پسران موجود اند وکدخدائی ایشان در قصبہ جھنجھنون شده است +

سید نجم الدین پسر دوم سید لطف علی نام زوجه او فهم النساء بنت شیخ شهاب الدین ساکن
قصبه جهوجهنون است. از وی یک پسر و هفت دختران تولد شدند نام پسر ریاض الدین احمد
و نام دختر ظهور النساء که ظهور النساء که در عقد نکاح شیخ نور احمد بن شیخ نجم الدین مولف کتاب
مناقب المحبوبین آمده و دختر دوم مسماة عظیم النساء به شیخ مولا بخش بن شیخ الهی بخش منکوحه شد

سید غلام حسین پسر سوم سید لطف علی زوجه او مسماة نجبا در بانو بنت شیخ غلام رسول است
از وی یک دختر شد قمر النساء نام که در عقد مناکحت شیخ اصغر علی بن شیخ سلطان بخش
در آمد غلام حسین مذکور دیگر از شهر جهونجهنون آورده بود نام او مسماة بهوری از قوم سقا از شکم وی
دو پسر دارد. اما مسماة بهوری بمرتبه ثانی در نکاح غلام حسین آمده باشد زیرا که مسماة بهوری
پیش ازین شوهر دیگر داشت و حال او معلوم نیست که مرد یا در قید حیات است الحمد لله که احوال
اولاد حضرت زین العابدین باتمام رسید

سید فضل علی بن پیران سید علاء الدین بن سید علم الدین زوجه او عفیفه بانو از دودمان
سلطان التارکین است از وی اولاد نشد. و در سفر دکن همراه برادر خود سید زین العابدین به دست
حرامیان افتاده گشته. دیگر احوال شان از کتب شجره انساب واضح نشد. والله اعلم بالصواب

سید حسام الدین پسر دوم سید علم الدین بن خواجه ابو الخیر رحمة الله علیهم. چهار پسر و یک دختر
داشت. نام ایشان سید احمد. سید ضیاء الدین. سید جلال الدین. سید عظمت الله در طفلی
فوت شد و مسماة رحمت بانو

سید احمد پسر اول سید حسام الدین زوجه او عفیفه سلطان بی بی بنت شیخ شاه محمد نبیره
حضرت سلطان التارکین است. از وی چهار پسران و دو دختران شدند دختر اول
خورشیده بانو که از سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شدند و دختر دوم رقیه بانو که از سید
عطاء الله بن سید ابو الفتح منکوحه شد

سید محمود پسر اول سید احمد بن حسام الدین. سید محمود معروف به چشتی خان بود و او در عهد شاهی

منصب عالی داشت زوجه او بی بی نصرت بنت سید عظمت الله بن سید حسام الدین بود اما اولاد نداشت ٭

سید امجد پسر دوم سید محمد بن حسام الدین زوجه او بی بی شفیق النساء بود بنت سید جلال الدین بن سید حسام الدین از وی دو پسران و دو دختران بوجود آمدند۔ دختر اول نور النساء که به شیخ عبد القوی نبیره خواجه سلطان التارکین منکوحه شد و دختر دوم را نام ننوشت شاید که در صغر سن وفات یافت ٭

سید حمید الدین بن سید امجد در زمان طفلی فوت شد ٭

سید امین الدین پسر دوم سید امجد از وجه بور رشید بانو بنت سید حمید الدین بن سید شمس الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد بن سید علاء الدین سه دختران و دو پسران بوجود آمدند دختر اول ساجده بانو که از سید بدیع الدین بن سید حبیب الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شد۔ دختر دوم فضیلت النساء عرف بی بی چوند اکه در عقد مناکحت سید پیران جی عرف امام بخش بن سید عزت الله و سیده از وی یک پسر شد سید قمر علی دختر سوم حمیده بانو در عقد نکاح شیخ امین الدین سهروردی ناگوری نبیره قاضی حمید الدین در آمد ٭

سید قوام الدین پسر اول سید امین الدین او را از بطن بی بی نجابت[علہ] بنت قاضی سید حسن محمد بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح دو پسر شدند اول قاسم علی دوم سید راحت علی۔ اما قاسم علی را اولاد نشد ٭

سید راحت علی پسر دوم سید قوام الدین از زن کفو خود دو پسر داشت سید ... سید امام علی ٭

سید وحید الدین پسر دوم سید امین الدین زوجه او سعیده بانو بنت سید نعمت علی بود اما حال اولاد او تحقیق نه رسید والله اعلم بالصواب ٭

علہ: [illegible]

سید عبدالاحد۔ پسر سوم احمد بن سید حسام الدین۔ زوجہ عزت النساء از وے سہ پسران بوجود آمدند۔ خیر اللہ و نجیب اللہ و عظیم اللہ و زوجہ سید عبدالاحد عزة النساء من الام از آل و اولاد دیوان سید علاء الدین بود و من الاب از نسل خواجہ سلطان التارکین ناگوری بود۔
سید عظیم اللہ را از بطن کنیز یک پسر بود سید حمزہ و حال توالد و تاہل سید خیر اللہ و نجیب اللہ معلوم نشد۔

سید نجم الدین چلکش پسر چہارم سید احمد۔ حال او معلوم نشد۔ چنان شہرت دارد کہ بہ سفر ہندوستان رفتہ بود و باز نہ آمد۔ و قبر او بہ دہلی در جوار آستانہ عالیہ خواجہ نظام الدین نظام اولیا است۔

سید ضیاء الدین پسر دوم حسام الدین بن سید علم الدین بن سید ابو النصیر او را از بطن زوجہ خود کہ از نسل سادات نواح پشاور بود دو پسر و یک دختر بہ وجود آمد۔ پسر اول را نام ننوشتند عرف سید پشاوری نوشتہ است۔ او را از بطن زن عشیر کفو یک پسر شد شیر علی نام داشت و لاولد فوت شد۔ پسر دوم سید ضیاء الدین۔ سید حمید الدین بود کہ زوجہ او دختر سید حسن بنت سید نعمت اللہ بودہ است۔ اما از وہم اولاد نشد۔ و نیز حال دودمان زوجہ او تحقیق نہ رسید۔

سید جلال الدین پسر سوم سید حسام الدین بن سید علم الدین زوجہ او از نواح افغانستان بود از وے یک دختر بود شیص النساء و پسران سید شہاب الدین و سید جمال الدین و سید غلام محمد اما ذکر سید غلام محمد ننوشتند در زمان صغر سن وفات یافتہ باشد۔
سید شہاب الدین بن سید جلال الدین او را از زوجہ خود کہ بنت سید رشید الدین بن سید نظام الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاہ بود و بخت ... نام داشت یک پسر شد سید نصیر الدین و او را از زوجہ خود حمیت النساء نام ... تاج الدین بن نظر محمد بن نجم الدین بن دیوان شاہ بود و یک پسر شد سید عزیز الدین از وے اولاد باقی نماند۔

بسید جمال الدین بن سید جلال الدین و را دختری بود لطیفه بانو که در عقد نکاح سید ضیاء الدین
بن هدایت الله بن عطاء الله بن سید ابو الفتح در آمد ۞

تمام شد ذکر اولاد سید حسام الدین بن علم الدین

سید ابو الفتح سوم خواجه سید علم الدین بن خواجه ابو الخیر زوجه او عصمت النساء بنت شیخ
شهاب الدین نبیره حضرت خواجه ابراهیم ادهم بلخی در سنه ۱۰۸۵ھ وفات یافت و چهار پسر گذاشت ۞
سید سراج الدین پسر اول سید ابو الفتح سجاده نشین بود زوجه او حشمت بی بی رحیمه بی بی بود از و
سه پسران و دو دختر بوجود آمدند۔ پسر اول سید منیر الدین۔ پسر دوم سید ظهیر الدین سوم
سید سعد الدین و دختر اول ماه بانو که از سید اسعد الدین بن زین العابدین منکوحه شد دختر دوم
صاحب دولت که از سید خضر محمد بن سید نظام الدین بن سید دیوان شاه منکوحه بود سال
وفات سنه ۱۱۳۲ھ ۞

سید سعید الدین بن دیوان سراج الدین در زمان طفلی فوت شد ۞

سید ظهیر الدین بن دیوان سراج الدین زوجه او صاحب النساء بنت سید اسعد الله بن
عطاء الله بن سید ابو الفتح بود از وی دو پسر و یک دختر بوجود آمده در زمان طفلی وفات یافتند
و اولاد او در رفت ۞

دیوان سید منیر الدین بن دیوان سید سراج الدین زوجه او بی بی صاحبه بنت سید شرف الدین
بن سید نظام الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاه بود۔ از وی سه پسران و دو
دختران شدند۔ دختر اول فخر النساء از سید عزت الله بن اسد الله بن ابو الفتح منکوحه شد
و دختر دوم سیف النساء از سید محسن بن سید خضر محمد بن نظام الدین منکوحه شده
در سال یکهزار و یکصد سنه ۱۱۵۸ پنجاه و هشت هجری وفات یافت ۞

سید نصر الدین بن دیوان سید منیر الدین در صغر سن بمرض چیچک فوت شد ۞

سید فیض الدین بن دیوان سید منیر الدین زوجۂ او سعیده بی بی بنت شیخ جمال الدین بن
شیخ نظام الدین نبیرۂ سلطان التارکین بود از وے یک پسر و یک دختر بوجود آمد پسر شیرخوار
بعارضہ درد پہلو فوت شد و دختر لبالت النساء نام در عقد سید حیدر علی بن دیوان سید
امام الدین در آمد +

دیوان سید امام الدین بن دیوان سید منیر الدین زوجہ عفیفہ او بی بی زینت النساء
بنت سید قمر الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود کہ از وے پنج پسران و
دو دختران بوجود آمدند - دختر اول بی بی عصمت کہ در حالت صغر فوت شد - دختر دوم بی بی
ولی النساء کہ بہ سید رفیع الدین بن غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین
بن سید ابو الفتح منکوحہ شد - اما از پسران یعنی سہ پسر سید اکبر علی و سید رضی الدین
و سید کلن در عالم طفلی فوت شدند سال وفاتش ۱۱۸۹ھ است +

سید حیدر علی بن دیوان سید امام الدین زوجہ او بی بی لبالت النساء بنت سید فیض الدین
بن دیوان سید منیر الدین بود از وے یک پسر شد سید ارشاد علی عرف سید چھقن - و دو
دختران شدند امیر النساء و وجیہ النساء +

سید ارشاد علی عرف میر چھقن بن سید حیدر علی زوجہ او بی بی عصمت بنت سید عصمت اللہ
جی عرف امام بخش بود - از وے یک پسر تولد شد سید اشرف علی اما دختر سے اولاد ہم شد
و سہ دختران بودند بی بی بدرن - بی بی مینا - بی بی چھیدو - بی بی مینا در عقد نکاح سید
مظہر عرف میاں مینڈو بن سید رفیع الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین
در آمد و لا ولد رفت و مسماۃ بی بی بدرن زوجہ منکوحہ سید نظر علی بن سید نوازش علی بن
سید شاہ علی بن سید فتح اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ
بن سید ابو الفتح بود و بی بی چھیدو زوجہ سید امام علی بن سید محتشم علی سجادہ نشین بود +

سید اشرف علی بن سید ارشاد علی معروف میر چھقن زوجہ او بی بی چھوٹی بنت دیوان محتشم علی

سجادہ نشین بود اما از وے اولاد نشد و لاولد رفت ✤

سید اصغر علی بن دیوان امام الدین سجادہ نشین بود زوجہ او دختر سید عزت اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح بود و نام آن بی بی خجستہ بانو از وے دو پسران و یک دختر شدند سید ذو الفقار علی و سید محتشم علی و نام دختر ہدایت النساء و زوج شرعی بی بی ہدایت النساء سید مسیح اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح بود - در سنہ ۱۲[illegible] ھ از جہان فانی رخت رحلت بربست ✤

سید ذو الفقار علی بن دیوان اصغر علی سجادہ نشین بود - زوجہ او بی بی امیر النساء بنت سید حیدر علی بن دیوان سید امام الدین سجادہ نشین بود از وے پسر نشد اما دو دختران شدند - مومن بی بی و سکینہ بی بی زوج شرعی مومن بی بی سید مہدی علی سجادہ نشین بود - و زوج شرعی بی بی سکینہ سید نصیر الدین بن قطب الدین بن عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود ✤

دیوان سید محتشم علی بن دیوان سید اصغر علی - زوجہ او بی بی وجیہ النساء بنت سید حیدر علی بن دیوان سید اصغر علی بود - دو پسر سید مہدی علی و سید امام علی و سہ دختر بوجود آمدند بی بی عمدہ بی بی زینب بی بی چھوٹی زوج شرعی بی بی عمدہ سید نوازش علی بن سید شاہ علی بن سید مسیح اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح و شوہر بی بی زینب قاضی سید قمر علی بن سید عصمت اللہ جی عرف امام بخش بن سید عزت اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح بود - و شوہر بی بی چھوٹی سید اشرف علی بن سید ارشاد علی بن سید حیدر علی بن دیوان سید امام الدین بود - سال وفات سنہ ۱۲۳[illegible] ھ

سید مہدی علی بن دیوان محتشم علی سجادہ نشین و صاحب عزم و احتشام بود - زوجہ او بی بی مومن بنت دیوان سید ذو الفقار علی بود اما از وے اولاد نشد و از زن دیگر کہ داشت اولاد شد - دو پسر و چہار دختران بوجود آمدند نام پسران سید [illegible] علی و سید اسد علی ✤

و در سنه یکهزار و دو صد پنجاه و پنج فوت شده۔

سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی زوجه اول بی بی خجیو بنت سید ارشاد علی بن سید حیدر علی بن سید دیوان امام الدین سجاده نشین بود از وے یک پسر سید سراج الدین و زوجه دوم بی بی ولی النساء از دودمان پاک وے همے بنت شیخ شکر الله نبیره خواجه ادهم بلخی بود از وے چهار پسران و چهار دختران بوجود آمد نام پسران قاضی سید منیر الدین سید شفیع حسین و سید اصغر علی و پسر چهارم شش یا هفت شده نام دختران جواهر النساء زوجه سید فدا حسین بن سید نوازش علی بن سید شاه علی بن سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بود شوهر سراج النساء سید قدرت علی بن سید ... الدین بن سید قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح است دختر سوم امام النساء در صغر حیات زوج نبود و در آغاز عمر وفات یافت۔ و دیوان موصوف در سنه ۱۲۵۶ھ ازین دار فانی رحلت فرمود۔

سید سراج الدین بن سید امام علی دیوان و صاحب سجاده بود زوجه اول مسماة لاڈلی بی بی بنت قاضی سید محمد علی بن سید عصمت الله عرف عالم بخش بن سید عصمت الله بن سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح اما از وے اولاد نشد زوجه دوم بی بی مهر النساء بنت شیخ عنایت الله بن شیخ شکر الله ادهمی فاروقی است از وے یک پسر بوجود آمد۔ دیوان سید غیاث الدین علیخان چشتی سجزی اجمیری که الحال سجاده نشین و صاحب مقام حضرت خواجه بزرگ معین الحق معین الاولیا است طال الله عمره زوجه او بی بی رئیس النساء بنت قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان محتشم علی سجاده نشین تا الآن از وے اولاد نشد چنانچه کیفیت فرزندش بتفصیله نام و نشان اولاد و احفاد حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء قرار و سرچا قائم بماند۔ اما از دیوان سید سراج الدین از بطن زنان دیگر اولاد هم است۔ یک پسر سید نظام الدین و ده دختر جهانگیر ... ... سید

شفیع حسنین عم حقیقی الشان درعقد مناکحت آمده اند۔ از سید نظام الدین اولاد است پسر رشید الدین نام دارد و یک دختر که بشارت النساء نام او ست بسال وفات ۱۲۸۰ھ ٭
قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی زوجہ او نبی بی بی بنت سید فتح علی بن سید غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح از وے دو پسر و پنج دختران بوجود آمد۔ سید امام الدین سو سید فیض الدین۔ ثمرہ النساء در زمان صغر سنی بمرد و دختر دوم شیر خوارہ بمرد۔ دختر سوم منیر النساء در عقد نکاح سید رضا حسین بن سید فدا حسین بن سید نوازش علی بن سید شاہ علی بن سید مسیح اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح درآمدہ بود اما از بطن وے اولاد نشد و در عمر نوجوانی برحمت حق پیوست۔ دختر چہارم صغیر النساء زوجہ شرعی سید شرف الدین بن سید قدرت علی بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح است از وے یک پسر و یک دختر دختر شدہ بود۔ اما در طفلی وفات یافتند۔ خدائے عزوجل بہ طفیل حبیب پاک رسول اکرم صلے اللہ علیہ وسلم فرزند رشید بعمر دراز و اقبال و سعادت آثار نصیب فرماید آمین رئیس النساء دختر پنجم زوجہ پاک شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین علیخان سجادہ نشین است حق سبحانہ تعالے اولاد دہد و در حفظ و حمایت دارد قاضی سید منیر الدین را زوجہ دیگر ہم بود۔ علیم النساء بنت سید بدر الدین بن سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح اما از وے اولاد نشد و او در زمان صغر پیش از زمان آگہی وفات یافت۔ زن سوم از قوم مرہٹہ است کہ بشرف اسلام مشرف گشتہ بزوجیت قاضی سید منیر الدین در آمد۔ از بطن او دو پسر و دو دختر شدند۔ پسر سید شہاب الدین و سید ضیاء الدین نام دختران سکینہ بی بی و اللہ رکھی۔ سکینہ بی بی بہ سید اولاد حسین بن سید شفیع حسین بن سید امام علی بن دیوان محتشم علی منکوح شد و اللہ رکھی بہ سید رشید الدین بن سید نظام الدین بن دیوان سراج الدین منسوب است بسال وفات ۱۳۰۵ھ ٭

سید فیض الدین پسر قاضی سید منیر الدین حیف کہ بہار گلشن شباب ہم ندید و داغ حسرت بر جان والدین نہادہ در صغر سن برحمت حق پیوست ⁂

قاضی سید امام الدین بن قاضی سید منیر الدین جامع اوراق معین الاولیاء است و بمنصب اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنری بمشاہرہ چہار صد روپیہ مامور است زوجہ شرعیہ او بی بی گھسیٹی بنت سید قدرت علی بن سید بدالدین بن سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح است ہنوز اولاد ندارد حق سبحانہ تعالے بتصدق رسول و اہلبیت رسالت و حضرات صوت و طریقت اولادش بدہد و بسیار مزدو از بلائے بدحوادث روزگار مصئون و محفوظ دارد آمین بحق سیولہ والہ و اصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین ⁂

سید شفیع حسین بن سید امام علی بن ابو محتشم علی زوجہ شرعیہ او بی بی چھوٹی بنت سید فتح علی بن سید غلام معین الدین سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح بودہ از بطن او یک پسر شد و شیر خوارہ بمرد و مادرش ہم بتپ دق ہمدران زمان وفات یافت و ایشان را از زن دیگر اولاد ہست سید امداد حسین و سید الطاف حسین و سید اولاد حسین و سید صفدر حسین و سید اکبر حسین و سید فتحنا حسین ⁂

سید اصغر علی بن سید امام علی بن ابو محتشم علی زوجہ او نصیب النساء بنت سید بدالدین بن قطب الدین بن ہبیرہ سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود از وے یک پسر شد سید حمید علی اما در زمان طفولیت فوت شد و مادرش ہم از ینجہان سے بنیاد و ناشاد فت الحال سید اصغر علی زن دیگر دارد از وہم اولاد ہست الحمد اللہ.....

تمام شد ذکر اولاد سید سراج الدین بن سید ابو الفتح

سید شمس الدین پسر دوم سید ابو الفتح کہ پسر سوم خواجہ سید علم الدین است زوجہ او خورشید بانو بنت سید احمد بن سید حسام الدین بن سید علم الدین از وے سہ پسران و سہ دختران بودند سید قمر الدین سید نجم الدین و سید مجید الدین سہ دختران لطیفہ بانو و

ضیاء النساء کہ در زمان صغر فوت شد دختر سوم حفیظہ بانو از سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابوالفتح منکوحہ سید ۔

سید قمر الدین بن سید شمس الدین زوجہ او بی بی خیر النساء بنت سید عطاء اللہ بن سید ابوالفتح بود دو پسر و سہ دختر داشت نام پسران بدر الدین و سعد الدین نام اول رفیع النساء دوم حفیظ النساء کہ ہمہ بزمان خوردی فوت شدند سوم زینت النساء کہ از سید امام الدین بن دیوان مظہر الدین بن دیوان سراج الدین بن سید ابوالفتح منکوحہ شد و ہر دو پسران بدر الدین و سعد الدین در طفولیت فوت شدند ۔

سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح زوجہ او زیب النساء بنت سید عطاء اللہ بن سید ابوالفتح بود ۔ چہار پسر و دو دختر داشت نام پسران سید غیاث الدین ۔ سید عظیم الدین ۔ سید نظام الدین ۔ سید قوام الدین نام دختران جمیل النساء و عزیز النساء ہر دو در حال غیر آگہی و صغر وفات یافتند ۔

سید غیاث الدین بن سید نجم الدین زوجہ او سیف النساء بنت سید محمد بن سید احمد بود از وے دو پسران شدند و یک دختر شد نام پسران سید رفیع الدین و سید قوی الدین ۔ اما سید قوی الدین و یک دختر کہ نام معلوم نیست در طفلی فوت شد ۔

سید رفیع الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن ابوالفتح زوجہ او جلی النساء بنت دیوان سید امام الدین سجادہ نشین بود از وے یک پسر سید مظہر علی عرف میر سید شد و کہ بسفر رفتہ بود و خبر اش باز نہ آمد مفقود الخبر است ۔

سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح زوجہ اول بی بی شائستہ بانو بنت سید عزت اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابوالفتح از بطن او یک پسر شدہ بود اما در طفلی فوت شد و مادرش ہم بعارضہ تپ دق وفات یافت زوجہ دوم بی بی رحمت النساء بنت حافظ شہاب الدین نبیرہ قاضی حمید الدین ناگوری بود از وے دو پسر شدند

سید قطب الدین و فرید الدین +

سید قطب الدین بن سید عظیم الدین زوجہ او بی بی فہمیدہ بنت سید حفیظ اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابوالفتح از بطن او سید بدر الدین و سید نصیر الدین دو پسر بودند دختر نبود +

سید نصیر الدین بن سید قطب الدین زوجہ او بی بی سکینہ بنت دیوان سید ذوالفقار علی بن دیوان سید اصغر علی اما لاولد رفت +

سید بدر الدین بن سید قطب الدین زوجہ عظیم النساء بنت سید نوازش علی بن شاہ علی بن سید مسیح اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابوالفتح بود از وے یک پسر شد سید قدرت علی و دو دختران علیم النساء نصیب النساء و مسماۃ علیم النساء زوجہ اول قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علیخان بود لیکن در عین شباب برحمت حق پیوست و مسماۃ نصیب النساء در عقد نکاح سید اصغر علی بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی در آمدہ بود +

سید قدرت علی بن سید بدر الدین زوجہ او مزاج النساء بنت سید امام علی بن دیوان محتشم علی بود از وے سہ پسران و سہ دختران بوجود آمدند اما دو پسر و دو دختر بعالم صغر سن وفات یافتند و یک پسر و یک دختر باقی ماند پسر شرف الدین کہ زوجہ او صغیر النساء بنت سید قاضی منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی است و نام دختر بی بی گصیتی کہ در عقد مناکحت قاضی سید امام الدین بن قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین است +

سید فخر الدین بن عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح زوجہ او لطیف النساء بنت غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابوالفتح بود از بطن او یک پسر بود و یک دختر نام پسر سید مجد الدین

که زوجهٔ او شرف النساء بنت سید فتح علی بن غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید
اسد الله بن ابو الفتح بود اما اولاد فوت شد و یک دختر بود بی بی فرخنده او هم فوت شد و از
بطن او اولاد نشد +
سید حمید الدین پسر سوم سید شمس الدین بن سید ابو الفتح ـ از زوجهٔ او که صحیح النسب بود یک
پسر شد ـ سید بدیع الدین که به سفر رفته بود مفقود الخبر است +
سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بن سید حسام الدین از و چهار پسر شدند و دو دختر پسر
شدند و دو دختر پسر اول هدایت الله پسر دوم اسیع الله و پسر سوم و چهارم در طفلی فوت شدند
و نام دختران خیر النساء و زینت النساء زوج بی بی خیر النساء سید قمر الدین بن شمس الدین
بن ابو الفتح بود و شوهر زینب النساء عرف خجو بی بی سید نجم الدین بن شمس الدین بن
ابو الفتح بود +
سید هدایت الله پسر سید عطاء الله بن سید ابو الفتح زوجهٔ حفیظ بانو بنت سید
شمس الدین بن سید ابو الفتح بود سه پسر شدند و سه دختر ـ دختر اول ظفر النساء که از سید
خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح منکوحه شد و مهر النساء و لطیف النساء
در زمان خوردی فوت شدند +
سید حفیظ الله بن هدایت الله بن عطاء الله زوجه او دانسته بانو بنت شیخ زرجو
نبیره شاه حمزه و هرسوی بود از و یک پسر شد سید مسیح الله و یک دختر حمیدة النساء که به سید
قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین بن ابو الفتح منکوحه شد +
سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید
ابو الفتح ـ زوجهٔ او هدایت النساء بنت دیوان سید صغر علی سجاده نشین بود ـ از وی یک
پسر شد سید شاه علی و یک دختر شد فهمید النساء که به سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن
سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شد +

بن سید خواجه علاء الدین ـ زوجهٔ او مظفر بانو بنت سید احمد

سید شاہ علی بن سید مسیح اللہ زوجہ او بی بی کمن بنت سید غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح بود ازو یک پسر شد +

سید نوازش علی بن سید شاہ علی زوجہ او بی بی عمدہ بنت دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین بود ازو دو پسر شدند و سہ دختر نام پسران سید نظر علی و سید فدا حسین و نام دختران عظیم النساء کہ زوجہ سید اسد الدین بن قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین بن سید ابو الفتح بود دختر دوم سہوری بی بی کہ زوجہ سید حسین علی بن مکرم علی بن سید ضیاء اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح بود سوم دختر ہدایت النساء کہ ناکتخدا فوت شد +

سید نظر علی بن سید نوازش علی زوجہ او بی بی بدر النساء بنت سید ارشاد علی عرف سید نتھن بن سید علی بن دیوان امام الدین سجادہ نشین بود ازو اولاد نشد لاولد رفت +

سید فدا حسین بن سید نوازش علی زوجہ او جواہر النساء بنت سید امام علی بن دیوان سید محتشم سجادہ نشین آستانہ یک پسر و چند دختران شدند اما پسر باقیست و دختران بزمان صغر وفات یافتند +

سید رضا حسین بن سید فدا حسین زوجہ او مسماۃ منیر النساء بنت قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین بود کہ بعالم جوانی ازین دار فانی برفت و سید رضا حسین را ہنوز زوجہ دیگر بہم نرسیدہ +

واضح باد کہ زمانیکہ سید مسیح اللہ بعد وفات زوجہ خود ترک اجمیر کردہ بہ دہلی رفت زوجہ دیگر خواست وازو سید کرم علی و سید فضل علی بوجود آمدند کہ اولاد ایشان در موضع دھولکوٹ ضلع گوڑ گانوہ موجود است +

سید ضیاء اللہ پسر دوم سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح زوجہ او لطیفہ بانو

بنت سید جمال الدین بن جلال الدین بن حسام الدین بن خواجہ سید علم الدین بود و از وی یک دختر نام پسر مکرم علی و نام دختر شریف النساء بانو عرف بی بی مکھولا کہ زوجہ اول سید فتح علی بن سید غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح بود +

سید مکرم علی بن سید ضیاء اللہ زوجہ او فہیم النساء عرف بی بی مدو بنت سید غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن ابو الفتح بود - از وے یک پسر بود سید حسین علی کہ بسفر رفت و مفقود الخبر شد و یک دختر بود صاحب النساء کہ بہ شیخ نظام الدین نبیرہ خواجہ سلطان التارکین منکوحہ شد +

سید کلیم اللہ پسر سوم سید ہدایت اللہ در زمان صغر سنی فوت گردید +

سید اطیع اللہ پسر دوم سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح زوجہ او عفیفہ بانو بنت قاضی محمد مقیم ناگوری بود از وے یک سید رزق اللہ پسر بود و یک پسر بزمان خردی فوت شدہ و نام دختر بی بی صاحب النساء کہ بہ سید ظہیر الدین بن دیوان سید سراج الدین سجادہ نشین منکوحہ شد امّا از وے اولاد نشد +

سید رزق اللہ بن سید اطیع اللہ زوجہ او لطیفہ بانو بنت شیخ جمال الدین بن شیخ نظام الدین نبیرہ خواجہ سلطان التارکین ناگوری بود - از وسہ دختران شدند - دختر اول لطیفہ بانو عرف زمرد النساء بہ سید نظام الدین بن نجم الدین منکوح شد و لاولد رفت و دختر دوم رحمت بی بی کہ بہ سید غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح منکوحہ شد - و دختر سوم رافعت بی بی کہ بہ سید عصمت اللہ عرف امام بخش منکوحہ شد و از سید رزق اللہ اولاد پسرے نبود +

تمام شد ذکر اولاد سید عطاء اللہ بن ابو الفتح

سید اللہ بن سید ابو الفتح بن خواجہ علم الدین - زوجہ او خواجہ مبارک خاتون بنت شیخ محمد فرید بن شیخ عبد المومن نبیرہ خواجہ سلطان التارکین بود از وے پنج پسر شدند

چهار دختر نام پسران سید عصمت اللہ کہ بزمان طفلی فوت شد دوم سید محمد حسن سوم سید خلیل اللہ۔ چہارم سید عزت اللہ پنجم سید عبد الجلیل کہ در زمان طفولیت وفات یافت۔ نام دختران مہر النساء و نام سہ دختران در مدایں معین ننوشتند احتمال کلی است کہ در صغر سن وفات یافتند۔ اما شوہر بی بی مہر النساء شیخ جمال الدین بن شیخ نظام الدین نبیرہ خواجہ سلطان الکین بود +

سید حسن محمد بن سید اسد اللہ قاضی شہر اجمیر بود زوجہ اولش خدیجہ بانو بنت سید نجم الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاہ بود۔ ازوے یک پسر بوجود آمد و بہ عمر نہ ماہ فوت شد۔ زوجہ دوم او مسماۃ دردانہ خانم بنت مرزا گدا بیگ دہلوی بود۔ ازو یک دختر و دو پسر بوجود آمدند نام دختر نجابت بی بی کہ بہ سید قوام الدین بن امین الدین بن سید محمد منکوحہ شد۔ نام پسران اول رضی اللہ حسن کہ در طفلی فوت شد۔ دوم سید حسن علی کہ اورا از زوجہ خود یک پسر مکرم علی و یک دختر شد کہ نام او بی بی عزت و بہ سید قاسم علی بن سید قوام الدین بن سید امین الدین سید محمد منکوحہ شدہ بود۔ اما بی بی نجابت و مسمی مکرم علی ہر دو لا ولد رفتند +

سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح۔ از زوجہ او بی بی ظفر النساء بنت سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح یک پسر شد و چہار دختر۔ اما ہر چہار دختر بزمان طفلی فوت شدند +

سید غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ زوجہ او بی بی رحمت بنت سید رزق اللہ بن سید سمیع اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح بود۔ ازو یک پسر شد سید فتح علی و چہار دختر کریم النساء و لطف النساء و فہیم النساء شوہر کریم النساء سید شاہ علی بن سید مسیح اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح بود۔ دوم لطف النساء زوج او سید بشیر الدین بن سید عظیم الدین بن سید

نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود سوم فہیم النساء عرف منّو بی بی شوہراو
سید مکرم علی بن سید ضیاء اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطا اللہ بن سید ابو الفتح
دختر چہارم بی بی فاخرہ عرف بی بی چھیدّو قبل از شباب فوت شد و نوبت مناکحت نرسید +
سید فتح علی بن غلام معین الدین۔ زوجہ اول شریفہ بی بی عرف بی بی بکھولا بنت
سید ضیاء الدین بن سید ہدایت اللہ بن سید عطا اللہ بن سید ابو الفتح بود از وے یک
دختر شد شرف النساء شوہراو سید فخر الدین بن فرید الدین بن سید عظیم الدین بن سید
نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح۔ امّا سید فتح علی را زوجہ دوم بود بی بی
فضیلت النساء بنت شیخ لعل محمد نبیرہ خواجہ ادھم بلخی از وے دو پسر و دو دختر بوجود آمدند
نام پسران سید احسان علی و سید گوہر علی کہ ہر دو در زمان طفولیت درگذشتند۔ نام
دختران بی بی ننھی و بی بی چھوٹی کہ بہ قاضی سید منیر الدین و سید شفیع حسین پسران
سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین منکوحہ بودند +

مولف ۔ سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح را دو زوجہ دیگر بودند
زن اول ماں بی بی سکنہ دہلی کہ از وے یک پسر شد سید نجم الفتح و چہار دختران نور النساء
و حرمت النساء و نام دو دختران لقبیہ معلوم نیست۔ زن دوم نجیب الطرفین از نسل مغل بود
از وے دو پسران شدند و سید عبد الوہاب و سید میرزا بیش ازین احوال ایشان
معلوم نشد +

سید عزت اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح زوجہ او فخر النساء بنت دیوان سید
منیر الدین سجادہ نشین بود از وے دو پسر و سہ دختران بودند۔ اول دختر جمعیت النساء
کہ در زمان صغر فوت شد دوم شائستہ بانو کہ بہ سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن
سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوح بود سوم خجستہ بانو زوجہ دیوان سید صغر علی سجادہ
نشین۔ نام پسران سید نصر اللہ کہ در طفلی فوت شد +

سید عصمت اللہ عرف سید امام بخش بن سید عزت اللہ زوجہ اول بی بی زلفت بنت
زرق اللہ بن صبیح اللہ بن عطاء اللہ بن سید ابوالفتح از وے یک دختر شد بی بی
عصمت نام ۔ و دوم اوھپوندا بی بی بنت سید امین الدین بن سید محمد بن سید احمد
بن سید حسام الدین بن خواجہ علم الدین از بطن او یک پسر شد سید قمر علی +

سید قمر علی بن سید عصمت اللہ بن سید عزت اللہ ۔ زوجہ زینت النساء بنت
دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین از بطن او یک دختر تولد شد لاڈلی بی بی شوہر او دیوان
سید سراج الدین سجادہ نشین بود ۔ و شوہر بی بی عصمت سید ارشاد علی عرف سید چھقن بن
سید حیدر علی بن دیوان سید امام الدین سجادہ نشین بود +

ذکر اولاد

سید معین الدین رابع بن خواجہ ابوالخیر بن خواجہ معین الدین ثالث از و یک پسر شد سید
مبارک عرف دیوان شاہ ۔ و از وے سہ پسران بوجود آمدند و یک دختر نام پسران سید
نظام الدین ۔ سید نجم الدین ۔ سید احمد ۔ و نام دختر بی بی عصمت +

سید نظام الدین ۔ نام مادر او بی بی انبیا جواہر محمد مرحوم الہند و نام زوجہ او جان بی بی
بنت شیخ محمد مرحوم فضل نبیرہ شاہ حمزہ و ہمسرو از بطن وے سہ پسر و چہار دختر آمدند ۔ نام
پسران شرف الدین عرف شرف محمد ۔ دوم خضر محمد سوم شمس الدین کہ در طفولیت فوت
شدند نام دختران بی بی فاطمہ و بی بی آمنہ و بی بی گلاب ۔ بی بی ہدیہ +

شرف محمد پسر اول سہ پسر و دو دختر داشت سید خیر محمد ۔ سید وارث محمد ۔ سید مودود +

سید خلیل محمد یک پسر داشت کہ لا اولد رفت و یک دختر داشت مسماۃ دولن کہ از دیک
پسر شد شرف الدین و لا اولد رفت +

سید وارث محمد ۔ پسر دوم ۔ دو پسر داشت ۔ خواجہ بخش و معین الدین بخش سید خواجہ بخش

لاولد رفت و از معین الدین بخش چهار پسران شدند محمد بخش خدا بخش و نبی بخش هر سه
لاولد رفتند اما الهی بخش را یک پسر شد حسین بخش و او هم لاولد گذشت +
سید مودود - دو پسر سوم - دو پسر داشت محمد علی و سید علی - که هر دو لاولد گذشتند +
بی بی صاحب دولت بنت سید شرف محمد زوجه دیوان سید منیر الدین سجاده نشین بود و
و بی بی بخت دولت دختر دوم در حباله عقد سید شهاب الدین بن سید جلال الدین در آمد +
سید خضر محمد - پسر دوم سید نظام الدین بن سید مبارک دیوان شاه از وی سه پسر
یک دختر شد نام دختر دولت بی بی که لاولد فوت شد و نام پسران سید محسن - سید محمد مقیم
سید علی اکبر - سید محمد مقیم لاولد رفت +
سید محسن بن خضر محمد - دو پسر داشت شمس الدین و نظام الدین از سید نظام الدین دو
پسران شدند میر قمر علی و میر نجف علی - اما میر نجف علی لاولد رفت و از میر قمر علی سید وزیر علی
دو دختر داشت صاحب بیگم و وزیر بیگم - و صاحب بیگم زوجه سید احمد علی بود که ازوی
یک پسر موجود است وزیر بیگم را زوج شرعی سید احسان علی جاگیردار موضع هاتهی کهیڑه بود
که از وی سه پسران و یک دختر بوجود آمدند +
سید شمس الدین بن سید محمد محسن دو پسر داشت سید بنده علی و سید سعد الدین از
سید بنده علی دو پسر و دو دختر بوجود آمدند سید امیر علی و سید خدمت علی از سید امیر علی
یک پسر بود سید غفور علی که لاولد فوت شد و از سید خدمت علی دو پسران شدند و دو دختران
پسر اول سید راج علی که در صدد حیات و پسر دوم سید ارشاد علی
بود که لاولد رفت اما سید سعد الدین پسر دوم سید شمس الدین دو پسر داشت سید حسین علی
و سید واجد علی - از سید حسین علی و سید واجد علی - از سید حسین علی دو پسر موجود اند سید
عبد العلی و سید عبد الکریم - و از سید واجد علی یک پسر در صدد حیات است و سید نجف حسین نام است
سید علی اکبر بن خضر محمد بن سید نظام الدین دو پسر و دو دختر داشت - نام پسران فتح علی

وامیر الدین۔ اما از امیر الدین اولاد پسرے نشد و از فتح علی یک پسر و سہ دختر بوجود آمدہ۔ نام پسر سید احمد علی کہ از و اولاد پسرے نشد و یک دختر شد کہ او ہم لاولد رفت۔

سید نجم الدین بن سید مبارک دیوان شاہ بن سید معین الدین الخ۔ دو پسر و چہار دختر داشت۔ نام پسران سید سلطان محمد و سید نظر محمد۔ اما سید سلطان محمد لاولد فوت شد و از سید نظر محمد دو پسر بوجود آمدند و یک دختر۔ نام پسران سید سراج الدین محمد حیات۔ اما سراج الدین لاولد رفت و از سید محمد حیات دو پسر بوجود آمدند و دو دختر۔ نام پسران سید غلام امام و سید محمد تقی۔ اما از سید محمد تقی اولاد پسرے نشد و چہار دختران بوجود آمدند کہ از بطن ایشان توالد و تناسل جاریست۔ اما سید غلام امام یک پسر داشت نام سید علی از و یک پسر شد و سہ دختر۔ نام پسر سید جابر علی کہ اولاد پسرے نداشت و از بطن دختر او کہ زوجہ سید خدمت علی بن سید بندہ علی بود اولاد باقیست۔

سید خواجہ احمد پسر شیخ سید مبارک دیوان شاہ بن سید معین الدین الخ۔ او را پسر نبود۔ چہار دختر داشت۔ سعیدہ بی بی۔ عائیشہ بی بی۔ بزرگ بی بی۔ عابدہ بی بی۔ اما سعیدہ بی بی زوجہ سید برہان و بی بی عائیشہ زوجہ سید سبحان نارنولی بود کہ از بطن ایشان اولاد کثیر باقیست و بی بی بزرگ بہ شاہ حسین بن شیخ صادق محمد اولاد شیخ نظام نارنول منکوحہ شد و بی بی عابدہ اسم با مسمے بود و بعبادت و ریاضت درگذشت و شوہر نخواست۔

مولف۔ بر ضمائر ارباب دانش و بصیرت مستور و محتجب نماند کہ از باستان ہنجار روزگار بریں منوال بودہ است کہ فرمانروایان کشور دولت دنیا را۔ با تاجوران مملکت فقر و فنا منازعتے و خصومتے پدید آید چنانچہ در ہر زمان و مکان صاحبدلان آرب دستگاہ و خداوندگان حق آگاہ را آسیب عظیم و خسارتے سقیم روے دادہ است۔ جائیکہ حسین علیہ السلام بود۔ بہ یزید لعین را ہم بوجود آوردند و استحکام آثار و محنت را بنیاد خلوص و محبت قرار دادند لاجرم زحمت کشیدن و بعزلت آرمیدن طریق بزرگان دین بودہ است و از ینہا۔ ہر یکے را دشمنے صعب روئے نمودہ است حضرات خواجگان و منتجان خواجگان ما را کہ در دمندان

ودر طلب بوده اند بیشتر اینچنین حادثات و سانحات درپیش آمدند که تفصیلش از هزار یکے واز
بسیار اندکے بر سبیل بیان آوردن دلیل منشاء و منشات خواهد بود کما قال فی سیر الاقطاب
قاضی صادق و قاضی عماد دانشمندان دہلی به آنحضرت مخالف گشتند و به سلطان گفتند
که خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین شب و روز سماع مے شنوند با آنکه در شرع مقدس حرام است
و خواجه قطب الدین هنوز ریش هم نیاورده است بعد ازین قاضی صادق و عماد بخانقاه
حضرت آمدند اتفاقاً مجلس سماع بود و قاضی حمید الدین متواجد بود و حضرت خواجه دست بسته
استاده بودند قاضی عماد به سوے حضرت خواجه اشارت کرد و گفت که امرد را نه شاید که در
مجلس سماع حاضر باشد آنحضرت فی الفور هر دو دست مبارک خود بر روے مطہر خود بسم الله الرحمن الرحیم
گفته فرود آورد و فرمود آیا امرد را نشاید که در مجلس سماع حاضر گردد یا اهل سماع ایم و سماع را
مباح میگوئیم خلق چون چنان بدید معترف و معتقد گشتند و آن نااہلان سیاه دل باہشت
خوردند و پیش آمدن نتوانستند و واپس رفتند و مصلحت کردند که اگر این فتنه فرو ننشست تا
قیامت خواهد ماند چنانچه هر دو مجهولان ناحق شناس بحضرت خواجه و قاضی حمید الدین گفته فرستادند
که ما قاضی و صدر جہانیم شما آمده بدار العدالت حاضر شوید و عذر آنکه خلاف شرع میکنید
باز بگوئید یا تائب شوید بمجرد استماع این پیام از زبان معجز نشان حضرت خواجه برآمد که اے
حرامان سے مانید یا زیر زمین رفتن میخواهید قاضی حمید الدین دہن آنحضرت را گرفت
خواجه فرمود اے قاضی تیر به هدف اجابت رسید پس فردا گفته فرستادند که فردا عرس پیر ما است
مهلت دهید تا سماع بشنویم پس فردا هم علما را حاضر آرید اگر سماع درست خواهد بود خواهیم شنید
و گرنه توبه خواهیم کرد قاضی و صدر جہان چون این جواب شنیدند قبول کردند بشرط اینکه
غیر ازین دو شخص خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین دیگرے سماع نه شنوند در آن
هنگام قلعه دہلی دو دروازه داشت شرقی و جنوبی در خانه و خانقاه هر دو بزرگوار درون قلعه
بود قاضی صادق و عماد بر سر دروازه صد صد نفر نشاندند تا کسے را راه نه دهند مبارک نام

خادمے بخدمت آنحضرت عرض نمود کہ بر در شہر مردم نشانیدہ اند تا کسے نہ آید طعام بنزیم یا نہ قاضی حمید الدین گفت در چند طعام پختہ کنید کہ از ہزرہ است کہ خلق را بہ مجلس با منع کنند۔ حضرت خواجہ فرمود کہ قاضی عماد و صادق از جان خود سیر آمدہ اند میخواہند کہ زود ازین جہان سفر کنند پس مبارک خادم برفت و استعداد طعام کرد و قاضی حمید الدین دوگانہ ادا نمود و گفت برادرم شیخ الاسلام حضرت شیخ بہاء الدین زکریا صالح است اینک از ملتان میرسد و درین اثنا آن بزرگوار از راہ دروازہ مشرق آمد و دربانان کور شدند پس حضرت خواجہ فرمود۔ کہ برادرم جلال الدین تبریزی نیز مے آید۔ و وے از دروازۂ جنوبی در رسید دربانان کور شدند پس سماع در دادند و چنان غلغلہ شد کہ صدائے آن بگوش قاضی صادق و عماد افتاد۔ حیران شدند و گفتند کہ بارہا در خانقاہ خواجہ قطب الدین و قاضی حمید الدین سماع شدہ لیکن این قدر غلغلہ ہرگز نشنیدہ ہم کس را فرستادند کہ خبر بیارد آنکس برفت و دیدہ آمدہ گفت مردمان آنقدر جمع شدہ اند کہ جائے مردمان از ہجوم تنگ گردیدہ و محفل سماع گرم است۔ قاضی صادق و عماد چون اجل فرا گرفتہ بود خود را ضبط کردن نتوانستند و حیران شدہ گفتند کہ حالا ایشان را فرصت دادن خوب نیست برویم و بحضور خلایق ایشان را از سماع باز داریم۔ پس آن ہر دو جاہلان بے باک با جماعت بسیار آمدند۔ حضرت خواجہ در سماع بود و قاضی حمید الدین دست بستہ ایستادہ و جمعی کثیر در گریہ درین اثنا نظر حضرت قاضی بر آن افتاد فرمود "ہمانجا باشید اے سنگدلان"۔ ہر دو ہمانجا ایستادہ ماندند۔ ہر چند در غضب گشتند و خواستند نزدیک شوند۔ پاہائے آنہا چون ستونی کہ در زمین نصب کنند محکم شدند۔ تا آنکہ حضرت قطب الاقطابؒ در سماع بود ہمچنان ایستادہ بودند و بعد اقامت نظر حضرت خواجہ بر آنہا افتاد فرمود کہ بیائید اے برادران وداع شوید۔ اما اللہ سماع ہم پارہ بخشید تا در دل شما حسرت باقی نماند بعد ازان سفر کنید۔ سخن آن حضرت بہ ہر دو اثر کرد و در گریہ شدند۔ و در تواجد آمدند و بعد از دیر بہوش آمدہ سر در پائے حضرت خواجہ نہادند و گفتند و اللہ عجل مسئلہ کہ ما از سر سماع آگاہ نبودیم این خود نعمتے است از نعمات ایزد جل شانہ حضرت خواجہ فرمود

که اقرار حالا چه سود دارد - چون کار از دست رفت" پس آن هر دو کس پشیمان نزد سلطان رفته تمام
ماجرا عرض نمودند - و همان روز مردند ؛

منقولست

از اخبار الاخیار مولفه حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی البخاری رحمة الله تعالی علیه که سلطان
قطب الدین مرید و معتقد شیخ ضیاء الدین رومی بود - روز سوم از نقل شیخ مذکور چون حضرت
سلطان المشائخ خواجه نظام الدین بدایونی قدس سره - برسم فاتحه برفت سلطان
قطب الدین آنجا حاضر بود اما تعظیم حضرت سلطان المشائخ نکرد و جواب سلام هم نداد - آورده اند
که وقتیکه حضرت خواجه فرید مسعود رحمة الله علیه در اجودهن رسید - قاضی شهاب الدین
که در آنجا بود و منصب خطیبی میکرد از ورود حضرت خواجه کساد بازاری خویشتن تصور کرده خلاف
ورزیده - و به حاکم ملتان حکایت ها رسانید - که اصلی نداشتند - و نیز در فتور میخواست که بنا قیام
حضرت خواجه را از آنجا برکند - چون حاکم ملتان بر تحریر و تقدیر قاضی مذکور التفاتی نفرمود
و انجام کار غیر از خجالت و ندامت به دستش نیامد نشستن حضرت خواجه علیه الرحمة سعی موفور
بکار برده قلندری را بالطمع زر مامور کرد - روزی که فرصت وقت دریافته قلندر از در در آمد
حضرت خواجه علیه الرحمة بنور باطن بر منشاء تزویر مقدمش کشف فرموده به خادمی که حاضر خدمت
بود امر فرمودند که تا او را برآرند - آورده اند که با حضرت سلطان المشائخ سلطان قطب الدین را
خصومتی بود و مدام بر آزار ایشان نظر میداشت روزی به سلطان المشائخ حکم فرستاد که
که لازم بخدمت بادشاه بر غره ماه باید رسید - اگرچه حضرت سلطان المشائخ بر این حکم
هیچ التفات نفرمود - اما دیگران که همگین کاه نفاق و عناد بودند خاطر بادشاه را
مطمئن ساختند بغایت که اگر بوقت مقرر حضرت سلطان المشائخ بخدمت بادشاه نخواهد
رفت غیرت ولی الامری بادشاه تاب نمیاورد در آزار حضرت سلطان المشائخ دقیقه نخواهد گذاشت

اما ازان روکه به ناحق در آزار مردان حق کوشیدن و در چشم زدن دولت صد ساله را پامال میکند پادشاه را مرگ معلق درگرفت و بروز غره ماه باشارت خسرو خان از دست کسی کشته شد و از دولت دنیا و حیات عقبی محروم و ناکام برفت ٭

صاحب اخبار الاخیار می نویسد سلطان محمد تغلق شیخ نصیر الدین چراغ دهلی را باین کمال نسبت که داشت ایذاها کردی و در سفرها همراه خود گردانیدی گویند که او را وقتی جامه دار خود گردانیده بود و این همه ها بموجب صحبت پیر خود تحمل کرد. مخدوم زاده رحمة الله علیه وقتی سلطان محمد تغلق بجای نصیر الدین محمود خوان طعام فرستاد. در آوندهای زر و نقره و باعث فرستادن این جز ایذا نبود. یعنی اگر آبا آورد و طعام نخورد همین را ماده ایذا سازم اگر بخورد بگویم که در کاسه زرین خوردی و نامشروع کردی. خدمت شیخ هیچ نگفت لختی از کاسه زرین که در آن بود برآورد و بر دست نهاده خورد. بد اندیش خائب و خاسر ماند. شاه جلال گجراتی که صاحب کشف و کرامات بود و در ظاهر و باطن مرتبه عظیم و شانی رفیع داشت میگویند که اصل وی از ولایت گجرات است و در گور و بنگاله بر تخت نشسته حکم کردی چنانکه بادشاهان می نشینند و حکم میکنند بادشاه گور او را شهید کرد از جهت توهم و دغدغه که قول غرض گویان بخاطر او در راه یافت نقل است که چون قاتلان خانقاه او در آمدند و بنیاد خونریزی کردند که شمشیر میزدند. شیخ میفرمود یا قهار یا قهار. چون تیغ بر وی زدند گفت یا رحمن و بهمین کلمه جان بحق تسلیم کرد. گویند سر او بر زمین افتاده بود الله الله میگفت رحمة الله علیه ٭

منه

شیخ شهاب الدین حق گوی پسر شیخ فخر الدین زاهد است او را حق گوی ازان لقب است که سلطان محمد تغلق حکم کرد که مرا محمد عادل گویند. او از غیرت تعصب ابا کرد که ظالم امثال عادل نتوانیم گفت سلطان محمد تغلق او را از قلعه دهلی در زیر انداخت قبر او هم در زیر قلعه است ٭

از صاحب منتخب التواریخ ملا عبد القادر بدایونی

واقعات زمان اکبر شاه بادشاه که با بزرگان و مشائخان بظهور پیوست این است و دران ایام
شیخ قطب جلیسری را که مجذوبی خراباتی بود از دست شیخ جمال بختیار طلبیده با اخبار فرنگیان
در بحث انداختند و ارباب عقل و اجتهاد زمان را حاضر ساختند۔ شیخ گفت آتشی بلند افروزند
تا من با معارض خود در آییم و هر که بسلامت بر آید حق است همچنان کردند و او دست در کمر فرنگی
زده گفت هان بسم الله و هیچ کدام از فرنگیان جرأت نکردند و او را از غیرت همراه فقیرے چند دیگر
در بکر فرستادند تا همانجا در گذشتند۔ و همچنین خیلے از مشائخ و فقرا را بجاها فرستادند و
همچنین شریعت و دین اسلام و روزه ها جدا جدا باختراع نام نهاده بودند و نبیرهای شیخ ادهن را
از کبار مشائخ جونپور با اهل و عیال طلبیده باجمیر فرستاده وظیفه مقرر ساختند و یک دو کس درانجا
درگذشتند و بعضے تا الحال بعسرت میگذرانند۔ همچنین شیخ حسین نبیره حضرت خواجه معین الدین
قدس سره را که تسلیم خاطر خواه نمیکرد و بعد از اخراج بمکه معظمه و آمدن او از فتحپور بهانه دستور
کورنش باستغنا نمودن و ادائے بے اخلاصی ازو تمهیدات در بکر فرستادند تا در سال هزار و دو
نظام الدین احمد بتقریب التماس طلب قاضی فتحپوری از بکر و شیخ کمال بیابانی نام او را هم مذکور
ساخت و همه را طلبیده از آن روے که زمین بوس بجا آوردند حاضر زبان طلب داشته حکم
خلاص فرمودند آن کمال بیابانی که قلابے بها بود و برادر حسین خان برکی نسبت با فغانان میآوردند در جتهور فرستادند و شیخ حسین را باز حکم

[illegible]

مدد معاش در بکر فرموده نامزد همانجا ساختند چنانچه ازین پیشتر مذکور شد انشاء الله تعالے
ولله المنه ◇

شیخ عبد النبی صدر الصدور ولد شیخ احمد بن شیخ عبد القدوس گنگوهی است. چند مرتبه بمکه معظمه و مدینه طیبه رفته علم حدیث اخوانده و بعد ازان که باز گشته آمد از روش آبا و اجداد کرام سماع غنا منکر بود. و بروش محدثین سلوک می نمود و به تقوی و به طهارت و نزاهت و عبادت ظاهری اشتغال داشت چون بمنصب صدارت رسید جهان جهان زمین و مدد معاش و وظائف و اوقاف بخلائق بخشید. چنانچه در زمان هیچ بادشاهی اینچنین صدری باستقلال نه گذشته و عشر عشیر این کار داده نه داده. و بادشاه را چندگاه نسبت باو آنچنان اعتقاد پیدا شده بود که کفش پیش پای او می نهاد آخر بجهت مخالفت مخدوم الملک و سائر علماء به نفس حیله گر که شعر

جاهلانند همه جاه طلب　　خویشتن را علما کرده لقب

و اعظم اسباب هبوط او این بود که زمانیکه بادشاه از سفر بانس واله بفتحپور اقامت نمودند قاضی عبد الرحیم قاضی متهرا استغاثه نزد شیخ برد که برهمنی متمول متمردی ازان قصبه مصالح عمارت مسجدی را که بتعمیر آن مهیا استم کنم بسده بتخانه بنا کرده و چون معارض و معترض او شدیم بروش استهاد که خاک در دهانش باد زبان به نسبت نبی علیه السلام کشاده و اهانت گوناگون باهل اسلام رسانیده چون طلب نمودند. آن برهمن بطلب شیخ نیامده بیربر و شیخ ابو الفضل را فرستادند و او را آوردند و شیخ ابو الفضل آنچه از مردم شنیده بود بعرض رسانید. و گفت که سبب تحقیق از زد وقوع پیوسته و علما بعضی بقتل و بعضی به تشهیر و مصادره او قائل شده دو فریق گشتند. درین باب گفتگوی وسیع بود هر چند شیخ از بادشاه رخصت قتل او میگرفت بصریح نمیدادند و در پرده میگفتند که سیاست شرعی تعلق بشما دارد از ما چه می پرسید و برهمن مدتی باین تقریب در بند ماند و اهل حرم شاهنشاهی بشفاعت بجهت تخلیص او در خواستند و خاطر شیخ درمیان بود. چون مبالغه شیخ از حد گذشت جواب فرمودند که سخن همانست که گفته ایم شیخ

بمجرد رسیدن بمنزل حکم بقتل او کرده. و چون این معنی بعرض رسانیدند خیلی در هم و برهم شدند و اهل حرم
از درون و هندوان مقربان از بیرون گفتند که این ملایان را شما نوازش فرموده کار ایشان
حالا بجایی رسیده که بلاحظه خاطر شما هم نمی‌کنند و بی حکم برای اظهار حکومت و جاه خویش مردم
را بقتل می‌رسانند. و چندان مقدمات گوش پادشاهی پر ساختند. که دیگر تاب نتوانستند آورد و
ماده که از مدتی پاره غلیظ شده بود یکبارگی سر کرده بیرون ریخت و شبی در حوض انوپ تلاو
آمده این ماجرا را باز نموده از مفتیان متحرک و متقشفان احداث تحقیق این مسئله می‌نمودند یکی
می‌گفت که گواهانی که گذرانیده‌اند که جرح و تعدیل کرده باشد. و دیگری می‌گفت که عجب از شیخ
عبد النبی آنکه او خود را از اولاد امام اعظم رحمة الله علیه می‌گیرد. حالانکه سب نبی از کفار مطیع الاسلام
موجب نقض عهد و ابراء ذمه نمی‌شود چنانکه در کتب فقه حنفی مبسوط است پس شیخ مخالفت
جد خویش چگونه نمود. به یکبارگی نظر از دور بر جامع این منتخب انداخت و متوجه باینجانب شده
نام برده پیش طلبیدند و فرمودند پیش بیا. رفتم پرسیدند که تو هم شنیده که اگر نود و نه روایت مثلا
مقتضی قتل باشد و یک روایت موجب خلاص مفتیان را باید که روایت اخیر را ترجیح دهند
عرض کردم که بلی چنین است که حضرت میفرمایند. مسئله اینست ان الحدود والعقوبات
تندری بالشبهات و معنی آنرا بعبارت فارسی ادا کردم بطریق تاسف پرسیدند که مگر شیخ عبد النبی
بر این مسئله مطلع نبود که آن برهمن بیچاره را کشت و این خود چگونه باشد عرض نمودم که البته
شیخ عالم است با وجود این روایت که دیده و دانسته حکم کرده ظاهرا از برای مصلحتی بوده باشد
فرمودند مصلحت چیست. عرض داشتم که سد باب فتنه و قلع ماده دلیری عوام و در روایت
شفای قاضی عیاض که درین باب بنظر آمده بود گذرانیدم بعضی خبایث گفتند که قاضی
عیاض مالکی است سخن او در دیار حنفی سند نیست. بادشاه از من پرسیدند که چه میگویید گفتم
اگرچه مالکی است اما اگر مفتی محقق اگر بجهت سیاست عمل بفتوای او کند شرعا جایز است
و درین باب سخن بسیار گذشت و موی سبلت شاهنشاهی را در آن وقت مردم می‌دیدند که چون

مے شیر برخاستہ بودند و از عقب سرما مانع از بحث مے آمدند۔ یکبارگی اعتراض شدہ فرمودند کہ این نامعقول است کہ میگوئی درحال تسلیم کردہ و باز پس آمدہ درجرگہ استاد ام از آن روز باز ترک دلیری مجلس مباحثہ گوشہ انزوا گزیدہ گاہ گاہے از دور کورنش میکردم و کار شیخ عبدالنبی روز بروز تنزل پیدا کرد۔ و نسبت بحجاب و اعراض و تغافل و سلب منصب جدید وقت بحکم کشیدہ و صلاح بدربار نمیرفت و درہمان ایام شیخ مبارک از آگرہ بہ فتحپور بجہت تہنیت امرے آمدہ بود حرف این ماجرا در میان نہادند ارشاد نمود کہ شما امام زمان خود و مجتہد اید در اجرائے احکام شرعی و ملکی چہ احتیاج باین جماعہ دارید کہ ہیچ بہرہ از علم بجز شہرت کاذب ندارند گفتند ہرگاہ شما استاد ما باشید و سبق پیش شما خواندہ باشم چرا ما را از منت این ملایان خلاص نمے سازند او کمر جد و اجتہاد در میان حقد و عناد بستہ گفت علی الاجتہاد فرمانید و از ایشان محضرے طلبید آن بود محضرے در باب اجتہاد و بادشاہ و تفضیلت ایشان بر جمیع مجتہدان نوشت و شیخ عبدالنبی و مخدوم الملک را چون احاد الناس در آن مجلس با جبیان بزور گرفتہ آوردند ہیچکس تعظیم ایشان نکرد و در صفت نعال نشستند۔ و خواہی نخواہی بہ جبر و کرہ بر این داشتند تا گواہی خود نوشتند چنانچہ در ضمن وقائع سنوات مشروح گذشت و عاقبت الامر ہر دو را بسفر حجاز رخصت دادند۔ وفات شیخ ۔ در سن نہصد و نود و یک بود (۹۹۱) آمنہ۔ و در سن خمس و تسعین و تسعماۃ میرزا ہنداں شیخ بہلول برادر بزرگ شیخ محمد غوث گوالیاری را کہ از اکابر اہل دعوت اسماء و تسخیر بود با دشاہ با و اعتقاد و اخلاص تمام داشت باغوائے مفتیان واقعہ طلب بکشت و سال آن واقعہ فقدمات شہید یافتند و میرزا ہندال در ان سال خطبہ بنام خود خواند +

در تزک جہانگیری

بادشاہ مے نویسد شنیدم کہ شیخ ابراہیم نام باشغلے دکان پیری و مریدی جائے من مضافات لاہور آراستہ کردہ و بسیاری از افاغنہ و غیرہم بر او جمع مے آیند و باعتقاد نقیادے گرایند

حکم دادم که او را حاضر آورده به سلطان پرویز حواله نمایند که در قلعه چنار گذهه او را نگاه دارند تا آنکه از افراط شهرت رجوع خلائق به تفریط گراید*

آخر مقاله ششم در ذکر فتح قلعه آسیر از تاریخ فرشته

و درون آن عمارت رفیع و خوش طرح و باغهای مکلف و حوضهای مطبوع که مثل آن مسجد جامع در شهرهای معظم کمتر بنظر در آمده گویند وقتیکه اکبر بادشاه فتح آن قلعه کرده به آگره معاودت کرد از انجا هر اعتقاد تمام با طوار کفر داشت فرمانی نوشت تا مسجد را شکسته بجای آن بتخانه بسازند*

از خزینة الاصفیا

مولوی مکرم خلیفه مولانا فخر الدین فخر جهان دهلوی روزی بتقریب ملاقات سید محمد خان داروغه الهآباد رفته بود در انجا مجلس سماع گرم شد و مولوی در وجد آمد ناگاه قاضی الهآبادی را انجا گذر افتاد مولوی مکرم را بدان حال دیده از راه تمسخر گفت که مولوی مکرم را چه شد که اینچنین سر و پا می جنباند همان شب قاضی در بستر خود خوابیده بود که صورت مثالی حضرت مولانا فخر الدین در آنجا رسیده و قاضی را از زمین برداشته بر زمین بر دست علی الصباح چون قاضی برخاست دنبلی سخت بر سرین قاضی پیدا شد و شب و روز سر و سرین را می جنبانید آخر بخدمت مولوی مکرم آمده معذرت کرد و شفا یافت*

من مولفه فی الجمله در زمان اوائل سلطنت سلطان ابو الفتح جلال الدین اکبر شاه آنچه که در باب حضرت خواجه حسین نبیره حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء فتنه و فساد ایجاد نمودند بنابر آن غرض ارباب غرض و ابنای جنس متیقن است چنانکه صاحب منتخب التواریخ بشرح و بسط ارقام فرموده شیخ ابو الفضل جامع اوراق اکبرنامه که از وجود اولاد حضرت خواجه بزرگ

انکار میکند. الحق بر خطا رفته است و این خطا از دو حال خالی نیست. اول بوجه مخالفت
مذهب و مشرب که او را با علمای این وقت ملائی صاحبین بود جمعی از اکابران زمان در باب
تردید و الحاد پدر نامبارکش که علم مهدویت و نقض منقولات بر افراشته بود او را به شهادت
از حضرت بادشاه بکشتن او استعانت خواستند و صفحه ناصفا را که مقام اعلان اختراعاتش
بود با صفحه زمین هموار کردند و از این جهت همه را انواع صعوبت و اشتداد روی داد چنانکه تفصیل
این اجمال بشرح و بسط نموده جزو آئین اکبری کرده اند که خلاصه تالیفات شیخ ابوالفضل است
القصه شیخ مبارک با عیال و اطفال از آگره گریخته به نواح بادولی مرفت و جان خود را
بسلامت برد مدتی در آن دیار به هزار سختی و صعوبت صد هزار زندگانی کرد. و بعد از
سرگشتگی و زحمت کشیدن بسیار در آن زمانیکه بادشاه را با شیخ سلیم چشتی سیکری کمال محبت
و صحبت و ترقی شد و از خانواده شیخ بسیاران به پایه سروری و منصب امیری رسیدند و نظر
بادشاه در ظاهر و باطن شیخ مرعی بود شیخ مبارک را زمانه صلاح و فلاح در پیش آمد و بشفاعت
شیخ سلیم از نواح بادولی معاودت کرده باز به دیار آگره سکونت ورزید و گفتن ستایش و
لابه گری و انموده خاطر بادشاه را از مرکز راستی به گردانید و پسر بزرگ آن شیخ ابوالفیض جلیس
صحبت و انیس خلوت بادشاه گشته و شیخ ابوالفضل پسر میانه او بزمره مقربان دولت پادشاهی
اختصاص یافته منتظر وقت بودند تا آنکه هر یکی را از آن جماعت کرامت [illegible] که بحمایت
حق کمر بسته بودند به هزار نکبت و خواری [illegible] ساختند. از آنها یکی شیخ حسین اجمیری بود و دیگر [illegible]

خانزادی شیخ ابوالفضل در سن چهار دهم اکبری [illegible] تکذیب و غیره فرزندی خواجه حسین نوشته است از تالیفات خود ملی که جزو آئین اکبری
نموده است ظاهر میشود که در سال مذکور او از قرب حضور بادشاه دور بود و با پدر خود معرض قهر شاهنشاهی افتاده و از نواحی بادولی [illegible]
و از اینجا است که شیخ ابوالفضل از اصل حال خبر نداشت و افترا کرد لاجرم ملا عبد القادر بدایونی و مولانا [illegible] شیخ عبد الحق [illegible] که زبده
ثقات و عدل بودند از واقعات سلطنت و احوال زمانه کماهی آگهی داشتند بهر حال قول ایشان [illegible] خواجه
بزرگ معین الاولیا گواه عدل است.

هم بسیار بودند مثل مخدوم زاده شیخ عبد النبی[۱] و قاضی[۲] قصبه فتحپور و قطب جلیسری. و نبیرهاے شیخ حسن جونپوری[۳] و مخدوم الملک و نظام الدین و میر حبش و غیرهم رحمة الله علیهم اجمعین. اما شیخ ابو الفضل که علامه وقت بود. و در سخن سازی و حیله گری ذهن رسا داشت. هر آنکس که با قهر و عتاب بادشاهی خطاب کرد بیشتر حکایات ناسزا. و روایات خلاف واقع در تفصیل اعمالش مستزاد کرده جزو اوراق اکبرنامه گردانید تا بچشم ظاهر نگر حقیقت راز مخفی و مستتر ماند. اما از رفت نگهبان نکته شناس که از کید و شعبده ارباب دنیا غافل نبوده اند بربط کلام و طرز بیان مے پندارند که این همه جو فروشی و گندم نمائی تبقاضاے نفس غدار و خود ستائی پندار اوست القصه هر آنچه که باب شیخ حسین به پیرایه تهمت شریکے فقر او فقدان وجود اولاد حضرت خواجه بزرگ حکایت آورده این همه اقوال قبیح را به ثقات و عدول آن زمان که ساقط العدل و عدول الثقات بوده باشند حواله مینماید غایتش اینکه خواجه را حصور میگویند. و از نجهت دعوے فرزندے خواجه حسین را بتکذیب و ابطال میرساند. اما عبد القادر بداؤنی که صوفی مشرب و حنفی المذهب بود. و بحضرت بادشاه در سفر و حضر زندگی میکرد و نیز خدمت کتابت واقعات و غیر آن باو مفوض بود. تفصیل اجمال تشبیح انیقال را در منتخب تواریخ بشرح و بسط ضبط نموده و نقاب جمل و احتمال از پیکر نفس الامر برداشته شاید سخن را بکنار وصلان یقین فرموده است پس در مقام حیرتم نمیگذارد. و بو العجب مے نماید که شیخ ابو الفضل با آنکه از علوم عرفی بهره وافی داشت بخلاف تواریخ سلاطین پیشین. و ملفوظات اولیاء کاملین بروایت اشخاص حرف و حکایت باطله چگونه مبادرت کرد. و شهادت ارباب عرض و ابناے جنس که درپے قهر و استیصال بودند مکرر اثبات

---

[۱] نبیره شیخ عبد القدوس گنگوهی[۲] و دلیش فتنه بود[۳] احداث ملت بادشاه در شیخ مبارک بر باید میگفت[۴] در حسنه اخ شیخ مبارک سے نمود[۵] بر محضر اسناد شیخ مبارک اتفاق نموده بود[۶] شیخ نظام الدین تهانیسری بود صاحب چشتی[۷] که جلال الدین اکبر شاه از جهت آنکه خلائق باو رجوع زیاده داشتند و خلافت شیخ مبارک بود بحکم اخراج او به مکه معظمه داد و همچنین نور الدین جهانگیر بادشاه شیخ محمد داود گنگوهی صابری چشتی را بوجه قبول خلائق و تشخیف او به اندیشه در حبس فرستاده بود. شاید به شیخ مبارک نسبت داشت ۱۲

قرار دادہ اصل قضیہ را منعکس ساخت و بہ سعایت و شکایت خدا شناس صوفی لیش و برعایت و حمایت فرومائیگان خدا فراموش جد بلیغ و سعے موفور بکار آورد و بزعم خود نقش مراد را بہ مدعا نشانید اما در نظر اولو الالباب باین ہمہ کارنامہ ریو وریا ہمچو نقش بر آب است۔ و خط جادہ سراب۔ زیرا کہ ازان کسے کہ منقولات و ملفوظات حضرت خواجہ سلطان التارکین شیخ حمید الدین صوفی السوالی و حضرت خواجہ فرید الدین مسعود شکر گنج رحمۃ اللہ علیہم را کہ ایشان ہمزبان و ہمنشین حضرت خواجہ بزرگ بودند بچشم شوق و ارادت دیدہ باشد بیقین سے پندارند کہ ہر آنچہ کہ بہ علم حضرات ایشان عین الیقین بود برائے ما و یاران طریق ما حکم حق الیقین دارد۔ و بعد ازانکہ حضرت سلطان المشائخ محبوب الٰہی در فوائد الفواد نقل فرمود۔ تصدیق بر تصدیق و تحقیق بالائے تحقیق است در نمقام شیخ بو الفضول و ثقات و عدول او کیانند و کیستند کہ تجاوز و مقابل اینچنین اثبات عظیم حرف دیگر بزبان آرند۔ و حضرت خواجہ را حضور پنداشتہ وجود اولاد ستودہ نہاد را بے اصل و مقصود قرار دہند۔ لَعْنَتُ اللّٰہِ عَلَی الْکَاذِبِیْنَ ۔ دوم آنکہ حضرت شیخ بسیار اولو العزم و صاحب جلال بود و بادشاہانہ زندگی میکرد۔ و خلائق بیشمار باو رجوع داشتند و نذر و فتوح بغایت میرسید و وقتیکہ بادشاہ را بحضرت او ملاقات دست داد حضرت شیخ کہ سخن دنیا نمیدانست و از آداب خدمت شاہان غیر مانوس بود لطبیب خاطر متوجہ نشد۔ و ہمچنین بہ ادائے زمین بوس کہ لوند حصان دولت سلطانی در منزل ستائش ولا بہ گرے تسلیمش نام کردہ بودند و امتیاز خلوص و محبت و امتحان یگانہ و بیگانہ ہمبران ادائے نامشروع منحصر بودند پرداخت بادشاہ را ازینمعنی خیلے واہمہ در سر شد۔ و نیز دیگران کہ منتظر و متمنی مرام بودند باظہار این آن خاطر بادشاہ را متغض کردہ بہ پیرایہ شکایت فقرا و مساکین و تظلم و تعدی خواجہ شیخ حسین افسانہا ساختند و بہ ترغیب زر کثیر کہ بتقریب نذور و فتوح بحضرت شیخ حسین از ہر اطراف و اکناف میرسید بہ قرار داد اخراج شیخ مغفر اللہ از مجہولان تنگ نظر کسانے چند را بہ داد خواہی بسیداد۔ بہ ایوان بادشاہ رسانیدند۔ بادشاہ کہ از حقیقت راز آگہی نداشت و ہم دادائے

بے اخلاصی و استغنا که از حضرت شیخ پیش ازین بظهور آمده بود تمام او زاد در ضمیر وجه حقارت
و اهانت صولت و سطوت بادشاهی می اندیشید حکم فرمود که بسرعت تمام حضرت شیخ ترک
اجمیر تحمل کرده سفر مکه معظمه اختیار کند از انجا که مظلومی و بیچارگی اهل بیت از قدیم بود و از دست
و به وراثت رسیده و هر چه بر سر ایشان می آید با صبر و سکون بر آن استقامت دارند
حضرت شیخ با دل پر غم رسیده و دیده نم دیده از خدمت مزار جد بزرگوارش مهجور [illegible] غربت
بعد از انکه بعد دو سنین مشهور از سفر حجاز باز آمد همون آتش دهکانه یافت و بلحاظ اندیشه سابق
که دل نشین بود در قلعه بکر فرستاده بزندان ادب برنشاندند و تا مدت در انجا شیخ معز الله در جهان
گوشه عسرت به تجرید و تفرید زندگی کرد تا که بعد از قتل شیخ ابو الفضل بر مهمات و کن یکی از مقربان
بساط سلطنت فرصت وقت غنیمت دانسته بشفاعت و وساطت حرم محترم بادشاه مساعی جمیله
بجای رسانید و حضرت شیخ از ان بلای ناگهان خورد و بی درمان رستگاری یافته بدستور
سابق بمنصب تولیت مرقد جد بزرگوارش فرق عزت برافراشت و بقیه عمر در تنعم و کامرانی بسر برده
برحمت حق پیوست و در جوار مرقد جد پاکش عقب مسجد جامع در قبه عالی مدفون است مرقد پاکش
مرجع انام و مطاف عوام است رحمة الله علیه مخفی نماند بر آن [illegible] که بحق انتساب شیخ بزرگ
اشتداد و بیداد که داشته بمقتضای ناهنجار منش [illegible] را فروغ داده‌اند و همه آنچه
که بر فهم و فی پندار در اکبر نامه نوشته اند خارج از دائره وهم و قیاس است و عقل فهیم و طبع سلیم
نمی پذیرد یعنی اگر کرت اول بادشاه را تحقیق پیوسته بود که دعوی فرزندی خواجه حسین نسبت
حضرت خواجه بزرگ غلط است تا از چه بود که او را با این همه باز بمنصب تولیت رسانیدند و
نه دعوی دخترزادی او که بتفاخر و شهرت همچشمان و همقرانش دعوی فرزندی سادات و در زیده
حرمت دیگر در میان نه آورند و بخلاف احکام شرعیه که بحالت فقدان [illegible] فرزند

انکارست است به تادیب بحبست تسلیم بالعلم و ادای بے خلاصی که از حضرت خواجه حسین بظهور پیوسته بود در زندان [illegible] بود [illegible] پیش شیخ
معز الله در مقام اجمیر [illegible] گفتند [illegible] بے اختیاری [illegible] از اجمیر [illegible] داشتند

منصب وراثت بہ اولاد دختری منجر میشود۔ آن مخدوم زادہ فائق الکرام استحقاق موروثی باز داشتہ باتلاف حق و مرافق او پرداختند مگر اینکہ حضرت شیخ حسین را بدعوئے اولاد دختری وانمودن محض افترا بود۔ وانجملہ سخن سازی و روباہ بازی شیخ ابوالفضل بزعم فقیر مولف از جہت بودہ باشد کہ بچشم ظاہر نگر۔ انکار ماضی و اعتراف حال کہ در اکبرنامہ نمودہ است بصورت قبیح بنماید۔ زیرا کہ اگر قول شیخ ابوالفضل در باب تکذیب دعوئے اولاد خواجہ حسین بودے زنہار منصب مشیخت و تولیت مزار حضرت خواجہ بزرگ باز بدستور سابق بہ شیخ معزاللہ بجان عزت و حرمت استقرار و استمرار نیافتے۔ سو نورالدین جہانگیر بادشاہ در روزنامچہ خود کہ بہ تزک جہانگیری موسوم است۔ در سن ششم جلوس خود شیخ حسین را مہر خواجہ بزرگ نوشتہ و یکہزار روپیہ بطریق خرچ شش ماہہ دادے و در فرمان اوقاف مزار شریف حضرت خواجہ بزرگ ستہ قسمت کردہ یک حصہ بحضرت شیخ معزاللہ رسانیدے و تجدید فرمان تولیت و مشیخت مزار حضرت خواجہ بزرگ بعہد دولت خود ترتیب دادہ عطیاں منصب گرامی بحوالہ نبیرگی حضرت خواجہ بزرگ بنیاد نکردے۔ و بعد ازین کہ شاہجہان بادشاہ فرمان جلی در باب تقسیم نذور و فتوح صادر فرمود و جہان آرا بیگم بنت شاہجہان بادشاہ کتابے موسوم بہ مونس الارواح در حالات حضرت خواجہ بزرگ نوشتہ بہ قول حضرت شیخ مولانا عبدالحق محدث دہلوی اتفاق کرد۔ و وجود اولاد امجاد بر حق قرار داد۔ و سلطان محی الدین اورنگ زیب عالمگیر در چند نوبت بحضرت شیخ سید محمد سجادہ نشین زر کثیر و خلاع و فیل بخشید چنانکہ در نسخہ عالمگیرنامہ مولفہ محمد کاظم مورخ عہد عالمگیری مرقوم گشت در سال جلوس چہارم و ہشتم و نہم وغیر آن کہ بزبان دولت سلطان قطب الدین شاہ عالم بہادر شاہ بن اورنگ زیب عالمگیر ہنگام نصب سجادگی حضرت شیخ سراج الدین و بعد آن بحضرت شیخ منیرالدین تذکرہا بہ مواہیر و نگین شہزادہا و ارباب وظائف

لہ انکار ماضی عبارت است از انکار اولاد و اعتراف حال عبارت است از سکوت کہ برد دعوے شہر تزادی حضرت خواجہ حسین نمودہ و نہیمی از پایہ تحقیق و منزل راستی اقصر افتادہ شدہ است ۱۲ +

وفقرا و صلحا و اکابران و خدام روضۂ منورہ حضرت خواجہ بزرگ لقب کتابت آوردہ اند۔ و دیگر
فرامین و اسناد شاہان دہلی و بالخصوص سند مطالبات کہ بطور دستور العمل انتظام اوقات
روضۂ منورہ ابو البرکات معین الدین اکبر ثانی بادشاہ دہلی بحوالہ آئین قدیم و تصدیق دفتر شاہی
ترتیب و تکمیل فرمودہ بہ حکام دولت انگلشیہ فرستاد و حکام عالیمقام باتباع آن بالاستحکام احکام
نافذ فرمودند۔ و حوالہ سرور الصدور ملفوظ حضرت خواجہ سلطان التارکین و فوائد الفواد ملفوظ
حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا و سیر الاولیا مولفہ سید محمد کرمانی خلیفہ حضرت سلطان
المشائخ و سیر العارفین مولفہ ملا درویش جمالی و گلزار الابرار مولفہ شیخ محمد غوث بن حسن بن موسے
شطاری و اخبار الاخیار مولفہ حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی و منتخب التواریخ مولفہ ملا عبد القادر
مورخ عہد اکبری و تاریخ فرشتہ مولفہ ملا محمد قاسم و سیر الاقطاب مولفہ شیخ الہ دیا چشتی و مرات الاسرار
مولفہ شاہ عبد الرحمن چشتی و خزینۃ الاصفیا مولفہ مفتی غلام سرور لاہوری و مناقب الحبیب
مولفہ مولوی نجم الدین جھجھنوی و مخبر الاولیا مولفہ شاہ رشید الحق نبیرہ حضرت شیخ یحیے
مدنی احمد آبادی و رسالہ ادھمی مولفہ ملا عبد الباری بخاری الاجمیری و اقتباس الانوار۔
و جوامع الکلم و اشجار الجمال و رسالہ ابراہیمیہ ملفوظ حضرت شاہ ابراہیم چشتی و مدائن المعین مولفہ
مولانا شیخ رحمت اللہ دہلوی کہ در عہد حضرت محمد شاہ بادشاہ تالیف یافت در باب تاہل
حضرت خواجہ بزرگ معین الحق معین الاولیا قدس سرہٗ و نیز تولید و تناسل و بقائے
اولاد پاک و رونق و زینت منصب سجادہ نشینی بوجود باجود ایشان در دہن منکران اولاد امجاد
خاک مے اندازد۔ مولف ہیچمدان اکثر از کتب و تذکرہا و فرامین مندرجہ سابق و غیر آن
سواد ہا گرفتہ جزو رسالہ ہذا گردانیدہ است کہ مقام تشکیک و اشتباہ را در مدخل نباشد و علاوہ
آن کہ بالا مرقوم گشت جماعہ از اکابران و بزرگان دار الخیر اجمیر ساختہ دیگر بر زبان دارند و آن اینست
کہ دران زمان کہ شیخ مبارک در قصبہ ناگور سکونت مے داشت بارے از خیل کنیزان حضرت صاحب
سجادہ خواجہ سلطان التارکین شیخ حمید الدین صوفی سوالی متاہل شد۔ و از بطن او پسران و

یک دختر بوجود آمدند۔ شیخ ابوالفیض فیضی و شیخ ابوالفضل وغیرہ چون شیخ ابوالفضل را دولت و کامرانی دست داد۔ و بسلک خدمت بازمان شاہی سربلندی یافت معاصران او حسد بردند و از پستی نسب او سخن ہائے زشت و زبون تا بہ بادشاہ رسانیدہ۔ از کنیزک زادگی او حکایت آوردند۔ چون بادشاہ را بر این معنی آگہی شد۔ و از شیخ ابوالفضل استفسار کرد۔ او جواب داد کہ نادرمن از دودمان حضرت خواجہ تارکین شیخ حمید الدین صوفی ناگوری صحیح النسب است و نسبت خالہ زادگی با حضرت شیخ حسین اجمیری دارم کہ او ہم من الام نبیرہ حضرت خواجہ تارکین است و بزمان طفلی من و حضرت شیخ حسین در قصبہ ناگور یکجا بودیم۔ زیرا کہ پدر بزرگوار حضرت شیخ حسین خواجہ معین الدین ثالث بزمان غلبہ کفر و تاختن آوردن بیکر پرستان ترک اجمیر کردہ بہ ناگور طرح اقامت میداشت و ہم آنجا دختری جمیلہ و عفیفہ از نبیرگان حضرت خواجہ تارکین قدس سرہ کہ بہ نسبت بعید خواہر مادرمن باشد در عقد نکاح آوردہ بود۔ باستماع این معنی بادشاہ تصفیہ این قضیہ را بر استفسار حضرت خواجہ حسین اجمیری محمول کرد۔ و وقتیکہ حضرت شیخ مغفر اللہ از سفر حجاز بار آمدہ بمقام فتحپور بہ بادشاہ ملاقی شد پرسید کہ آیا شیخ ابوالفضل را با حضرت شیخ نسبت خالہ زادگی صادق است۔ چون حضرت خواجہ حسین این سخن بشنید در غضب شد۔ اما بنظر مصلحت وقت ہیچ نفرمود۔ و سخنہائے دیگر پرداخت بالآخر چون بادشاہ بدریافت اینحال استبعاد کرد حضرت شیخ طوعاً و کرہاً نفرمود کل ہو من اخوۃ۔ از آن روز شیخ ابوالفضل با حضرت شیخ کینہ در دل گرفت و مدام متسعی وقت بودہ بتائید و تقلید مشائخ فتحپوری کہ نشفاعت ایشان روئے فلاح دیدہ بود حکایت و شکایت حضرت شیخ از سر نو بنیاد دادہ و نیز سخنہائے دیگر ساختہ خاطر بادشاہ را کدر و منغض کردہ بودن او در قلعہ بکر دستورے خواست القصہ کسانیکہ در احکام خدا و رسول خدا تحریف و تجدید بعمل آرند و مناسک دین و اسلام و مسائل فقہ و اصول بہ اغیراز قیاس و معقول قرار دادہ بہ دلائل عقلی و براہین رسمی آئین نو بنیاد کنند شد و در کلمہ طیبہ تصرف نمودہ نام بادشاہ اصحاب نمایند و در پرستیدن آتش و آفتاب صلاح دنیا و فلاح عقبے پندا شتہ در امور

نواہی شرعیہ اختلاف درمیان آرند۔ و بہ استیصال مسجد کہ حکم خانہ خدا دارد بامر فرمودہ بہ تاکید
و بنا صنم خانہ سواد الوجہ فی الدارین گشتند۔ و اذیت و آزار ارباب حق و تالیف و توفیق
ملحدان و کافران مطلق ہنجار و شعار کردند۔ چہ باین ہمہ بنظر حصول جاہ و خاطر و پاسداری راجگان
باطنہ بود حیف است و ہزار حیف کہ دو زر دود نا بائید و بنا طلبی بنیاد ایوان دین و اسلام برباد دادند
و باستحکام آئین و آرایش پیکر و اصنام پرداختند۔ اگر بمقتضائے طینت و عادت با جعفر
خواجہ حسین انکار اولاد کردہ بہ تعصب درشت درآیند و باستیصال و تخریب او نظر برگمارند
بو العجب نیست۔ بہر حال از بہ پائے قال و مقال دم درکشیدن و مہر خموشی بر لب زدن بہتر
از گفتن و بسیار گفتن است۔ غرہ ہائے قیامت قریب۔ و دیوان محشر و دادگری داور محشر موعود
و متیقن است اینک زمان جزا و سزا بر سر و تلافی ستم و داد رسانی بیداد و جفا مقرر۔ فلہذا از
شکایت زمانہ و ارباب زمانہ درگذشتہ نظر بر معدلت و تحقیقات منتقم حقیقی برگماشتہ فارغ باشیم

باب سوم

در تذکرہ اولاد روحانی حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ مشتمل است بر دو اصل و فروع

اصل اول

از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سرہ

آن واقف اسرار حقیقت آن سالک مسالک عرفان و معرفت آن خازن خزینہ معرفت و صفا قطب الکاملین سید الاولیا
قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین بختیار قدس سرہ اصل او۔ از خاک پاک اوش است سال

هنوز هم از علوم صوری و معنوی بهره کامل بدست آورده دولت اختصاص ارادت و تشریف خلافت
از خدمت شیخ الاسلام معین الاولیاء حضرت خواجه بزرگ دریافت ا و تلمیذ الرحمن بود و غیر آنکه
چشم را بحرف آشنا کند کلام الهی تا به پاره چهاردهم محفوظ دل و ملفوظ بر زبان میداشت شرف بیعت
در سال پانصد و نود و هفت و فضیلت خلافت در سن شش صد و بست منقول است زمانیکه خواجه بختیار
قطب الاولیاء در مصر سعادت ملتان رونق فرمود جنود چنگیزی بر نواحے پنجاب هجوم آورده
با ناصر الدین قباچه در آویخت و بازار جدال و قتال را بانائرہ تفنگ و بوارق تیغ گرمی هنگامه
درداد ناصر الدین قباچه از تخمین دار و گیر ستوه آمده استمداد همت از خواجه بختیار قطب الاولیا
درخواست کرد۔ و خواجه بختیار یک نوک تیر باو مرحمت فرمود فاتحه خیر گفتند ناصر الدین قباچه این عطیه
گرامی و بشارت بزرگ را فال فتح و ظفر پنداشته حمله دلیرانه و جرات مردانه بکار آورد و ترکان
چنگیزی تاب مقاومت و مجال استقامت در خود ها ندیده آئین اضطراب و مسلک فرار اختیار کرده
آمده اند که خواجه بختیار از ملتان بدهلی آمده موضع کیلوکهری کالحال در آنجا مقبره همایون است
مقیم شد۔ محمد عطا قاضی حمید الدین ناگوری و دیگرها از ارباب یقین سعادت دریافتند سلطان
وقت هم بطریق ارادت و انقیاد جبین نیاز بر سنگ آستانه مے فرسود۔ و شرف حضوری خدمت
راهبود صوری و معنوی پنداشته توسل عقیدت و ارادت مے افزود۔ نقل است که خواجه بختیار
قطب الاولیاء را در پنج سالگی خضر علیه السلام به ملا ابو حفص نام سپرد کرده در باب تعلیم و تعلم
قدغن بلیغ فرموده بود۔ تا آنکه خواجه قطب الاولیاء اکتساب علوم عقلیه و نقلیه فرموده از خدمت
ملا ابو حفص رخصت شد و به قصبت آباد بغداد رسید و با شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین
کرمانی رحمته الله علیه مراسم صوری و روابط معنوی افزوده بعزم هندوستان با شیخ جلال الدین
تبریزی تا به ملتان رسیده و بصحبت شیخ بهاء الدین زکریا رحمته الله علیه یک چند توقف ورزیده
به دار السلطنت نزول بکرمت فرمود و از انجا به پیرایه عریضه ادب اجازت حضوری ملازمت از حضرت
معین الاولیاء خواجه بزرگ درخواست کرد۔ از حضرت خواجه بزرگ ارشاد رفت که بعد مکان حائل

قرب جان نیست ہمو بجا مشغول بودن شاید۔ و اہم لعالم اسباب بہ شما نوا ہیم رسید بہ آوردہ اند کہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا بعد ازین عزیمت دہلی فرمود و بہ اہالی موالی آن دیار فیض و نجام علیقدر مرام بخشید۔ و شیخ فرید مسعود گنج شکر ہم در آن زمان حاضر خدمت خواجہ قطب الاولیاء بود۔ و در گوشہ تنہائی و کنج بینوائی اعتکاف داشت۔ چون بملازمت لازم الاطاعۃ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء مشرف گردید۔ فرمودند بابا بختیار شاہبازی بدست آوردہ کہ غیر از سدرۃ المنتہی بجائے دگر آشیانہ نہ بندد۔ و ہمدین محل باتفاق ہر دو خداوند بزرگ انعام حقائق و معرفت بہ حضرت خواجہ مسعود شکر گنج مفوض شد۔ پس از ایام چند خواجہ بزرگ معین الاولیاء بصوب دار الخیر اجمیر معاودت فرمود۔ و حضرت خواجہ بختیار ہم تاب مفارقت نہ آوردہ خاتمہ اطاعت سفر بر دوش ہمت برداشت ہنوز و صدا از نظر نرفتہ بودند کہ جماعہ کثیر با دل ہائے در ہم شدہ و جانہائے مستمند در تعاقب رسیدند۔ و بہزار خشوع و خضوع سکون خواجہ بختیار قطب الاولیاء در دہلی التجا کرد۔ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء حسب حال نظر فرمودہ خواجہ قطب الاولیا را وداع کرد۔ و بہ قیام دہلی دستورے دادہ خواجہ بختیار قطب الاولیاء با دل اندوہگین و دیدہ اشکبار برگشتند۔ و در تلقین و تدریس ارباب ذوق بسیر اشتغال فرمود۔ روزے خواجہ را بسی بہجت وقت خوش بود شعر

کشتگان خنجر تسلیم را ہر زمان از غیب جان دیگر است

و مدت چار روز در حالت سکر و استغراق در گذشت۔ ناگاہ سر مبارک در آغوش شیخ محمد عطا قاضی حمید الدین ناگوری فراز کردہ قدم پاک بر زانوئے مولانا شیخ بدر الدین غزنوی دراز فرمودند۔ قاضی محمد عطا از جمال باکمال بشارت قرب و اشارت وصال دریافتہ استفسا کرد کہ در باب حفاظت امانت و ارشاد و در مقدمہ استقرار آئین جادہ خلافت تردد نیست فرمودند کہ خرقہ و عصا و نعلین و مصلا کہ بواسطہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا بما رسیدہ بہ شیخ فرید الدین مسعود باید سپرد۔ و بعد ازین ہیچ نگفت و محل زندگانی از اقامت دار فانی بر بست

قدس اسرارہم ؛

تفصیل خلفاء بزرگش اینست

خواجہ فرید مسعود ۔ سید بدر الدین غزنوی ۔ شیخ برہان الدین بلخی ۔ سلطان شمس الدین التمش ۔ مولانا فخر الدین حلوانی
شیخ احمد ۔ شیخ حسین ۔ شیخ فیروز ۔ شیخ بدر الدین مہتاب ۔ شاہ خضر قلندر ۔ شیخ نجم الدین قلندر
شیخ سعد الدین ۔ شیخ محمود ۔ مولانا محمد ۔ مولانا سید ۔ شیخ صوفی بدھنی ۔ شیخ ابو القاسم ۔ شیخ
نظام الدین ابو المؤید ۔ شیخ تاج الدین منور رحمۃ اللہ علیہم اجمعین ؛

ذکر خواجہ فرید الحق والدین مسعود شکر گنج قدس سرہ

سالک مسالک تفرید و توحید مرد میدان فقر و توکل و تجرید بدر السالکین شمس المجاہدین
قدوۃ العارفین برہان الاولیاء تاج الاصفیا حضرت خواجہ فرید الحق والدین مسعود شکر گنج
قدس سرہ کہ پدر بزرگوارش بزمان سلطنت شہاب الدین غوری از کابل بہ لاہور آمدہ با دختر ملا
وجیہ الدین خجندی متاہل شد نسب پاکش منتہی شدہ بواسطہ بسلطان ابراہیم بن ادہم میرسد ولادت
باسعادت حضرت خواجہ فرید در سال پانصد و ہشتاد و چہار بوقوع آمد ۔ وقتیکہ خواجہ بختیار قطب الاولیاء
بملتان آمد خواجہ فرید در مسجدے مشغول بکتاب نافع بود پرسید چہ میخوانی عرض کرد نافع است فرمود نافع خواہد شد بہماندم
خواجہ فرید مسعود روئے نیاز بر قدم پاک نہادہ بیعت کرد ۔ و پس از چند سال بدہلی آمدہ بعد جمعیت کشیدن ریاضات
و اکتساب مراتب صفوت از ملازمت حضرت خواجہ قطب الاولیاء خرقہ خلافت دریافت ۔ چون طنطنہ
کرامت و شہرت ولایت او در اقصائے عالم مشہور است ۔ جوق جوق اہل محبت جمع مے آمدند چنانکہ
خواجہ فرید مسعود از ہجوم و کثرت منزل وحدت عزلت گرفتہ بسمت ہانسی آمد و ازانجا باجودھن کلبۂ اقامت
ورزید ۔ با اینہمہ ارباب فقر و فخر عقب نمیگذاشتند در آن زمان قاضی شہاب الدین در اجودھن بود و
دنیا پرستی میکرد ۔ بر حال و احوال خواجہ فرید وقوف یافتہ در نائرہ حسد گرم بسوخت ۔ و اعیان و اشراف
اجودھن را برانگیخت بتکلیف خواجہ فرید مشورہ ترغیب داد ۔ و از حاکم ملتان باظہار مقدمات خلاف واقع

برائے اخراج و استیصال خواجہ فرید مسعود درخواست کرد اما حاکم ملتان کہ از حقیقت حال کماہی آگہی داشت قاضی مذکور را معتوب و مقہور فرمود۔ الحاصل چون وقت قاضی مذکور را غیر از خجلت و تشویر چیزے بدست نیامد بقبول صلہ معقول قلندرے را بہ آزار خواجہ فرید مامور کرد۔ روزے کہ خواجہ فرید آستین ردا بر روئے خود کشیدہ مشغول بحق بود قلندرے از در درون حجرہ در آمد و میخواست کہ بخواجہ آزار رساند۔ خواجہ بتصرف باطن آگاہ شد۔ بخادمے امر فرمود کہ قلتبان را بگوئید کہ ازینجا برود۔ دگر نہ رسولے جہان خواہد شد قلندر چون این سخن بشنید بحال خود نماند و رو بہ فرار نہاد۔ فرمود صاحب اخبار الاخیار کہ خواجہ فرید را در آغاز مجاہدہ پیوندہ طے اتفاق افتاد روزے کسے بوقت افطار طعام آورد۔ خواجہ فرید مسعود ہنوز تمام نخوردہ بود کہ استفراغ شد۔ چون بامداد بملازمت خواجہ قطب الاولیا مشرف شد فرمود بابا فرید طعام شبینہ از مال حلال نبود الحمد للہ کہ ازان محفوظ داشتند۔ صاحب تذکرۃ العاشقین آوردہ است کہ تاجرے باچند مہار شتر کہ محمول بہ نبات و شکر بودند بہ دہلی میرفت۔ چون با جودھن رسید خواجہ فرید پرسید کہ بر پشت شتران چہ بار آوردہ گفت نمک است۔ فرمود نمک خواہد شد۔ چون بہ دہلی رسید و بارہا کشاد ہمہ نمک بود از راحت العاشقین مولفہ خواجہ نظام الدین نظام الاولیا منقول است کہ روزے محمد یار نام کہ از یاران خدمت بود۔ از بس سراسیمہ و مضطر بخدمت آمد۔ چون حضرت خواجہ فرید مسعود وجہ ملال موجب اضمحلال پرسید التماس کرد کہ برادرِ من بحال زار باشد او مرض گرفتار است و او بکنار نزع گذاشتہ بخدمت رسیدم فرمود نظر بخدا باید داشت سا نیک رود بر و و نیک ببین کہ برادرت از قضائے مطلق رستگاری یافت۔ چنانچہ محمد یار رستاد ان و فرحان بجائے خود آمد و برادر مالوس الحیات را صحت یافتہ صلواۃ بگزاریست۔

واز مشاہر خلفایش تفصیل انیست

خواجہ نظام الاولیا۔ شیخ جمال الدین ہانسوی۔ شیخ علی احمد صابر۔ بدرالدین سلیمان۔ شیخ نظام الدین شہید۔ بدرالدین اسحاق۔ شیخ زین الدین۔ شیخ نجیب الدین متوکل۔ شیخ داود پاہی۔ شیخ جلال الدین۔ شیخ رکن الدین۔ سید محمد کرمانی۔ شیخ منتخب الدین۔ شیخ برہان الدین غریب

شیخ یوسف۔ شیخ برہان الدین صوفی۔ شیخ محمود مکانی۔ شیخ شکر ریز وغیرہ رحمتہ اللہ علیہم اجمعین۔ و تاریخ وفات خواجہ فرید در سن ششصد و شصت و چار مرقوم است ✦

شیخ بدرالدین غزنوی چشتی

خلیفہ حضرت قطب الاولیا خواجہ بختیار است بسماع رغبت تمام داشت۔ بزرگان ہمعصر بر عظمت مشیخت او متفق بودند۔ و او ہم صحبت خضر علیہ السلام بودہ مرقد او پائین مزار قطب الاولیا خواجہ بختیار است و در سال ششصد و پنجاہ و ہفت تاریخ وفات او منقول است ✦

شیخ نظام الدین ابو المویّد

مرید شیخ عبدالواحد غزنوی است چون بہ دہلی آمد بشرف ملازمت خواجہ قطب الاولیا۔ کار خود بجائے رسانید و خرقہ خلافت پوشید۔ شیخ جمال الدین کولری از اولاد اوست تاریخ وفات او در سال ششصد و ہفتاد و دو رقم نمودہ اند ✦

قاضی حمید الدین ناگوری

نام او محمد بن عطا است مولد او بخارا و منشاء او ناگور و مدفن او دہلی است در آغاز قاضی ناگور بود بالآخر در تجرید و تفرید پرداخت و در بغداد رفتہ از شیخ شہاب الدین سہروردی مرید شد۔ و در صحبت خواجہ بختیار قطب الاولیا ارادت واثق و محبت صادق بود۔ و تا بدم واپسین در ارادت و محبت دقیقہ فرو نگذاشت، و بہ سبب صحبت و نسبت خواجہ قطب الاولیا او را در سماع غلو تمام بود بسیار دوست میداشت تا آنکہ علماء وقت و نبالش گرفتند و محضر ساختند و بہ آزار کمر بربستند۔ قاضی حمید الدین را تصنیفات بسیار است از آنجملہ کتاب طوالع شموس شہرت تمام دارد تاریخ وفات او در سال ششصد و ہفتاد و ہشت مذکور است ✦

شاہ خضر رومی

مشرب قلندریہ داشت صاحب کرامت عظمیٰ و خوارق کبرے بود چون بہ ہندوستان آمد بملازمت خواجہ بختیار قطب الاولیا رضہ مشرف شد۔ و کلاہ و خرقہ دریافت دبولایت معاودت فرمود سلسلہ او قلندریہ چشتیہ مشہور است +

شیخ جمال الدین خطیب ہانسوی قدس اللہ سرہٗ العزیز

شاہباز عرصہ لاہوت شیر دلیر بیشہ جبروت فرید العصر فرید الاقطاب جمال الاولیا شیخ جمال الدین خطیب ہانسوی قدس سرہ کہ سلسلہ نسب او بہ امام ابو حنیفہ میرسد و خلافت از حضرت خواجہ فرید مسعود رضہ۔ جامع کمالات بود خواجہ فرید بتقاضائے محبت او دوازدہ سال در ہانسی سکونت داشت۔ و میفرمود جمال۔ جمال ما است۔ و گاہ میفرمود جمال میخواہم کہ بہ گرد سرت بگردم۔ و ہر کرا خواجہ شیخ فرید رضہ خلافت میداد با میفرستاد اگر او قبول میکرد درست مے بود۔ اگر او رد میکرد باز خواجہ فرید رضہ قبول نمیفرمود۔ روزے شخصے بخدمت خواجہ فرید آمد۔ از و پرسید کہ جمال ما چہ حال دارد جواب داد کہ از آن روز کہ شما نسبت درست کردہ است اسباب دنیا و شغل خطابت ترک داد و محنت عظیم و بلائے عظیم میکشد باستماع ایں معنی خواجہ فرید مسرور شد۔ و فرمود۔ الحمد للہ کہ خوش میباشد دیرا بعد وفات در واقعہ دیدند و حال پرسیدند گفت چون مرا در گور کردند فرمان رسید کہ بصلہ دور گعت صلوٰۃ البروج متصل نماز شام بخشیدم۔ آوردہ اند کہ بعد چند گاہ بنظر بنیاد قبہ بالائے قبر آن کاویدن آغاز کردند۔ چون بہ نزدیک لحد رسیدند سمت قبلہ غرفہ نمودار شد و بوئے لطیف در انجا بشست یافتند۔ ہمان ساعت از انجا دور شدند و باز پوشیدند۔ رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ نجیب الدین متوکل

برادر حقیقی و خلیفهٔ شیخ الکبیر خواجه فرید مسعود است رض صاحب حال و کمال بود. صاحب اخبار الاخیار میفرماید که روز عید درویشان جمع آمدند و ما حضر خواستند و در خانهٔ شیخ چیزے نبود. کوزهٔ آب پیش درویشان آورد و گفت که ما حضر همین است درویشان از سر صدق و شوق و خلوص بطیب خاطر کوزهٔ آب بگرفتند و آب نوشیدند. وفات شیخ در سال ششصد و هفتاد و یک هجری مذکور است ✽

شیخ بدر الدین بن علی بن اسحاق بخاری

از اعاظم خلفائے خواجه فرید است عالم علوم صوری و معنوی بود در آغاز با درویشان انکار داشت اما بتصرف باطن حضرت خواجه فرید متوجه شده خرقه و خلافت یافت و بمرتبهٔ کمال رسید. تاریخ وفات ششصد و نود منقول است ✽

شیخ منتخب الدین چشتی

ارادت و خلافت از حضرت خواجه فرید رض داشت منقول است که از عالم غیب دو تا خلعت زرنگار باو میرسید و او از قیمت آن به مایحتاج درویشان مے پرداخت در سن ششصد و نود و پنج وفات یافت ✽

سید محمد بن سید محمود کرمانی

از عمائد احباب و اعیان اصحاب خواجه فرید مسعود است. اول بتقریب تجارت به لاهور آمد. و از انجا باجودهن به پابوس حضرت خواجه فرید مشرف شد در سال هفتصد و یازده فوت شد ✽

خواجہ علاء الدین بن خواجہ بدرالدین سلیمان

نبیرہ و صاحب سجادہ جد خود است تا مدت پنجاہ چار سال بر مسند مشیخت و ارشاد متمکن بود و بعد در فرع زندگی سیکرد با سباب و ارباب دنیا سرو کار نداشت تاریخ وفات در سال ہفتصد و لبست و دوم است ۔

مولانا داؤد بالہی

در نواح ردو لے سکونت داشت و ارادت و بیعت او با حضرت خواجہ فرید مسعود صادق است خواجہ نظام الدین محبوب الاولیا ذکر او بسیار میکرد و میفرمود کہ صاحب کمال و محبت بود رحمۃ اللہ علیہ

فرع اول

از حضرت سلطان المشائخ صدر آرائے بزم عرفان و معرفت مہر سپہر فضائل و عظمت تاجدار کشور حقیقت ہادی راہ نے مراحل و منازل ہیبت و الوہیبت شاہد المشہودین منظور الناظرین نظام العرفا نظام الاولیا سلطان المشائخ خواجہ نظام الدین محبوب الٰہی قدس اللہ سرہ العزیز ۔ خلیفہ بر حق خواجہ فرید مسعود است از سر آغاز آگہی آتش عشق در دل و سودائے محبت در سر داشت ۔ تا آنکہ بمعنی و توسل شیخ نجیب الدین متوکل ۔ بملازمت خواجہ فرید مسعود مشرف شد و آنگاہ کہ دولت پابوس دست داد و نظر مشتاق بر جمال جمیل شیخ کبیر خواجہ فرید مسعود افتاد با خویشتن برفت و عمر عزیز و جہد بلیغ کہ در اکتساب علوم عقلی و نقلی صرف نمودہ بود ثمرہ آن در طرفۃ العین بجلوۂ مشہود وجود نگر نسبت و ذوق تازہ و حلاوت بے اندازہ در یافت ۔ و از سر حصول منصب قضا کہ بمقتضائے علم ظاہر و منشار دانشمندی بود در گذشتہ متردد بود کہ بخدمت حضرت خواجہ فرید مسعود از حال و احوال خود چیزے عرضہ دہد کہ بیکبار گاہ خواجہ فرید باو متوجہ شد ۔ و سخن گفت کہ بزبان حقائق بیان

حضرت خواجہ فرید رفت اینست ؛

اے آتش فراقت دلہا کباب کردہ
سیلاب اشتیاقت جانہا خراب کردہ

چون حضرت سلطان المشائخ خرقہ خلافت در بر راست کردہ در دہلی آمد و بمقام غیاث پور سکونت اختیار کرد۔ از ہجوم خلائق کہ ہزار در ہزار جمع مے آمدند۔ اندیشہ نقل مکان بکنون خاطر میداشت زیراکہ انجمن عام مانع خلوت خاص بود۔ ناگاہ جوانے از مردان غیب پیدا آمد و بہ سلطان المشائخ خطاب کرد ؛

آنگہ کہ تو مہ شدی بمید انستی
انگشت نمائے عالمے خواہی شد

و نیز ارشاد فرمود کہ مقتضائے مرد و مردانگی اینست کہ انجمن در خلوت و خلوت در انجمن باشد سلطان المشائخ میفرماید کہ از آن روز اندیشہ نقل مکان از خاطرم برفت بجا بہ ہدایت خلق و عبادت حق مشغول شدم۔ صاحب اخبار الاخیار میفرماید کہ چون علاء الدین خلجی از دار فنا بمنزل بقا سفر اختیار کرد و تخت دہلی بتصرف سلطان قطب الدین در آمد۔ و خضر خان راکہ مرید و معتقد سلطان المشائخ بود بہ قتل رسانید۔ و ہم در پے آزار سلطان المشائخ سعے موفور بکار آورد۔ روزے از قاضی محمد غزنوی کہ از ارباب استشارہ بود پرسید کہ اینچنین زر کثیر و سرمایہ خطیر بہ شیخ از کجا میرسد۔ قاضی مذکور کہ ضلالت جاوید بنامش رقم زدہ بودند۔ جواب داد کہ ہر یکے از متوسلان بادشاہ و متوکلان حضرت آگاہ علی قدر مراتب مناسب نذور و فتوح میرسانند۔ باستماع این معنی سلطان قطب الدین از خود برفت و در آتش رشک سوختہ اعلان داد کہ ہر آنکہ با لطائف و تحائف با سلطان المشائخ ہمت خواہد کرد از دولت بادشاہی محروم و موقوف خواہد شد اما چون این وقعہ بگوش حق نیوش سلطان المشائخ رسانیدند۔ خواجہ اقبال خادم راکہ متولی اوقاف دادار بود امر فرمودند کہ از امروز صرف مطبخ المضاعف کردیم۔ عند الاحتیاج اسم ذات بر زبان آوردہ۔ و دست طلب در گوشہ طاق بزدہ۔ بقدر ضرورت میگرفتہ باشد خواجہ اقبال ہمچنان عمل کرد سلطان با طلاع این معنی۔ بغایت محجوب و منفعل شدہ۔ کسے را

بخدمت حضرت سلطان المشایخ فرستاد۔ و بمقدم پاکش التجا کرد سلطان المشایخ در جواب
فرمود که خدمت ایوان شاهان شایان درویشان نیست۔ آورده اند که بادشاه را کینه و عناد ازین
جواب در دل جا کرد و اطلب سلطان المشایخ اصرار و استبداد افزود۔ روزی جمیع مشایخ و اکابر
دهلی برسم فاتحه در مقبره شیخ ضیاء الدین رومی جمع آمده بودند و سلطان قطب الدین هم بجای
خود نشسته تلاوت قرآن میکرد۔ آنگه که حضرت سلطان المشایخ تشریف آورد۔ غیر از سلطان
که او قرآن میخواند جمیع مراسم تبجیل و تعظیم بتقدیم رسانید۔ سلطان را بمشاهده اینچنین عظمت
دالوهیت اندیشه ناحق در دل پیدا شد۔ و بواسطه جمعی که از اکابر دولت دنیا بودند بحضرت
سلطان المشایخ درخواست کرد۔ که بدیدن بادشاه هر روز و الا نه به آغاز هر ماه یکبار تکلیف
نموده باشند۔ هرچند که سلطان المشایخ به سر انجام جواب التفات نکرد و هیچ نگفت
اما انتظار آن وقت کرد که در کمین گاه شر و فساد بودند قضیه معکوس کردند۔ و خاطر بادشاه
را از مقدم شیخ مطمئن کرده غره موعود کردند۔ بادراک شهرت امینی خواجه وحید قرشی او عز الدین علی
شرف حضور بخدمت حضرت شیخ دریافته در باب رفتن نزد بادشاه استفسار کرد۔ فرمود که
هرگز خلاف طریق پیران ما نخواهد شد و سلطان بارادهٔ خود ناکام خواهد ماند۔ بعد ازین فرمود که
شبی در واقعه دیده بودم که بر فراز صفه نشسته ام و گاوی با شاخ دراز قصد من میکند تا گزند رساند از جا
برخاستم و هر دو شاخ بدست گرفته بزور تکان دادم چنانکه گاو بر روی زمین افتاد و هلاک شد۔
آورده اند که چون غره ماه واقع شد سلطان المشایخ بدیدن بادشاه تکلیف نکرد و همون شب شخصی
از نسل مغل باشارت خسرو خان سلطان قطب الدین را بقتل رسانید۔ میگویند که
سلطان المشایخ متاهل نبود چون عمر شریفش بنود و یک سال رسید۔ بعوارض حبس بول عارضه مبتلا شد
و بروز هشتم از آغاز مرض بعد نماز پیشین یک دستار خاص و پیراهن و مصلا و مثال خلافت
بمولانا برهان الدین غریب و یک دستار و پیراهن مبارک بمولانا شمس الدین مرحمت فرمود
بهر یکی بندگان خدمت انعام فرمود۔ و تسبیح و مصلا و خرقه و کاسه و عصا هر آنچه که از خواجه فرید رض

یافتہ بود بہ شیخ نصیر الدین محمود بسر دہ ارشاد کرد کہ در دہلی باید بود و جفائے روزگار باید کشید پس از آن بہ نماز مشغول شد و کہ آفتاب اولیاء بام معرفت آن صدر نشین اصحاب صدق و صفا در جوار رحمت حضرت کبریا پیوست۔ فہرست گرامی اصحاب کہ بہ فخر خلافت ممتاز بودہ اینست ؛

فہرست خلفا

خواجہ نصیر الاولیا شیخ نصیر الدین۔ شیخ اخی سراج۔ شیخ قطب الدین منور۔ شیخ حسام الدین ملتانی۔ مولانا جمال الدین۔ مولانا فخر الدین۔ خواجہ حسام الدین سوختہ نبیرہ سلطان الاولیا حضرت خواجہ بزرگ مولانا ابوبکر۔ مولانا فخر الدین فیروری۔ مولانا علم الدین نیلی۔ شیخ برہان الدین غریب۔ مولانا وجیہ الدین یوسف مولانا شہاب الدین امام۔ مولانا شیخ محی الدین کاشانی۔ مولانا وجیہ الدین پائلی۔ مولانا فصیح الدین مولانا شمس الدین یحییٰ۔ خواجہ کریم الدین سمرقندی۔ شیخ جلال الدین اودھی۔ قاضی شرف الدین مولانا کمال الدین یعقوب۔ مولانا بہاء الدین۔ شیخ مبارک۔ خواجہ معز الدین۔ خواجہ ضیاء الدین برنی شیخ تاج الدین داوری۔ مولانا مؤید الدین انصاری۔ خواجہ شمس الدین خواہر زادہ امیر خسرو۔ شیخ نظام الدین شیرازی۔ خواجہ سالار۔ شیخ فخر الدین میرٹھی۔ شیخ علاء الدین۔ شیخ شہاب الدین کنتوری مولانا حجتہ الدین ملتانی۔ شیخ بدر الدین۔ شیخ رکن الدین چنیری۔ شیخ عبد الرحمٰن سارنگپوری حاجی احمد بداؤنی۔ شیخ لطیف الدین۔ شیخ نجم الدین محبوب۔ شیخ شمس الدین دھاری۔ خواجہ یوسف بداؤنی۔ شیخ سراج الدین حافظ۔ قاضی شاد علی۔ مولانا قوام الدین یک اشہ۔ مولانا برہان الدین ساوری۔ شیخ نظام الدین مولے۔ قاضی عبد الکریم قدوائی۔ قاضی قوام الدین قدوری مولانا علی شاہ جاندار۔ خواجہ نقی الدین خواہر زادہ خواجہ نظام الاولیا۔ سید محمد کرمانی۔ سید یوسف حسنی۔ حمید شاعر قلندر۔ امیر خسرو دہلوی۔ امیر حسن علائی سجزی۔ شیخ برہان الدین ہانسوی۔ قاضی فخر الدین اجیلوری۔ رحمتہ اللہ علیہم اجمعین ؛

شیخ نظام الدین شیرازی چشتی

بحر خلافت حضرت خواجہ نظام الاولیا وارد بصفات عالیہ آراستہ بود بشیوہ درویشی پیراستہ ۔ و بمرتبہ کمال شیفتگی در سماع داشت بسال ہفتصد و ہیژدہ تاریخ وفات اوست رحمتہ اللہ علیہ +

قاضی محی الدین کاشانی چشتی

فضیلت خلافت از خواجہ نظام الاولیا دریافت بوفور زہد و تقوے ممتاز بود و بعلوم تفسیر یگانۂ آفاق درسال ہفتصد و نوزدہ ۷۱۹ ہجری وفات یافت +

خواجہ شمس الدین خواہرزادہ امیر خسرو

برگزیدہ روزگار بود و شیفتہ محبت خواجہ نظام الاولیا ۔ وقت تحریمہ بستن تا جمال شیخ ندیدے تحریمہ نہ بستے ۔ چون او را مرض موت درگرفتہ بود خواجہ نظام الاولیا بہ عیادت میرفت باثنائے راہ خبر آوردند کہ او فوت شد خواجہ فرمود الحمد للہ کہ دوست بدوست پیوست ہفتصد بست و دو سال وفات اوست رحمتہ اللہ علیہ +

خواجہ امیر خسرو دہلوی چشتی

سلطان الشعرا برہان الفضلا بود ۔ و بحضرت خواجہ نظام الاولیا عقیدت ارادت تمام داشت و حضرت خواجہ ہم او را محرم اسرار و شیر بزم خلوت مے انگاشت و ترک اللہ لقب کردہ بود ۔ و او را بہ عطائے خلعت خلافت مشرف فرمود نقل است کہ او ہر شب بہ نماز تہجد ہفت پارۂ قرآن خواندے و ہر شب بخدمت حضرت خواجہ نظام الاولیا مشرف شدہ در ہر باب سخن گفتے و در رنش

عشق و محبت خواجہ سوختہ و برشتہ بود کہ پیرہن مبارک بالائے قلب آتش خوردہ میماند۔ آوردہ اند کہ
ہنگام ارتحال حضرت خواجہ نظام الاولیا او در دہلی نبود و معیت بادشاہ بصوب بنگالہ قیام داشت
چون خبر وفات حضرت شیخ بشنید مراجعت بہ دہلی کرد و سر و روے گرد آلودہ و دیدہ نم آلود مرقد مطہر
مالیدہ و کسوت سیاہ در بر کشید۔ بالآخر بفور درد و رنج در ہفتصد و بست و پنج رحلت فرمود رحمۃ اللہ علیہ

شیخ وجیہ الدین یوسف چشتی

از مقربان خدمت نظام الاولیا بود و بعد تشریف خلافت بصوب چندیرے رفتہ بہدایت و
تلقین خلائق بسر برد و در سال ہفتصد و بست و نہ ازین کہنہ رباط بساط حیات بربست و
بمقام چندیرے مدفون شد۔ رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ حسام الدین ملتانی

از خلفاے نامدار و اصحاب باوقار حضرت خواجہ نظام الاولیا است بزہد و ورع و یاران جلیس
بود۔ وے اکثر اوقات حضرت خواجہ میفرمود کہ شہر دہلی در سایۂ عاطفت و ظل حمایت اوست آوردہ اند کہ او بہ اجازت حضرت شیخ
بزیارت حرمین شریفین رفتہ بود۔ باز آمد حضرت شیخ فرمود کہ اگر کسے خواہد کہ بزیارت ختم رسالت و سعد نبوت مشرف
شود باید کہ نیت علیحدہ کند۔ اگرچہ بذیل حج کعبہ بمدینہ منورہ رفتن موجود است۔ اما شرف زیارت حاصل
نشود۔ چون این سخن بشنید باز بزیارت مدینۃ الرسول راہی شد وفات او در سال ہفتصد و سی و پنج
مذکور است رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ فخر الدین مروزی

از مردان با خدا و اسوۂ اصفیا و اصحاب خواجہ نظام الاولیا بود۔ روزے بخدمت خواجہ التماس کرد
کہ وقتے مرا تشنگی غلبہ کرد۔ کوزۂ پر آب از غیب نمودار شد بشکستم و نخوردم خواجہ فرمود مے بالیست خورد۔

هرچه از غیب میرسد بے عیب باشد۔ آورده اند که او کتابت قرآن میکرد و میفروخت و بیش از چهار آنه قیمت میگرفت
وانکار میکرد وفات آن جامع الکمالات در سال هفتصد و سی و شش منقوش است رحمة الله

میر حسن علائی سجزی چشتی

سر آمد فصحاے روزگار و سر خیل شاعران نازک خیال بود۔ با حضرت خواجه نظام الاولیا رض محبت
محبت و عقیدت بمرتبه کمال داشت و خرقه خلافت دریافت کتاب فوائد الفواد از ملفوظات
حضرت خواجه مجتمع ساخت و در سال هفتصد و سی و شش در شهر دیوگیر وفات یافت رحمة الله علیه

مولانا ضیاء الدین برنی

از مقرب و معتمد خلفاے حضرت خواجه نظام الاولیا است و از بس مورد اکرام و مصدر انعام بود و بصحبت
حضرت شیخ اکثر کلمات ملیح گفتے و بخواجه خسرو و میر حسن علائی سجزی مودت و اتحاد تمام داشت
بسیار تالیف و تصنیف از یادگار اوست سال وفاتش هفتصد و سی و هشت رقم زده اند رحمة الله علیه

شیخ برهان الدین غریب

برگزیده روزگار و صوفی با وقار صاحب ذوق و سماع و وجد و حال بود و از حضرت خواجه نظام الاولیا
عنایت بسیار و خصوصیت بے شمار بود بحدیکه در مدت العمر خود بصوب غیاث پور که مسکن مرشد برحق بود
گاهے پشت نداد و خرقه خلافت از خواجه نظام الاولیا دو بار دریافت چون باتباع ارشاد حضرت خواجه
نظام الاولیا بولایت دیوگیر مامور شد۔ در آنجا قبولی عظیم یافت۔ آورده اند که شیخ زین الدین غیور بود ولایت
وطنطنه کرامت و فضائل او شنیده از شیراز بدیوگیر آمد و چون شیخ را در سماع متوجه دید بتردد گشت
شیخ بر خطره او وقوف آورده گفت که چندین مسافت بنظر ملاقات درویش اختیار کردن و باز بمنزل
مقصد رسیده در حصول کار توقف ورزیدن دلیل دانشمند آگاه نیست۔ اگر خطره یاد سماع مانع کلاست

ازو استفسار باید کرد۔ انشاء اللہ تعالیٰ رفع خواہد شد۔ باستماع ایں معنی شیخ زین الدین در مجلس سماع حاضر شدہ روئے بر زمین نہاد و وجد آغاز کرد۔ و خطرہا کہ اکنون خاطرش بودند رفع گشتند۔ چنانچہ بزمرہ مریدان با اعتقاد جائے یافت و بایام معدود از کاملان وقت گردید۔ واز مریدان خاص شیخ حسین ملفوظات او را جمع کردہ بہ ہدایت القلوب موسوم کرد۔ شیخ فریدالدین و شیخ کمال الدین کاسانی و شیخ رکن الدین از مشاہیر خلفائے شیخ برہان غریب بودہ اند۔ سال وفات او ہفتصد و پنجاہ و یک منقول است رحمۃ اللہ علیہ ۔

شیخ شمس الدین یحییٰ

خلیفہ مستند حضرت خواجہ نظام الاولیاء است اکثر علمائے دین شاگرد او بودند۔ اصل وے از ملک اودھ است برائے اکتساب علم بدہلی آمدہ بود۔ و کمال علم بمرتبہ غایت رسانیدہ از علمائے عصر کسے را با او مجال مقاومت نبود۔ روزے بوسیلہ شیخ صدرالدین بحضرت خواجہ نظام الاولیاء باریافت و بمشاہدہ جمال مبارک زمام اختیار و دانش از دست دادہ بشرف بیعت و خلافت مشرف شد۔ وفات او در سال ہفتصد و چہل و ہفت منقول است رحمۃ اللہ علیہ ۔

خواجہ حسام الدین سوختہ

بن خواجہ فخر الدین بن شیخ الاسلام حضرت خواجہ معین الحق والدین قدس سرہٗ

سوختہ آتش محبت و دوختہ ناک مودت بود۔ سینہ داغدار و دیدۂ اشکبار داشت با سلطان المشائخ نظام الاولیاء ہم صحبت بود و بتجرید و تفرید و محنت و عسرت زندگی میکرد و صاحب مقامات بزرگ و کرامات شترک بود۔ شب ہا میگریست و بہ درد و غم مے زیست۔ آوردہ اند کہ او ہم جمال خواجہ بزرگ معین الاولیاء بود و بہ جلوہ پاکش بندگان طریقہ چشتیہ را از جا مے ربود۔ خواجہ نظام الاولیاء او را دوست میداشتند

وبیشتر بر حال و احوال او پرداختے نقل است کہ روزے خواجہ حسام الدین اوقت خوش بود چون
بر مرقد پاک خواجہ معین الاولیا جد امجد خود حاضر شد و بہ ذوق و شوق تمام در پائین مرقد پاک
بوسہ دادن و چشم مالیدن آغاز کرد۔ دران حال از درون مزار فائض الانوار ندا برآمد۔ فرزند من
اینہمہ سوز و گداز و محبت و محنت کہ بر خود مے پسندی موجب تفریح و تفتیح مشام و باعث تسکین
انبساط ارواح جد و پدر تست بیش ازین زحمت و محنت بر خود روا مدار کہ کار تو بانجام رسید و خدا
تو را توانسام فرمود و بیامرزید۔ چون از خدمت مزار رخصت شد بجہت چیرہ دستی سپکر پریشان
کہ متصرف بود ندتاب استقامت و مجال اقامت اجمیر در خود ندیدہ قصبہ سانبھر آمد و بعد از
چند ایام ازین کہنہ رباط۔ زندگانی بعالم قدس شادی و کامرانی رخصت سفر برداشت و بقصبہ
باختر سوے بر سر راہ اجمیر مدفون شد سال وفات ہفتصد و چہل و یک رقم نمودہ اند۔ تا الان مرقد پاک
او مرجع انام و مطاف عوام است و از سر گرفیض مزار برکات آثار انیست کہ گاہے امراض و بائیہ
دران دیار شنیدہ نمیشود ✤

شیخ عزیز الدین صوفی

از خلفاے اعظم و مقربان معظم حضرت خواجہ نظام الاولیا است مادرش دختر خواجہ فرید مسعود
بود۔ کتاب تحفۃ الابرار از ملفوظات خواجہ نظام الاولیا جمع کردہ است روزے کہ او بخدمت
خواجہ نظام الاولیا حاضر شد حضرت خواجہ در حالت استغراق بود۔ چون بحال باز آمد پرسید
کیستی۔ التماس کرد عزیز۔ فرمود عزیز خواہی شد۔ انشاء اللہ تعالے وفات او در سال ہفتصد
و چہل و یک ہجری مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ ✤

شیخ عثمان اخی سراج

از محبوب ترین دوستان و خلفاے خواجہ نظام الاولیا است۔ آوردہ اند کہ او بارادۂ بیعت

سلطان المشائخ آمدہ بود۔ اما از علوم دینیہ معرفتے نداشت حضرت شیخ مولانا فخر الدین زرادی فرمود کہ این جوان صورت خوب وشمائل مرغوب دارد۔ لیکن بجہت بے بہرگی علم حیف است کہ از دولت معرفت محروم است۔ مولانا فخر الدین عرض کرد کہ باندک التفات حضرت شیخ وشعار است بعد مرور ایام چند از علوم معرفتے بے بہرہ نخواہد ماند چنانچہ مولانا ندکور در تعلیم و تدریس آن مساعی جمیلہ کرد واو را در مدت شش ماہ بمرتبہ کمال رسانیدہ بخدمت خواجہ نظام الاولیاء حاضر آمد و حضرت خواجہ نظام الاولیاء از بس خوشوقت و مسرور گشتہ بہ شرف بیعت او را مشرف کرد۔ و در اندک زمان خرقہ خلافت دریافتہ بولایت بنگالہ مامور شد۔ بارہا حضرت خواجہ نظام الاولیا میفرمود کہ اخی سراج۔ آئینہ ہندوستان است۔ وفات او در سال ہفتصد و پنجاہ و ہشت مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ۔

مولانا وجیہہ الدین پائلی

دانشمند متبحر بود و استاد وقت و در ریاضت و عبادت و زہد و تقا یگانہ روزگار۔ در آخر مرید خواجہ نظام الاولیا گردید و کمال عقیدت بحضرت او داشت۔ او میگفت کہ وقتے بپانی پت میرفتم در اثنائے راہ شخصے را دیدم کہ او صوفی بود و در دل من نوعے انکار آمد او گفت یا مولانا چیزے مشکل داری و مرا در علم مشکلات ماندہ بود۔ ہر یکے را با او میگفتم و او جواب ہا موجہ میگفت تا آنکہ مسئلہ قضا و قدر بہ اسلوب خوب گفت مرا مطمئن کرد۔ و بعد از اتمام بحث پرسید تو مرید کیستی۔ گفتم از سلطان المشائخ خواجہ نظام الاولیاء۔ گفت شیخ نظام الدین قطب است قبر مولانا مذکور بر سر حوض شمسی در حظیرہ قاضی کمال الدین است رحمۃ اللہ علیہ۔

خواجہ تقی الدین نوح

پسر خواہر زادہ خواجہ نظام الاولیا است حافظ قرآن بود خواجہ نظام الدین اولیا در حالت مرض پیش خود طلبیدہ خرقہ و خلافت مرحمت فرمود۔ و وصیت کرد کہ ہر چہ پیش تو رسد نگاہداری

اگر چیزے بر تو نباشد بر آن نگران نباشی کہ خدا ترا خواہد داد۔ و ہیچ یکے را بد نخواہی و جفا را بعطا بدل کنی و از ہر دو ستانی کہ درویش او را خوار نباشد۔ او در حالت حیات خواجہ نظام الاولیا در حین شباب رحمت حق پیوست رحمتہ اللہ علیہ ٭

خواجہ برہان الدین ہانسوی

متحقق است کہ خواجہ جمال الاولیا شیخ جمال الدین ہانسوی او را در طفلگی گذاشتہ برحمت حق پیوستہ بود۔ حضرت خواجہ فرید مسعود او را پیش خود طلبید و بسیار لطف و عنایت کرد و خلافت نامہ و مصلا و عصا با نعمتے کہ بہ شیخ جمال الدین رواں کردہ بود بہ شیخ برہان الدین عطا فرمود۔ و بخدمت خواجہ نظام الاولیا وصیت فرمود۔ خواجہ برہان الدین ہر سال بخدمت خواجہ نظام الاولیا آمدے و تربیت یافتے۔ تا زمان حیات خواجہ نظام الاولیا کسے را بہ بیعت قبول نفرمود رحمتہ اللہ علیہ ٭

شیخ قطب الدین منور

خلف الرشید خواجہ برہان الدین ہانسوی است و خلیفہ اعظم حضرت خواجہ نظام الاولیا است جامع کمالات و مظہر کرامات بود۔ سر غوغائے خلق نداشت و در مدت العمر از حجرہ باختیار خود بیرون نہ آمد۔ و بخانہ او اسرافت و بتوکل و قناعت گذرانید۔ نقل است کہ وقتے سلطان محمد تغلق شاہ بہ ہانسی رفتہ بود۔ نظام الدین کہ یکے از ہمہ خدمت بادشاہ بود از نزدیک خانہ حضرت شیخ بگذشت پرسید کہ خانہ از کدام است گفتند شیخ قطب الدین منور خلیفہ خواجہ نظام الاولیا۔ گفت کہ عجب است کہ بادشاہ بہ ہانسی بیاید۔ و او بدیدن بادشاہ نہ آید۔ چون بخدمت سلطان رسید گفت کہ اینجا شیخے است از خلفائے شیخ نظام الحق والدین کہ بدیدن بادشاہ نہ آمدہ است سلطان را در خشم شد۔ و شیخ حسن سر برہنہ را بطلب شیخ قطب الدین فرستاد شیخ حسن آمد و

در دهلیز بنشست شیخ زاده نور الدین بیرون آمد و گفت که بندگی شیخ شما را می طلبد۔ شیخ حسن بر شیخ
پیش آمد و گفت شما را سلطان طلبیده است فرمود که درین باب اختیار بدست من هست یا نه
گفت خیر مرا فرمان است که شما را ببرم۔ فرمود الحمد لله باختیار خود نمیروم۔ بعده روی بسوی اهل خانه
کرد و فرمود بخدا سپردم و مصلا بر کتف و عصا در دست گرفته راهی شد۔ شیخ حسن بر سواری
اسپ اشارت کرد۔ فرمود قوت پیاده رفتن دارم۔ چون متصل حظیرهٔ جد بزرگوار رسید پا پایان قبر
جد و پدر ریخت۔ و بعد زیارت عرضداشت کرد که باختیار خود از کلبهٔ عزلت بیرون نه آمده ام مرا [illegible]
می برند۔ چون از حظیرهٔ پاک بیرون آمد شخصی حضرهٔ زر پیش او آورد و قبول کرد و با اهل خانه فرستاد
چون بدار السلطنت رسید سلطان اغماض کرده به دهلی روان شد۔ در آنجا حضرت شیخ زاده را
پیش خود طلبید۔ و چون سلطان دانست که شیخ می آید بایستاد و کمان در دست گرفته
بگرانه خفتن و به هدف زدن مشغول شد۔ اما چون شیخ را دید طاقت نه آورد و به تعظیم پیش آمد و مصافحه
کرد۔ حضرت شیخ چنان دست او محکم گرفت که آنچنان پادشاه ستمگر که چندین علما و
مشائخ را تیغ ستم آورده بود معتقد گشت و گفت که ما در شهر شما رسیدیم و التفات نفرمودید
حضرت شیخ فرمود که فقیر لائق ملاقات پادشاهان نیست در گوشه بدعاگویی و خیرطلبی کافهٔ اهل اسلام
مشغول است باید معذور می باید داشت۔ سلطان از تقریر شیخ نرم دل شد۔ و حکم داد که آنچنان
باید کرد که مقصود شیخ است۔ فرمود مقصود من فقر است که گنج جد و پدر است۔ بعده پادشاه [illegible]
فرستاد قبول نکرد و فرمود فقیر را نان جوین باید۔ زر و جواهر بچه کار آید۔ بالآخر زر قلیل قبول فرمود
و در مقام پیران خود صرف نمود و نیز بفقیران داد۔ مرقد او در قبهٔ جد پاک او است۔ رحمة الله
تعالی علیه

شیخ نور الدین پسر شیخ قطب الدین منور

از بس متورع و متقی و صاحب حال و قال بود۔ و خرقهٔ خلافت از پدر عالی قدر رسیده و مدام

در استغراق و عزلت و وحدت گزرانید رحمۃ اللہ علیہ مرقداو در خطیرہ پاک جداو است۔

مولانا علیشاہ جاندار

از مریدان خواجہ نظام الاولیا است۔ اورا کتابیست موسوم بخلاصۃ اللطائف۔ او بسیار صادق الارادۃ و واثق العقیدہ بود و کار خود بوجہ احسن بجائے خود رسانید۔ رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ۔

مولانا فخر الدین زرادی

خلیفہ ارجمند خواجہ نظام الاولیا است۔ حافظ کلام ربانی بود۔ بکمال تقوے و تورع آراستہ گویند اور ابا مولانا فخر الدین ہانسوی صحبت بود۔ جامع علم عقلی و نقلی و در امر دین صلابتے داشت عاقبت کار مرید خواجہ نظام الاولیا شدہ محلوق گشت و از میان متجملان برآمد و در زمرہ درویشان قرار گرفت۔ و بعد وفات مرشد برحق بر کنار آب جمن در آن مقام کہ الحال فیروز آباد دہلی است مشغول شد و ہم بہ زیارت خواجہ بزرگ شیخ الاسلام معین الاولیا باجمیر رفت خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا فرمود کہ آنچہ مارا دریک ماہ فتح شدے مولانا فخر الدین را دریک ساعت بدست آمدے۔ و در آن زمان کہ مردم شہر را بدیوگیر بردند او ہم برفت و ہنگام بازگشت در کشتی کہ نشستہ بود غرق شد۔ و مولا مرتبہ شہادت رسید رحمۃ اللہ علیہ۔

سید محمد بن محمود کرمانی

اول بکار تجارت از کرمان بہ لاہور آمدہ چون بخواجہ فرید مسعود ملاقی شد راہ و رسم محبت درمیان آوردہ در قصبہ اجودھن قیام کرد و مرید شد و بعد از رحلت حضرت خواجہ فرید بخدمت خواجہ نظام الاولیا تربیت کلی یافت و بفخر خلافت مشہور و ند گرگشتہ بصوب کشمیر روانہ شد و ہمدرانجا وفات یافت و مدفون شد رحمۃ اللہ علیہ۔

سید محمد بن مبارک کرمانی

جامع کتاب سیر الاولیا است و آن کتابیست مشتمل بر احوال مشائخ چشتیه او را در زمان مبارک
شرف بیعت خواجه نظام الاولیا دست آمده و حاضر مجالس ایشان بوده فیضیاب بود. و بعده از حضرت
خواجه نصیر الاولیا تربیت یافت. پدر و اعمام و اجداد او از نزدیکان خواجه نصیر الاولیا بوده اند و اکثر
از آنچه در آن کتاب نقل کرده بتصدیق آبای کرام خود کرده. رحمة الله علیه

خواجه نصیر الحق والدین قدس سره

قدوة الاولیا اسوة الاصفیا نصیر الاولیا خواجه نصیر الحق والدین قدس سره العزیز خلیفه حضرت
خواجه نظام الاولیا است مظهر انوار الٰهی و مهبط برکات نامتناهی بود. و بزهد و ورع و فضائل
و تقوی موصوف مرجع کافه اهل اسلام و ملجای انام در هدایت اهل یقین و اصحاب طریقت
و صوم مدام اشتغال داشت. بر حکم شرع بسیار صلابتی بکار می برد. سماع بر دستک می شنید
روزی برادران طریقت مجلس سماع بمزامیر مهیا کردند. او از میان برخاست. گفتند
سنت پیران ترک میکنی. فرمود برای ما حجت نیست. آورده اند که قلندری تبر کار در عین مراقبه
درون حجره در آمد و یازده ضرب کارد بر جسم پاکش زد. اما با اینهمه شدائد جراحت در حالت
تفکر و استغراق خواجه خللی واقع نشد. و بحال خود مشغول ماند. چون از سوراخ حجره
خون بیرون تراوید. خدام آستانه درون آمدند. و خواجه نصیر الاولیا را مجروح دیده در حالت
اضطراب و اضطرار تجسس بسیار کرده قلندر را پابزنجیر نموده حاضر آوردند. اما حضرت نصیر الاولیا
بتقاضای خلق حسن از ترود جزا و سزا درگذشته بست تنگه سرخ باو انعام فرمود. و به شیخ
صدر الدین و شیخ زین الدین وصیت بلیغ کرد که بعد ازین آزار قلندر روا ندارند. آورده اند که سلطان
محمد تغلق با حضرت خواجه بمرتبه غایت خصومت کرد. و با اینهمه علو رتبت ایذا رسانیدی

مودر سفرہا ہمراہ خود گردانیدے۔ گویند کہ وقتے اورا جامہ دار خود گردانیدہ بود۔ روزے سلطان محمود تغلق طعام فرستادہ درآوند ہائے زر و نقرہ۔ و باعث فرستادن طعام جز ایذا نبود۔ یعنے اگر ابا آورد و طعام نخورد ہمین سخن را مادۂ ایذا سازد۔ و اگر بخورد الزام نامشروع کردن درمیان آرد۔ حضرت خواجہ نصیر الاولیا ہیچ نگفت و لختے طعام از کاسۂ زرین در دست خود گرفتہ بخورد بد اندیشان خائب و خاسر ماندند تفصیل اسمار خلفائے بزرگ کہ معلوم شد اینست ٭

تفصیل خلفاء

خواجہ کمال الدین علامہ۔ میر خواجہ سید محمد گیسو دراز۔ میر سید محمد جعفر المکی الحسنی۔ ملک زادہ احمد مولانا معین الدین۔ خواجہ معین الدین خرد نبیرہ خواجہ بزرگ معین الاولیاء۔ سید علاء الدین شیخ یوسف۔ محمد و جیہہ ادیب۔ سید علاء الدین کنتوری۔ قاضی محمد ساوی۔ شیخ سلیمان ردولی۔ شیخ محمد متوکل کنتوری۔ شیخ دانیال۔ شیخ قوام الدین۔ قاضی عبد المقتدر۔ مولانا خواجگی۔ مولانا احمد تھانیسری۔ شیخ زین الدین۔ شیخ صدر الدین۔ شیخ سعد اللہ ٭

خواجہ کمال الدین علامہ

صاحب علم و اہل کمال بود بجہت وفور علم بلقب علامہ مشہور گشت۔ مدام بعبادت حق و ہدایت خلق مشغول۔ جمعے از عالمان دین لدبا التمیین بحضرتش استفادہ میکردند و فیضہا میربودند۔ خلافت و بعد از خواجہ نصیر الاولیا متحقق است بعد تشریف خلافت بصوب احمد آباد رجوع کرد۔ و بہ فوائد عظیم و ارشاد سلیم گم گشتگان منزل فقر و فنا را رہنمونی فرمود بعد از وے بدہلی تشریف آورد۔ و بہ ہدایت و ارشاد توجہ فرمود۔ و سال آن برگزیدۂ ایزد متعال در سال ہفتصد و پنجاہ و شش مذکور است رحمۃ اللہ علیہ ٭

خواجہ میر سید محمد گیسو دراز

خلیفہ مستند خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا است سرخیل عاشقان باسوز و گداز و ارباب راز و نیاز
بود۔ و در ریاضت و مجاہدت علوے تمام داشت۔ بسیار طالبان حق را بمقام و مرام خود رسانیدہ
شان رفیع و مرتبہ وقیع داشت۔ بعد وفات خواجہ نصیر الاولیاؒ۔ بہ دیار دکن رفت۔ و قبولی عظیم یافت
و سلسلہ وے در تمام دیار دکن شائع شد۔ و شہرت آن برگزیدہ آفریدگار بہ لقب گیسو دراز، این جہت است
کہ مریدان خواجہ نصیر الاولیاءؒ۔ چوڈول وے بردوش مے بردند۔ میر سید محمد گیسو دراز ہم ہمدوش بود
و جعد گیسوے او بسبب طوالت در پایہ چوڈول درآویختند۔ اما میر سید محمد بپاس ادب سکوت
و تحمل کرد و بہمان اذیت راہ دراز طے کرد۔ تا آنکہ موے سرش شکست خوردند۔ و انواع عقوبت بروے
روے کشادہ۔ اما چون خواجہ نصیر الاولیا بر این حال مطلع شد تاسف خورد۔ و بر حسن عقیدت
میر سید محمد تحسین و آفرین فرمود و گفت۔ ہر کو مرید سید گیسو دراز شد واللہ خلاف نیست کہ
او عشق باز شد۔ و شیخ محمد چشتی از ملفوظات وے جمع کردہ بجوامع الکلم موسوم کردہ است تاریخ وفات
در سال ہشتصد و بست و پنج (۸۲۵) منقول است۔ حظیرۂ پاکش در قصبہ گلبرگہ نواح دکن مرجع
مستمندان است۔ و تا الآن از اولاد پاک نہاد او منصب شیخت و ارشاد برقرار است۔ رحمۃ اللہ علیہ

خواجہ سید معین الدین خرد

نبیرہ برحق خواجہ بزرگ خواجہ معین الاولیاؒ است۔ وے را خرد بہ نسبت خواجہ بزرگ میگفتند و این
منقبت بس است۔ از بس عابد و مجاہد صاحب مقامات علیہ و کرامات زکیہ بود۔ وے بے واسطہ
کسب از روحانیت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا استفادہ میکرد۔ بالآخر باشارت جد بابرک
بشرف بیعت خواجہ نصیر الدینؒ نصیر الاولیا مشرف گشت و خرقہ خلافت ہم دریافت۔ تاریخ
وصال آن صدر الصدور صفت اصحاب قرب۔ در سال ہفتصد و شصت و یک منقول است

رحمۃ اللہ علیہ۔ مرقد مطہر او پایین روضہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا در مجمر سنگ سفید واقع است

شیخ صدر الدین حکیم

خلیفہ خواجہ نصیر الاولیا است۔ خواجہ سلطان المشائخ او را بہ خواجہ نصیر الاولیا سپردہ بود۔ از آن او تصانیف خوب یادگار است۔ و فیصلہ زر از زمین مر او پیدا شدہ بود۔ ہمہ را براہ خدا و مردان خدا صرف نمود۔ و در سال ہفتصد و پنجاہ و نہ ہجری وفات یافت +

سید محمد بن سید مبارک کرمانی

خلیفہ و مقرب خدمت خواجہ نصیر الاولیا است۔ و با روحانیت حضرت نظام الاولیا رابطہ قوی داشت۔ کتابے درباب احوال مشائخ چشتیہ جمع نمودہ است موسوم سیر الاولیا۔ در سال ہفتصد و ہفتاد ہجری سفر آخرت اختیار کرد۔ مولف ذکر شریف سید محمد بن سید مبارک بنظر احتیاط در زمرہ مریدان حضرت خواجہ نظام الاولیا ہم مرقوم کرد +

شیخ یوسف چشتی

خلیفہ اعظم خواجہ نصیر الاولیا است ماہر علوم حدیث و تفسیر۔ کتابے نوشتہ است موسوم بہ تحفۃ النصائح از بس نافع و بہتر است۔ در سال ہفتصد و ہفتاد و چار وفات یافت +

شیخ عبد المقتدر

از اشہر خلفائے خواجہ نصیر الاولیا است و دانشمند بزرگ بود۔ درویش صاحب باطن و کامل اکمل در اوائل او را با فقر او طریقہ فقر انکار بود۔ و در وسط بصحبت خواجہ نصیر الاولیا درافتاد در آخر از برگزیدگان طریقہ عالیہ چشتیہ گردید۔ قاضی شہاب الدین کہ عالم متبحر بود از

خوشہ چینان خرمن او است ہشتم محرم در سال ہفتصد و نود و یک ہجری فوت شد۔

قاضی سادی چشتی

عالم و فقیہ و درویش کامل بود۔ تقوے و ورع بسیار داشت۔ و خلیفہ خواجہ نصیر الاولیا است گروہ خلائق در سایہ توجہ او بمدارج رسید۔ چنانچہ شیخ اختیار الدین خلیفہ او است۔ تاریخ وفات او در سال ہفتصد و ہشتاد و نہ منقول است۔

شیخ سعد اللہ کیسہ دار

خلیفہ بزرگ خواجہ نصیر الاولیا است۔ و از شیخ متوکل اجازت و خلافت داشت۔ صاحب معارج الولایت آوردہ کہ خضر علیہ السلام کیسہ باو دادہ بود و ہر آنچہ کہ میخواست از کیسہ مییافت از ینجہت بعرف کیسہ دار معروف گشت و نیز خرقہ خلافت از شیخ جہانگیر سمنانی یافتہ بود۔ و در سال ہشتصد و شش ہجری فوت شد۔

شیخ داینال چشتی

از خلفائے حضرت خواجہ نصیر الاولیا است۔ نسب شریفش بحضرت عباس بن علی المرتضیٰ منتہی میشود۔ و موجب مقدم او بہندوستان اینست کہ پدر بزرگوارش بوجہ منازعت برادران ترک وطن اختیار کردہ بود۔ ولادت شیخ داینال در مرز بوم ہند واقع شد۔ و بخدمت قاضی عبد الکریم تعلیم یافت و بدختر قاضی مذکور منعقد شد۔ و از انجا بدہلی رسیدہ شرف بیعت۔ و تشریف خلافت حاصل کردہ بکمال صوری و معنوی مکمل گردید۔ و بعد از آنکہ از حضرت خواجہ نصیر الاولیا رخصت وطن یافت و از نواح لکھنؤ بدیار شرقی رفت قطاع الطریق از کمینگاہ پیدا شدند۔ و ہر مال و متاع کہ قاضی عبد الکریم ہنگام رخصت بدختر خود دادہ بود معرض نہب و تاراج آوردند۔ و شیخ داینال را شہید ساختہ

در آزار اہل و عیال شیخ تہیہ کردہ بودند کہ یک ناگاہ ندائے مہیب از پیکر شیخ پیدا شد و راہزنان معدوم البصر گشتہ از رفتن و گریختن بستوہ آمدند تا آنکہ جماعت لشکریان در رسید و ہمہ را دربند گرفتہ بحاکم رسانید و خادمان شیخ جنازۂ او بر دوش بردہ بموضع ستہرگہ مدفون کردند سال شہادت او ہفتصد و چہل و ہشت بود ؛

مولانا خواجگی چشتی

از یاران خاص و خلفائے اعظم خواجہ نصیر الاولیا است۔ صاحب اخبار الاخیار آوردہ کہ در آن زمانیکہ مولانا خواجگی بخدمت مولانا معین الدین اکتساب علوم ظاہر میکرد و باستفادہ فیض باطن بحضرت خواجہ نصیر الاولیا حاضر میشد۔ مولانا معین الدین عمرانی از صحبت خواجہ نصیر الاولیا با و ملغ مے آمد۔ باتفاق وقت مولانا معین را سرفہ و ضیق النفس عارض شد و نوبت بانجا رسید کہ چارہ گران مایوس گشتہ دست کشیدند۔ و مولانا معین از حیات خود نومیدی داشت۔ روزے مولانا خواجگی گفت کہ ہنگام دوا نماند۔ در باب استمداد دعائے مردان حق باید کوشید و فی زماننا حضرت خواجہ نصیر الاولیا برگزیدہ بارگاہ قاضی الحاجات و مجیب الدعوات است اگر در خدمت وے حاضر شدہ عذر و التجا درمیان آرند شاید کہ نفس مراد بر مدعا نشیند۔ باستماع ایں معنی مولانا معین الدین بخدمت حضرت خواجہ نصیر الاولیا راہی شد و خواجہ نصیر الاولیا باطلاع مقدم وے تا بدر خانقاہ برسم استقبال تکلیف فرمودہ درون خانقاہ بجائے برتر نشاند وطبق برنج و جغرات کہ بعالم اسباب منافی امراض او بود پیش نہادہ بخوردنش تکلیف داد مولانا باکراہ و شدت تمام لقمہ چند خورد۔ و ساعتے نگذشتہ بود کہ نوبت باستفراغ رسید و تمام مواد و مادہ ردیہ خارج شدہ مولانا معین الدین خوشحال گردید و صحت کلی یافت در سال ہشتصد و نوزدہ وفات او منقول است ؛

شیخ احمد تھانیسری

خلیفہ خواجہ نصیر الاولیا است زمانیکہ لشکر امیر تیمور بدہلی رسید آنہم اسیر گشتہ بود چون فتنہ فرونشست داد۔ از دام اسیری رستگاری یافت در مجلس بادشاہ حاضر شد۔ در میان او و نبیرۂ مولانا برہان الدین صاحب ہدایہ درباب تقدیم و تاخیر مجالس گفتگوے درشت بوقوع رسید شیخ احمد بر خطا صاحب ہدایہ گفتگو آغاز کرد۔ و تلمیذان خود ارشاد کرد تا از محل خطا و مقام غلط نشان دہند۔ اما بادشاہ مصلحت وقت دیدہ ہر یکے را از طول سخن باز داشت و مباحثہ ختم شد۔ بعد ازین مولانا شیخ احمد بہ کالپی رفت و در سال ہشتصد و بست بمقام کالپی فوت شد۔ مرقدش مرجع عوام و مقام پر کیف و انوار است ؛

شیخ احمد گنتوری چشتی

خلیفہ اعظم حضرت خواجہ نصیر الاولیا است۔ وقتے او بطریق اعتکاف درون حجرہ نشستہ بود بدید کہ شخصے بلبس و صورت جوگیان خاک آلودہ و موے ژولیدہ در گوشہ حجرہ نشستہ است جوگی سلام نگفت۔ و شیخ جواب سلام داد چون باہم مصافحہ کردند۔ و جوگی سخن گفتن آغاز کرد۔ در دیدہ شیخ ہمہ دیوار در حجرہ از سیم و زر نمودار شد۔ اما شیخ التفات نفرمود۔ بمشاہدہ اینمعنی جوگی مذکور بر استغنائے شیخ اعتراف کردہ سر در قدم نہاد۔ و مرید شد۔ وفات او در سال ہشتصد و بست و ہفت منقول است ؛

شیخ قوام الدین چشتی سہروردی

مشہور خلیفہ حضرت خواجہ نصیر الاولیا است۔ صاحب تقوے و حال و اہل دل و شیخ وقت بود و بعد وفات خواجہ نصیر الاولیا بخدمت سید جلال الدین مخدوم جہانیان حاضر شدہ

اکتساب کرد +

سید محمد بن جعفر مکی چشتی

اشهر و اعظم خلیفه حضرت خواجه نصیر الاولیا است - در توحید مقام بزرگ و مرتبه سترگ داشت و له
سخن با آنکه مستانه میگفت - اما خوب میگفت - تصنیف هم دارد موسوم به بحر المعانی و رساله
در بیان اسرار و آثار روح و بحر الانساب که در نسب پاک اهل بیت تذکره کرده و نسبت آبا و اجداد
خود هم ثبت نموده - سن شریفش قریب دو صد سال منقول است - از آغاز حکومت
تغلق تا بعهد دولت سلطان بهلول در صدر حیات بود - آبائے کرام او شرفائے مکه معظمه
بودند - و بعد ازان به دهلی آمده در سرهند قیام کردند - در کتاب بحر المعانی میفرماید که مدت شصت سال
در علم ظاهر بودم و در کسب کمال کوشیدم - اما از محبوب ازل و مقصود ابد غافل بودم - حالا میبینم
آنچه پیش نظر مے آید - بسیار حالات و مقالات ثبت نموده که فهرست آن موجب طوالت
متصور است - وفات او در سال هشتصد و نود و یک مذکور هست +

شیخ علاء الدین علاء الحق

خلیفه اعظم شیخ عثمان اخی سراج است - در آغاز دولت علم ظاهر و سرمایه دنیا فراوان داشت و باخر
در فقر و سلوک قدم نهاد - نسب شریف او بحضرت خالد بن الولید میرسد - زهد و ریاضت او و
عبادت و تقوے بدرجه کمال بود - و از جمله مال و منال دنیا ترک اختیار کرده کمر همت در خدمت
مرشد برحق چست و محکم بست - و چون شیخ عثمان اخی سراج بسیار بسفر مے ماند و طعام
پخته همراه مے بردند - و دیگ طعام بر سر شیخ علاء الحق مے نهادند - و او پا برهنه همراه
سواری شیخ میرفت - برادران حقیقی او که امرائے عظیم الشان بودند بنظر اکراه در حال وے نگاه میکردند اما او اعتنا
نمیکرد - روزے چند کس در خانقاه شیخ علاء الحق فرود آمدند یک گربه از ایشان گم شد قلندران از شیخ علاء الحق گربه طلب کردند

گفت کہ گربہ شما از کجا آرم کسے با شد او گفت ماندہ ایم کہ از کجا پیدا کنی از شاخ آہو پیدا کن شیخ
در غصت شد وفرمود برد بیزارے خود از شاخ آہو خواہی یافت۔ دہمچنان کہ چون از خانقاہ بیرون
رفت گاؤ ے پیدا شد۔ واو املاک ساخت در مطبخ شیخ علاء الحق خرچ بسیار بود۔ ومساکین وفقرا
از خوان انعام او بہرہ یاب میگشتند۔ وہر اہل حاجت کہ مے آمد محروم نمیرفت وہر آنچہ کہ از باغ
واملاک وغیر آن بور شد خود داشت بہ فقرا ومحتاجان ایثار کرد وفات او در سال ہشتصد
مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ تاج الدین شیر سوار

خلیفہ نامدار شیخ قطب الدین منور۔ ہانسوی است۔ مدام در زہد وریاضت ومحنت بسر بردے
آخر۔ کارش بجائے رسید کہ وحوش ودد ودام رام او گشتند۔ واکثر بر سواری شیر تا بہ ہانسی
میرفت ومار خونخوار بجائے تازیانہ در دست میگرفت۔ روزے کہ او بسواری شیر بہ ہانسی آمد
پیر روشن ضمیر وے بر فراز دیوار نشستہ بود فرمود حیوانات کہ ذی روح باشند در سلک آوردن عجبے
نیست۔ مردان خدا اگر بخواہند۔ سنگ وخشت در رفتار درآید میگویند کہ ہمو نوقت دیوار حرکت
کردہ بہ رفتار آمد۔ قبر او بیرون نارنول نزدیک شہر است واز مرقد پاکش تا الآن آثار
مبرات وخیرات ظاہر وباہر است۔ رحمۃ اللہ علیہ۔ وسادرا پسرے بود کہ او را شیخن ابدال میگفتند
تارک دنیا بود۔ واز اسباب دنیا قدر ضرورت اختیار کردہ۔ دائم بہ یاد حق اشتغال داشت
بر در خانہ او سنگ افتادہ بود کہ ہنوز بیرون ہلیز خانہ موجود است۔ کاسہ چوبین بالائے آن سنگ
مے نہاد۔ مردمان آیندہ وروندہ چیزے مے انداختند۔ ومیان شیخن ابدال وقت شام ہر آنقدر
کہ در کاسہ مے یافت در وجہ معاش قبول کردہ۔ صرف مے نمود۔ دران ایام کہ غلہ گران بودے
فتوح بسیار آمدے۔ واگر بہ نرخ ارزان بود کمتر آمدے۔ گویند کہ شیخن ابدال مرید وخلیفہ پدر خود
بود ودر ستر احوال خود بسیار مے کوشید۔ واز ینجہت کہ بہ ذکر خفی بیشتر اشتغال میداشت وبوقتے

مشغولی در حجرہ محکم میکرد و صحبت اہل دنیا گاہے نہ نشست اگر از فقر اکسی بر در او میرفت البتہ بر سم خلق و تواضع نان خشک و کوزہ آبے مے آورد و عذر تقصیر میخواست رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ سراج الدین سراج الاولیاء

پسر بزرگ و خلیفہ حضرت خواجہ کمال الدین علامہ است صاحب مقامات علیہ و کرامات جلیہ و صاحب درد و محبت و اہل شوق و ذوق بود - و در ستورے خرق و کرامت ور بوبیت و الوہیت بسیار میکوشید - پدر بزرگوار ہنگام رحلت او را در خلوت طلبداشتہ از انعام اولین و آخرین نوازش فرمودہ بود از ان روز ہر کسے کہ او را میدید مست بادۂ خمخانہ وحدت میگردید - وصال آن برگزیدۂ ایزد متعال در سال ہفتصد و شصت و دو ہجری منقول است رحمتہ اللہ علیہ +

میر سید یداللہ

نبیرہ و خلیفہ حضرت خواجہ میر سید محمد گیسو دراز است و بزبان غیر آگہی منصب ارشاد و خلافت یافت صاحب معارج الولایت آوردہ است کہ روزے خواجہ محمد گیسو دراز اہتمام وضو میفرمود بطہر مدت مسح - عمامہ از سر مبارک برآوردہ سر زانو نہاد بعید یداللہ کہ ہنوز خرد سال بود عمامہ میر سید - از زانو بر داشتہ بر سر خود نہاد - حضرت میر سید گیسو دراز مسرور شدہ فرمود - لائق نسبت مبارکباد و از ان روز ہر آنکس را کہ بیعت میفرمود مرید میر سید یداللہ قرار دادہ تربیتش سعے مے افزود صاحب اخبار الاخیار میفرماید کہ سید یداللہ با زنے جمیلہ و عجوزہ محبت در سر داشت - و وارفتہ جمال و شیفتہ حسن بیمثال او بود - بالآخر بسلسلہ نکاح خود در آورد - و بحین باماداد کہ بمقتضائے رسم ہندیان مقنع مرصع از رخ زیبائے عروس برانداختہ جلوہ دادند - نیرنگی عشق جلوہ دیگر نمود - و بیک ناگاہ حالت عجیب و کیفیت غریب پیدا شد کہ میر سید یداللہ آہے سر داد و دل پر درد کشیدہ جان عزیز بہ شاہد حقیقی سپرد - عروس ہم مست او را - در کشیدہ نبال او

او سفر کرد۔ دہر دو را در پہلوے یکدیگر مدفون ساختند +

شیخ علاء الدین قریشی

مرید و خلیفہ میر سید گیسو دراز است جامع علوم صوری و معنوی بود۔ و در گوشہ قناعت و کنج خانہ عبادت ہمہ عمر بسر برد۔ غیر حق بہ چیزے کارے نداشت و حال خود مستور داشت از صحبت خلائق و ہجوم عوام نفور بود و در تجرید و تفرید قدم استوار داشت۔ وفات او در سال ہشتصد و پنجاہ و سہ مذکور است +

شیخ ابو الفتح علائی قریشی کالپوی

از مریدان نامدار و خلیفہ با دستار میر سید محمد گیسو دراز است یافتہ علوم شریعت و ماہر رموز حقیقت بود بزیارت حرم محترم مشرف گشتہ صاحب تصانیف عالی است و نسخہ عوارف المعارف از اشہر تصنیفات اوست۔ وفات او در سال ہشتصد و دو ہجری منقول است۔ رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ شاہ میانجی چشتی

بیک واسطہ مرید سید محمد گیسو دراز است درویش کامل بود صاحب تقوے و ورع و زہد و ریاضت و مجاہدت و محبت و محنت و در عصر خود در ولایت کالپی ہیچکس از و بزرگ تر نبود۔ او را شیخ الولایت میگفتند مستجاب دعوت السن بود صد و بیست سال عمر داشت صاحب اخبار الاخیار مے فرماید کہ از آغاز ماہ رجب المرجب تا بروز عاشورہ در اعتکاف مے نشست و در حجرہ محکم مے بست و درین صورت شش روزے اکل و شرب زندگانی میکرد چون حین برآمدن او از حجرہ مے آمد ندائے داد کہ ہمہ مردمان از روے حجرہ دور تر بروند۔ چون فرصت مے یافت۔ قدم از حجرہ بیرون مے نہاد احیاناً اگر کسے نزدیک تر بود بے نظر شیخ بر او مے افتاد تا دو روز در حالت بیہوشی و حیرت و غشی مے ماند آوردہ اند کہ

قاضی شهر باوے دعوے احتساب کرد۔ روزے کہ شیخ از درون حجرہ بیرون آمد۔ قاضی شہر بر در
استادہ بود۔ چون نظر شیخ بروے افتاد بحال خود نماند۔ افتاد و در عالم بیخودی و بیہوشی مبتلا
ماند۔ آوردہ اند کہ روزے قاضی شہر بتقریب احتساب بسر شیخ آمد۔ چون شیخ آگاہ شد و بسوے
قاضی نظر کرد۔ حالان کہ کفیل چوڈول قاضی بودند تا بزانو غرق زمین گشتند و جنبیدن نتوانستند
اما قاضی مذکور کہ در تبعیت شیخ قدم مستحکم داشت۔ از چوڈول مفارقت کردہ۔ دُرّہ در دست
گرفت و بالائے بام کہ منزل شیخ بود قصد کرد۔ درین اثنا شیخ از درخانہ بیرون آمد و دست
قاضی گرفتہ درون خانہ برد۔ ناگاہ نظر قاضی بر میناے رسید۔ پرسید کہ چیست شیخ صراحی
در دست گرفتہ در پیالہ انداخت۔ دید کہ شربت ناب از قند و نبات است۔ بہمین محل حضرت
شیخ بقاضی موصوف اشارت کردہ فرمود کہ بسم اللہ بنوشید۔ اما قاضی مبادرت نوشیدن
نکرد و بیرون خانہ رفت۔ وفات آن جامع الکمالات در سال ہشتصد و ہشتاد و نہ ہجری
مذکور است ✤

مخدوم حسام الدین فتحپوری

از محبوب ترین خلفائے شیخ عبد المقتدر است بمجاہدہ معرفت مشہور۔ و بخرق و کرامت مذکور۔ صاحب
معارج الولایت آوردہ است کہ او از اولیائے بزرگ و مشائخ باکمال است جمع غفیر بفیض ارشاد
او بکمال رسید۔ و شیخ بدھن چشتی از برگزیدگان خدمت اوست منقول است کہ پدر شیخ بدھن او را در عمر
شش سال بخدمت مخدوم آورد و در برکت عمر و علم صوری و معنوی استمداد ہمت خواست مخدوم
در حق وے دعا فرمود بحاصل شیخ بدھن عمر طویل یافت و از اکمل اولیاء و اشہر علما گردید وفات
مخدوم حسام الدین در سال ہشتصد مذکور است ✤

شیخ ابوالفتح جونپوری

مرید و خلیفہ و شاگرد جد خود شیخ عبدالمقتدر است۔ دانشمند کامل و برگزیدۂ روزگار بود در فقر و ریاضت مثالے نداشت۔ صاحب معارج الولایت آوردہ کہ شیخ ابوالفتح در بطن والدۂ ماجدۂ خود تا مدت چہاردہ ماہ محمول بود۔ ازینجہت شیخ عبدالمقتدر جد او تعلق خاطر داشت و شبے کہ شیخ رکن الدین ابوالفتح سہروردی در عالم خواب بشارت داد و شیخ ابوالفتح متولد شد۔ چون شیخ جمال الدین مرید شیخ عثمان سیاح بر ذر ولادت شیخ ابوالفتح وارد شد و شیخ ابوالفتح را بانمود فرمود کہ خانہ شیخ عبدالمقتدر از انوار و تجلیات مولود مسعود منور و معمور خواہد شد۔ الحاصل شیخ عبدالحی در حیات شیخ عبدالمقتدر پدر خود فوت شد و شیخ ابوالفتح از انعام و حلاوت گلزار چشت گل مدعا بدست آورد۔ و صبغہ دستار او لوا ارباب گردید۔ وفات او در ہشتصد و پنجاہ و ہشت بذکور است ✦

شیخ نورالدین معروف بہ نور قطب عالم بنگالی

فرزند رشید و خلیفہ اعظم شیخ علاء الدین علاء الحق بنگالی است۔ از مشاہیر مشائخ ہند و صاحب ذوق و محبت و حلاوت بود۔ آثار علیہ و کرامات جلیہ داشت۔ در صحبت پدر خود۔ کار خود کار عبادت و ریاضت و مجاہدہ و معرفت بمنزل ناتناہی رسانیدہ فائز مرتبہ الوہیت و مدارج قطبیت گردید۔ صاحب اخبار الاخیار میفرماید کہ خدمت درویشان خانقاہ۔ و بردن نجاست و غلاظت باو مفوض بود۔ روزے درویشے را درد شکم درگرفت۔ و او بہ قضائے حاجت بیت الخلا رفت۔ و شیخ نورالدین کہ ہمدرین محل ورشست و روب بیت الخلا مصروف بود و بول و تمام غلاظت درویش در درکسے افتادہ۔ برانداشش افتاد و جامہ و جسم او ہمہ غلیظ گشت۔ و در نجاست آلودہ گردید چون شیخ علاء الحق مستفرند و بستند را باین حال بنگریستہ بسیار خوش دل و خوشحال گشت و

فرمود کہ حالا بخدمت دیگر مشغول باید شد۔ منقول است کہ روزے شیخ نور الدین بار ہیزم برسر کشیدہ شیخ اعظم خان کہ از عمائد ندیمان بادشاہ بود۔ بدید و گفت کہ تا چند در ہیزم کشی و خدمت گزاری فقرا بسر خواہی برد بیا کہ منصب بزرگ برسانم۔ شیخ نور الدین جواب داد کہ دولت و ثروت دنیا م ناپائدار است و مرا نہ شاید و خدمت فقرا بہتر از دولت و ثروتِ دنیا ناپائدار است و مرا نہ شاید و خدمت فقرا بہتر از دولت و نعم مے شمارم وفات آن برگزیدہ صفات در سال ہشتصد و پنجاہ و یک منقول است۔ واز حضرت او۔ دو پسران بودند شیخ رفعت الدین و شیخ انور کہ بعد وفات او برمسند شیخت و ارشاد جائے یافتند +

سید اشرف جہانگیر سمنانی

افضل و اشہر عہد خود در مشائخ ہندستان است شرف خلافت از حضرت شیخ علاء الحق بنگالی دریافت واز دیگر پیران طریقت ہم فیضہا ربودہ بود۔ پدر بزرگوار او بادشاہ سمنان بود۔ چون نوبت بادشاہی باو رسید۔ یکچند بسر بردہ تارک شد صاحب برج الولایت از لطائف اشرفی حکایت آوردہ کہ سید اشرف جہانگیر۔ ولی مادرزاد بود در عمر ہفت سالگی قرآن مجید را بہفت قرأت حفظ نمود و در چہاردہ سالگی از علوم عقلی و نقلی فارغ گردید۔ بصحبت خضر علیہ السلام مستفیض گشتہ و بہ اشارت غیبی سفر ہندستان اختیار کرد و بخدمت حضرت شیخ علاء الحق مشرف شدہ دولت خلافت حاصل نمود۔ واز واصلان حق گردید و در دیار جونپور غرر خصت یافت وفات او در سال ہشت صد و ہشت ہجری مرقوم است رحمۃ اللہ تعالے علیہ +

قاضی شہاب الدین دولت آبادی

خلیفہ مولانا خواجگی است و از سید اشرف جہانگیری نیز استفادہ کرد۔ در علوم ظاہر مکرم ۔ و در علوم باطن معظم بود تصانیف عالی داشت واز جملہ تصنیفات خود یک رسالہ دارد موسوم بہ مناقب السادات

که دران ذکر عقیدت و محبت اہلبیت نبوت باحسن الوجوہ بیان کردہ و باعث تصنیف رسالہ
این است کہ بر سبیل مباحثہ و مناظرہ وقت متضمن تبجیل و تعظیم علما بجہت فضائل علوم و تقصیر
مدارج سادات بنظر فقدان اثبات بدیہہ وغیر آن تصنیف کردہ بود شبے در واقعہ دید کہ بجہت تصنیف
مذکور حضرت خواجہ کائنات سرور عالم نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بجانب او نظر قہر و عتاب فرمود
چون از خواب بیدار شد بر کردار خود محجوب گشتہ تصنیف جدید در مناقب سادات ترتیب داد
و تصنیف سابق در دریا انداخت وفات او در سال ہشتصد و چہل و ہشت ہجری مرقوم است +

شیخ اختیار الدین ایرچی

از خلفائے نامی و مریدان گرامی قاضی چشتی است جد و پدر او از ناموران شہر ایرچ بودند اما او بسبب غلبہ
محبت و تجرید ہمہ دولت دنیا بر باد دادہ تارک گردید و بہ تحصیل علوم ظاہر تکمیل ظاہر کردہ بنظر کتاب
امور حقیقت بخدمت قاضی محمد سادی حاضر شد و بتوجہ باطن مرشد برحق بمرتبہ کمال رسید
خرقۂ خلافت و ارشاد حاصل کرد سال وفات ہشتصد و نہ رقم نمودہ اند

شیخ فتح اللہ اودھی

خلیفۂ معظم و محب قدیم شیخ صدر الدین حکیم است در اوائل حال در مسجد دہلی درس میگفت چون می دید شد
در ریاضت و عبادت فتح باب ندیدہ پیش شیخ صدر الدین شکایت آورد فرمود تدریس ترک
کن و کتب درس در دریا بینداز چنانچہ ترک تدریس کردہ کتب درسیہ در دریا انداخت و بالآخر از علوم
حقیقت و معرفت کامیاب گشتہ اکمل اصفیاء زمانہ گردید و بسیار طالبان حق را بمقام حق رسانید
چنانچہ شیخ قاسم دہلوی و شیخ محمد عیسیٰ از خلفائے وے بودند وفات او در سال ہشتصد و
بست و یک ہجری مرقوم است +

شیخ عین الدین قتال

مرید و خلیفہ پدر خود شیخ سعد اللہ کیسہ دار است و نیز از سید امیر ماہ استفادہ کرد اول بیشتر مائل بہ شراب بود و از ہر چاہ و دریا کہ برائے او آب طلب میکردند غیر از شراب بدست نہ آمد۔ چون وقت ارتحال پدر بزرگوارش نزدیک رسید او را بخواند۔ فرستادہ در جستجوے او بر رفت و در میخانہ یافتہ پیام طلب شیخ بر زبان آورد بمجرد استماع آن یعنی شیخ عین الدین از جاے خود برخاست و جام شراب کہ در دست داشت نوشیدہ بر زمین بزد و بخدمت پدر عالیقدر حاضر شد۔ و خرقہ خلافت و سرمایہ نعمت و خلا و ت مشرب چشت حاصل کرد۔ و از خاصان و برگزیدگان درگاہ رب العزت گردید و بقیۃ العمر در زہد و تقوے بسر برد و سال وفاتش ہشتصد و بست و دو مرقوم است +

شیخ سارنگ چشتی سہروردی

صاحب دولت و عزت از قوم ہنود بود۔ چون باسلام مشرف شد۔ ہمشیرہ او بعقد نکاح سلطان محمد بن فیروز شاہ درآمد۔ بلدہ سارنگ پور بنام خود آباد کرد و بعد از آن مرید شیخ قوام الدین گردید و بہمہ مال و اسباب دنیا ترک گفتہ بسفر حجاز رفت۔ چون باز آمد بصحبت یوسف بدہ ایرچی مصاحبت اختیار کرد و خرقہ خلافت ہم پوشید و وفات او در سال ہشتصد و چہل و ہفت اتفاق افتاد +

شیخ علم الحق والدین چشتی

خلیفہ اعظم و فرزند دلبند شیخ سراج الدین سراج الاولیا است صاحب مقامات بزرگ و کرامات سترگ بود و ریاضت و مجاہدہ علوے تمام داشت جمعے کثیر از ارباب دل بر ہنموفی او از ظلمت زار ناپاید ار اسباب بمنزل انوار تجلیات قرب حق فائز گشتند رحمۃ اللہ علیہ وفات آن جامع کمالات در سال ہشتصد و ہشت و بقول دیگر ہشتصد و یک منقول است و قبر آن شہر پندوہ مستقیم است +

شیخ محمد عیسے جونپوری

خلیفه شیخ فتح الله اوده است. پدرش شیخ احمد عیسے از عماید دهلی بود. بزمان خرابی هنگام تاختن آوردن امیر تیمور ترک دهلی گفته سکونت جونپور اختیار کرد. صاحب اخبار الاخیار آورده که شیخ محمد عیسے در متوکلی بسیار غلو داشت. و سر به الوسے بود. از حال و احوال خود هیچ خبر نداشت. و استخوان مهره پشت او دو تا گردیده و زنخ به سینه پیوسته. وفات او در سال نهصد و یازده ۹۱۱ هجری مرقوم است *

شیخ شمس الدین طاهر

خلیفه اعظم شیخ نور الدین قطب عالم است. او شیخ بزرگ و کبیر السن بود. و بفیض باطن و استفاده کامل از روحانیت خواجه بزرگ معین الاولیا دریافت و خرقه خلافت از حضرت خواجه بایزید خورد نبیره حضرت خواجه بزرگ رحمة الله علیهم پوشید. چنانچه در سیر العارفین مذکور است. صاحب سیر العارفین محقق و کامل و همعصر شیخ شمس الدین طاهر بود و بشرف ملازمت حضرت خواجه بایزید خورد به مقام اجمیر مشرف گشته. وفات او در سال هشتصد و هشتاد و یک هجری مرقوم است. رحمة الله تعالی علیه *

شیخ حسام الدین مانکپوری

خلیفه اعظم شیخ نور قطب عالم است و از اعیان مشائخ عهد خود است. جامع بود درمیان علوم شرع و طریق و معارف. بود صاحب کشف و تحقیق. او خداوند تصنیفات بود. در رفیق العارفین از ملفوظات اوست. به صیام بسیار مائل بود. و توکل مرغوب اکثر نوبت افطار به جرعه آب روی میداد. مرید که چون بعزم ملازمت شیخ از وطن بیرون آمدم. بهر منزل در عالم واقعه شیخ خود را میدیدم که در برابر من می بود. روزی در کشتی سوار شدم. درویشی صوف پوش همراه من بود. چون بر ساحل دریا رسیدیم. همون درویش در قعر آب رفت و از چشم پنهان شد. آنگه که بپای بوس شیخ

مشرف شدم نیک دیدم۔ کہ جمال ہمان درویش کہ بہ آب افتادہ بود۔ با منظر و پیکر شیخ یکسان بود و در خط و خال و چہرہ و مہرہ ہیچ تجاوز و تفاوت نیافت وفات در سال ہشتصد و ہشتاد و دو مرقوم است +

شاہ کالو چشتی

خلیفہ نامی گرامی شیخ نورالدین قطب عالم است و نسب وے بچند واسطہ با حضرت شیخ فرید الدین فرید الاولیا سے پیوندد۔ و از شیخ پیر محمد چشتی لاہوری فیض ہا یافتہ بود۔ و بہ تلقین و تعلیم خلائق مو فور کرد۔ و در لاہور سکونت ورزید و کشف و خرق بسیار از وے بوقوع آمد۔ وفات او در سال ہشتصد و ہشتاد و دو مرقوم است رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ یوسف ایرجی چشتی

آبائے او از خوارزم بایرج آمدند۔ و شیخ یوسف اگرچہ خلیفہ شیخ اختیار الدین بودہ است۔ اما از خدمت سید جلال بخاری و شیخ راجو قتال فیضہا بودہ صاحب تالیفات است صاحب تاریخ محمدی از مریدان و معتقدان او ست و آوردہ اند کہ روزے شیخ یوسف در خانقاہ ہنگامہ سماع گرم داشت و ہمدران محل جان داد۔ وفات او در سال ہشتصد و سی و چار مرقوم است +

شیخ پیارا چشتی

از مریدان سید یداللہ نبیرہ سید محمد گیسو دراز است و ترتیب و تکمیل بخدمت خواجہ گیسو دراز یافتہ بود آوردہ اند کہ چون او را ملازمت شیخ دست داد فرمود کہ اگر پیش ازین باکسے تعلق محبت داشتہ باشی در عرض بیان آری۔ التماس کرد کہ بنظر آموختن طریق عشق حاضر آمدم۔ شیخ ندانم کہ عشق چیست و از کجا مے آید فرمود در اظہار واقعات سابق اغماض نباید کرد۔ ہنیہ بعرض رسانید یافت مفیر نیست

التماس کرد که در اوائل بر زن هند و فریفته بودم و دولت دیدار دست نمی‌داد بالآخر زنار گرفتم
و در صنم خانه نشستم که او را ببینم باستماع این معنی خواجه گیسودراز او را در بر گرفت و فرمود که البته در
منزل عشق مقام عالی داری میخواستم که چون تو عشق طلب و محبت مشرب بدست آید یا بمنزل عشق
شاهد حقیقی رهنمونی کنم. چنانچه او را در حباله بیعت کشید و در اندک زمان بمرتبه تکمیل رسانید
وفات او در سال هشتصد و شصت و پنج مرقوم است ◆

شیخ محمد المعروف به شیخ مینا چشتی سهروردی

صاحب ولایت دیار لکهنو بود و از زمان صغیر آگهی طفل به ظل حمایت و سایهٔ عاطفت شیخ قوام الدین
تربیت یافته به شرف بیعت و تشریف خلافت مشرف گردید. وجه موسوم گشتن لقب مینا
اینست که شیخ قوام الدین را پسرے بود موسوم به شیخ نظام الدین مینا و او بهوائے هوس و
تقاضائے نفس در زمرهٔ ملازمان سلطان محمد بن فیروز شاه بادشاه دهلی منسلک گردید.
بدین وجه شیخ قوام الدین از وے نفرت تمام داشت. چون شیخ نظام الدین به قصد معذرت
و تالیف پدر خود بوطن رسید و در صحن خانقاه بر اسپ سوار بگذشت شیخ قوام الدین ازین ادائے گستاخ
برآشفت و در حق او دعاے بد کرد همین که گامے چند نه پیموده بود از پشت فرس بروئے زمین
آمد و هلاک شد در آن وقت شیخ قطب الدین که از مریدان خاص شیخ قوام الدین حاضر بود باو فرمود
که حق سبحانه تعالی ترا پسر خواهد داد موسوم به محمد مینا گشته بجائے فرزند من معروف و مشهور خواهد
شد. الحاصل به برکت و تصرف و دعائے شیخ همچنان بوقوع آمد و منظور نظر شیخ قوام الدین گردید و خرقه
خلافت از شیخ سارنگ چشتی هم دریافت و جانشین و صدر آرائے سجادهٔ مشیخت و ارشاد گشت
صاحب اخبار الاخیار آورده که شیخ محمد مینا ولی مادرزاد بود. چون بعمر پنجساله او در آمد. و لبستان
بنشاندند و استاد بگفتن بسم الله اشارت کرد بعفو بخواند. چون گفتند بگو الف گفت که الف
باز گفتند بگو ب. در جواب گفت که چون الف گفتم به گفتن ب حاجت ندارم و درین مجلس

چہ معانی حقائق بر زبان آورد منقول است کہ او بہ ترک و تجرد غلو بسیار داشت اہل عیال نخواست
شب ہا بر سر دیوار نشستہ عبادت میکرد تا از غلبۂ نوم محفوظ ماند و بر سطح فرش خار و خسک گستردہ
منتظر مے نشست و در موسم زمستان بے پیرہن تن در آب سرد و ترکردہ در صحن خانقاہ بے سایہ بنیان
و سقف مراقب و مشغول میگشت بقصد در و منشدو و رو طلب بود گاہے براحت و استراحت
نیاسود وفات او در سال ہشتصد و ہفتاد منقول است رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ رفعت الدین

پسر بزرگ شیخ نور قطب عالم بنگالی است از بزرگ و صاحب حال بود او میگفت کہ واللہ من
از سگ بازار کمترم مدام بتوکل و عسرت زندگی میکرد و از اہل دنیا نفرت کلی داشت
رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ انور

پسر خورد شیخ نور قطب عالم بنگالی است در حالت گدایانہ بسخاوت شہرت تمام داشت گوسفندان را
مے پرورد و بزبان فرسھی فرج کردہ بدل فقرا میکرد و خود از گوشت آن چیزے نمیخورد روزے شیخ
حسام الدین از وے پرسید کہ مخدوم زادہ عشق چہ باشد فرمود مردان حق چشم فراز کردہ
مے بینند کہ دوست مے آید یا پیام دوست دگر نہ بکشودن چشم چہ حاجت است +

شیخ محمود راجن قدس اللہ سرہٗ

خلیفہ پدر بزرگوار خود یعنی خواجہ علم الحق والدین است و صاحب سلسلہ سہروردیہ و شطاریہ بود و
نیز بیک واسطہ سلسلہ خلافت وے بحضرت خواجہ گیسو دراز میرسد و نیز از جاہا فیضہا دریافت
صاحب مقام عالی بود و بریاضت و ورع مقید باشتغال در فقر و فاقہ خود را بسیار دوست داشتے و تا زہ صحبت

امرا و اغنیا الغفور بود شبہا العبادت مشغولی بسر می برد۔ و از غایت بیداری و مشغولی چشمان او
عبرت گلنار بودند۔ و از جمال عالم مستی مینائی وحدت و حقیقت ظاہر و باہر بود جمعی از ارباب
دین و اصحاب یقین بدلیل تلقین و ارشاد او بمقام حق رسیدند۔ وفات او در سال نہصد ہم مرقوم است۔

راجی حامد شاہ چشتی

خلیفہ شیخ حسام الدین مانکپوری است بزرگ و صاحب نسبت درست بود در زمان سلطان
شمس الدین التمش جد بزرگوارش سید شہاب الدین از کرو یزآمدہ سکونت دہلی
اختیار کرد۔ آوردہ اند کہ راجی حامد شاہ در اوائل وضع سپاہیانہ داشت و آخر بصحبت شیخ
حسام الدین مانکپوری پیوست و از جملہ اصفیاء زمانہ گردید۔ بہ علم ظاہر بقدر احتیاج معرفت
داشت۔ اما عالمان دین و ارباب یقین در دائرہ ارادت و حلقہ اطاعت او بودند۔ وفات او
در سال نہصد و یک مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ۔

راجی سید نور

فرزند رشید حامد شاہ راجی است بسیار بزرگ و صاحب حال و کریم النفس بود و مدت العمر بعبادت
و ریاضت شاقہ گذرانید۔ رحمۃ اللہ علیہ۔

شاہ سید

خلیفہ شیخ حسام الدین مانکپوری است۔ باوائل صاحب دولت و ثروت بود و آخر بہ ترک مال
و منال پرداخت و در خدمت شیخ پیوست۔ و بعد تکمیل خرقہ خلافت یافت۔ آوردہ اند کہ او را
با زنے تعلق محبت بود۔ و او ہم ترک ہوس دنیا کردہ بہ فقر و توکل قناعت کرد۔ وفات او
در سال نہصد و سی و سہ مرقوم است۔

شیخ بہاء الدین جونپوری

از مشاہیر مشائخ آن دیار است خلیفہ شیخ عیسیٰ است در منزل تجرد پائے استوار داشت و بعبادت و ریاضت گزرانید۔ و خلافت او۔ از حضرت راجی حامد شاہ ہم متیقن و معتبر است۔ وفات او در سال نہصد و چہل و ہفت مرقوم است ۹۴۷

شیخ دانیال چشتی

مرید و خلیفہ راجی حامد شاہ بود و صحبت از حضرت خضر علیہ السلام۔ و فیض باطن از روحانیت حضرت خواجہ بزرگ معین الحق والاولیا حاصل میکرد۔ و بہ ثبوت پیوستہ کہ حضرت خواجہ بزرگ اورا باشارہ باطن بخضر علیہ السلام حوالہ کرد و این ابیات ہندی در معارج الولایت و شرح المعروف العالیات ازو مذکور است ؎

جگ جگ عمر جو حضرت خواجے	حضرت نبی رسول لولاجے
دانیال جو پرگھٹ کنیان	حضرت خواجہ حضر ہت دنیا

مخفی مبادکہ شاہزادہ دانیال بن اکبر شاہ بادشاہ در خانہ ہمین شیخ دانیال متولد شدہ بود و بادشاہ بہ ہمنامی شیخ پسر خود را موسوم کرد۔ و شیخ دانیال در سال ہفتدہم جلوس اکبر شاہ کہ زمانہ تولد شاہزادہ دانیال است در اجمیر سکونت داشت۔ و بعد تولید شاہزادہ سالہا در صدر حیات بود۔ و آخر بسال نہصد و نود و نہ وفات یافت ۹۹۹۔ شیخ دانیال از اجمیر نبود اما بسبب غلبہ محبت روحانیت خواجہ بزرگ بیشتر در اجمیر قیام ورزید۔ و در جوار آستانہ عالیہ حضرت خواجہ بزرگ بیشتر در اجمیر قیام ورزید۔ و در جوار آستانہ عالیہ حضرت خواجہ بزرگ باختر سوئے محل سکونت داشت۔ در زمانیکہ حرم محترم بادشاہ را بہ جہت مصائب سفر ناگور و بنظر آنکہ زمانہ وضع حمل قریب تر بود بحکم بادشاہ قیام اجمیر ناگزیر افتاد۔ قصر رفیع و مکان وسیع

برابر حجرہ شیخ بنیاد کردہ بنظر ہمسایگی شیخ کہ خالی از خیر و برکت متصور نبود۔ برائے مولود مسعود
مخصوص ساختند۔ ہنوز آن تعمیر رفیع نشان باقیست و مجاوران روضہ حضرت خواجہ بزرگ
معین الاولیا کہ بجہت جہالت و ناواقفیت حال شیخ دانیال را از اجداد خود قرار دادہ وجہ
ولادت شاہزادہ در منزل شیخ موجب اعزاز و اعزاز خود ہا برگزارند۔ غلط فاش و تقصیر تحقیق
است۔ بر لاف و گزاف ایشان گوش نباید داد و سلسلہ پیران طریقت شیخ دانیال کہ از
کتب ملا فسیط بوضوح پیوست اینست شیخ دانیال مرید راجی حامد شاہ خلیفہ شیخ حسام الدین
مانکپوری خلیفہ شیخ نور قطب عالم بنگالی خلیفہ شیخ علاء الحق بنگالی خلیفہ شیخ عثمان اخی
سراج خلیفہ حضرت شیخ نظام الدین سلطان المشائخ قدس اسرارہم +

شیخ حسن طاہر

خلیفہ راجی حامد شاہ از خدمت سید نور بن حامد شاہ فیضہا در ربود۔ و از اوائل درومندی و طلبی
شعار کردہ بمشائخ و فقرا صحبت گرم داشت غلغلہ و شہرت مشیخت راجی حامد شاہ اصغا کردہ
حاضر خدمت شد بسلسلہ ارادت پیوست و بطلب سلطان سکندر از جونپور بہ دہلی آمد و سکونت
اختیار کرد۔ و در عبادت و ریاضت شاقہ بسر کردہ کافہ انام را رہنمونی منزل حق فرمود و فاتش
درسال نہصد و نہ ۹۰۹ مرقوم است +

مولانا الہ داد چشتی جونپوری

عالم با عمل و فقیہ بے بدل بود ہدایہ و کافیہ و مدارک را شرح فرمود۔ و شرف بیعت و خلافت از راجی حامد شاہ
دریافت۔ منقول است کہ مولانا و شیخ طاہر باہم سلسلہ محبت مستحکم داشت و ہر دو ایشان یاران
ہمدم بودند روزے مولانا الہ داد بطریق طنز در باب بیعت نسبت براجی احمد شاہ سخن ہا گفت
شیخ حسن گفت کہ در صحبت حضرت راجی حامد شاہ افتادہ بملامت نبد آمد لیکن سخن شما

لائق گفتن و شنفتن متصور است. الحاصل مولانا الهداد بصحبت مولانا حسن بخدمت راجی حامد شاه رسیده مسائل چند که حل آن مشکل بود در پیش آورد. و راجی حامد شاه از منصور بمولانا حکایت آورده تفصیل اجمال و تسهیل اشکال بوجه احسن فرمود. همان دم مولانا الهداد سر در قدم آورد و بیعت کرد. و بریاضت و مجاهده اشتغال ورزید. وفات او در سال نهصد و بست و سه مرقوم است رحمة الله تعالی علیه +

شیخ محمد حسن پسر شیخ حسن طاهر

جامع بود میان علوم حال و قال و آیتے بود در مشائخ نسبت و جمال چون از حجرهٔ خلوت بر قضائے مشیخت جلوه میکرد. هر آنکس که نظر وے بروے می انداخت تکبیر میگفت. و در محیط حیرت و محویت غرق میگردید. سلسلهٔ قادریه هم توسط داشت. سالها در مجاورت مدینه نبوی السیر به دن نه ام در انتظار شام زحمت کشیده بعد نماز شام درون حجره رفته بعبادت مشغول شد و حقیقی کار ما کرد. وفات او در سال نهصد و چهل و چهار مرقوم است +

شیخ عبد الرزاق جھنجانه

مرید و خلیفه شیخ محمد حسن طاهر است صاحب کرامات و کشف و خداوند خوارق عادات بود. و به اهل بیت نبوت و ائمه رسالت اعتقاد تام داشت و او را با شیخ امان پانی پتی مباحثه و مناظره بسیار بود. وفات او در سال نهصد و چهل و نه مرقوم است + ۹۴۹

شیخ امان پانی پتی چشتی

اسم گرامی عبد الملک و لقب امان الله مرید و خلیفه شیخ محمد حسن طاهر چشتی نبیرهٔ راجی حامد شاه است در مشرب قلندریه شاه نعمت الله ولی واسطه دارد. در باب مسئله تقریر بلیغ و بیان وسیع داشت

در تصوف و توحید از وے کتب و رسالۂ چند یادگار است بالخصوص رسالۂ اثبات الاحدیت از وے است و نیز بر لوائح مولانا جامی شرح دارد۔ و میفرمود اگر پایۂ انصاف در میان باشد مسئلۂ توحید بر منبر و منار باید گفت و فرمود کہ در اوائل حال بر اثبات توحید دو دلیل داشتم اکنون شانزدہ دارم و میگفت درویشے ما بر دو حال مبنی است۔ تہذیب اخلاق و محبت اہلبیت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و وفات آن جامع صفات در سال نہصد و پنجاہ و ہفت مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ ✤

مولانا احمد شوریانی

از اولاد پیر کبار است و بعلوم ظاہر و باطن مرید و شاگرد شیخ اسحاق بن شاہ کاکو چشتی است و از دیگر بزرگان طریقۂ چشتیہ نیز نعمت و فیض و صحبت حاصل کردہ بزہد و ریاضت عدیم النظیر بود و مشغولی بسیار داشت و وفات او در سال یکہزار و ہی مرقوم است ✤

سید علی قوام

از اہل کمال بود و اصل وے از سادات است و مرید و خلیفۂ شیخ بہاء الدین جونپوری است قبول و فتوح بسیار داشت۔ بہ ہیچ خادم خدمت نمیگفت و زحمت مے کشید و وفات او در سال نہصد و پنجاہ ہجری مرقوم است ✤

شیخ اجودھن جونپوری

پسر شیخ بہاء الدین جونپوری بود کبیر السن و ضعف بنہایت داشت کہ بے دستیاری کسے قوام نمی تواست اما در حالت وجد چنان رقص میکرد کہ جوانان تنومند تحمل تصادم او نمے توانستند وفات او در سال نہصد و ہفتاد و شش مرقوم است ✤

شیخ جمال الدین جمن چشتی

مرید و خلیفه پدر عالی‌قدر خود حضرت شیخ محمود راجن است و نبیره خلافت خاندان منعم از شیخ احمد کهٹو دارد. صاحب وجد و حال و اهل فضل و کمال بود. در یاد حق غلو بسیار داشت. و توکل و حیرت سرو کار. جامع شریعت و طریقت بود و حاوی محبت و محبت دل اغدار داشت و معین اسکبای معین و معاون شکسته دلان درد و محنت. و راهنمای رهروان منزل هیبت بود و سودای عشق در سر و جلوه شاهد حقیقی در بر داشت. سالها در کنج اعتکاف نشست و حصار قلعه پندار و نفس به نیروی ریاضت و محنت شکست. قبول عام و تالیف تمام داشت. جمیع ارباب دل باو مائل بود و صنف مشائخ دیار هند را بر رهنمونی و ارشاد تا به سراپرده قرب و اتصال رسانید. مدام جویان رضای الٰهی و مقلد ارشاد رسالت پناهی بود رحمة الله علیه. زمان وصال سنه نهصد و هشتاد و دو ۹۸۲ مرقوم است و بعضی اختلاف نیز دارند۔

شیخ حسن محمد چشتی

خلیفه اعظم حضرت شیخ جمال الدین جمن است در علوم ظاهر کامل زمانه. و در امور حقیقت و معرفت یکتا و یگانه. آیتے بود از جمال شاهد ازل. و دُر ولیتے بود از معدن علم و عمل. خدیو مشرب چشت و صدر نشین انجمن بهشت بود. صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه و آثار زکیه مشتاق جمال و متحیر منظر حال مجلس سماع دوست تر داشت. درد مند بود و به احوال مستمندان و رع طلب می پرداخت زمان وصال پاک در سال نهصد و هشتاد و دو مرقوم است۔

حضرت شیخ محمد چشتی

مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود خواجه شیخ حسن محمد است امین امانت هائے اولین و آخرین و صاحب

اموال خزائن صفوت یقین صاحب زہد و ورع خلاصہ آفرینش و آرایش اصل و فرع برگزیدۂ خاص بارگاہ الٰہی مہبط انوار و اسرار نامتناہی صاحب جمال جمیل الشیم۔ کریم النفس کرم مجسم بود شب زندہ داشت پیدا ام در حالت سکر و ذوق زندگی میکرد و دوست محنت و عدو راحت بود صاحب مرات ضیائے آوردہ است کہ چون بغایت سبب محبت و ارادت بنظر زیارت عتبات عالیات در مصر دہلی فائز شد بر مرقد مبارک حضرت خواجہ نصیر الدین محمود نصیر الاولیا رسید و دولت پابوس دست داد مصلائے سنگ مرقد شگاف پیدا کرد و حضرت شیخ محمد درون مزار داخل شد چون بیرون آمد نان و حلوا در دست بود۔ و نعلین و عصا و خرقہ و مصلائے کہ در پہلوئے خواجہ نصیر الاولیا پیوند زمین کردہ بودید۔ باو مفوض گشت۔ از ان روز ہر آنکس کہ بروئے او میدید وارفتہ حال و پروانۂ جمال میگردید۔ مولد او احمد آباد گجرات است و زمان وصال پاک در سال نہصد و پنجاہ و شش مذکور رحمۃ اللہ علیہ ✦

شیخ علاء الدین بن شیخ نور الدین اجودھنی

از اولاد حضرت خواجہ فرید الدین فرید الاولیا است صاحب اخلاق حمیدہ و اوصاف پسندیدہ جامع علم و حلم و با اہل دنیا سروکار نداشت و از جملہ کمالاتی حظ النفس و آسایش چیزے بخود راہ نمیداد۔ او را فرید ثانی میگفتند و بر حمایت حضرت خواجہ قطب الاولیا توسط داشت در سال ہشتصد و ہفتاد و دو فوت شد ✦

شیخ جلال الدین قریشی

بتحقیق رسید کہ در بیعت کرام شیخ وقت بود۔ با مشرب چشتیہ داشت و بباطن سلوک کامل ظاہر خدمت بیشتر در ویرانہ بسر مے برد۔ و از لباس بقدر ستر عورت کفایت کردہ بود۔ و علوم معقول و منقول رسمے و حقیقی ہمہ بر نوک زبان داشت میفرمود یک مرید ہشام نام دارم کہ

در کوہ و جبال ہر سو میزد۔ و اکثر میخواند ع

خام بُدم پختہ شدم سوختم

صاحب الاخبار الاخیار نشر مود کہ در اوائل او را عشق مجازی در سر بود۔ و در اندک زمان بعشق حقیقی گرفتار آمد۔ وفات او در سال نہصد و چہل و ہشت منقولست +

سید سلطان بہرائچی

درویش صفا کیش و مرد با ہمت و مروت بود مرید شیخ علاء الدین جودھنی است و از خاندان شطاریہ نیز تعلق داشت پیرہن قصیر و حشمت دستگیر او بود گویند ہندو زنے در سرسودائے اسلام آوردہ بود۔ قبیلہ او پیش بادشاہ فریاد برد۔ بادشاہ با و گفتہ فرستاد کہ از زنے مذکور مفارقت اختیار کند۔ او تیغ در کمر بست و از خانہ بیرون آمد۔ و جواب داد کہ زن مذکور مسلمان شدہ است باز تصرف کافران در آن جائز نباشد پیادگان شاہی باستماع ایں معنی دم در خود کشیدند و دیگر ہیچ نگفتند۔ وفات او در سال چہل و نہصد مرقوم است +

شیخ یوسف معروف شاہ جوسی

بحضرت خواجہ فرید الدین فرید الاولیا نسبت آبائی دارد خرقہ و کرامت در ورثہ داشت باشارہ غیبی عازم بیت اللہ شد۔ و آنجا بمدینہ نبوی حاضر دا بعد حصول شرف زیارت ہنگام معاودت در آسیر آمد و اہل و عیال را از وطن طلبداشتہ سکونت بر ہانپور اختیار کرد وفات او در سال نہصد و پنجاہ مذکور است +

شیخ نظام الدین چشتی

پسر شاہ یوسف چوسی است گویند کہ او دہ سال در شکم مادر معتکف ماند۔ او بسفر حجاز

ہم رفتہ بود و بشرف بیت اللہ و بیت النبی مشرف گردید او صاحب خرق و کرامات بود و آثار جلیلہ
از وے بظہور آمدند وفات او در سال نہصد و ہشتاد و پنج مذکور است +

شیخ حمزۂ ہرسو قریشی

از اولاد شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی است و سلسلہ پیران او بخواجہ سید محمد گیسودراز
سے پیوندد۔ صاحب کشف و کرامت و اہل عشق و محبت بود۔ در اوائل در خدمت ملوک نساک
بود بالآخر بارادۂ غیبی ترک گفتہ بزیارت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا در مدینۃ الولایت
اجمیر آمد و در انجا بہ شیخ حمزہ مجذوب کہ ہمنام او بود و طریقہ مجذوبانہ داشت ملاقی شد
و انعام باطن یافت و از ان بعد از شیخ احمد مجد شیبانی انتساب کرد۔ و در قصبۂ ہرسو۔ کاز
نارنول قریب سہ فرسنگ است طرح اقامت انداخت و سادات در ہرسو کہ از علوم بے بہرہ
دار یا سداری وضع آوارہ بودند تربیت فرمود۔ از کشف و خوارق او حکایتہا دارند کہ درین
مختصر گنجائش ندارند وفات او در سال نہصد و پنجاہ و ہفت منقول است رحمۃ اللہ تعالے علیہ

میر سید عبد الاول

مرید اولاد خواجہ بندہ نواز گیسودراز است از علوم معرفت بہرہ وافی داشت و تصانیف نیز دارد
و بر صحیح بخاری شرح و حاشیہ نوشتہ۔ اکثر بہ نواح دکن و گجرات رفت و بزیارت مدینہ منورہ
و مکہ معظمہ مشرف گردید وفات او در سال نہصد و شصت و ہشت مرقوم است +

شیخ مہتا گاگرونی

درویشے کامل و صاحب حال بود و تربیت از روحانیت خواجہ بزرگ معین الاولیا حاصل
کردہ آوردہ اند کہ او تا مدت بست سال خدمت مزار کردہ جاروب کشی اختیار نمود۔ بعد آن

باشارہ روحانیت حضرت خواجہ بزرگ مختص گشتہ بقصبہ گنگوہ رفت و سکونت ورزید وفات او در سال یکہزار و سہ بوقوع آمد

مولانا عبد اللہ سلطانپوری

از اکابر علما و اعاظم فقہا بود و تشرع و عارفت و تورع در سیصال بقرو بدعت بسیار کوشیدے در اوائل زمان بخطاب مخدوم الملک ممتاز بود اما چون اکبر بادشاہ دین الہی ایجاد نمود و شمس پرستی اختیار کرد شیخ با او در جہاد گرم شد و از صحبت بحکم او حکم اخراج از دیار ہند صادر گشت ناچار سفر حجاز اختیار کرد چون باز آمد او را مسموم کردند و در سال یکہزار و شش وفات یافت رحمۃ اللہ تعالی علیہ

شیخ جلال کالپی

در عہد شیر شاہ بادشاہ بامارت منصب بود اما ہمہ دولت دنیا را ترک گفتہ بسلسلہ بیعت منتہ حضرت شاہ محمد چشتی مشرف گردید و بجاہدے دیگر نیز رفت و فیضہا برد وفات او در سال یکہزار و سیزدہ مرقوم است

شیخ قاضی خان ظفرآبادی

مرید و خلیفہ شیخ حسن طاہر است صاحب استطاعت و کرامت بود مفرموقتا بہ سی سال جہانگیر و دیگر بادشاہان دیہات با و میداد اما قبول نکرد و توکل بسر برد آخر بہ شیخ عبد اللہ پسر او فرمان بطریق پیشکش فرستادند او ہم انکار کرد و چیزے نگرفت قاضی خان در سال نہصد و ہفتاد منقول است رحمۃ اللہ تعالی علیہ

شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن طاہر

خلیفہ اعظم قاضی خان است از مشاہیر شیوخ بودہ است و در تقلید علم یقین و تعمیل شرع یگانہ روزگار و شہرۂ آفاق بود و بر خلق خدا شفقت بسیار کرد۔ و در پایہ علم و صبر بلند پایہ بود و خلق کثیر از فیض صحبت او بخدا رسید و جمعے در ذیل حمایتش بر خصم پندار مظفر و منصور گردید۔ وفات او در سال نہصد و ہفتاد و پنج مذکور است رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ سعدالدین خیرآبادی

مرید و خلیفہ شاہ محمد مینا است و در آداب شریعت و طریقت احتیاط عام و دستگاہے عظیم داشت صاحب تصرف و تعلق باطن بود و بسماع بسیار غلو داشت و در علم نحو و فقہ و اصول صاحب تصنیفات عالی است۔ او را مریدان و متبعان بسیار بودند۔ از جملہ ایشان شیخ صفی صاحب وجد و حال و اہل فضل و کمال بود۔ و شیخ مبارک سندیلہ جامع شرع و طریق و سرمست صومعہ کشف و تحقیق بود۔ وفات مخدوم شیخ سعد در سال ہشتصد و ہفتاد و دو مذکور است +

میر سید محمد کالپی

در اوائل از میر ابوالاعلی نقشبندی بصحبت بود۔ چون بہندوستان آمد و بزیارت مرقد مطہر حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء در مقام اجمیر مشرف شد باشارہ روحانیت حضرت خواجہ طریقہ چشتیہ اختیار کرد و فیضہا دریافت و بمراتب اعلی رسید و در وجد و سماع مشغولی بمرتبہ نہایت داشت و ہر سال بزیارت مزار فیض آثار حضرت خواجہ مے آمد و خدمتے مے کرد۔ وفات او در سال یکہزار و سی و یک مرقوم است +

سید عبد الجلیل چشتی

برگزیدهٔ آفاق بود و بظاهر دست بیعت بکسی نداد اما از روحانیت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا تربیت یافته در شجره که بمریدان خود میداد بلا واسطه کسی بحضرت خواجه سلسلهٔ خود پیوند میکرد وفات او در سال یکهزار و چهل و سه مذکور است ◆

شیخ محمد عبد الرشید جونپوری

سلسله ارادت او بچند واسطه بشیخ حسام الدین مانکپوری منتهی میشود و از دیگر حضرات طریقت نیز انعام و اکرام یافته از اکمل مشائخ عهد خود بود در آغاز تدریس میکرد و در آخر از همه گذشت صاحب تصانیف بود ذکر جهر دوست داشت شیفتهٔ صحبت و وارفتهٔ سماع بود اشعار هم میسرود و تخلص شمسی میکرد وفات او در سال یکهزار و پنجاه و پنج مرقوم است ◆

شیخ احمد گیسو دراز

صاحب حال و قال و وجد و سماع بود بمباحثه و مناظره اکثر می پرداخت و مسائل علانیه میگفت پیرو طریقهٔ چشتیه بود و با خواجه سید محمد گیسو دراز نسبتی خاص داشت ازینجهت بدرازی جعد و گیسو مائل بود وفات او در سال یکهزار و پنجاه و هشت مرقوم است ◆

پیر محمد سلونی

جامع علوم صوری و معنوی بود سلسله او بواسطه شیخ عبد الکریم بشیخ حسام الدین مانکپوری میرسد مریدان او صاحب کمال بودند حلقه با رجوع بود و قبول عام داشت در دیار لکهنو شیخ عهد خود بود وفات او در سال یکهزار و هفتاد و چهار مرقوم است ◆

شیخ پیر محمد لکھنوی

درویش صاحب کمال ومتوکل وبشرف زیارت حرمین شریفین مشرف اصل او از جونپور است اکتساب
علوم دین از علماء دیار دہلی ولکھنو بجد غایت رسانیده ودر بیعت شیخ عبداللہ سیاح چشتی
معزز ومکرم شد وخرقہ بخشش کامل ربود وفات او در سال یکہزار وہشتاد ہجری بوقوع آمد

حضرت شیخ یحییٰ مدنی چشتی

خلیفہ اعظم حضرت شیخ محمد چشتی است تکمیل علوم دینیہ در مدینہ منورہ بمہر رسانیده
صاحب وجد وحال عادی فضل وکمال مرجع اولوالارباب وملجای اصحاب صداقت
تا سبب بود صاحب تالیف وتصنیف است آیہ نور وصدرنشین بزم قرب وحضور بود دیده
بینا وگوش شنوا کہ کمال مرتبہ عارفی است او را حاصل بود شکر راحت وشکایت زحمت
پیش او ہموزن بود ہر آنچہ میگذشت بران قانع بود در یاد حق از خود فراموش ودر
سکر باده وحدت بیخود ومدہوش سالہا بریاضت ومجاہده کار فرمای میکرد ومدتے
در گوشہ تنہائی وزاویہ اطاعت بنشست جمعی غفیر وخلق کثیر انعام واکرام از باده فیضش
مند بود وبسیاران از کلبہ تیره وتار جہل وانکار برہنمونی او تا بمنزل عرفان واقرار رسانیده
گردیدند مریدان ومنتسبان او از بس صاحب خرق وکمال بودند ودر دیار گجرات علم
صفوت وطریقت برافراشتند ودر دیار ... ان الیقان را فروغ داده آورده اند
کہ از ہر کہ ومہ ہمہ مشتاق او بودند ... آنجا وبرحق ... شده وفات
... است وحالا صم موجود است ودر سال یکہزار ویکصد وچہل ویک ہجری
مشغول ذکر بود رحمۃ اللہ علیہ

حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی

بن حاجی نور الله بن شیخ احمد بن شیخ حامد از اولاد حضرت امیر الاسلام شیخنا ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه - اصل آبای وی از ترکستان است - پدر بزرگوار او بزمان دولت شاهجهان بادشاه در دهلی فائز شد - حضرت شیخ کلیم الله را شرف بیعت بواسطه حضرت شیخ یحیی مدنی است در علوم دینی شهره آفاق و در ریاضت عبادت طاق بود آمده اند که با حضرت شیخ ابو الفتاح قادری هم نسبت داشت و همچنین در صحبت او بسر برد و نیز خرقه نقشبندیه از خدمت امیر محترم لاهوری در بر راست کرد - در مجلس سماع بسیار خرم و احتیاط میفرمود - واحدی از سلسله غیر اندر آن وقت باریاب نمی شد - و در خانقاه مسدود میگردید جمع گم گشتگان راه و متفحصان غیر آگاه را چراغ هدایت بنمود - و از تاریکی گم گشتگی و غیر آگهی بر آورده در طلعت جاوید کامرانی فائز گردانید - آثار عالی و اطوار متعالی داشت تلقین و ارشاد اهل الله بسیار میکوشید - گرمی صحبت او احتراق عشق و التهاب محبت میان جان پیدا میکرد - دل مشغوف در بر و دقائق مکشوف پیش نظر داشت از راحت و استراحت بیزار - و با درد و محنت محبت سر و کار - امام الطریق - سرشار باده تحقیق و جام رحیق بود - به رفاه - استکراه و خصومت و منازعت با جمعیت و جاه داشت زمان وصال او در سال یازده صد و چهل و دو مرقوم است - مرقد پاکش در شاهجهان آباد در فضای بازار خانم متصل به حصار سنگ سرخ است - بزمان شورش دهلی مجرد احاطه منهدم شد قبر باقیست - فهرست اسماء خلفایش اینست

فهرست خلفاء

شیخ نظام الدین اورنگ آبادی - سید محمد حسن - حافظ محمود - شیخ جمال الدین شیخ حامد سعید

قاضی شیخ عبدالولی ۔ شاہ ضیاء الدین ۔ شاہ اسد اللہ ۔ شاہ جلال الدین ۔ شاہ مداری ناگوری ۔ محمد ہاشم ۔ آوردہ اند کہ حضرت شیخ تصانیف بسیار بود ۔ تفسیر قران القرآن سواء السبیل عشرہ کاملہ کشکول واقعات کلیمی الہامات کلیمی وغیرہ ۔ از حضرت شیخ چہار پسر و پنج دختر بودند ۔ حافظ حامد سعید ۔ حافظ فضل اللہ ۔ احسان اللہ خواجہ محمد ۔ نام دختران بی بی رابعہ کہ بہ محمد ہاشم خلیفہ حضرت منسوب شدہ ۔ بی بی فخر النسا کہ بہ شیخ عبدالرحیم منسوب بود ۔ بی بی زینب کہ در حبالہ عقد شاہ میر در آمد ۔ و نیز دختر چہارم بعد فوت دختر اول بسلسلہ زوجیت محمد ہاشم پیوستہ بود ۔ و حال دختر پنجم از نظر نگذشت و اینہمہ فرزندان دو دختران از بطن خاتون دوم در معرض وجود آمدہ بودند ۔ قطعات و ابیات در تاریخ وفات حضرت شیخ رحمۃ اللہ علیہ ؎

موسیٰ امت کلیم اللہ عصر
بود مقبول دو عالم از قبول
سال وصلش ہاتف از کلک جلی
زد رقم شد حشر با آل رسول

ایضاً

فضل و کمالش بیش بودہ
مرہم قلب ریش بودہ
سال وصالش گفت ہاتف
قطب زمانہ خویش بودہ

ایضاً

چو از دنیا بفردوس برین رفت
پئے گلگشت خلد جاودانی
دو تاریخش بہر سال وصلش
برآید مدعا از وے چو خوانی
یکے موسیٰ ثانی کاشف دین
دگر عرفان دین موسیٰ ثانی

حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی

جامع علوم شرع و طریق جلائے اسرار عرفان و تحقیق ۔ مرجع الفقراء ملجاء العرفا بود

وجد و سماع را دوست داشت۔ و در محیط حیرت و ہیبت مستغرق سلسلہ نسب پاک او بہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ منتہی میشود۔ و از نبیرگان شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی است۔ آوردہ اند کہ بطلب علم بخدمت حضرت شیخ کلیم اللہ حاضر شدہ بعد از فراغ علوم ظاہر در تحصیل امور باطن التساب کرد و محنت و ریاضت شاقہ کشیدہ مرتبہ بکمال تکمیل رسانید و بہ آثار رفیع و اطوار وسیع و مقامات بلند نشان ارجمند خرقہ خلافت برافراشت و قبول عظیم و دستگاہ کلیم داشت۔ و در دیار دکن نزول کرامت فرمودہ در بلدہ اورنگ آباد دکن سکونت اختیار فرمود۔ و طالبان راہ یقین و اعیان اشراف دین را بہ رہبری الیقین و ارشاد بمنزل مقصود رسانید۔ صاحب تصانیف بود اشہر تصانیف او رسالہ نظام القلوب است۔ فہرست نام نامی خلفائے گرامی اینست

فہرست خلفا

خواجہ کامگار خان۔ محمد علی۔ خواجہ نور الدین۔ مولانا فخر الدین۔ سید شاہ شریف۔ شاہ عشق اللہ۔ غلام قادر خان۔ محمد یار بیگ۔ محمد جعفر۔ شیر محمد۔ کرم علیشاہ وغیرہ اینہا کہ فہرست ایشان معلوم نشد۔ زمان وصال پاک در سال یازدہ صد و چہل و دو و مرقد و مرقوم مطہر در بلدہ اورنگ آباد ملک دکن مسجود انام و ملجائے عوام است۔ آوردہ اند کہ حضرت او را با حضرت شیخ کلیم اللہ محبت و مؤانست بمرتبہ عشق بود۔ چنانچہ بعد وفات شیخ در گوشہ خمول و عسرت و محنت و در کنج تنہائی و فراق چندے بسر بردہ بود کہ تقاضائے طلب او بمطلوب حقیقی در رسید۔ و مزید بر آن زحمت مفارقت و مہاجرت پسند یار محرم بجہت اتمام محبت ظاہر امراض جسمانی عارض حال شدند۔ و قریب تر از زمان رحلت شیخ محمل زندگانی ازین سرائے فانی بعالم قدس جاودانی بربستند رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ۔ و صاحب مناقب فخریہ آوردہ است کہ دران زمان کہ شیخ نظام الدین بخدمت شیخ کلیم اللہ اکتساب علوم میکرد روزے حضرت شیخ از مجلس تدریس برخاستہ و درون حرم سرائے رفتن

میخواست کہ شیخ نظام الدین از جائے خود برخاستہ نعلین در قدم حضرت شیخ نہاد و عرض کرد

سپردم بتو مایۂ خویش را　　تو دانی حساب کم و بیش را

حضرت شیخ رحمان حضرت شیخ یحیٰے مدنی یاد آمد کہ بوقت عزیمت سفر حجاز فرمودہ بودند کہ جوانے زیبا منظر نظام الدین پیش شما در مجلس تدریس خواہد آمد۔ شعر مذکور بر زبان حال خواہد آورد۔ شاید کہ اوطاہر تشریف خلافت و شرف بیعت مشرف بکنید۔ وایں ہمہ نعمت و کرامت و نسبت کہ بشمار سیدہ است حق او است۔ ازان روز حضرت شیخ بدرجہ غایت متوجہ گردیدہ دراندک زمان شیخ نظام الدین را بمرتبہ کمال رسانید+

خواجہ فخر الدین رحمۃ اللہ فخر جہان چشتی دہلوی

سند الاصفیا۔ قدوۃ الاولیا امام المتقین صدر الولایت محبوب رب العالمین محب الٰہی خواجہ فخر الدین فخر جہان چشتی دہلوی قدس اللہ سرہ العزیز فرزند ارجمند و خلیفہ حضرت خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی است۔ عالم علوم صوری و ماہر رموز معنوی بود۔ ہنگام ولادتش خواجہ کلیم اللہ خرقہ و کلاہ خود بایشان ارزانی داشتہ بود۔ و در سن شانزدہ سالگی از علوم عقلی و نقلی بہرہ یاب شدہ بکسب ریاضت و عبادت اشتغال فرمود۔ و برہمونی کافہ انام سعے موفور مرعی داشت و بذیل ظل اعطافش جہان جہان برکات حسنات بر جہان و جہانیان نزول فرمودہ خلائق از خوان نعمتش بہرہ یاب شدہ ناصیہ ارادت بر سنگ آستان پاکش سے شود۔ دران زمانیکہ بزیارت روضہ حضرت خواجہ بزرگ اجمیر فائز شد بعد از ادائے فرائض خدمت مزار بسوئے خانقاہ شریف کہ جانب دکن از مسجد بزرگ شاہی واقع است توجہ فرمودہ با حضرت صاحب سجادہ کہ از اولاد پاک حضرت خواجہ بزرگ رض بودند تا دیر بپایہ دوستی و قدم یکجہتی برجا داشت و بعد ازیں اثنا فضائل و حقیقت آگاہ شاہ رشید الدین کہ از نبایر پاک حاجی حرمین شریفین حضرت خواجہ یحیٰے امانی تحرامیست

رحمتہ اللہ علیہ پانچ فرمود و با خواجہ فخر جہان مع پیرزادہ بر جادہ مصافحہ و معانقہ کردہ بجا نشستند
دران زمان و مکان از فیض کلام و اثر کمال و دیدار و در محو جمال۔ متحیر مقال بودند۔ و از
بندگان خدمت ہیچ یکے را کسوت سعادت در بر و آئینہ صفا و صفوت پیش نظر بود و ہمہ ایں
صحبت حضرت پیرزادہ برجادہ شیخ المشائخ سید صبغۃ علی احمد چشتی اجمیری بنسخہ شرح ملا نجد
حضرت خواجہ فخر جہان گزرانیدہ بود۔ الحیث قال فی مخبر الاولیاء۔ مریدان معتقدان خواجہ
فخر جہان را پایان نیست۔ وصال پاکش بہ سنہ یازدہ صد و نود و نہ ہجری
بوقوع آمدہ و در دہلی کہنہ بجوار مزار فائض الانوار حضرت خواجہ بختیار ریاست یافت رحمتہ اللہ علیہ
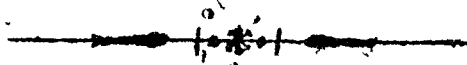
آفتاب فلک ہدایت نیر اعظم برج ولایت شاہنشہ کشور غوثیت و قطبیت فخر العارفین مظہر
انوار الصمد حضرت خواجہ نور محمد مہاروی قدس سرہ ٭
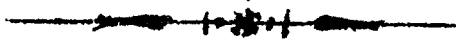
اسم گرامی ہبل بود و لقب پاک نور محمد کہ از حضرت خواجہ فخر جہان یافتہ بودند۔ نقل است اگر گوشہ
چشم محبت حضرت خواجہ فخر جہان بحق ایشان روز افزون بود۔ چون اینمعنی مشتہر و مشہور شد
زمرۂ از مریدان خدمت خواجہ فخر جہان میخواست کہ بجمال جمیل خواجہ نور محمد تسکین دیدار
طلب نمایند تا بحیلۂ دعوت خواجہ فخر جہان در کمین گاہ مدعا بنشست۔ وقتیکہ ما حضر آوردند
و ہر یکے بشغل خوردن استعداد کردند این مذکور از حجاب غرفہ میدید۔ چون نظرش بجمال
حضرت خواجہ مہاروی افتاد بچشم ظاہر از حسن صورت معرا دیدہ۔ در دل اندیشہ
کرد کہ میلان خاطر خواجہ باین منظر چیست ۔ ۔ ۔ ازجہت لقبور آن حضرت خواجہ
مہاروی بکشف باطن آگاہ شدہ فرمود۔ مائی صاحبہ۔ خواجہ فخر جہان کہ بحسن جسوم
فریفتگی و شیفتگی دارند۔ چشم ناقص بدین معذور است لیلی را بچشم مجنون باید دید
نقل است کہ وقتے حضرت خواجہ مہاروی عریضۂ بطلب اوراد کہ بخواندن آن دولت بایابی

مجلس رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم۔ روزے باشد بخدمت حضرت خواجہ فخر جہان ارسال نوشتہ
بودند با سخنش ہر آنچہ از حضرت ایشان کتابت رسیدہ بود اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم
با تفصیل یاران و سلوک یاران در قید قلم خواہند آورد و صحبت بے اثر ہاست از صحبت
خشک مزاجان متنفر خواہند بود۔ مے باید کہ صحبت شما در حق ایشان اثر کند۔ و از ورطہ
غفلت بدر آیند۔ یک آدم کہ از شما نام خدا آموزد۔ بہ از عبادت لازمی شما است۔ بیچارہ
محمد اکبر تکلیف کشیدہ تا اینجا آمد۔ و دو بار کہ مراسلہ شما آن صاحب سلامت رسانید
حق تعالے جزائے خیرش دہد در دین و عقبے۔ و ما ورا گاہے سماع مے شنوند۔ یا بالکلیہ
قطع کردہ اید گاہ گاہ شنیدہ باشند۔ بے ساز و عمل توجہ را گرم کنید یعنی مراقبہ ہمراہ
یاران مے کردہ باشند۔ بہ نیت اینکہ گرمی ایشان در جلسہ اثر کند۔ تبعیت کہ مرید میکند
شاگرد نمیکند۔ عادت اللہ ہمین تیرہ جاری شدہ است پس ہمین تیرہ باید رفت کیفیت
خود چہ نویسد۔ قال ہم ضعیف چہ جائے حال۔ مگر از دعائے صاحب حال تمنا دارم ع
ہوائے وصل تو دارم اگر خدا خواہد + درودے کہ معتد برائے رویت
جناب نبوی صلی اللہ علیہ وسلم است۔ نوشتہ میشود۔ طریق خواندن این است نماز فجر
بوقت اول بخواند۔ و بعد آن درود را خواند۔ بلا تعین عدد تا اشراق یک جلسہ کند الا
دوم و سوم بوالدہ خود البتہ خواہند گفت درود شریف اینست۔ بسم اللہ الرحمن الرحیم
اللھم صل علی سیدنا محمد النبی الامی و علی آلہ و اصحابہ و اھل بیتہ کلھم بارک
وسلم و صل وسلم علیہ یعنی بغیر او بخواند و بارک وسلم نخواند محاربی ایام محبت
خیر الانام صلوٰۃ اللہ علیہ موجب شکر و ثنا است کہ حق تعالے آن محب حقیقی را بہ فیوضات
ذاتی مستفید ساختہ اتباع حقیقت خویش سراً و جہراً عنایت فرماید و بدرجہ تکمیل رساند
ایماے برائے ترقی برزخ رفتہ لصد ابرائے استرضائے شریف در تسلیم مفید میبارد
حالا این قدر جرات نمیکردم بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ اول سالک بجانب سینہ منورہ شرقیہ

زادہا اللہ شرفاً و تعظیماً۔ متوجہاً بالقلب و الوجہ نشینند و از سائر اطراف شعور خود را کشیدہ بہمان یک طرف ہمت خود صرف نمایند۔ و از مدینہ منورہ و روضہ مقدسہ کہ عبارت از سقف و جدار است و از ان ہم مضجع متبرکہ و از ان ہم جسد شریف متوجہ باشند و این درود بخوانند

اللہم صل علی سیدنا محمد النبی الامی و الہ و اصحابہ و اھل بیتہ و بارک و سلم

وصل وسلم علیہ و علیہم۔ اول نفس خود را حبس کنند و در یک حبس بست و یکبار ادا کنند۔ ہمچنین تا نہ نفس و طریق خواندن بہ نہج دیگر انیست کہ مستقبل قبلہ بہ نشینند جسم نور از خود جدا ساختہ در جسم نوری شیخ خود فانی کنند و صلواۃ مذکور لک مرتبہ بخوانند شغل مفید امر شریف با احمد را الطرف است بگویند۔ یا محمد را الطرف چپ در دل ضرب یا رسول اللہ زنند و ضرب را الطور اسم ذات زنند و السلام و الاکرام میان محمد اکبر مرد غریب و محب صادق است امانت در حق ایشان خواہند کرد چندے در خدمت خود دارند۔ و مزاج ایشان دریابند بکر توجہ فی الجملہ حاصل اعتقاد در خدمت شما بسیار وارد پس ہمہ دارند۔ و درین ہر دو عمل مذکور شما مختار اند ہر کرا کہ خواہند تعلیم کنند فقط

حضرت خواجہ مہاروی این دوہرہ بسیار میفرمود۔

دوہرہ

بھلے ہوتی ہر میری سر ٹلی بلائے — جیسے تھے ویسی بنے اب کچھ کہا نجائے

و این بیت ہم بسا اوقات بزبان معجز بیان میفرمود۔

بیت

مگو کہ پیر شدی ذوق عاشقیت نماند — شراب کہنہ بما مستی دگر دارد

و لہ

تا مست نگردی نکشی بار غم عشق — آرے شتر مست کشد بار گران را

میفرمودند کہ انسان کامل جان عالم است۔ و فوت شدن او فنائے تمام عالم فرمود

معصیت منافی وحدت نیست. ہر کس را کہ اعتراف وحدت بر زبان و صداقت آن
در دل باشد دیگر سیئے نیست کہ موجب زوال وحدت او گردد. روزے کسے این بیت
در خدمت التماس کرد. شعر حافظ ؎

نقاب و پردہ ندارد نگار دلکش ما ... تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

فرمودند اگر پردہ باشد، پردہ بردارد غیر ہستی موہوم پردہ دگر نیست. فرمود حصر انجام بایمان
است شفاعت خواجہ شفیع الانبیا ہم موقوف بر استقامت ایمان باشد. شخصے پرسید کہ
جسد اولیا در گور چہ حالت دارد. فرمود جسد اولیا حکم بر روح دارد. و جسد ایشان را
بمجاورت روح نگاہ دارند. چنانچہ عالم ابدال آنکہ طیار باشند بہ جسد پرواز کنند. دلیل
اینست کہ قوت روح ایشان بر گرانیِ جسد غلبہ دارد. از ین رو مرگ اولیا محض از چشم ظاہر پوشیدن است. فرمود اہل شہود
اما آنکہ بوجود انکار دارند از مقام شہود منزل بعیدے جا دارند و الا نہ اگر بمقام شہود صعود بودے از وجود ہم انکار نہ کردے.
در آن وقت خلیفہ اعظم حضرت نفی رحمہ نارووالہ زمین خدمت بوسیدہ التماس نمود
کہ کسانیکہ مساوب باشند از انکار وجود ہم خبر ندارند. فرمود این ہم درست باشد. اما
مشاہدہ ایشان مظنہ است کہ آن را مشاہدہ پندارند. وگرنہ ہمعنی از دائرہ امکان عقل
خارج است تا کسیکہ ملتان و لاہور دیدہ باشد. ازان تجدد انکار گراید. شخصے پرسید
کہ درد و نفسانیت را ہم دوائے ہست. فرمود آرے اگر کسے بکند. اما ہر یضے بیم
کہ طالب علاج کند. باز عرض کرد کہ من خود مریضم لیکن نمیتوانم استعلاج کنم. فرمود
این ہم غنیمت است کسیکہ خود را مریض میداند گاہ بیگاہ درمان پذیر باشد. فرمود کہ
شغل پاس انفاس را باین ترتیب باید کرد کہ ضمہ ہاء اللہ را باشباع بخواند تا حرف واو
پیدا آید و در وقت نفس اللہ بہ دم گویند یعنی دم لسانِ دل باشد و در وقت جذر
نفس ہو دم گویند ہمان یعنی و ترتیب یعنی بوقت جذر نفس اللہ و بوقت دم بالا بردن
ہو بگویند کہ مرغوب و مطبوع نیست و حکمت الصاق زبان بہ ارتفاع کام ہنگام ذکر

پاس انفاس معین توجه است میسر مود خواجه کلیم الله جهان آبادی فرزندان ارجمند در سلسلهٔ قادریه
شرف بیعت بخشید. و میفرمودند که طریقهٔ چشتیه مبنی بر مشقت و ریاضت است و دامن
حضرت غوث الاعظم وسیع و فراخ است که همه را میپوشد. فرمود سؤر المؤمن شفاءٌ مخصوص
بمومن کامل نیست بلکه بحق عوام گنجائش دارد. اما امتیاز نیست که علی قدر ایمان شفا میرسد
زیرا که از ایمان هیچکس کلبه علماء نیست. شخصے پرسید که علما تعظیم کفار نمیکنند اما اهل الله که تبجیل کافر و مؤمن
یکجا باشند. حالانکه در طریقت و شریعت مخالفت نیست. فرمود آرے در شریعت و طریقت خلاف نباشد. اما اختلاف در
فهمیدن است و صنف علما و طائفهٔ اهل الله هر یکے را بر ورزش جدا دولت است. آنانکه عظمت کفار نمیکنند نظر بر
کیفر کردار ایشان میکنند که چشم عالمان عن فی غیر از اسباب ظاهر چیزے بدن نمیبینند. و اهل الله تعظیم حقیقت انسان
روا دارند زیرا که در نظر اهل الله حقیقت ایشان نیک میباشد. نقل است وقتے حضرت خواجه مهاروی در کوٹ مٹھن
تشریف آوردند مولوی احمدی که فاضل عدیم المثال بود حاضر خدمت شد و التماس نمود که حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین گیلانی
قدس الله سره آورده است که طَعَامُ المُرِیدِ حَرَامٌ عَلَی الشَّیخِ. پس حضرت شما از کدام وجه
دعوت مریدان چسان باشد. فرمود که از صنف مریدان عالم مثل حضرات اصحاب
رسول کسے کمتر باشد و از جمله مشائخ به سید کائنات صلی الله علیه وسلم هیچکس پیر
و از آن رو که حضرت سید البشر علیه الصلوٰة والسلام دعوت اصحاب بطیب خاطر
قبول میفرمودند. بناءً علیه برائے ما و یاران طریق ما همین صحبت بمرتبه سنت است.
بشنفتن جواب مولوی احمدی لب حسرت گزید. و بجال خود سکوت ورزید.

مولانا سید شاه نیاز احمد چشتی

خلیفهٔ معظم و محبوب محترم خواجه فخر جهان رض است صاحب راز و نیاز. و خداوند سوز و گداز در علوم
ظاهر یکتائے زمانه و در باب کشف و کرامت عجیب المثال و یگانه. به سماع بسیار غلو داشت
و بوجد و استغراق بمرتبه غایت مانوس بود. جمعے کثیر از بلاد و امصار دور و دراز در بند ارادت و

قید محبت او گرفتار بودند۔ و بسیار طالبان جلوه شاهد حقیقی را بمنزل حق رسانیده آورده اند و قدرت
پدر بزرگوارش ازین کهنه رباط را به دار السرور بقا محمل زندگانی بربست۔ حضرت شاه در زمان
غیر آگهی و خوردی بود۔ و در زیر دامن پاک والده ماجده خود که رابعه عصر بود۔ تربیت و پرورش یافت
و چون زمان آگهی دست داد۔ در سن نوزده سال بخدمت حضرت خواجه فخر جهان شرف بیعت
حاصل کرد۔ و بالتفات و توجه خواجه در اندک زمان تکمیل کرده به تشریف خلافت و مثال اجازت
و ارشاد مامور گردید۔ و لوائے مشیخت و عظمت در صحن عالم برافراشت۔ و نیز حضرت شاه را
واسطه ارادت به جناب شاه عبد الله بغدادی قادری متحقق و متیقن است۔ حضرت شاه را
نظم بسیار است۔ کلام دل گداز و مضامین توحید در باب عشق و محبت و سلوک معرفت بسلک تنظیم
دارد۔ چنانچه دیوان نیاز که در زبان هند و عجم معروف است۔ از حضرت شاه مرغوب عام
و مطبوع تمام است۔ و در مجلس صوفیان حق آگاه اکثر غزلیات دیوان بر زبان می آرند۔ و حظ
وافی و حلاوت کافی مے یابند۔ وفات آن جامع کمالات در سال یکهزار و دوصد و پنجاه (۱۲۵۰)
مرقوم است۔ رحمة الله علیه۔ خلفائے حضرت شاه بیشمار بودند و هر یکے عاشق موالے و مولع
و متورع اما بر جادهٔ خلافت و ارشاد جانشین و صاحب مقام حضرت شاه پسر بزرگ او حضرت شاه نظام الدین بریلوی است که با وصف حسن
ولائے رب ذو المنن یگانه آفاق و در علوم ظاهر و باطن و ریاضت و محنت و ذوق و حلاوت سرآمد
روزگار است و نام نامی و سلسله گرامی حضرت شاه بوجود باوجود او برجا و برقرار است۔ و به
هدایت و ارشاد و رهنمونی و تربیت معتقدان سلسله طریقت مساعی جمیله و ترددات
جزیله مرعی دارد سلمه الله تعالی۔ برادر خورد او حضرت شاه نصیر الدین که تربیت و تکمیل در
حین پدر عالیقدر دریافته در اکتساب مجاهده و محنت اقصی الغایت کوشیده اند
و جمال پاک و جلوه بیمثال داشت و صاحب حال و اهل کمال بود۔ و بسبب بعضے حوادث زمانه
از خدمت برادر بزرگ مفارقت اختیار کرده بودن قصبه بداون پسند فرمود و مدتے در
آنجا بهدایت و رهنمونی مشتاقان جلوه حقیقت و وارفتگان بادیه فقر و معرفت کارفرمائے کرد

وبالآخر قیام دار فانی غیر مطبوع شمردہ سفر آخرت اختیار نمود و در قصبہ بدایون مدفون شد رحمۃ اللہ تعالےٰ علیہ
واز خلفائے حضرت شاہ نیاز احمدؒ یکے میان سکین شاہ بود۔ نام اصل غلام محمد۔ در اوائل از اغنیا بود۔ بالآخر ترک اسباب دنیا کرد۔ وطریقہ قادریہ اختیار کرد۔ بعد ازان باشارت روحانیت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاؒ در خدمت حضرت فائز گردیدہ بشرف خلافت سرافراز و نامور شد وبدستوری بودن جبیپور مامور گردید۔ ودر انجا فتوح عظیم وقبول عام حاصل کرد وہمانجا وفات یافت۔

خواجہ محمد سلیمان تونسوی قدس اللہ سرہ العزیز

سلطان الزاہدین برہان العارفین کنز السالکین سرتاج واصلان حبیب سبحان کہ نامی واسم گرامی محمد سلیمانؒ بن زکریا بن عبد الوہاب است۔ آوردہ اند کہ روزے والدہ پاکش مشکیزۂ آب بخانہ خود مے برد۔ درویشے کہ بلباس وزبان ہندیان معرفے داشت درسر راہ او را دید وگفت سبحانہ اللہ تعالےٰ شانہ کہ از بطن پاکت سلطان مشارق ومغارب بمنصۂ شہود خواہد آمد۔ وسلیمان زمان خواہد شد میگویند کہ پدر بزرگوارش وقتیکہ ازین دار ناپائدار بدار القرار رحلت فرمود۔ عمر شریفش بیش از چہار سال نبود۔ چون بہ سن آگہی رسید از علوم دینیہ شرعیہ تام حاصل کرد۔ وہمدرین زمان غلغلہ تشریف آوری حضرت خواجہ مہاروی در کوٹ مٹھن شنید۔ چنانچہ بیعت میان احمد علی بلند اوج رفتہ بشرف بیعت پایہ عزت برافراختند منقول است کہ حضرت خواجہ سلیمانؒ جہان را در لوازم مواجب عینیہ صباح تام دوم میگویند کہ خواجہ فخر جہانؒ بہ خواجہ مہاروی اشارہ فرمودہ بود کہ شاہبازی از کوہستان مغرب پرواز خواہد کشاد۔ باید کہ او را از دام علایق خود وارستن ندہی زیرا کہ النعمائے اولین وآخرین بنام نامیش رقم زدہ اند۔ منقول است کہ خواجہ سلیمانؒ جہان بعد حصول تشریف بیعت باپیار مرشد برحق قصد دہلی فرمود۔ اما بہ قصبہ ریواڑی رسیدہ بودند کہ خبر وصال خواجہ فخر جہانؒ جاگزین گوش ہوش گردید۔ باستماع این خبر غمی خیلے تحسر وتعسر رحسے داد۔ آوردہ اند کہ بعد اتمام سفر بصوب مہار شریف توجہ فرمودہ تا چند سال در ریاضات

ومجاہدات گزرانید۔ اکثر بہ ذکر جہر و شغل پاس انفاس و وقوف قلبی اشتغال فرمودند و ہمدرین زمان کتب صوفیہ مثل آداب الطالبین ولوائح و عشرہ کاملہ و فصوص الحکم وغیرہ بخدمت حضرت فقیہہ صوری و معنوی خواجہ مہاروی گزرانیدند۔ روزیکہ در مسجد خدا بخش مہاروی دولت پابوس بدست آمد۔ خواجہ سلیمان را دیوان حافظ در دست بود۔ حضرت خواجہ بکمال لطف بخواندنش ایما فرمودند۔ خواجہ سلیمان جہان باین بیت آغاز کرد ؎

بکمالِ صنعتِ مشاطہ نشاید • کہ روئے زشت را زیبا نماید

باستماع این بیت خواجہ مہاروی از بس خوشدل و مسرور گشتہ از راہ وفور محبت و شوق فرمودند ؎

نکو کہ پیر شدی در حق عاشقیت نماند • شراب کہنہ مستی دگر دارد

نقل است کہ روزے بر مکان نواب غازی الدین خان مجلس سماع برپا بود و قوالان غزل مولانا جامی بنیاد کردہ بودند ؎

از مدرسہ بہ کعبہ روم یا بہ میکدہ • اے پیر رہ بگو کہ طریق صواب چیست

خواجہ سلیمان جہان را ذوق غالب آمد و بوجد در آمدند۔ تا آنکہ دست از کار و بار از اختیار برفت و ہمان عالم حیرت و بیخودی گرد ذات پاک حضرت خواجہ مہاروی میگردند و شرکا خوان آلودہ از دیدۂ نم دیدہ مے تراویدند۔ و تا دیر بہمین حال و احوال در گذشت۔ آوردہ اند کہ چون حضرت خواجہ مہاروی را زمان آخر فراہیش آمد۔ خواجہ سلیمان جہان حاضر خدمت نبودند۔ خواجہ مہاروی از یاران جلسہ استفسار فرمود کہ از روہیلہ کسی خبر دارد عرض کردند ہیچ آگاہی نداریم فرمود۔ خیر۔ ماشاء اللہ بجود خواہد آمد ؎

کشتہ کہ عشق دارد نگذارد ست بدینسان • بجنازہ گر نیائی بمزار خواہی آمد

میگویند کہ دران ایام خواجہ سلیمان جہان بوطن مالوف قیام داشت۔ شبے در حالت مراقبہ اضطراب در خاطر و اشتیاق در دل جائے کرد و دلہ حصول ملازمت و دولت دیدار زمام اختیار بدست بے اختیارے سپرد۔ و خواجہ سلیمان جہان از بالائے تخفہا

خویشتن را بر پشت زمین بینداخت و در همان شب تیره و تار که روکش جلباب تیره ماه خان
مهر نگار بود. مرید بود. نمے یاروندگان پائے اشتیاق در منزل طلب نهاد و در اثنائے راه
ملاقی شد و گفت زود برو. که مسئله تیار است. القصه بروز ششم بجانب بقرار در قریه مهار
شریف رسیدند و به سمت پائین خواجه مهاروی زانوئے ادب بست فرمودند
آنگاه خواجه مهاروی بسوئے حاضران جلسه توجه کرده ارشاد فرمودند که من با این رو سپید
رازها دارم. ساعتے چند خلوت مقصود است یعنی باستماع یاران جلسه از هم جدا شدند
و بزم صحبت و انجمن خلوت گرم بازاری یافت. و خواجه سلیمان گنج جهان از دولت وصال
سرمایه کمال مالا مال شده عز رخصت و شرف وداع دریافتند بعد ازین خواجه مهاروی بسفر
قریب وصال ایزد متعال اختیار فرمود. و در تاج سرور مدفون شد. رحمة الله علیه. منقول است
که روزے در خانقاه شریف پاک پتن مجلس سماع برپا بود. بیک ناگاه خواجه سلیمان جهان تبسم فرمود
مولوی نور احمد موجب ابتسام استفسار کرد فرمود که زهے شان نیاکان و خواجگان پاک را که حضرت
علو پایه حضرت علیه السلام را درین بزم عالی یارائے دم زدن و مجال ایستادن نیست
که از مصاحبت یاران جلسه جائے قرار نمی گیرد. اما شرف حضوری بزم گرامی از دستا
نمیدهد بمشاهده این معنی خنده بے اختیار مے آید. نقل است که سید احمد مدنی حاجب حرم محترم
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بایماء حضرت ختمی پناهے در تونسه شریف آمده در سلسله
بیعت معزز و مباهی شد. و خواجه سلیمان جهان او را به تشریف خلافت مشرف کرده
وداع فرمود. نقل است که لعل خان بلوچ والی هنگ و ڈیره بزمان حکومت خود عجوزه از قوم بلوچ
براه بیداد گرفته ببرد. و به اوائے نامشروع مصاحبت کرد. دیگر مهمان از قوم بلوچ به داد خواهی بیداد بخدمت حضرت
خواجه سلیمان جهان جمع آمدند. حضرت اعلی بر حال و احوال ایشان اطلاع یافته بصحبت یکے از بندگان خدمت خان مذکور پیام فرستاد و از
تعدی و ظلم اجتناب کردن نصیحت فرمود. او عریضه طویل بلفظ تند و تیز تحریر کرده فرستاد
چون بشرف مطالعه در آمد نشان نگین خان مذکور که بر پشت لفافه عریضه منقوش بود بدست خاص

نالیده دور انداختند. و در همان حالت قصه بزبان آوردند که ملک بدست درویش است هر کرا
خواهد میدهد. بعد از آن خبر آوردند که قریب به چهار هزار سوار از سمت خراسان تاخت آوردند
و مال و منال عجب و نخوت لعل خان در معرض نهیب و تاراج رسید. و او خود هم بدست غنیم اسیر و
دستگیر شد. نقل است که اسد خان حاکم ملک سنگهر در خمار نشهٔ غرور و کبر آزار بندگان خدا روا میداشت
مظلومان چند بخدمت حضرت فریاد رسانیدند. روزیکه خان بخدمت حاضر بود به نظر انتباه
و تهدید سخنهای چند باو گفته فرمودند که اگر از آزار و ستم دست باز نداری فرمانده ملک بقوم
سکهه خواهد رسید. خان که از دولت سعادت و کرامت اولیا منکر مطلق بود. بر گفته حضرت
گوش ننهاد. تا آنکه بعد از مرور ایام چند جنود سکهان با وی ستیز و آویز دلیرانه و دست خنجر
مردانه بکار آورده اسیر کردند. و حکومت ملک با ایشان قرار گرفت. نقل است. فرمود خواجه سلیمان
جهان که دعوی مرشدی و مولائی کسی را نمی زیبد که در دور و حضور از خبرداری بندگان خود
غافل نباشد. و بر حال و احوال ایشان توجه فرماید و باعانت و حمایت بپردازد. درین
محل مولوی سلطان محمود که صاحب ارشاد بود و التماس کرد که آنکه بنده را باجازت بیعت
گرفتن مأمور فرموده اند. اما اینچنین صفت و قوت در خود نمی بینم پس حال و مآل چه گونه خواهد شد. ارشاد فرمود حواله اجازت
بیعت گرفتن شما بدست بیعت خود منحصر داشته ام. حضرت خواجه سلیمان جهان در واقعه دیدند که بر قرآن ایستاده اند. از ینجهت خلیفه بر دو فرمود
از مولانا محمد عابد پرسید که تعبیر واقعه چیست. عرض نمود که برای جهان آرا مهبط هویداست که حضرت ایشان را بامر حق قدم محکم است
خواجه سلیمان جهان بسیار پسندیده و شکر انعام حضرت الواهب العطیات بجا آوردند. آورده اند که چون هلال ماه صفر نمودار شد حضرت خواجه
سلیمان جهان فرمودند. خدا خیر کند. از آن وقت مرض زکام و بخار عارض شد. و روز بروز مترقی گشت. با اینهمه در اوقات
خللی واقع نشد. تا آنکه شدت مرض تقاضا کرد. و ناتوانی و نحافت بحد غایت رسید
تا وقتی که زبان و حال قریب تر بود. حضرت خواجه سلیمان به تکرار سلام میکردند و دست
حق پرست بر سر می نهادند. اما از کسی نشانی پیدا نبود که شایان اینچنین حرمت و سلام
باشد. چون وقت تهجد فرا رسید با شارات در ادای نماز مشغول گشتند. و اوراد معمول خواندند

بعد ازاں روئے توجہ بسوئے حضرت خواجہ ما متوجہ فرمودہ استفسار کردند کہ کیست میاں صالح محمد چشتی
کہ حاضر جلسہ بودند التماس کرد قبلہ الہ بخش صاحبزادہ شما است انگہ حضرت خواجہ ما بادل
درد رسیدہ عرض کردند کہ ہنگام رحمت و انعام است بندہ را قبول فرمایند کہ در خدمت فقرا
و مجاورت مزار سعادت سرمدی و دولت ابدی دریابد - باستماع این یعنی خواجہ سلیمان جہان بسیار
خوشدل و از بس مسرور گشتند - و حضرت خواجہ ما را در کنار لطف و عاطفت تنگ تر
گرفتہ و نعمتہائے اولین و آخرین تفویض فرمودہ لب پاک بر دہن مبارک حضرت
خواجہ ما نہادہ و نفخت فیہ من روحی بزبان حال ادا فرمودند و بعد ازین قامت پاک راست
کردہ پائے پاک دراز کردند - و جان خود را بجانان سپردند انا للہ و انا الیہ راجعون
فہرست خلفائے حضرت خواجہ سلیمان بسیار است - اما اشہر ترین خلفائے کہ بخلافت
حقیقی علم مشیخت برافراشتند چہار یار بودند +

اول محمد باران کہ صاحب وجد و حال و خدیو کمال بود - در نشہ بادۂ رحیق محبت سرشار
و در مقدمہ خرق و کرامت نامور و نامدار +

دوم مولوی محمد علی مکھڈوی کہ دل داغدار محبت و جگر جراحت رسیدہ پیکان مودت داشت
دلدادہ وجد و سماع جان باختہ لمعارف حقیقت شعاع مطیع سلیمان جہان - و جہان مطاع
مستغرق قلزم تفرید و تجرید شناور دریائے تعریف و توحید +

سوم حافظ محمد علی شاہ خیرآبادی جامع محبت و عشق غواص دریائے فنا فی اللہ سیار اوج
بقا باللہ صوفی صفا کیش - درویش سینہ ریش - بہ فقر و سلوک معروف و بخرق عادت
مشہور +

چہارم مولانا احمد - حاوی شرع و طریق خازن خزینہ کشف و تحقیق محمود و حمیدہ عرفان و
سرمست کیف وحدت و ایقان رحمۃ اللہ تعالی اجمعین +

مولانا نور محمد نارووالہ

خلیفۂ اعظم و محب محترم حضرت خواجہ نور محمد مہاروی است۔ ہمراز و دمساز و یار غار شیخ خود است
عالم علوم نقلی ماہر رموز رسمی حقیقی آوردہ اند کہ او در آغاز عریضۂ متضمن بر اشتیاق و فور غلبۂ
ارادت بحضرت خواجہ فخر جہانؒ فرستادہ۔ جوابش دادند کہ اگر تمنائے شرف بیعت است
بر سیاں صاحب نور محمد مہاروی درخواست باید کرد۔ بوصول جواب بامتثال امر بمعیت شیخ
مہار نمود۔ و شرف پابوسی حضرت شیخ دریافت و تشریف بیعت حاصل کرد۔ و بہ اندک
زمان اکتساب کامل و استفادہ کردہ کار خود بہ تکمیل رسانید۔ نقل است کہ ایشان قبل وقت
مرگ بیاران خدمت فرمودہ بودند کہ دم آخر اول قوالان بگفتن اشعار عاشقانہ سرگرم باشند
دوم گوسپند سپید ذبح کنند سوم دو چہار تن ذکر اسم ذات بطریق جہر جاری دارند چون
ہنگام در رسید۔ و آن عاشق پاک باز جان بجانان سپرد۔ تا دم تدفین لفظ ہو ہو از قلب پاک
جاری بود۔ و مردمان کہ جمع بودند صاف مے شنیدند۔ تاریخ وفات آن برگزیدہ آفاق
ششم جمادی الاول در سال دوازدہ صد و چہار مرقوم است۔ و از حضرت مریدان و پیران ۱۲۰۴
بسیار بودند و سلسلہ پاک او ہنوز برقرار است رحمۃ اللہ علیہ +

قاضی عاقل محمد بن قاضی محمد شریف

خلیفۂ راستین و محبوب دلنشین خواجہ نور محمد مہاروی است صاحب علم صوری و معنوی کاشف
رموز باطنی و ظاہری و مائل و شیفتۂ وجد و سماع بود۔ از آبا و اجداد او شیخت و خانقاہ داری
مستمرہ جاریست۔ آوردہ اند کہ او بعد تشریف بیعت در اندک ایام بمقام عالی منصب گرامی
فائز گردیدہ لقدر تکمیل رسید و جمعی طالبان را در سایۂ تربیت خود بمقام قرب حق
رسانید۔ غلغلے بسیار بودند کہ از تلقین و ارشاد او لوائے زہد و ورع برافراشتند

وفات آن صاحب کمالات در سال دوازده صد و بست و نه مرقوم است و بعد وفات ایشان خلیفه و فرزند دلبند قاضی احمد علی بر سجادۂ شیخت و ارشاد تمکین فرمود و به ہدایت و ارشاد خلق خدا رہنمونی کرده در زمان حضرت شیخ غلام فرید کہ صاحب ذوق حال و ایشان داہل درد و ضطر است بر جادۂ شیخت قیام وارد و سلسلہ اجداد کرام را رونق تازه و زینت بے اندازه میدہد سلمہ اللہ تعالے ؞

حافظ مولانا محمد جمال

از اعاظم خلفائے خواجہ نور محمد مہار و بست عارف کامل صاحب وجد و حال و خدیو کمال و مقال بود۔ و تا مدتے دراز در خدمت شیخ بسر برد و بیعت او باشاره روحانیت شیخ ابو الفتح رکن الدین نبیره شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین ملتانی رقم نموده اند منقول است کہ حضرت شیخ قسمت جامہ و نان باو مفوض بود۔ احوال برکت اشتمال او بسیار است کہ درین مختصر گنجایش ندارد۔ وصال آن برگزیدۂ ایزد متعال در سال دوازده صد و بست و شش منقول است۔ و مثال خلافت او بہ شیخ خدا بخش سحر رسیده بود کہ بعد وصال شیخ در ادائے حق تلقین و ہدایتے جمیل بجائے رسانید۔ و در رسالہ اسرار کمالیہ کہ احوال حافظ مولانا محمد جمال از نظر مولف گذشت بطریق اقتصار نمیست۔ فرمود در وضو مانند جوانان زودی باید کرد۔ و در نماز ہمچو ضعیفان۔ عجز و انکسار۔ روزے سید میر شاه نماز بامداد بہ عجلت ادامیکرد۔ و آداب قیام و قعود ملحوظ نداشت۔ فرمود۔ برخوردار تو در مدت قلیل نماز را در ضبط آوردی۔ من بجیاره از صد سال ہیچو نم و بزودی در ضبط آوردن نمیتوانم میفرمود بالوضوع علی الوضو نور علی نور است و میفرمود کہ شیخ رکن عالم را در سلسلہ چشتیہ از حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا اجازت است۔ و میفرمودند کہ از جملہ یاران حق سبحانہ تعالے بحضرت تونسوی فضیلت توکل داده است ؞

حضرت خواجہ الٰہ بخش چشتی تونسوی بارک اللہ تعالیٰ بقاءہٗ

گوہر شاہوار قلزم معرفت سربر آرائے دیہیم اسرار حقیقت اسوۂ اصفیا۔ قدوۂ اولیا۔ صدر نشین
اصحاب قرب و حضور شمع شبستان انجمن نور مرشدنا و مولانا حضرت خواجہ الٰہ بخش چشتی تونسوی
بارک اللہ تعالےٰ بقاءہٗ نبیرہ و صاحب مقام حضرت خواجہ سلیمان جہان است۔ آئینیت از
انوار الٰہی و اسرار نامتناہی بر جادہ شریعت قدم استوار و بر سجادۂ مشیخت و طریقت اقتدار دارد
و گرمی بزم او سردمہری نفس و زمہریر ہوا و ہوس را معدوم ساخت و آئینہ خود بینی پندار را از
حرقت جمال او بگداخت۔ حلۂ توحید و تفرید پیکر موزون او بے کم و کاست۔ و خلعت عرفان و معرفت
بر قامت زیبائے او راست آمد۔ خلق حسن دارد۔ و خواں بہن کسوت صوف او بر اطلس و دیبائے
شاہان حرف میزند و بہ دستیاری پایہ توکل و پایداری مایہ استغنائے ہند بادشاہے میکند
الحق ذات پاک او مستجمع صفات و مظہر کمالات است۔ و از جمال و کمال اولیاء صوف پوش
و خرق عادات اصحاب حق بین حق نیوش یاد میدہد۔

اے چہرۂ زیبائے تو رشک بتان آذری | ہر چند وصفت میکنم در حسن زان بالاتری
آفاقہا گردیدہ ام مہر بتان ورزیدہ ام | بسیار خوبان دیدہ ام لیکن تو چیزے دیگری
ہرگز نہ آمد در نظر چیزے نکو روئے عجب تر | شمسی ندانم یا قمر یا زہرہ یا مشتری

فقیر مولف بشرف بیعت افتخار دارد۔ ہر چند کہ ہوس دنیائے گزارد۔ و از فیض خدمت و
صحبت آن جناب صد آمرزش و سرمایہ دانش باز میدارد۔ و با وجود ہمہ تن دستمندی و سراپا آرزومندی
جذب ناتمام و سعی ناکام بانجام نمیرسد۔ باشد کہ بخت مساعدت کند و توفیق حق رفاقت۔ تا
ازین دار و گیر خودی و خود آرائی در گوشۂ صحبت استخوان ابلہ سگان کوئے تو لقمہ نماید
کف خاک را غبار راہ مردمیدان حق آگاہ کنم۔ اما سر انجام این امر بر گوشہ چشم رعایت و
دخواست خداوندگار منحصر و موقوف است بقول حافظ شیراز

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن　　که خواجه خود روش بنده پروری داند

درآن زمان که خواجهٔ ما بتقریب زیارات عتبات عالیات سرزمین دار الخیر اجمیر را سیراب
و شادات گردانیده بود بندهٔ نادرم خریده - در خلوت و جلوت شرف حضوری داشت الله الله
نیکو زمان بود - فرخنده مکان که غیر از انوار و تجلیات و برکات و حسنات چیزے دیگر بدف نظر نمی‌بود
دیو فور اکرام و انعام و بنده پروری و بنده نوازی آن مخدوم آنام و خورشید حشمت نوید کامیابی جاوید
مقرون حال داشتم دران ایام مضرب خیام کعبهٔ احترام بود - گوشهٔ کلاه من بداغ شاه انجم سپاه همسری
میکرد - از آغاز بامداد تا بنصف شب آنقدر هجوم و ازدحام عام از کثرت حاضران خدمت میشد
که یکے بر دیگرے مے افتاد - و بعضے اطفال و مردان ضعیف الحال پامال میشدند
در اصل تماشاے قدرت خدا و تصرف قبول خواجه ما حصر بدین داشت و شنیدن و
بعد آنکه از خدمت مزار حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا خلعت رخصت حاصل شد بنظر
زیارت حضرت خواجه سراج الاولیا عزم گجرات نمود - فقیر هم رکاب بود چون به قصبه مهانه
رسیدند و اراده پاک پتن کردند ظاهر شد که راه آهن خراب است و جاے که کالسکه بکار در معرض
توقف و دراک آمیغنی خیلے تحیر و یاس عاید حال همراهیان خدمت گردید - و فقیر مبادرت
عرض حال نمود - فرمودند که رجوع ما بحضرت پیران ما است نه بر کالسکه بکار شما - القصه بعد نماز
مغرب شخصے از قوم هنود که لاله رام نام دارد و اهتمام تعمیرات راه آهن باو مفوض است بمن ملاقی
شد و از آن رو که پیش ازین باو شناسا بودم خیلے زحمت کشید و در تواضع باز کرد و گفت که یک
کالسکه دستے دارم اگر پیر شما پسند فرماید چهار تن را براحت تمام تا به پاک پتن مے برم و بازمے آرم
باستماع این مسرور شدم و بعمل آوردم که خیر حضرت خواجه ما - و صاحبزاده محمود - بر سبیل تمام بر
مقصود آمد و رخصت خواهند فرمود - و درین دیار غربت و مسافرت این هم غنیمت است -
چون شرف حضوری یافتم - و عرضداشت کردم - تبسم فرمودند - که اهل معرکه را از شرف زیارت
محروم داشتن و تنها رفتن خوش نمے آید - خیر برخاسته رفتم و بجاے خود نشستم - تا آنکه قریب

بیک ربع شب نگذشته بود که بهمان الله الرام بر سر بالین رسید و گفت که هشت منزل کالسکه دستی غیر طلب به بواعث ضروریه از چوکیات قرب و جوار در رسیدند و برائے سفر بست و هشت تن کفایت میکنند همین که او سخن تمام کرد بخدمت رفتم و عرض کردم مسرور شدند و به مردان معرکه قریب به بست و چهار تن بودند امر فرمود که بعد از فریضه بامداد سامان سفر درست کنند۔ القصه علی الصباح برکات فیض انتساب تا به ٹین رفتیم و دولت زیارت مزارات پیران سلسله نصیب ما گردید۔ و از انجا عزم احمدآباد فرمودند۔ و بعد زیارت عتبات عالیات عثمان عزیمت بصوب اورنگ آباد معطوف فرمودند۔ و فقیر دستگیر و برادر طریقت محمد یعقوب خان که از عمائد و اعیان اجمیر است عز رخصت دریافتیم۔ درین چند روزه سفر حضرت خواجه با چندان نوازش و اکرام فرمود که در گفتن نمے آید آرے خواجه را شاید که بر بندگان بخشایند ؎

خوش آنکه تو باز آئی و من پائے تو بوسم ۔۔۔ در سجده فتم خاک قدمهائے تو بوسم
آنجا که تو رفتی نفسی جائے گرفتی ۔۔۔ آنجا روم و گریه کنان جائے تو بوسم

فرع ثانی اصل دوم باب سوم

خواجه علاء الدین احمد صابر

مهر سپهر توحید و استغراق سرخیل برگزیدگان آفاق واقف علوم باطن و ظاهر خواجه علاء الدین احمد صابر خلیفه اعظم و داماد حضرت خواجه فرید الدینؒ فرید الاولیا است در اوائل حال خدمت قسمت لنگر باو مفوض شد۔ امّا تا مدت دوازده سال از طعام مطبخ یک دانه در دهن ننهاد به ادراک این معنی حضرت خواجه فریدؒ الاولیا مسرور گشته به لقب صابر ممتاز فرمود۔ و به تشریف خلافت مفتخر نموده و بر حکومت دهلی مثال نوشته باو مفوض کرد و گفت که اول بخدمت خ

جمال الدین ہانسوی رفتہ و نقش نگین شیخ بر شال مذکور گرفتہ قصد دہلی کنند آوردہ اند کہ
چون خواجہ صابر بہ ہانسی رسید۔ در حالت سکر و ذوق کہ مدام مزمن حال او بود۔ بہ سواری
چوڈول اندرون خانقاہ برفت و از چوڈول فرو نیامد۔ ہر چند کہ ازین ادائے غیر معمول
خواجہ جمال مکدر شد۔ اما تا در خانقاہ استقبال کرد۔ و بر صدر جائے داد۔ و باہم گر نماز شام
ادا کرد۔ بعد فراغ از نماز خواجہ صابر شال حکومت از کیسہ بیاوردہ۔ بہ خواجہ جمال نمود۔ و دین
نقش نگین مہر خواست کرد۔ چون آن وقت بیگاہ بود تاریک شد و چراغ گل شد خواجہ صابر بفو بر بہ ئی چراغ دم کرد و چراغ
برافروخت خواجہ جمال بمشاہدہ این حال شال از دست خواجہ صابر بگرفت پارہ کرد و فرمود کہ بیچارہ دہلی تاب آن آتشین نفس نتواند جہان سوز
شما ندارد و خواجہ صابر شنیدن این سخن در غضب آمد و فرمود کہ تو شال من پارہ پارہ کردی و من سلسلہ ترا
پارہ پارہ کردم۔ پس سید نداز اول با آخر گفت از اول بعد ازین خواجہ صابر از انجا رخص گردید
و باجودہن رسیدہ حسب حال در خدمت خواجہ فرید الاولیا عرضداشت کرد۔ بعد از ہمہ در ایام
چند خواجہ صابر با اجازت خواجہ فرید الاولیا بسمت کلیر توجہ کرد و ہم آنجا سکونت ورزیدہ
در ہدایت خلق خدا سعے موفور بجا آورد۔ و کارہا نمایان کرد سال وفات آن
صاحب کمالات ششصد و نود مرقوم است رحمۃ اللہ تعالےٰ علیہ۔

شیخ شمس الدین ترک پانی پتی

مرید و خلیفہ بزرگ خواجہ علی احمد صابر است صاحب مقامات عالی بود۔ و سبا مین تقویہ واشت و
صاحب سیر الاقطاب میفرماید کہ او را نسبت خلافت بہ خواجہ فرید الاولیا ہم صادق است
چون خواجہ علی احمد صابر رخصت یافت و در قصبہ کلیر رفت شیخ شمس الدین ہم بعیت اختیار کرد
و بیشتر در خدمت خواجہ علی احمد صابر بسر برد۔ چنانچہ بعد وفات خواجہ علی احمد سلسلہ صابریہ
بنام او انتظام یافت بسلسلہ نسب او بہ امام حسین بن علی مرتضے کرم اللہ وجہہ منتہی میشود۔ و
آوردہ اند کہ از خطہ کلیر مفارقت کردہ۔ در قصبہ پانی پت سکونت اختیار کرد۔ و در صحبت

شاه شرف بوعلی قلندر هنگامهٔ محبت گرم داشت. وفات او در سال هفتصد و پانزده و بروایتی هفتصد و هیژده مرقوم است رحمة الله علیه ❖

شاه سر بانی لاهوری

از اعاظم علما و خلفای شیخ شمس الدین ترک است بمرتبهٔ غایت مشغولی و استغراق داشت. غواص دریای محبت و بادیه پیمای منازل فنا فی الله بود. وفات او در سال هفتصد و چهل و نه ۷۴۹ مرقوم است ❖

شیخ جلال الدین پانی پتی

صاحب حال و خد و کمال بود. خلیفهٔ شیخ شمس الدین ترک است. شناور دریای فنا فی الله و سیر میدان بقا بالله است. اصل نام محمد بن محمود است و از حضرت شیخ خود، جلال الدین خطاب یافت. سلسلهٔ نسب او بحضرت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله منتهی میشود. سماع بسیار دوست داشت. سیف زبان بود. مدام بمراقبه و اعتکاف می ماند. و کتاب زاد الابرار از تصنیفات او است. و دو کرت بشرف حرمین شریفین مشرف شده بود. و خوان کرم او وسیع بود. و بسیار فقرا و مساکین بهره می یافتند. وفات او در سال هفتصد و شصت و پنج ۷۶۵ مرقوم است رحمة الله علیه ❖

شیخ احمد عبد الحق ردولی

خلیفهٔ مستند شیخ محمد عرف شیخ جلال الدین پانی پتی است. صاحب کشف و کرامت و خرق عادت بود. در مقام طریقت مقام عالی و منصب گرامی داشت. از ابتدا وارفتهٔ عشق و سرگشتهٔ محبت بود. بالآخر بخدمت شیخ فائز گردیده بمقام بلند و پایهٔ ارجمند رسید. الغیاث.

علوم ظاہر بخدمت شیخ تقی الدین طے نمودہ۔ و در صحرا و بیابانہا مدتے سکونت ورزید و بمحنت کشیدہ در لوائے ریاضت و طاعت حق سبحانہ تعالے کوشید منقول است کہ اورا عادت بود کہ شب جمعہ در مسجدے وارد شد مسلمانان محلہ اذان میگفتند۔ و باوجود ہم بگفتن اذان امر خواست کردند پرسید کہ سبب تکرار اذان چیست گفتند کہ بروایت قوی بما رسیدہ است کہ اگر شب جمعہ ہفت بار اذان بگویند حق سبحانہ تعالے از آفات و بلا بندگان را محفوظ و محروس دارد فرمود درین کار مرا معذور دارید۔ زیرا کہ اگر کسے خدائے را بنظر آسانی و آسائش خود ستائش کند بندہ خدا نباشد۔ نقل است کہ اورا با شیخ نور قطب عالم نوبت ملاقات دست دادہ بود۔ و با شیخ فتح اللہ اودھی ہم صحبت او موافق نیامد۔ زیرا کہ شیخ فتح اللہ طریقہ زاہدی در پیش داشت و شیخ احمد در مشرب عشق و محبت مستغرق۔ چنانچہ مدتے در گورستان تکیہ زدہ بدست خود قبر کاویدہ قریب شش ماہ در آن قبر مشغول ماند۔ نقل است شیخ احمد میفرمود کہ متصوفہ ظرف عالی نداشت۔ از جہت مادہ اسرار بیرون زد۔ مردان حق کسانند کہ دریاہا بنوشند و آروغ نیارند و نیز میفرمود کہ نظامی گنجوی شاعر ناقص بود از آنکہ گفت شعر

صحبت نیکان ز جہان دور گشت ۔۔۔ خوان عسل خانہ زنبور گشت

و میگفت صحبت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ صحابہ را بود۔ صاحبان حال و خدیو مشربان بکمال را اکنون حاصل است۔ آوردہ اند کہ او در مسجد جامع بیش از ہمہ میرفت و جاروب میکشید۔ اما نمیدانست کہ مسجد جامع کدام طرف است۔ چون مریدان او۔ ذکر لفظ حق بجہر میکردند۔ برصدائے ایشان ہم رفتہ در سلسلہ او معہود است کہ بہر کار حق حق گویند۔ و میگفت کہ ذات پاک حق بے نام و بے نشان است اما اگر اسمے از اسماء آن ذات پاک را اطلاق کنیم بہتر از اسم حق نباشد کہ معنی اسم حق سزاوار ہمہ کمالات و ثابت بذات است و در رسالہ انوار العیون شیخ عبدالقدوس در توجیہ این اجمال سخنان حسب اصطلاح ایشان گفتہ است و مشہور است کہ چند مریدان سلسلہ او بر ہمین کلمہ جان دادہ اند و در خانقاہ او

از غیب ہمین ندائے آمد۔ وفات او در سال ہشتصد و سی و ہفت مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ مہر
خلفائے نامدارِ وے اینست ✤

فہرست

شیخ محمد عارف فرزند دلبند حضرت شیخ و شیخ محمد نبیرہ حضرت شیخ و شیخ عبد القدوس
و شیخ جلال الدین تھانیسری و شیخ عبد الغفور اعظم پوری و شیخ جان جونپوری و غیرہم
رحمۃ اللہ علیہم اجمعین ✤

شیخ شبلی ابن شیخ جلال الدین پانی پتی

خلیفہ معتبر پدر بزرگوار خود است جامع علوم شریعت و طریقت و در مشرب فقر اشان عالی داشت
و بہ تجرد و تفرید یگانہ۔ و بہ عشق و محبت یکتائے زمانہ بود۔ ہر دو پائے او بوجہہ مرض
بیکار بودند۔ اما در غلبہ سکر و وجد بنوعیکہ ہیچ آسیب بپائے او موثر نمی بود۔ رقص میکرد
روزے در حالت عم بزرگوار او شیخ ادریس در رسید فرمود کہ با شبلی از برخاستن تو
در خلائق شور برخیزد میگویند کہ شبلی کرامت خود آشکار میکند باستماع ایں معنی شیخ
شبلی بنشست۔ و تا آنکہ در صدر حیات بود گاہے در عالم تواجد قیام نفرمود۔ دل بیدلان
تشنہ بادہ حقیقت را سیراب و گم کردہ رہان منازل تحقیق را بمقام حق فائز کرد و ہدایت و تلقین
او عام بود کہ کسے محروم نمے رفت وفات او در سال ہشتصد و پنجاہ و دو مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ ✤

شیخ بہرام چشتی

خلیفہ شیخ جمال الدین پانی پتی است۔ تو تکمیل سکونت بہ نادہ اختیار کرد۔ و بار بحکم شیخ
در بستی دہلی اقامت ورزید۔ صاحب سیر الاقطاب آوردہ است کہ حاکم قصبہ در تعدی
مجاوران پرداختہ بر سر زمین کہ وجہ معاش ایشان بود۔ بارادہ ضبط کردن زمین مذکور وارد شد

مجاوران فریاد و آه آغاز کردند۔ بیک ناگاه حاکم مذکور از پشت فرس بالا شد۔ و در هوا معلق استاد و بعد ساعتے بروئے زمین افتاد و قریب بہلاک رسید۔ امّا بالآخر بشفاعت و دعائے مجاوران صحیح گشت و از اراده ناصواب خود باز آمده۔ در خدمت مجاوران سعی موفور بجائے رسانید سال وفات او هشتصد و پنجاه و چهار هجری مرقوم است +

شیخ عارف چشتی

خلف الرشید و خلیفه اعظم شیخ احمد عبد الحق است بعد وفات حضرت شیخ بر مسند مشیخت جلوه فرموده طالبان حق را بمقام مقصد رسانید صاحب معارج الولایت آورده است که شیخ احمد عبد الحق را چند پسران بوجود آمدند۔ امّا در صدر حیات نماندند بالآخر شیخ عارف متولد شد و عمر طبعی یافت و شیخ عارف صاحب حال و خدا بکمال عابد و مولع بود از وے پسرے بوجود آمد۔ شیخ محمد که در تجرید و تفرید مثال خود نداشت۔ بالخصوص شیخ عبد القدوس گنگوهی از مریدان او است وفات او در سال هشتصد و پنجاه و نه هجری مرقوم است رحمة الله علیه +

شیخ بختیار چشتی

از مقربان یاران شیخ احمد عبد الحق است آورده اند که در آغاز حال تا مدت شش ماه شیخ بختیار شام و سحر در خدمت حضرت شیخ عبد الحق حاضر میشد۔ امّا هیچ التفات نه کردند۔ بپایان کار روزے نظر لطف بسوئے او کرد۔ و بیقرار بر سطح زمین بینداخت و چندے حالت سکر و بیخودی بسر برد۔ بعد ازین حضرت شیخ یک جرعه آب در کام و دهن او ترادید که بفور از حال شورش بیخودی در گذشته بمقام امتیاز و وقوف فائز گردید۔ و به تکمیل و تربیت مشرف شد وفات او در سال نهصد و ده ۹۱۰ مرقوم است +

شیخ عبد القدوس گنگوهی چشتی

مرید و خلیفه شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق است صاحب علم و عمل جامع اصول شرع و طریق سرشار بادهٔ تحقیق بود - اگرچه نسبت ارادت ظاهر به شیخ محمد داشت اما تربیت و تکمیل باطن از حضرت شیخ احمد عبد الحق متحقق است و به روحانیت حضرت شیخ پیوسته بود صاحب تصانیف است - آورده اند که زمین مے کاوید و وجه معاش میکرد و اگر چیزے زائد مے بود بذل فقرا میکرد صاحب اخبار الاخیار میفرماید که او را مریدان و بندگان بسیار بودند از انجمله شیخ بهو بود که در اوائل به حرفت رنگریزی سروکار داشت بالآخر به فیض و التفاتِ شیخ تکمیل یافته بمرتبهٔ اعلیٰ فائز شد و یکے از مریدان او شیخ عمر نام داشت که بسیار صاحب نسبت و محبت بود - و در مقام عالی کار فرمائی میکرد - و حضرت شیخ را اولاد بسیار است وفات در سال نهصد و چهل و پنج ۹۴۵ مرقوم است رحمة الله علیه

شیخ عبد الکبیر چشتی

فرزند ارجمند و خلیفه حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی است صاحب بذل و کرم - خدیو کمال فقیه محتشم - شناور محیط فنا فی الله و غواص معتلزم بقا بالله بود - آورده اند که سلطان سکندر بن بهلول با دو تن ندیمان خود بقصد امتحان در خانقاهِ شیخ وارد شد - حضرت شیخ تکه گوشت آهو پیش سلطان و نان و یخنی و حلوائی رطب پیش وزراے سلطان نهاد که سلطان و ندیمان او همین نیت کرده به ارادهٔ امتحان آمده بودند - بوقوع این معنی سلطان متحیر شد - حضرت شیخ فرمود - بابا جائے عجب و حیرت نیست حق سبحانه تعالیٰ دوستان خود را در معرکهٔ ارباب دنیا شرمسار نمے پسندد - وفات او در سال نهصد و چهل و هفت ۹۴۷ مرقوم است

شیخ جلال الدین تهانیسری

خلیفهٔ نامدار حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی است. اصل قصبهٔ بلخ است. از هفت ساله بود که حفظ قرآن بهم رسانید و در هفده سالگی از علوم بهره‌مند گشته. و در صحبت با آخر از خدمت حضرت شیخ فیوض ظاهر و باطن در ربوده. و بمقام بزرگ و منصب سترگ فائز گردیده. آورده اند که او را در سماع غلو بسیار بود. روزی غزلی به الحان خوش گوش خورده از فراز بام بسطح زمین بیفتاد و هیچ گزند نرسید. از وجودش بسیار خوارق کبیره بظهور آمد. وفات او در سال نهصد و هشتاد و نه ۹۸۹ مرقوم است.

شیخ عثمان زنده پیر

خلیفهٔ سعادت پیوند و فرزند ارجمند شیخ عبدالکبیر است. و در باب منصب سجادگی با برادران خرد او را منازعت و مناقشه روی داد. اما آخر کار منصب مذکور بر ذات او قرار گرفت. وفات او در سال نهصد و نود ۹۹۰ هجری مرقوم است.

شیخ محمد صدیق لاهوری

صاحب علم و کمال بود و زمانی عظیم بسر داشته در تدریس و تلقین طالبان علوم ظاهر و باطن اهتمام می‌کوشید. و خلق بسیار از نواحی پنجاب از خدمتش فیضیاب بودند. نسبت پیران او بچند واسطه به شیخ شمس الدین ترک پانی پتی می‌پیوندد. وفات او در سال نهصد و نود هجری منقول است.

شیخ نظام الدین بن شیخ عثمانؒ نبیره پیر پانی پتی

مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود است به صفت ریاضت و محنت معروف و به فضائل خرق و کرامت مشهور بود سر اسباب دنیا سر بکار نداشت و به عسرت و توکل معمول ساخت و این هر دو برادران صاحب کمال و حال بودند. شیخ کمال الدین اسم گرامی برادر اوست که مدام در حالت سکر و استغراق مشغولی داشت وفات او در سال یکهزار و سیزده (١٠١٣) هجری مرقوم است۔

شیخ نظام الدین تھانیسری

مرید و خلیفه شیخ جلال الدین تھانیسری بود نام پدر بزرگوارش شیخ عبد الشکور است جامع علوم ظاهر و باطن۔ مستجمع کمالات صوری و معنوی حاوی رموز شریعت و طریقت ماهر اسرار عرفان و تحقیق صاحب صبر و رضا۔ و دامن فقر و تسلیم بود۔ دفائن غیب پیش نظر داشت و از انجا که صرف کثیر و بذل وافر اختیار کرده بود۔ بادشاه وقت جلال الدین اکبر بادشاه حسد برده و به ناحق در حق او حکم اخراج از دیار هند صادر کرد۔ اول بجانب حرمین شریفین رفت و بعد شرف زیارت چون باز آمد۔ در برهان پور رسید و به هدایت خلق خدا مشغول شد اما بادشاه بمرتبه ثانی دست تظلم و تعدی دراز کرد۔ و شیخ مذکور ناچار به ماوراء النهر رفت و از انجا به مدینه منوره رجوع نمود۔ آورده اند که او صاحب تصانیف است شرح سوانح امام غزالی شرح لمعات قدیم و جدید تفسیر نظامی رساله حقیقت رساله ملجیه از اشهر تصانیف اوست و او را در اذکار سلسله چشتیه شرف خاص است که در سخن تصوف سبقت لکسی نیست بلکه از مکشوفات تامهٔ خود در قلم آورده۔ وفات او در سال یکهزار و بست و چار (١٠٢٤) هجری مرقوم است۔

شیخ سلیم چشتی صابری لاہوری

خلیفہ کامل شیخ محمد صدیق لاہوری است جامع بود میان عشق و محبت و سماع و سکر و وجد و در
فقر مقام بلند و پایہ ارجمند داشت و در حالت سماع بسیار مشغول می بود۔ حتے کہ نوبت بمفارقت
روح میرسید۔ و تا دو سہ روز بحال خود نمے آمد۔ و یاران جلسہ او را تن بیجان میدانستند و بہ
تکفین و تدفین اوے پرداختند صاحب تصانیف ہم ہست۔ و کلام او از پس منثور
و لطیف و شیرین است و نیز اشعار دارد۔ و وفات او در سال یکہزار و سی رقم نموده اند +

شاہ اعلے چشتی پانی پتی

صاحب مرتبہ رفیع و مدارج منیع و مرید و خلیفہ شیخ نظام الدین پدر خود است و یک خرقہ
خلافت از حضرت نظام نارنولی کہ سلسلہ او بحضرت شیخ حمید الدین صوفی السوالی ناگوری
منتہی میشود پوشیده بود۔ چنانچہ این بیت گواه عدل است ؎

نظامش پیر و ہم پدرش نظام است ۔ نظام در جہان بر وے تمام است

و شیخ الہ دیا مرید وے ملفوظ او موسوم بہ بحر الجواہر ترتیب نموده است۔ در اصل نام شیخ عبد السلام
است و از خدمت مرشد کامل حضرت شیخ نظام نارنولی مخاطب بہ شاہ اعلے گردید
آورده اند کہ در اوائل شاه اعلے چشتی لقبید سپاہگری بود و در سلک ملازمان امیر فراخان
تعلق داشت۔ بعد از یک چند بخت بیدار یاوری کرد۔ و ترک علائق ملازمت گفتہ
بوطن مالوف آمد۔ و باشارت پدر عالیقدر در زاویہ عبادت و کنج قناعت نشست روزے
با آنکہ در حجره محکم بود صورت مثال حضرت شیخ نظام نارنول درون حجره پدیدار آمد
و گفت کہ قسمت شما نزد ما محفوظ است۔ باید کہ خویشتن را در نارنول برسانی۔ ازان زبانہ شعلۂ
مستی و بیخودی در حال شیخ شاه اعلی مستولی گشت و ہم در آن حالت فائز نارنول گردید

بہ سعادت شرف ملازمت حضرت شیخ معزز و مشرف شدہ و راندکسا وقات تکمیل بہ ظاہر و باطن بہرہ ور کامیاب گردید. نقل است کہ در خانقاہ شیخ اعلی چشتی چاہے بود کہ آب آن قدرے شوریت داشت. روزے حضرت شیخ چند کاک کہ معروف تبرک آستانہ حضرت خواجہ قطب الاولیا است، درون چاہ بیند اخت و فاتحہ گفت. بعد ازین کہ آب از چاہ برآمد، از بس لطیف و خوشگوار بود. وفات آن مایہ برکات در سال یکہزار و سی و سہ منقول است. آوردہ اند کہ بعد وفات مسے نسے از متعلقان سلطان وقت تعمیر روضہ او بنیاد داد. شبے متہم تعمیر در واقعہ دید کہ شیخ میفرماید کہ از گرانی سنگ چبوترہ مزار بنجہ تابوت شکست خوردہ و پارہ خشت بر پائے من رسیدہ. بامداد متہم تعمیر بہ تعبیر واقعہ پرداخت. چنانچہ مواجہ اکابر و اہالی شہر تختہ تابوت بر داشتہ پارہ خشت کہ در واقع تا بہ زانوے شیخ رسیدہ بود، بدر آوردند. در آن وقت ساکنیکہ نعش حضرت شیخ را بچشم حال دیدہ بودند، بقسم میگفتند کہ ہیچ آسیبے نرسیدہ، و جلوہ جمال وجود خط و خال بصورت اصلی برقرار است. رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ۔

شیخ صادق گنگوہی چشتی

خلیفہ اعظم شیخ نظام الدین تھانیسری بلخی است. در زہد و ورع عدیم النظیر و محسود معاصر بود. افغانان را عزیز تر داشت و میفرمود کہ استحکام و اعتبار ایشان در مقدمہ دین بسیار است. مریدان او اکثر صاحب تسلیم و رضا بودند. چنانچہ شیخ داؤد فرزند لبسند او را بانعوائے چندے دون منشان بحث باطن جہانگیر بادشاہ دہلی در حبس شدید نگاہداشت و از غایت صبر و تحمل کردو تا مدت دراز در شدائد بند بسر برد. وفات حضرت شیخ صادق در سال یکہزار و سی و شش مرقوم است. تفصیل خلفائے نامدار وے اینست: شیخ ابراہیم، شیخ عبدالہادی کہ در شاہ آباد است و از سیماے او آثار انوار تجلیات طالع و ساطع بودند. دگاہے تیر دعائے او ہدف مدعا خطا نکرد. شیخ عبدالسبحان کہ در سہارنپور بود. در عظمت خرق عادت شہرت تمام داشت.

از حضرت شیخ صادق یک رساله در باب سلوک یادگار است که از بس نافع و کار آمد است

سید علی غواص چشتی

مرید و خلیفه شیخ قطب الدین تهانیسری بود. از مرشدان باکمال و مشائخ صاحب حال و قال
بود در مقام بلخ بشرف بیعت حضرت جد بانیت مشرف شده بود و بعد از تکمیل در ملک
افغانستان اقامت ورزیده بود. قوم افاغنه یوسف زئی مرید و معتقد او بسیار بودند و نسبتش بحق رسیده
چنانچه ملانا درویزه که پیر شیخ عبدالکریم در باب فضل و کمال شهرت کلی دارند. وفات او
در سال یک هزار و چهل مرقوم است ✦

حاجی عبدالکریم چشتی

پدرش شیخ مخدوم الملک عبدالله انصاری در طریقه چشتیه صابریه مرید و خلیفه پدر خود است و
چون پدر عالیقدرش را اکبر شاه بادشاه دهلی از دیار هند خارج کرد او به حرمین شریفین
سفر اختیار فرمود. شیخ عبدالکریم هم همراه او بود و مناسک حج بجا آورد و چون به هندوستان
معاودت فرمود. پدر عالیقدر او را مقربان سلطنت مسموم کردند و او در لاهور سکونت اختیار
کرد و بهدایت خلق و یاد خالق اکبر مشغول گردید و مرتبه دیگر هم روانه سفر حجاز گشته بعد زیارت عتبات عالیات باز بهندوستان آمد
خوارق و کرامات شیخ اکثر مشهور اند گویند که روزی یکی از تلامذه شیخ ملاقی شد و متاسف گفت که امروز روز حج است و بسیاری
کسانیکه در طواف و ادای فریضه حج حاضر باشند. شیخ فرمود میخواهی که همچنان باشی. عرض کرد
که چه بهتر اگر کرم فرمایید از جمله اولیای است. شیخ فرمود چشم بپوش همین که او چشم پوشید
خویشتن در معیت شیخ در مقام عرفات دید و بفراغ تمام مناسک حج بجا آورد. به ثبوت
پیوسته که از حضرت چهار پسران بودند. اول شیخ یحیی. دوم شیخ الله نور. سوم شیخ عبدالحق
چهارم شیخ اعلی حضور از ایشان شیخ یحیی از بس مولع و متورع صاحب حال و خدیو مقال بود

و جمعے کثیر به فیض ارشاد او به مراتب اعلے فائز شد۔ چنانچه شهرت دارد که مسمی خیر کرد در فن دزدی و راهزنی ید طولے داشت به اهتمام کار خود در لاهور آمد۔ و بسیار پیروی کرد تا کشود کار در دست نیامد آخر شبے به خانقاه شیخ یحیے جرأت کرد و نقب زد۔ و دو راس گاو نر از راه نقب بیرون برد و باز آمد چون از آن شب پاسے برآمد۔ قوت بصر نا مساعدت کرد و از رفتن راه عاجز شد ناچار به خویشتن بلرزید و از همان راه نقب هر دو گاو نر واپس کرده۔ در گوشه خانقاه مایوس البصر بنشست۔ چون صبح دمید و روز روشن شد۔ خادمان درگاه او را دستگیر کرده به حضرت شیخ حاضر آوردند۔ و او همه احوال بے کم و کاست ظاهر کرد۔ حضرت شیخ بنظر ترحم به مقتضائے صفت صاحبدلی آن دست حق پرست بر چشم او مالید بفور بصیر شد۔ و دیدهٔ بینا یافت۔ و در سلک مریدان شیخ منسلک گردیده تائب و تارک شد۔ وفات شیخ عبد الکریم در سال یکهزار و چهل و پنج ۱۰۴۵ مرقوم است۔

مولانا درویزه پشاوری چشتی

مرید و خلیفه میر سید علی غواص است۔ عالم ظاهر و باطن بود۔ و پیکر ولایت و مشیخت در زمان خود بود و به تدریس و تعلیم مشغول داشت۔ و در استیصال روافض و ملاحده بسیار کوشید۔ و با اکثر روافض و ملاحده مباحثه کرده الزام داده چنانچه تفصیل این اجمال در کتاب مخزن الاسلام بشرح و بسط مرقوم است و صاحب گنج الولایت بر کتاب مذکور حاشیه نوشته است۔ و بشرح کلمات الواقفیات موسوم ساخت۔ وفات مولانا درویزه پشاوری در سال یکهزار و چهل و هشت مرقوم است رحمة الله تعالی علیه

مولانا عبد الکریم چشتی

فرزند مولانا درویزه پشاوری مرید و خلیفه میر سید علی غواص است و تربیت و تکمیل

از پدر خود یافت۔ و اُو را آخوند کریم داد نیز گویند۔ و او ہم این نام را اختیار کردہ بود در کار شریعت بسیار استحکام داشت۔ و از مقال او کہ در مقدمۂ کتاب مخزن الاسلام مندرج است علو پایۂ او ظاہر و باہر و در کتاب خلاصۃ الانساب محقق افغانان نوشتہ اند منقول است کہ بعد وفات وی شخصے بقصد امتحان بر سر نعش او آمد۔ چون بروئیش نظر کرد تبسم فرمود۔ و این علامت قطبیت رقم نمودہ اند۔ وفات او در سال یکہزار و ہشتاد و دو ہجری مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ +

شیخ پنجو چشتی

از مشائخ کاملین وقت بود۔ و در عبادت و محبت سرگرم و بر شعار و طریق مولانا درویزہ پشاوری شعار داشت۔ و بہ تعلیم و تعلم ہمہ روزگار۔ و اشعار ہم میگفت۔ و شیخ چالاک و شیخو شاہ جہانپوری وغیرہ اکثرہا از خدمت او استفادہ کردہ و فیض ہا دریافت۔ وفات او در سال یکہزار و ہفتاد و سہ مرقوم است +

شیخ ابو الخالق چشتی

از اکابر روزگار و مشائخ باوقار است۔ ارادت و محبت او بہ شیخ سلیم صابری چشتی متیقن۔ صاحب زہد و کمال و اہل ورع بود۔ تمام عمر در ریاضت و ارشاد و ہدایت بسر برد۔ وفات او در سال یکہزار و یکصد و ہشت مرقوم است +

میران شاہ بھیکہ چشتی صابری

از مشائخ پایۂ بلند و مقام ارجمند بود۔ و سلسلۂ عالیہ وے بچند واسطہ بہ شیخ احمد عبد الحق ردولی منتہی میشود۔ صاحب جذب و وجد و سماع و عشق و محبت۔ و با اصحاب دنیا سروکار نداشت۔ و اشعار بزبان ہندی متضمن بہ حقائق و معارف بسیار گفتہ۔ وے را مریدان و معتقدان صاحب مال و قال بسیار بودند۔ شیخ اعلم الدین جالندہری از اشہر خلفائے اوست۔ و نواب بھکاری خان از مریدان اوست۔ و مشہور است کہ نواب مذکور در اوائل حال مفلس و محتاج بود۔

بالآخر به برکت دعاے شیخ شاه بهیکه همکنار عروس دولت و کامرانی گردید بقول ضعیف وفات
او در سال یکهزار و یکصد و بست و پنج مرقوم است رحمة الله تعالیٰ علیه ✤

شیخ محمد سعید چشتی صابری

سرمست خمخانهٔ کشف و تحقیق بود۔ در شهر قصور من مضافات لاهور سکونت داشت اوائل حال بمزدوری
محنت وجه معاش میکرد۔ روزے بار غله بر پشت گاؤ مے برد۔ اتفاقاً پایش بلغزید و بشکست
و غله که بر پشت گاؤ بار کرده بود بیفتاد۔ حالا در بیابان که پر از شور و فساد بود۔ نه مجال
ماندن داشت۔ نه یارائے رفتن۔ چون نصف شب بکمر رسید۔ یک ناگاه سوارے مرقع پوش
از نهانے مرغزار نمودار شد۔ او در اضطراب افتاد۔ و دانست که کسے به قصد نهیب و
تاراج مے آید۔ چون سوار نزدیک تر شد به نوک نیزه که در دست داشت بر جراحت پائے
گاؤ اشارت کرد پائے گاؤ درست گردید۔ و نیز به اشاره نوک نیزه بار زمین افتاده را بر پشت
گاؤ محکم بنهاد۔ در روان شد بمشاهدهٔ این معنی شیخ محمد سعید از جائے خود بدوید۔ و دست ارادت
در رکاب سوار زده چشم و رو بر پائے او مالیدن آغاز کرد۔ و بهزار تضرع و الحاح بدریافت
نام نامی و اسم گرامی التماس کرد۔ فرمودند که نام من علی ابن ابی طالب اسد الله الغالب است این
بفرمود و از چشم مردم پنهان گردید۔ از ان روز شیخ محمد سعید هر چه داشت در راه حق ایثار کرد۔
و بعبادت و ریاضت و محنت و مجاهدت بشبا روز رزید و بسلسله چشتیه صابریه ارادت آورده
در اندک زمان از مقبولان و واصلان الٰهی شد۔ خرق و کرامت او بسیار و مشهور شهر و دیار است
و سلسله عالیه او بچند واسطه به شیخ جلال الدین تهانیسری منتهی میشود۔ وفات در سال
یکهزار و دو صد و چهارده ۱۲۱۴ھ مرقوم است ✤

مولوی غلام مصطفی چشتی صابری

در طریقہ چشتیہ بزرگ صاحبدل و مستجاب الدعوات در علوم ظاہر و باطن رفیع الدرجات سلسلہ ارادت او بچند واسطہ بشیخ شمس الدین ترک پانی پتی میپیوندد وفات وے در سال یکہزار و دو صد و شصت و ہفت مرقوم است۔ و سید شاہ چراغ سبزواری از خلفاے وے در لاہور بود۔ مردمیدان نبرد محنت و خوش حال و صاحب کمال است *

شاہ بہلول چشتی صابری

خلیفہ بزرگ حضرت شاہ بھیکہ چشتی صابریست صاحب علم و فراست و فہم و کیاست بود۔ و از معقول و منقول بہرۂ وافی داشت۔ صاحب تصنیف است صحبت مناظرہ و مباحثہ او بہ مولوی جان محمد ترک اکثر احیان سپامے بود وفات او در سال یازدہ صد و ہفتاد منقول است *

شاہ لطف اللہ صابری

از مریدان و ملازمان پیران شاہ بھیکہ چشتی صابریست مسکن او انبالہ من مضافات پنجاب بود۔ از زمان طفولیت تربیت و تکمیل بخدمت پیر روشن ضمیر رسانید و کتابے مشتمل احوال شیخ موسوم بہ ثمرۃ الفواد ترتیب داد۔ وفات او در سال یازدہ صد و ہشتاد مذکور است *

سید علیم اللہ بن سید عتیق اللہ

زادبوم او قصبہ جالندھر از توابع پنجاب است۔ مرید شاہ ابوالمعالی و خلیفہ میران شاہ بھیکہ صابری است۔ وے را تصنیفات بسیار بود۔ در تنظیم کلام ہم مہارت تمام داشت۔ خلیفہ او

شیخ عبداللہ۔ در احوال شیخ کتابے موسوم بہ اسرار العلیم جمع نمودہ است وفات در سال دوازدہ صد و دو مذکور است۔ ۱۲۰۲

سید علیشاہ چشتی صابری

خلیفہ سید علیم اللہ بود و بعد وفات بر مسند مشیخت تمکین یافت و عمر گران مایہ در تلقین و ہدایت ارباب ارادت بسر برد۔ وفات او در سال دوازدہ صد و سیزدہ منقولست۔ ۱۲۱۳

شیخ خیر الدین مشہور بخیر شاہ

خلیفہ شیخ سلیم چشتی لاہوری است۔ در آخر عہد خود لوائے مشیخت برافراشت بسماع و وجد در اقصے الغایت غلو داشت۔ و بمہانی فقراء بسیار اہتمام میکرد۔ مریدان بسیار بودند وفات او در سال دوازدہ صد و بست و ہشت منقول است۔ و در لاہور مدفن دارد۔ ۱۲۲۸

حافظ موسیٰ چشتی مانکپوری

از ملتزمان سلسلۂ میران شاہ بھیکہ و خلیفہ ارجمند شیخ اعظم چشتی است در ولولہ سود ائے آگہی و خمار بادۂ حقیقت ترک علائق عالم اسباب گفتہ در زاویہ عزلت بکنج عبادت بسبب تکمیل کمال و تربیت حال توسے سبقت بود۔ در جذب و تسخیر پایہ عالی داشت در عالم تحیر و تواجد بہر کسے کہ نظرے انداخت بسوئے خود میکشید و از جاے ربود۔ وفات او در سال دوازدہ صد و چہل و ہفت مذکور است۔

غلام معین الدین عرف شاہ خاموش

مرید و خلیفہ حافظ موسیٰ مانکپوریست بسیار عبادت و ریاضت بعمل آورد۔ و عمر گرانمایہ در

دیار دکن صرف نمود۔ امرا و اعیان آن دیار۔ دیرا از بس عزیز و محترم داشتند و بجرات و مہرات توکل و عسرت او بہ کامرانی و شادمانی ہمقرین می نمودند۔ بعد وفات او مقبرہ عالی بر سر مزار بنا نمودہ اند۔ و دروازہ بہشتی از پاک پٹن آوردہ در حوالے مزار نصب نمودہ۔ والحال بر سجادۂ مشیخت او سید محمد ہاشم چشتی صابری کہ بشرف دامادگی ہم امتیاز دارد۔ صاحب مقامات او ست مرد پاک طینت و زیبا منظر است۔ بہ صفت اخلاق موصوف۔ اکثر در خدمت درویشان میگذراند۔ و بہ اسباب دنیا زیادہ رغبت ندارد۔

اصل دوم باب سوم از سلطان التارکین صوفی ناگوری چشتی

سالک مسالک تفرید و توحید عارف معارف توکل و تجرید شمع شبستان صدق و یقین شیخ حمید الدین قدس سرہ العزیز نسب پاکش بحضرت سعید بن زید میرسد۔ او۔ از عشرۂ مبشرہ بود۔ روزے حضرت خواجہ بزرگ را وقتے خوش بود۔ بہ اہالی و موالی خدمت ارشاد فرمود کہ امروز دست دعا دراز و در اجابت باز است۔ ہر یکے از دنیا و دین چیزے مطلوب دارد بر زبان آرد۔ یکے دنیا طلبید و دیگرے عقبے خواست۔ انگہ کہ حضرت خواجہ بزرگ بسوئے خواجہ تارکین توجہ فرمود التماس نمود کہ غیر از رضائے حضرت خواہش دگر نیست۔ باستماع ایں معنی حضرت خواجہ بزرگ از بس خوشدل و مسرور گشتہ فرمود التارک الدنیا و الفارغ العقبے از ان روز خواجہ حمید الدین بہ سلطان التارکین ملقب شد خواجہ تارکین در دست بہ سوال مضاف ناگور داشت روزے خواجہ بزرگ معین الاولیا فرمودند کہ اولاد معین الدین و حمید الدین یکیست۔ و این فرمان قبل از پیوند خویشی بود و ہمچنان بظہور آمد۔ تفصیل این اجمال در ذکر اولاد حضرت خواجہ بزرگ بمعرض مقال خواہد آمد انشاء اللہ تعالے۔ خواجہ تارکین را تصنیفات بسیار بود۔ میفرمود سلوک را مرتبہ اول اینست کہ از ہر دو جہان فارغ باشد و مقصود اینست کہ خود نماند راہے

درپیش است از بس تاریک۔ امّا از مطلع وحدت ماه منیر طلوع کرده اند۔ برخیز۔ و دولت جاوید
دریاب۔ و بستر استراحت بگذار۔ ادعای محبت کسی را میسّر نبود که هوس را دل و چشم را خواب
آشنا نکند۔ پرسیدند که در طریقت و شریعت امتیاز چیست۔ فرمود شریعت غیر طریقت
و طریقت غیر شریعت تن بجان است۔ اصل هر دو یکیست۔ خواجه تارکین را با شیخ
بهاء الدین زکریا ملتانی در باب سلوک و فقر مراسلات و مکاتبات بسیار بودند۔ و
شیخ بهاء الدین هرچند به تحریر جواب بابت وی پرداخت۔ امّا از عهدهٔ جواب آن برنیامده
و بالآخر بعجز و اعتراف گرائید۔ او را تصانیف بسیار است و اشعار نیز دارد۔ و اشهر تصنیفات
او۔ اصول الطریقه است۔ آورده اند که او را از موضع سوال قریب دو طناب زمین بود که بزرش
پرداخته وجه معیشت میکرد۔ کفاف اندک و عیال بسیار داشت۔ او صاحب مقامات
علیه و کرامات جلیه و براهین زکیه بود۔ در تجرید و تفرید قدم مستحکم داشت همت عالیش
از دنیا و عقبی رفیع تر بود۔ وی را در تصوف مقام عالی۔ و در توحید مکان منیع ست
و از متقدمین مشائخ دیار هند بود عمر طویل یافت و میفرمود که بعد از فتح دهلی ولادت اول
که بخانهٔ مسلمانان بوقوع آمد منم و از زمان حضرت خواجه بزرگ تا اوائل سلطان المشائخ
شیخ نظام الدین محبوب الاولیا قدس سرهٗ در عهد حیات بود۔ و سلطان المشائخ
کلمات او را از تصنیفات او انتخاب نموده بدست خود نوشته و از ان صاحب سیر الاولیا
نقل کرده است۔ و آن اینست اول مرتبه از مراتب راه علم ست علم باید که بی علم
عمل درست نه آید۔ دوم مرتبه از مراتب طریقت عمل است که بی عمل نیت را وجود
نباشد۔ سوم مرتبه از مراتب درگاه نیت است که بی نیت صحیح عمل خیر باطل آید چهارم
مرتبه صدق است۔ اگر صدق نباشد۔ عشق روی ننماید۔ پنجم مرتبه عشق است
اگر عشق نباشد توجه درست نه آید۔ ششم مرتبه توجه است۔ اگر توجه نباشد سلوک نه آید
هفتم مرتبه سلوک است۔ اگر سلوک نباشد در پیشگاه نگشاید۔ هشتم در پیشگاه کشاده باید

تا مقصود روے نماند الغرض از کلمات فیض آیات او بسیاران از اہل سلوک و فقر ذوقے وحلاوتے دارند۔ وفات خواجہ تارکین در سال ششصد و ہفتاد و سہ تاریخ بست و نہم ربیع الثانی بوقوع آمد۔ رحمۃ اللہ علیہ۔ مرقد مطہر و مدفن پاکش در قصبہ ناگور ملجائے خواص و مرجع عوام است۔ و خواجہ تارکین را پسرے بود شیخ عبد العزیز نام خرقہ خلافت از پدر بزرگوار خود پوشید۔ و بعین جوانی در حالت سماع برفت میگویند کہ روزے مجلس سماع برپا بود۔ و قوالان برین تکرار میکردند ؎

فائدہ در گفتن بسیار چیست جان بدہ و جان بدہ و جان بدہ

شیخ عبد العزیز نعرہ بے اختیار زدہ فرمود۔ دادم۔ دادم۔ دادم و جان بحق تسلیم نمود۔ اورا سہ پسران بودند۔ از انہا حضرت شیخ فرید بر مسند ارشاد تمکین فرمود و از اولاد پاکش بسا فرید عصر و وحید دہر بوجود آمدند تاریخ وفات شیخ عبد العزیز ششصد و ہشتاد و یک ہجری است

شیخ فرید الدین بن شیخ عبد العزیز

خرقہ خلافت از خدمت جد اعلی خواجہ تارکین دریافت عالم باعمل و فقیہ بیمثل بود روز و شب بمجاہدت و ریاضت اشتغال مے نمود سینہ و اندر محبت و جگر برشتہ آتش مودت داشت تذکرہ سرور الصدور از ملفوظات خواجہ تارکین جمع کردہ اوست عمر شریفش قریب بصد سال بود۔ بزمان محمد تغلق بادشاہ بہ دہلی رفتہ بود۔ و ز انجا بعالم مستی بادہ محبت دور افتادگی و شوق زیارت مرقد جد پاک خود معاودت کرد در سال ہفتصد و پنجاہ و دو از ین جہان سوے جنان در گذشت ؓ

شیخ مخدوم کبیر چشتی

از اولاد پاک شیخ فرید الدین نبیرہ حضرت خواجہ تارکین است صاحب جلالت علیہ و کرامات جلیہ

جامع علوم منقول و معقول حاوی آئین فقه و اصول صاحب تصنیف کتاب ضوء مصباح است
کافه انام از فیض مجد کشش کامیاب گشته بمقام اعلی رسید و آئین ہدایت و ارشاد
از وجود با وجودش آرائش والتزام زیبا یافت بالآخر بجہت تفرقہ کہ از دست برد کفار
در نواح ناگور روے داد۔ و بر جمہور اہل اسلام استداد و بیداد غلبہ کرد ترک سکونت ناگور
ورزیدہ بہ گجرات رفت و ہمو نجا بتاریخ پنجم ربیع الاول سنہ ہشتصد و پنجاہ و ہشت ازین
جہان بیدار بدار القرار رحلت فرمود۔ رحمۃ اللہ علیہ +

مخدوم خواجہ حسین ناگوری چشتی

بسیار بزرگ بود۔ و میان شرع و طریق و کشف و تحقیق جمعیت تمام داشت جمہور خلائق
بر ولایت و عظمت او اتفاق است گنجینہ اسرار الٰہی و خزاین انوار رسالت پناہی
در نہانخانہ دانش متمکن و مامون بود موصوف و مشہور است بزہد و ریاضت و اتقا۔ و
از اولاد شیخ فرید الدین نبیرہ خواجہ تارکین است و بخدمت حضرت شیخ کبیر در ولایت
گجرات سالہا بسر برد۔ و بعد از اکتساب علوم و حصول خلافت بوطن مالوف معاودت
فرمود۔ و در آن ایام کہ از چیرہ دستی پیکر پرستان حوالے دار الخیر اجمیر مسکن و دوام
گشتہ بود۔ و از آثار اسلام و اہل اسلام علامتے پیدا نمود۔ مدتے مجاورت روضہ
منیفہ خواجہ بزرگ معین الدین چشتی اختیار کرد۔ و بعبادت و مجاہدات مشغول شد و
من بعد باشارت روحانیت حضرت خواجہ بزرگ باز بہ ناگور آمد و تعلیم علوم دین و تلقین
ارباب یقین سعے موفورہ بجا آورد۔ از تصنیفات او یادگار بسیار است تفسیر نور النبی
و رسائل و مکتوبات وغیرہ و نیز سوانح شیخ احمد غزالی را شرح نمودہ است و در ابا حضرت
صدر النبوت سید کائنات علیہ الصلوٰۃ والسلام بدرجہ غایت محبت بود و ہر چہ
داشت از خانہ و باغ و چاہ ہمہ را در تتمیہ نسبت حضرت صلے اللہ علیہ وسلم وقف نمودہ بود

نقل است که او روزے عرس جد بزرگوار خود ترتیب داده طعام بمردم قسمت نموده
بود و حصه خود بانتظار افطار نگاه داشت ناگاه چهار تن از عالم غیب که هیچکس
ایشان را نه شناخت درآمدند هر یک به مرض جذام مبتلا آن چنانکه ریم و خون
از این انگشتان میچکید طعام طلب کردند مخدوم خواجه حسین قسمت نموده را بذل فرمود
و آن هر چهار تن با دائے نامطبوع خوردن آغاز کرده بقیه آنحضرت مخدوم مسترد کردند
و او که غلبه حال طلب کمال داشت بلا اکراه بطیب خاطر متوجه و مائل شده همه را درکشید
آورده اند که از همان روز بر حضرت مخدوم فتح الباب گردید. نقل است که مخدوم خواجه حسین
جامه کهن و شوخگن میپوشید. و تبرک و تجرید زندگی میکرد. بیش از دو جریب قطعه اراضی
نبود که به ترددش می پرداخت. و وجه معیشت میکرد. و کفاف اندک و عیال بسیار داشت
امّا به نذور و فتوح مائل نمے شد. و از اسباب دنیا نفرت و با توکل و عسرت رغبت
میکرد. روزے در حالت سماع او را تواجد و تحیّر در گرفت و بیخودانه روے بسوئے صحرا
نهاد. قوالان هم در عقبش میرفتند چون بر کنار حوض که بیرون ناگور واقع است
قائم شد. بر صورت حال نیندیشیده بالائے صفحه آب روان گردید. امّا اثرے
از نداوت آب بر قدم پاکش پدید نگشت صاحب اخبار الاخیار مے آرد که سلطان
مانڈو را با حضرت شیخ عقیدت و ارادت بسیار بود حتّے که نادیده جمال در آتش
تمنائے وصال می سوخت و میخواست که حضرت او را مهمان کند. امّا حصول
این موهبت گرامی موقوف بر وقت بود. روزے یکے از باریابان انجمن سلطنت و
ارکان دولت بعرض سلطان رسانید که مخدوم خواجه حسین را با حضرت صدر النبوت
علیه التحیه والسلام محبت و تولا بمرتبه کمال است اگر به پیرایه زیارت موے مبارک
پیغام طلب بحضرت شیخ فرستاده شود. البته حصول مدعا قرین قیاس است.
سلطان که والۂ دولت پابوس و مستمند تقدم حضرت مخدوم بود همچنان کرد و

بشارت زیارت موے مبارک با بشارت مقدم خیر بحضرت مخدوم رسانید مجرد
وصول دادراک این معنی حضرت مخدوم بہ حمایت شوق پائے طلب در وادی
صعوبت و سفر نہاد و راحت و استراحت را ترک دادہ ہمہ تن اشتیاق و ہمہ چشم انتظار
تا بہ ماندو رسید و با آنکہ از مصاحبت سلطان مدام اباوا نکار میکرد مضطربانہ بایوان
بادشاہ در آمد۔ و جائیکہ موے مبارک نگاہداشتہ بودند۔ بہمنونی جذب کامل وارادہ صادق
خود را رسانید و تحیۃ و سلام گفتن آغاز کرد۔ ہمین کہ لفظ تحیۃ و سلام از لب معجز
نظام بر آمد موے مبارک از خود پرید۔ و بر کف دست حق پرست حضرت مخدوم
نزول بکرمت منہ مود۔ آوردہ اند کہ سلطان ماندو ہر آنچہ کہ بطریق نذور و فتوح بحضرت
مخدوم گزرانیدہ بود۔ ہمہ را در تعمیر قبہ شریفہ حضرت خواجہ بزرگ رض صرف نمود و از بقیہ
آن دروازہ بلند در آستانہ جد اعلی حضرت خواجہ تارکین بنا کرد۔ صاحب
سیر العارفین و خبار الاخیار۔ و گلزار ابرار۔ و سیر الاقطاب۔ و مراۃ الاسرار۔ و
مونس الارواح۔ و اکثر ناقلان آثار و خبار چشتیہ نقل کردہ است کہ وقتیکہ ارباب
عناد و فساد نسبت حضرت خواجہ تاج الدین بایزید بزرگ از اولاد حضرت خواجہ بزرگ
از اولاد حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا بزبان سلطان محمود خلجی انکار کردہ بودند
و سلطان خلجی دربارہ تفتیش این معنی و پرسش باز کردہ۔ ہمین مخدوم خواجہ حسین
ناگوری است کہ باتفاق ثانی رتیم اجمیری و دیگر اکابران ستودہ حال و بزرگان صدق مقال
بدیوان سلطان اداے شہادت کردہ بود کہ حضرت تاج الدین بایزید بزرگ
لا ریب فیہ از نبائر پاک خواجہ ضیاء الدین بن خواجہ حسام الدین سوختہ بن خواجہ
فخر الدین بن شیخ الاسلام خواجہ معین الحق والدین حسن الحسینی چشتی سنجری سیت قدس اللہ
اسرارہم۔ چنانچہ تفصیل این اجمال در ذکر اولاد و احفاد حضرت خواجہ بزرگ رض
رحمۃ اللہ علیہ در گزارش نگارش آمدہ است تاریخ وفات حضرت مخدوم در سال

نہصد و یک ہجری نوشتہ اند و در آستانہ عالیہ خواجہ تارکین مدفون است رحمۃ اللہ علیہ و اولاد پاک او در قصبہ ناگور و حوالی و مضافات آن سکونت دارد۔ و تا الآن بنا ہائے ایوان مشیخت و ارشاد بذات ستودہ نہاد ایشان محکم و برقرار است ×

شیخ خالو گوالیاری چشتی

از مریدانِ خوش نہاد خواجہ مخدوم حسین ناگوری ست از فحول صوفیا نام آوران عہد بود و بشغل ریاضت و عبادت تشریف داشت و نیز خرقہ خلافت از شیخ اسمٰعیل خلف شیخ حسین مرست دارد۔ علاوہ آن از روح پرفتوح حضرت شیخ الاسلام معین الاولیا خواجہ بزرگ استفادہ میکرد۔ و ارادت و عقیدت و مرتبہ کمال داشت شیخ نظام نارنولی و شیخ اسمٰعیل برادرش از وے شرف خلافت یافتہ اند۔ وفات او بقول صاحب شجرہ چشتیہ در سال نہصد و چہل و ہفت ۹۴۷ منقولست۔ واللہ اعلم بالصواب ×

شیخ احمد مجد شیبانی چشتی

شیخے بود جامع معقول شرع و اصول و بدرجہ نہایت مولع و متورع بود۔ و در علوم صوری و معنوی تلمیذ و مرید خواجہ مخدوم حسین ناگوری است۔ و نیز از خدمت حضرت خواجہ تاج الدین[1] ثانی بانی ہر بزرگ فیضہا بردہ بود۔ آوردہ اند کہ در سر آغاز آگہی بعمر ہیژدہ سال از انواع علوم درس میگفت۔ مولد او نارنول و منشا او اجمیر۔ و مدفن او ناگور است۔ پدر بزرگوارش قاضی مجد الدین بن قاضی تاج الافضل بن شمس الدین شیبانی از اولاد پاک امام محمد شیبانی شاگرد و ہم صحبت امام اعظم ابو حنیفہ کوفی بود رحمۃ اللہ علیہ شیخ احمد مجد باقوت علمی در مباحثہ و مناظرہ باوائل حال غلو داشت۔ تا بحدے کہ

---

[1] نبیرہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا است ۱۲

بخدمت خواجه محمد دوم حسین رجوع کرده از سر و سودای مشیخت قیل وقال درگذشت و
به اجمیر آمد و هفتاد سال در آن مقام خوش اقرام بزهد و ورع و تهذیب و تاراج
نفس نافرجام اشتغال ورزیده اکثر با اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم بمرتبه
کمال محبت و ارادت بود چنانچه در عشره محرم الحرام و آغاز ماه ربیع الاول تا دوازده
یوم جامه شسته و سفید نپوشیدی و در لیالی این ایام بر بستر خاک استراحت کردی
و در مقابر سادات اعتکاف داشتی و هر روز علی قدر مقدور بنظر ثواب ارواح پاک
رسول و اهلبیت رسول علیه الصلوة والسلام جنس طعام بفقرا و ایتام و مساکین رسانیدی
و بگریه ها و نهای و فریاد و آه سرد کار داشتی گویی که واقع کربلا را بچشم حال مینید
و علاوه آن اعراس صحابه کرام و اولیای عظام مدام بیوم وفات ایشان
ترتیب میداد و بسماع بسیار راغب بود و دوست میداشت اما رقص نمیکرد
و در مجالس سماع ... خود همچو شیر دلیر نشست قال الله و قال الرسول با آئین
عظمت و هیبت میگفت و با اهل جنون و جذب اعتقاد واثق و اراده صادق
داشت و در مقام تعظیم و تبجیل خود باکراه نظر میکرد و احیانا اگر کسی را میشنید
که او حضرت ختم النبوت علیه الصلوة والسلام را در واقعه دیده است پیش آن
با احترام تمام می نشست و ماجرای خواب بکمال شوق اصغا نموده بر دست و پای او بوسه
میداد و مضجع او را با حرمت تمام می نگریست و خاک آنجا بچشم و روی می مالید و اگر
کسی با کسی دعوی و خصومت بودی بمنت و سماجت اصلاح میکرد و در آن
زمان که در اجمیر غلبه کفر و سطوت کفار پدید آمد و در آنجا هنگامه کبر عظیم بود و قلعه
اجمیر تسلط گرفته پیش از هفت یوم از این واقعه باشارت حضرت خواجه بزرگ همین
شیخ احمد مجد اعلان نموده بود که اکنون برای این شهر نظر قهر و جلال است بفرمان حضرت
خواجه خواجگان است که جمله مسلمانان از شهر بدر آیند چنانچه ... اهل سنت و ج

جماعہ اہل اسلام از حصار اجمیر بدر رفتند و رانا سانگا تاخت آورده نہب و تاراج پرداخت آوردہ اند کہ در انوقت از اولاد حضرت خواجہ بزرگ شیخ معین الدین ثالث بن رفیع الدین بایزید خورد پنجسالہ عمر داشت۔ خدام و پرستاران او را از اجمیر بناگور بردند۔ و او بحمایت نبیسگان و نبیرگان حضرت خواجہ تارکین مصئون و محفوظ ماند۔ و رفتن ناگور بجہت این بود کہ شیخ معین الدین بن الامام نبیرہ خواجہ تارکین بودہ است۔ زیرا کہ پیوند خویشی حضرت خواجہ مخدوم حسین ناگوری با حضرت خواجہ تاج الدین بایزید بزرگ باقوال مستند و معتبر ثابت و صادق است نقل است کہ چون شیخ احمد مجد ہنگام نیم شب بر روضہ منیفہ خواجہ بزرگ مے آمد۔ خود بخود در فتح الباب میشد۔ شخصے بنظر امتحان خواست کہ بہ معیت شیخ احمد درون روضہ عالیہ در آید۔ تختہ در۔ او را تنگ تر گرفتند و او بہزار گریہ و زاری توبہ استغفار گفت از آن بند سقیم رستگاری یافت۔ نقل است کہ شیخ احمد بعمر ہشدہ سالہ بہ اجمیر آمدہ بود۔ و بعمر ہشتاد سال رخصت شد۔ و بہ قصبہ ناگور بجوار رحمت ایزد متعال فائز شدہ در روضہ خواجہ تارکین مدفون گشت رحمۃ اللہ علیہ۔

شیخ نظام نارنولی چشتی

بہ کسب ریاضت و عبادت ممتاز و در امثال اقران صاحب مقال ہمہ تن غرق بحر محبت و ہمہ چشم حیرت جمال درد و محنت بود۔ خرقہ خلافت از حضرت شیخ خانو گوالیاری دریافت و تا مدت چہل سال آئین رشد و ارشاد بہ دستیاری او زینت تازہ و آرائش بے اندازہ پذیرفت۔ و جماعت کثیر در ظل حمایتش بہرہ ور رشد و بحق رسید۔ او ہر سال بخدمت مرقد قدسی آیات حضرت خواجہ قطب الدین قطب الاولیا مشرف میشد۔ و از انجا بغلبہ محبت و وفور ارادت بزیارت آستانہ عالی ہند الولی حضرت خواجہ بزرگ میرفت و از حضرت حق سبحانہ تعالے شانہ او را در زبان و زبانیان

غیر قبول حاصل بود۔ نیز شیخ اسمٰعیل برادر شیخ نظام از بندگان خدمت شیخ خانو گوالیاریست۔ در سال نہصد و نود ۹۹۰ بمضجع جنان استراحت فرمود۔ رحمۃ اللہ علیہ

شیخ اختیار الدین چشتی

نام گرامی اول اختیار خان بود۔ چون بمساعدت بخت زیارت مرقد بابرکت حضرت خواجہ بزرگ میسر آمد۔ و در آستانۂ عالی معتکف ماند۔ بعد از یک چند باشارت و بشارت حضرت خواجہ بزرگ متوجہ بہ نارنول شد و بخدمت شیخ نظام حاضر شد بدید کہ شیخ بر فراز چارپایہ سر نگون و محزون نشستہ است۔ چون اینچنین مشاہدہ کرد در دل اندیشید کہ ہر آنکس کہ بحال خود مبتلا باشد بہ حمایت و مراقبت دیگران چگونہ خواہد پرداخت۔ شیخ بہ نور باطن و قوت مکاشفہ سر بر آورد و فرمود۔ بیا و نیک بیا کہ فرستادۂ حضرت خدیو مشرب چشت حضرت خواجہ بزرگ بودہ۔ حسب حال بے باک بیجا در معرض توقف مفگن۔ شیخ اختیار الدین با تنباہ ہمینی از خود برفت و با یک نظر عطوفت و عنایت حضرت شیخ از مقبولان و واصلان حق گردید۔ و بعد تکمیل کمال و تربیت حال خرقۂ خلافت و مسند ارشاد دو اجازت از حضرت شیخ نظام گرفتہ اعزاز رخصت دریافت و بوطن مالوف کہ در حوالی کالپی بود معاودت کردہ در سال یکہزار و یازدہ برحمت حق پیوست۔

شاہ اعلےٰ چشتی پانی پتی

صاحب مدارج اعلےٰ و مراتب برتر بود۔ و خرقۂ خلافت از پدر خود شیخ نظام الدین داشت و ہم از شیخ نظام نارنولی خرقہ و خلافت دریافت۔

نظامش پیر و ہم پدرش نظام است ‌‌‌ نظام دو جہان بروے تمام است

و شیخ اللہ دیا مولف سیر الاقطاب کتابے از ملفوظات و منقولات وے موسوم بجواہر الاعلے جمع نمودہ است۔ نام گرامی او عبد السلام بود و از خدمت شیخ نظام نارنولی ہندادا علے چشتی ہموسوم شد میگویند کہ او بجوالی خطیرہ شیخ شمس الدین ترک پانی پتی اندرون حجرہ معتکف بود بیک ناگاہ بپیکر شیخ جمال نارنولی پدید آمد و گفت کہ حصۂ باطن تو محفوظ داشتہ ام در نارنول بپیاد دریاب بدہماندم شاہ اعلے در حالت سکر و بیخودی بہ نارنول رسید و فیض صوری و معنوی ہر انچہ تقدیرش بود دریافت از شاہ دو پسر بودند شاہ منصور و شاہ نور سا تا بیش پدر برحمت حق پیوستند رحمۃ اللہ علیہ

شیخ اسمٰعیل چشتی نارنولی

برادر و مرید شیخ نظام است و خلافت و اجازت ہم دارد نہ خواجگی نام فقیرے ریا و صوفی با صفا از مریدان خدمت او است و دیگران از خوان نعمتش بہرہا گرفتہ و ذوق تازہ و حلاوتے بے اندازہ یافتہ اند۔ رحمۃ اللہ علیہ

شیخ کمال الدین حسین بن خالد اجمیری ناگوری چشتی

فراوان دانش و بینش داشت از خدمت شیخ ابراہیم اکتساب کمالات صوری و معنوی نمودہ خرقہ خلافت دارد و او خلیفہ شیخ عبد العزیز ناگوری است و او خلیفہ شیخ فرید الدین ناگوری است و او از احفاد و خلفائے شیخ حمید الدین سوالی است قدس اللہ اسرارہم بہ وے خبر آمد کہ خالد از نژاد معینہ است تفسیر ولینسبی کہ از بیاض معہ فراوان نکات و وجوہ تفاسیر است و اصول الانوار در تذکرہ اسرار مشتمل بر بیان گزارش احوال و انساب مشائخ چشتیہ معینہ تصنیف او است۔ و در احوال خویشتن چنین بہ تحریر آورد شتہ کہ خالد از کمترین مریدان خواجہ بزرگ معین الدین الحق است۔ اما از نسب خود خویش شود

مولانا عالم کابلی در تذکرۂ خود آورده که من در اجمیر شیخ عبد القادر بن شیخ ابو الفتح را که نبیرۂ خواجہ معروف بن شیخ حسین بن خالد است ملازمت کردم۔ و از تحقیق نسب مخدوم فرمودند پسر کلان[1] ما۔ به چهار واسطه به شیخ حمید الدین سوالی میرسد۔

مولف

گسیکه شیخ کمال الدین از اولاد معین الاولیا خواجہ بزرگ معین الاولیا نبیره داشته شاید از شیخیت بوده باشد که از اولاد پاک خواجہ بزرگ هم یکے شیخ کمال الدین حسن بن شیخ احمد بود که سلسلۂ الرشید حضرت نجم الدین بن قیام الدین با بر بال است و یکے این ما جرا بجهت تجنیس و توحد نام حصّه گزارش در بر گرفته باشد۔ اما شیخ کمال الدین را که از مریدان شیخ ابراهیم در سلسله خلافت خواجہ تارکین شیخ حمید الدین صوفی السوالی ناگوری از تشانه الحق از اولاد حقا شیخ حمید الدین صوفی السوالی ناگوری است و این گزارش بهر درستی مسجل است چنانکه مولانا عالم کابلی در تذکره خود حواله داده و نیز ایمعنی از شجره انساب اولاد و احفاد خواجہ تارکین شیخ حمید الدین بمعرض تصدیق مے پیوندد۔ کذا فی مناقب الحبیب۔ کمال الدین بن شیخ عبد القادر بن شیخ ابو الفتح بن خواجہ معروف بن خواجہ مخدوم حسین بن شیخ خالد بن شیخ

---

[1] فائده: پسر کلان اشارت است به شیخ خالد که سلسلۂ نسب او تا به خواجہ تارکین چهار واسطه دارد۔ شیخ خالد بن نظام الدین بن شیخ محمد بن عبد العزیز بن خواجہ تارکین ۱۲ منه

:: فائده: در زمانه حضرت شیخ کمال الدین شیخ احمد نبیرۂ خواجہ بزرگ معین الاولیا و شیخ کمال الدین خالد بعمر کثیر است نبیرۂ شیخ کمال الدین خالد ناگوری به چهار واسطه از اولاد مخدوم حسین ناگوری است و شیخ کمال الدین معروف شیخ احمد اجمیری همعصر اجداد مخدوم حسین ناگوری بوده باشد۔ چنانچه شیخ تاج الدین بایزید بزرگ اولاد شیخ کمال الدین اجمیری همصحبت مخدوم حسین ناگوری بود۔ تاج الدین بایزید ابن شهاب الدین بن شیخ کمال الدین احمد اجمیری نوشته اند ۱۲ منه۔

نظام الدین بن شیخ محمد بن شیخ عبدالعزیز بن شیخ حمید الدین صوفی السوالی ناگوری قدس اللہ اسرارہم

شیخ سعید میانہ چشتی

صاحب حال و مرد باکمال بود۔ در باب سماع بیشتر غلبہ داشت نسبت ارادت او بہ شیخ نظام نارنولی بواسطہ شاہ اعلی چشتی مذکور ہست وفات او در سال یکہزار و شصت و ہشت رقم نمودہ اند۔

خواجہ ضیا بخشی

در بداؤن بود و در زاویہ خمول بکار خود مشغول تصنیف بسیار داشت سلک سلوک و عشرہ مبشرہ و کلیات و جزویات و طوطی نامہ از ان او یادگار ہست نامہ آوردہ اند کہ مرید شیخ فرید است کہ نبیرہ و خلیفہ سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری است (وفات او) در سال ہفتصد و پنجاہ و یک رقم نمودہ اند۔ رحمۃ اللہ علیہ۔

باب چہارم

در تذکرہ آستانِ عالی و بنائے دار الخیر اجمیر و تعمیرات بزرگ و قدیم

ملک راجپوتانہ از اقلیم دوم و خطہ اجمیر ناف راجپوتانہ معروف و مشہور است در آغاز آبادی اجمیر باسمائے مختلف موسوم بود جمبیر و جیدرگ و آدمیر و اجیانگر و جلوپور بانئے اجمیر اجیپال بودہ است کہ چوپانے گوسفندان میکرد و ابتدا جائیکہ طرح تعمیر

اختیار کردہ بودند۔ درہ کوہ است کہ نال اجیپال شہرت دارد۔ بعد آن بعہد راجگان
ہنود شہاددر دامن کوہ ٹھبلی آبادی شہر استقرار یافت۔ اما در سنولا جائیکہ آبادی شہر است بتعمیر
وتدبیر روضۂ منورہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاؒ توقیر و تزئین یافتہ روبہ فیوما
مترقی گشت بالخصوص دیوار شہر و بازار و دروازہائے رفیع الشان وکاخ شاہی
وایوان و طاق امرا و اعیان سلطنت در اندک زمان بطرز دلفریب و اطوار
مطبوع بحکم اکبر شاہ بادشاہ دہلی درست و تیار و معمور و ہموار گشتہ صفائی تازہ و رونق
بے اندازہ محسود شیراز و بغداد گردیدند و بحال کہ زمان فرمانروائی و حکومت دولت
برطانیہ است جلوہ دگر بنظر مے درآید و تماشائے عمارتہائے عالی و منازل مصفا و
شارع و باغ و باغیچہ دلکشا و کارخانہ جات کالسکہ بخار و راہ آہن و منبع و مخزن آب
و دیگر اسباب صنعت و حرفت کہ کارنامۂ طلسم حیرت باید گفت در دیدہ دیدہ وران
دقیقہ یاب خیرگی مے آرد۔ و در دل نظارگیان پاکیزہ نظر از جا مے رباید۔ صاحب
اخبار الاخیار میفرماید کہ اول در ملک ہندوستان بر سر کوہے کہ دیوار بنا کردند کوہ ٹھبلی
بود کہ در زمان حال بقلعہ تاراگڈھ معروف است +

ذکر آستانہ شریف

در ذکر بنائے آستان عالی صاحب اخبار الاخیار فرمودہ است کہ مخدوم شیخ حسین
ناگوری کہ ولی کامل و مرتاض عہد و ممتاز عصر بود و بچند واسطہ سلسلہ نسب پاکش بحضرت
خواجہ حمید الدینؒ معروف بہ سلطان التارکین ناگوری منتہی میشود۔ در آن زمان کہ
دور طوائف الملوکی بود و از غلبہ پیکر پرستان در نواحی دار الخیر اجمیر مداہنت و سستی
اسلام دست داد و کفر غالب شدہ سالہا در حفاظت و حجابت قبر شریف حضرت
خواجہ معین الاولیاؒ گزرانید و التماس سلطان غیاث الدین خلجی مالوی ... آورد۔ و از زر کثیر

سلطان ماندو برسم ہدایا و فتوح باو رسانیده بود۔ قبهٔ عالی تعمیر کرد که هنوز برمزار یادگار است و آنهمه معموره که برسر مزار دیده میشود که در سال هشتصد و پنجاه و نه باختتام رسیده بود۔ و بعد آن قمقمهٔ طلاء و شبک نقره و پنجره چوبین که بنقش و نگار صدف جا بجا درست نموده اند۔ بهر زمن و قرن مستزاد گردید۔ و در زمان سلف که پنجره چوبین و شبک در گرد مزار شریف کهنه و شکست خورده بود۔ اکنون بر گرد مزار حضرت خواجه حسین اجمیری نبیرهٔ حضرت خواجه معین الاولیا موجود است۔ و نقش و نگار طلاء که بر در و دیوار قبهٔ شریف بکار آورده اند نتیجهٔ اولوالعزمی حضرت خواجه حسین اجمیری است که از ابیات منقوش ظاهر و باهر است۔ ابیات

خواجهٔ خواجگان معین الدین — اشرف اولیائے روئے زمین

در جمال و کمال آن چه سخن — این مبین بود بحصن حصین

مطلع در صفات او گفتم — در عبادت بود چو در ثمین

اے درت قبله گاه اهل یقین — بر درت مهر و ماه سوده جبین

خادمان درت همه رضوان — در صفا و صفات چو خلد برین

ذرهٔ خاک او عبیر سرشت — قطرهٔ آب او چو ماء معین

جانشین معین خواجه حسین — بهر نعت اش یه گفت چنین

که شود رنگ تازه کهنه ز نو — قبهٔ خواجه معین الدین

گویند که پیش از چند سال که تجدید نقش و نگار کرده بودند در ابیات مذکور تحریف نموده اما بنظر ثبوت ابیات مذکوره بالا نسخه احسن السیر مولفه منشی اکبر جهان گواه عدل است که مولف معز ابیات مذکور بچشم خود دیده و درج نسخه مسطوره نموده بود۔ ۔ ۔ جانب شرقی ملصق بدیوار قبهٔ شریف دالان خوش نما خوش طرح ساخته جهان آرا بیگم بنت شاهجهان است۔ و فرش دالان از سنگ رخشان و دیوارها از سنگ مرمر بدرجه غایت

لطیف و منزه تر است بانی آن جمیله عفیفه بود که محتاج شرح و بیان نیست او
صاحب تصنیف بوده است مونس الارواح در ذکر حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا
جمع نموده و بکمال شوق در آخر آن ولوله محبت و صدق ارادت خود بشرح و بسط در ضبط
تحریر آورده و نسبت خود بجانب حضرت خواجه معین الاولیا قرار داده و بشرف
بیعت حضرت خواجه معین الدین رابع نبیره حضرت خواجه معین الاولیا مشرف بوده و
بسمت دکن پیوسته بدیوار روضه شریف جانب شرق قبه حضرت بی بی حافظ
جمال دختر حضرت خواجه معین الاولیا است و پیش آن قبور صاحبزادگان حضرت
محترمه موجود که در زمان طفلی وفات یافته بودند و نیز بصوب دکن ملحق به دیوار قبه شریف
گنبد خورد حور النسا بیگم بنت شاهجهان بادشاه است که بزبان عوام بنام چمنی بیگم
شهرت دارد و مزارات هر دو اهلیه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء اندرون قبه شریف
حجره های یمین و یسار که باختر سمت از مزار فیض آثار نمودار اند به تحقیق و پایه ثبوت
رسیده جانب شمال پیوسته بدیوار قبه عالی مسجد است که به مسجد جهانگیری اشتهار دارد
اما متحقق است که در آن زمان که پیکر پرستان تاخت آورده بر اجمیر متصرف
شده بودند سلطان مانڈو حمله دلیرانه بکار آورده بنای اسلام مستحکم کرده همین
مسجد است که تعمیر کرده بود شاید که بادشاه جهانگیر هم چیزی ترمیم و تجدید کرده باشد
در پیش لاهمو تجا صندل سفید می سایند و از ینجهت به صندل خانه معروف است و
پیش صحن مسجد محاذ وسط مسجد مذکور احاطه کوچک از سنگ سفید جانب شرق
نمودار است که درون احاطه فضای آن مرقدهای مطهر مقدس حضرت
شیخ تاج الدین بایزید بزرگ و ازواج و اقربای آن از سنگ سفید بصفا دارند
و متصل بدیوار صندل خانه سمت شمال مزار حضرت فخر الدین بایزید خورد در
مستورات صاحبان متحقق است و بر سر قبور شاخهای آشیان بهجوم آورده

کہ فضائے آن بصورت رفعت آب سبز مشابہت کلّی دارد۔

و جانب پائین قبہ حضرت بی بی حافظ جمال در پہلوئے دروازہ پا انداز حجر است از سنگ سفید کہ درون آن مزار فیض آثار حضرت خواجہ معین الدین خورد و حضرت خواجہ حسام الدین بر پال ہٹیلا باگہ مرجع آنام و زیارت گاہ عوام است و نیز جانب پائین قبہ عالی احاطہ از سنگ سفید است کہ او را احاطہ نور گویند معمور است بہ دو دروازہ یکے کہ بسمت جنوب است۔ پا انداز دروازہ نام دارد دیگرے کہ بسوئے مغرب است نہ بہ یکے دروازہ و بہشتی دروازہ و پیش دروازہ پا انداز صحن وسیع از سنگ سفید مزدار است و اشجار ترہندی و مولسری کہ گل آن در اقصے الغایت لطیف و خوشبو باشد در فضائے صحن بقدر سائبان فائدہ میرساند۔

و بربط انتہائے صحن مذکور بسمت دکن دالان رفیع کہ از سنگ سفید است بغایت مطبوع و دلکش۔ و بہ دالان کرناٹک معروف بنائے آن بر حسن عقیدت رئیس کرناٹک کہ از شاہ عالم بادشاہ بخطاب امیر الہند ممتاز بود دال است۔ چنانکہ از قطعات و ابیات کہ بر روئے دالان کندہ اند متحقق میشود۔ ابیات

در حضور خواجہ ہر دو جہان — آن معین الدین شہ شاہنشہان
چون امیر الہند کان عدل و داد — بحر جود و آسمان اعتقاد
یعنی آن نواب والا مرتبت — نام والا جاہ عالی منزلت
کامران ملک کرناٹک بود — بندہ خاص خدا بے شک بود
از خلوص نیت و صدق عفیف — برنہادہ کرسی جائے لطیف
تا بیاسایند مردم اندر این — موجب برکات باشد بالیقین
سال تعمیرش ز دل کردم طلب — وجد در خود کرد دل وا کرد لب
سال تاریخش بگو در این دعا — باد دائم قائم این فرخ بنا

از جلوس شاه پنج و سی طلب — شد مرتب در مه پاک رجب

و پس پشت دالان کرناتک پشته حوض جهالره - و در گوشه جنوب و مشرق مقبره
میر شاه قلی خان است که از امرای نامدار بود و صوبه داری اجمیر با او تعلق داشت و در
پهلوی دالان کرناتک بسمت مغرب بر فراز پشته حوض جهالره مرقد پاک حضرت
خواجه ضیاء الدین ابو سعید بن خواجه بزرگ معین الاولیا - و در پایین آن مزار
فرزند دلبند سید وجیه الدین مشهدی عم سید حسین خنگ سوار است مسجد شاهجهانی
بسمت مغرب از قبه عالی و دروازه بهشتی واقع است - زهی شان رفیع و پایه منیع و صفه
مرمر ناب و سنگ نایاب است - از صحن و کرسی و سقف و ستون و در همه
ساطع - و خم محرابها بر اقامت صلوٰة و رکوع و سجود ارباب نیاز گواه عدل و دلیل
قاطع رفعت و فراز سقف آیت است از علو پایه واقف خیرات و مبرات و وقف
و پایه منبر که در پهلوی محراب در وسط بنا کرده اند - الحق قنطره الحقیقه است که از حضیض
عالم اسفل به اوج یقین و معراج حق الیقین میرساند - غیر اینهمه در شب ماه که شعاع انجم
و ماهتاب در زمانه زبان شمع و چراغ به جلا و ضیای سنگ فرش معارض و
مقابل می شود نظاره کرمک شب تاب و تماشای چراغان ساحل جویبار یاد میدهد
گویی که وقت تلاطم انوار امواج تجلیات بر میزند - سبحان الله تعالیٰ شانه که هر
تخته سنگ در صفا و جلا همچون قلب مومن از عیوب و قبوح و داغ و سواد مطلقاً
مبرا و در ظاهر و باطن مثل مشرب صوفیان صاف طینت منزا و مصفا گویا هر تخته
سنگ از ذکر و فکر قلبی اجتهاد در اکتساب نموده است - و بمرتبه معرفت رسیده و
ازین جهت است که روشنی چراغ پیش او پس پشت تخته سنگ هو بهو و مثل عکس محسوس
و معلوم میشود - بیت

زیب صفائی عمارت که در تماشایش نگاه بازنگردید از در و دیوار
کلیم همدانی که قصیده در باب اتمام مسجد نوشته بود از ابیات چند بیت نموده شد

ابیات

وادین حرمت اجمیر را فیض ست دهم | سر نوشت بیا کنانش سیت خیز خدا ان
زین محل فیض هر حاجت که بخواهی بخواه | متوان صد دسته گلبست از یک گلستان
مسجدی کان کعبه را نیست تاریخش بود | کعبه حاجات دنیا مسجد شاهجهان

و نیز دیگر مادهٔ تاریخ اینست

قبلهٔ اهل زمان شد مسجد شاهجهان

و ابیات که بر سر پیشانی در های مسجد نوشته اند از و هم اشعار ذیل بطریق انتخاب
گزفته شد ابیات

به فرمودهٔ سایهٔ کردگار | چو کرد این بنا را قضا استوار
نوشتند تاریخش اهل یقین | بنای شهنشاه روی زمین

عقب مسجد شاهجهانی مقبرهٔ حضرت خواجه حسین اجمیری و در حوالی آن مدفن خاندان
صاحب سجاده معین و مقرر است و تعمیر قبهٔ حضرت خواجه حسین بیکم و کاست
مانند قبهٔ حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا است - اما آنقدر زیبائش و نگارش ندارد
بانی قبه شاهجهان بادشاه بود که در زمان تعمیر مسجد شاهجهانی قبهٔ مذکور هم در سال
یکهزار و چهل و هفت با تمام رسیده بود و بر سر لوح سنگ در قبهٔ شریف قطعهٔ تاریخ منقوش است

قطعه

شد از توجه هادی مرشد و معین | بنای مقبره با صفای خواجه حسین
شهنشهٔ دو سرا خواجه معین الدین | بلفظ مغز شده سال خاتمیت این

و پس پشت قبهٔ مذکور بر پشته حوض جهالره مکان خوش طراز و مطبوع و زیبا از سنگ

سفید مقبرۂ حضرت شیخ علاء الدین برادر عم زادہ خواجہ حسین اجمیری نبیرہ و سجادہ نشین حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا است کہ بزمان حیات او بدیوانخانہ شہرت داشت و بعد وفات مدفن مضجع او گردیدہ و از جہت آنکہ شانزدہ ستون دارد بزبان عوام بنام سولہ کھمبہ مشہور است و تاریخ سال تعمیر بر سر محراب شرقی منقوش کردہ اند بیت

قطعہ

بنائے مقبرہ بنہاد شیخ علاء الدین | کہ باد عاقبت او بخیر ارزانی
چو از مرقد آن شاہباز عرش نشین | کہ زیر شہپر او بیضہ مسلمانی
چو کار در پے اتمام سال رفت خرد | بگفت روضہ مرتب بعنوان آسانی

در سمت شرق از منزل آشخانہ و مطبخ مکان وسیع و پایدار متعلق بہ ملتزمان سمان عالی است کہ در زمان حال بدفتر تولیت اوقاف علاقہ دارد اما در آن ایام کہ سلطان محمود خلجی در نواحے اجمیر لوائے اسلام را افراشت و ظلمت کفر از میان برخاستہ بود حضرت تاج الدین بایزید بزرگ بحکم سلطان در تدریس و تلقین اہالی و موالی اسلام اشتغال میفرمود و شیخ احمد مجد شیبانی رحمۃ اللہ علیہ و دیگر بزرگان دین شاگرد او بودند مکان مذکور بجہت فرودگاہ صلحا و فقرا معین و مخصوص بود در شیولا جائیکہ مسجد اکبر است در پہلوے خانقاہ منزل سکونت شیخ بایزید بزرگ بود و در فضائے صحن نقار خانہ عملہ و فعلہ حضرت شیخ معز اللہ قیام داشتند و در حجرات پیرامون صحن چراغ طالبان علم قرار میگرفتند و در جماعت خانہ کہ الحال بجائے آن سماع خانہ نواب سر آسمانجاہ معمور ساختہ اند نشست منزل مدرسہ بود و حضرت شیخ علو شان درس میگفت و ہمین وجہ کہ در آنجا جماعت طلبا و علما درس میگرفت منزل مذکور بہ جماعت خانہ ہنوز معروف و مشہور بودہ است ✤

در بیرون صحن حصین آستانہ عالی جانب بہ شرق متصل بدروازہ چہرہ ہی کاینست کہ

بر زبان عوام محل بادشاهی شهرت دارد و آن جائیست که در پهلوی آن خانهٔ شیخ
دانیال بود. او از ملک پورب بوده است مرید راجی حامد شاه بود که سلسلهٔ ایشان
بواسطهٔ شیخ اخی سراج به سلطان المشائخ نظام الاولیا میرسد و بجهت آنکه شیخ
دانیال را بروح پاک حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا ارادت و نسبت خاص بود تا مدت
دراز به مجاورت آستان عالی گزیده در جوار آستانهٔ عالی سکونت میداشت چنانچه
از ابیات هندی که مقال اوست بوضوح می پیوندد **ابیات**

جگ جگ عمر جو حضرت خواجے   حضرت رسول کریم نواجے
دانیال جو پرکھت گنیان   حضرت خضر هتے بیچ متهه دنیا

و دران زمان که اکبر شاه بادشاه دهلی در سال هفتم جلوس به اجمیر تشریف قدوم
آورده یکے از حرم محترم او را زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح
سعادت نزدیک رسیده بود و تحمل نقل و حرکت نمیداشت لهذا بنظر حصول خیر و برکت در خانهٔ
شیخ دانیال که از اعز معتکفان ظاهر و منتسبان باطن روضهٔ شریف و بقعهٔ منیف بوده گذاشته
بودند و بوجه آنکه مولد شاهزاده بخانهٔ شیخ دانیال بظهور پیوسته نام شاهزاده به شیخ دانیال همنام
کردند و بجهت آنکه خانهٔ شیخ برائے عمله و فعلهٔ حرم شاهی کفایت نمیکرد در اندک زمان رواق و اطاقان
نو برابر خانهٔ شیخ بنیاد کردند. گویند که بعد از آنکه حرم بادشاه از وضع حمل و سکون لازمی بمقر
دار الخلافه مراجعت نمود منزل مذکور بطریق ابقاء انعام به شیخ دانیال تفویض کردند و
تا آنکه شیخ مغفر الله در صدر حیات بود قبض و تصرف داشت. و پس از ارتحال شیخ مذکور
بر خانه و رواق مجاوران متصرف گشتند. اما بزعم مؤلف متقالبضت مجاوران ازین جهت
بوده باشد که بعد وفات شیخ از ورثهٔ او در دار الخیر اجمیر کسے نبود. و او در حالت تجرید درگذشت
و اصل وے از ملک اوده متیقن بوده است لهذا صفی از جماعت مجاوران که بوکالت ایشان
ملک اوده عنت سپار داشتند بشرط آنکه اگر هیچکس از ورثهٔ شیخ پیدا آید ترکهٔ شیخ باو مسترد نمایند خانه

کہ صحن چراغ تعبیر کنند۔ گویند کہ جلال الدین اکبر بادشاہ از غنیمت فتوحات چیتوڑ یک
چراغان بزرگ آوردہ درون قبۂ مذکور نصب کردہ بود واللہ اعلم بالصواب محاذ قبہ مذکور
آبدار خانہ ہست کہ عوام آب سبیل گویند۔ زیر دیوار سبیل بسمت شمال قبر پاک شیخ ملک فاروقی
الادہمی است و بر سر قبر مصلائے سنگ سرخ ہنوز باقیست و در فضائے آبدار خانہ چبوترہ
وسیع تر است و بر انتہائے آن حجرات و مطبخ آشخانہ واقع است۔ جانب غرب از صحن چراغ
بر فراز صفہ وسیع سماع خانہ بنا نمودہ اند کہ از نتائج حسن اعتقاد و وثوق انقیاد نواب سر آسمانجاہ
بہادر وزیر نظام دکن بودہ است مکانیست زیبا منظر و دلکش و دلکشا و عماریست بغایت محکم
و خوش طراز و مطبوع و مصفا۔ بنائے آن از آجر و گچ نیست بلکہ ہمہ عمارت از سنگ سرخ و سفید
مملو است و در ہمین جا مجالس اعراس حضرت شیخ المشارق والمغارب حضرت خواجہ عثمان
و حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا قدس ارواحہم منعقد میشود تولی سماع خانہ جانب گوشہ
شمال و مشرق دروازہ کوچک است کہ خانقاہ شریف حضرت صاحب سجادہ راہ دارد و
متصل بہ عقب سماع خانہ جانب غرب خانقاہ مذکور است و آن جائیست متبرک و مقدس
کہ غسل میت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا ہمانجا بوقوع آمدہ بود۔ و اجلال مقام
مسند نشینی صاحب سجادہ مقرر است چنانچہ بذیل ذکر آئین عرس در آخر باب اول بشرح و بسط
مرقوم شد۔ و در حوالی رواق خانقاہ شریف ملتزمان و منتسبان صاحب سجادہ سکونت دارند؛
و در یمین و یسار صحن چراغ دو تا دیگہائے بزرگ ساخت مس خالص بودہ اند۔ اول کہ بجانب مغرب است
خیلے بزرگ است و جلال الدین اکبر شاہ بعد فتح چیتوڑ گزرانیدہ بود۔ میر علاء الدولہ متخلص
بہ کامی قطعہ تاریخ متضمن بہ گزرانیدن دیگ بسیار خوش گفتہ؛

قطعہ

شاہ دین پرور و جمشید سریر	خسرو عہد محمد اکبر
ساخت سے شبہ پے فتح چیتوڑ	دیگ روئین تن اژدر پیکر

بهر تاریخ وے از عالم غیب　　دیگ چیتور کشا شد تکبیر ۱۰۲۲

جانب شرق دیگ خورد است که جهانگیر بادشاه در سال یکهزار و بست و دو ۱۰۲۲ بخلوص نیت و فرط عقیدت نذر گزرانیده بود۔ و بروز اول برنج شیرین پخته بطریق دعوت ایثار فقرا کردند گویند که پنجهزار نفر از طعام دیگ شکم سیر گشته بودند مادهٔ تاریخ اینست ع

بدنیا باد دائم نعمت دیگ جهانگیری

اما بجهت امتداد زمانه و کثرت استعمال و قلت حفاظت هر دو دیگها صورت اندراس پذیرفته بیکار شده بودند تا در سال یکهزار و دوصد و شصت و شش توفیق الهی رفیق حال مدار المهام ریاست گوالیار گردید و او از سر نو بتجدید آن پرداخته صلاح و فلاح دارین حاصل نمود میر جواهر علی میرزاده که در سنگر تاریخ طبع آزمائی کرده است ؛

قطعهٔ تاریخ

صرف زر ملا مداری کرد در تجدید دیگ　　باد نامش در جهان روشن بمثل آفتاب

بهجت در مهتمه آگهی چندش نموده اهتمام　　گفت هاتف سال تاریخش جهان شد فیضیاب

و در شوالا نیز بصرف نواب مستطاب خورشید جاه بهادر رئیس دکن در ترمیم و تجدید هر دو دیگ کوشیده اند ؛

مخفی مباد که در زمان عرس و غیر آن اکثر اغنیا و امرا بخلوص محبت و نذر و نیاز و بعضے بنظر نمود و نمائش در اهتمام پختن طعام دیگ زر کثیر صرف میکنند صرف تخمینی دیگ کلان قریب دو هزار و دیگ خورد از دو و از ده صد متجاوز نباشد۔ چون طعام دیگ پخته میشود بعد نماز بامداد بتنوری صاحب طعام اهل استحقاق در غارت بردن طعام سبقت و جرأت مینمایند و بخار گرم که از سینهٔ دیگ برمے آید بدست و پاے مردم آسیب کم میرساند در آن وقت تماشائے خوب بنظر مے آید از خوان یغما قوم ترک یاد میدهد ؛

بلند دروازه که به داخول معروف است محاذ صحن چراغ بسمت شمال بشکل محراب نمودار است و آغاز بنائے آن نتیجه غلبهٔ اعتقاد سلطان محمود خلجی نوشته اند که هنگام فتح دیار اجمیر

اما به تحقیق رسیده که از بناهائیست طرز تعمیر و رونق آن به عمارات شاهجهانی مناسبت تمام دارد +

تعمیرات بیرونِ شہر جانب شمال

چلۂ حضرت خواجہ بزرگ

در پہلوے درہ کہ بہ گھاٹی آناساگر معروف است بر فراز پشتۂ کوہ واقع دران زمان کہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء در اجمیر پرتو ورود افگندہ بودہ مہین جا در کنج قناعت گوشۂ عافیت مشغولی داشت و در توی سنگ بزرگ غاری بشکل حجرہ نمودار ہست و در گوشۂ آن تختہ سنگ خارا نہادہ است کہ آنرا بہ تخت نماز تعبیر کنند و در سال یکہزار و سی و ہفت دولت خان شقدار بامتثال حکم نواب مہابت خان در دوران حصار مستحکم بنا نہادہ است و بر سر دروازۂ حصار چند اشعار نوشتہ +

اشعار

بزمانِ شہ رفیع القدر — حامیِ شرع و دین شہاب الدین
رونقِ عدل وجود داد چنان — کہ بنازد از و زمان و زمین
گشت والی صوبۂ اجمیر — خانخانان بعزت و تمکین
پاک دین پاک باز دولت خان — بود شقدار او برسم امین
ساختہ این مکان چلہ چشت — تا بود یادگار او بزمین
سال تاریخ طالبی گفتا — سی و ہفت و ہزار بود سنین

الحق چلۂ بافیض و برکت است و از ادفات شیوع آئین دین و اسلام یادگار مسیہ بہ چلہ خواجہ صاحب موسوم است +

چلۂ خواجہ قطب صاحب

در دامن پشتۂ کوہ چلۂ خواجہ صاحب واقع و در شکم سنگ بزرگ چلہ دارد حضرت خواجہ

قطب الاولیا دران را وقت ساعت باکثر ایام مونس تنہائی بودہ است جائیست پر فیض و خوش
آثار و مقامیست دلچسپ و خوشگوار در فضائے آن تعمیر زیبا مسجدیست کہ بنائے آن بنام
مولانا شمس الدین خلیفہ حضرت مولانا فخر الدین فخر جہان قائم نمودہ اند شعر

از پئے تاریخ سالش ہاتف از روے نوید
داد پاسخ گو مورخ ذکر ہو رب مجید

در صحن زیرین بالائے صفہ بزرگ در وے حصار بلند محمد شاہ خان کہ از عمائد نواب امیر
محمد خان والی ٹونک بود مدفون است۔ و بسمت شرق مسجد خوش طرح مقبرہ محمود خان یادگار
و بر لوح سنگ قطعہ تاریخ چنین منقوش است قطعہ

بنا کرد محمود عالی نگاہ
مزار محمد شہ دین پناہ

ز تاریخ تعمیر گو یدلطیف
زہے مقبرہ مسجد و خانقاہ

از آغاز دوازدہم ماہ ربیع الاول ہر سال محرس حضرت خواجہ قطب الاولیاء درہمین جائے خاص
مقرر است و بروز چہاردہم محفل ختم عرس بہ معمول معین منعقد میشود۔ و بتاریخ چہاردہم ہر ماہ بعد
نماز ظہر محفل سماع برپا میکنند کہ بزبان عوام چودھوین مشہور است۔

تالاب آناساگر

بنائے آن پیش از ہشت صد سال قائم کردہ اند در زمان حکومت راجہ آنا دیو کہ او حاکم اجمیر بود۔
بر ساحل جنوب آن علے الاتصال باغ و باغیچہ و تعمیرات زیبا بنا نمودہ اند ظرف تالاب
بسیار بزرگ است و پہنا در کہ طولش قریب شش صد درعہ و دور آن قریب بہ چہار میل باشد و بر
ساحل سمت گوشۂ جنوب شرق دولت خانۂ شاہجہان است کہ مکانات مصفا در رواق و ایوان
مکلف از سنگ سفید دارد۔ و در فضائے عمارت مذکور باغ خوش و باغیچہ دلکشا تا این
حال باقیست ؎

از نقش و نگار در و دیوار شکستہ
آثار پدید است صنادید عجم را

چله سالار مسعود

بر تله چند خورد که برابر چله حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا است بر فراز صفه سنگ سرخ گنبد کوچک بنا نموده اند و در توی آن قبر حضرت شیخ موجود است بزبان عوام همراه چله سالار مسعود غازی شهرت دارد اما این مقبره سالار مسعود است که غیر سالار مسعود غازی است و خلیفه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا بود.

تعمیرات بیرون شهر جانب شرق

چله مدار صاحب

گویند که بدیع الدین شاه مدار که مرقد پاک او در مکن پور است در زمان حیات بر سر کوه اسحاق بنام چله مشهور است چندی بریاضت و عبادت گذرانیده جائیست ناهموار و خشک که اشجار و نباتات تنک تنک دیده می شود بتاریخ هیجدهم هر سال مردمان و زنان شهر جمع می آیند و یوم که بنام میله مدار صاحب شهرت دارد.

میو کالج

پیش از بیست سال در زمان کرنل لارد میو بهادر صدارت وزارت ممالک هند داشت بمقام رنگون بدست شیر علیخان [illegible] کشته شد هنگام ورود او باجمیر بنای تعمیر نهاده بود جائیست خوشنما و زیبا و مقامیست پر فضا و مصفا که در نقش و نگار و سنگینی و تخته بندی و رفعت و وسعت عمارت و آراستگی ثانی و مثال خود ندارد و در وسط آن تالار بزرگ است که زینه هشت بشادابی گلبن و چمن آراسته پیراسته و در حوالی آن دو بلبن بپا و بعضی منازل عالیشان

وکاخ سموء المکان ازان راجگان و نوابان به عمارات دلفریب طرازِ مطبوع وانواع پسندیده
بنا نموده اند۔ که نونهالان گلشن هست و اقبال و وارثان تخت و تاج درزمان سردی وغیر ایامی
بجهت تعلیم علوم مغربی و مشاقی فنون شاهی و شاه سواری واکتساب آداب و آئین
حکومت و حکمرانی درانجا قیام و سکون دارند ❁

حوض شمسی معروف به سورج کنڈ

کرنیل ڈکسن که کمشنر اجمیر بود بجهت آنکه مادهٔ ترحم تخمیر طینت داشت بچشم فیض عام و آرام
بنا نموده۔ آرام بنا نمود۔ آب آن بغایت منزه و صاف و خوشگوار و شیرین گرد
سال حوض عمارت خوش طرح و خوش نما از سنگ سرخ است و به خلق خدا نفع عام
میرساند ❁

مقبرهٔ عبد الله خان

تعمیر خوش است و مستحکم که در اهتمام خواجه دانش تعمیر یافت تاریخ بنا اینست سروش غیب
زسال بنائے استوارها بگفت روضهٔ عالی بگوش دل ابنصان گویند که پیش ازین درحوالی
آن باغیچه پر فضا بود اما بالحال بجائے آن سرائے وسیع بنا نموده اند و لسرائے عبد الله
پوره معروف است و این عبد الله خان از سیدان بارهه بوده است و بزمانه فرخ سیر بادشاه
به عهدهٔ وزارت و منصب پنجهزاری ذات ممتاز بوده است ❁

مقبرهٔ حسین علیخان

از قبر نشان باقی نیست و بحال بصورت فرودخانه مستعمل است و به اداے کرایه فرنگیان
استقامت دارند۔ و این هردو مقبره در قبض و تصرف میر عبد الوهاب و میر عبد العزیز

دیگر از آن ایشان بعلاوهٔ مسند چند حصص قسمت بوده اند و سلسلهٔ نسب ایشان به صاحب مقبره
میرسد - والله اعلم بالصواب ۔

تالاب بیله

در جنب مقام صدرگارلس که آهن است بسمت شرق بنای آن بزمانهٔ حکومت راجه بیلدیو
نوشته اند - و بر دور آن از بسیاری صنم خانه و معبد هنود علامات باقیست - با آنکه سلطان محمود
غزنوی و بعض از سلاطین غور بانهدام و معدوم آنها پرداخته بودند - بادشاه دهلی نور الدین جهانگیر
کاخ چند در کنارهٔ ساحل آن تعمیر نموده بود - و معرفی بادشاه مذکور به سفیر قیصر انگلستان در
مقام منزل مذکور برگذشته اند ۔

عیدگاه

صحن وسیع و فراخ فراش آن از گچ و حصار آن رفیع و بلند اما طاق و رواق ندارد -
بجهت عدم سایه سائبان منصوب در فصل تابستان بعیش فرش و تمازت آفتاب کمی هنگامه مستور دارد ۔

تعمیرات سمت جنوب بیرون شهر

چله حضرت پیر صاحب

بالای کوه متصل به آبادی است - گویند که شخصی سوندها نام از بغداد بازآمده خشت آجر نمود
ظاهر کرد که از دیوار حصار آستان عالی حضرت غوث الاعظم قدس الله سره العزیز آورده است
چون زمان مرگ او نزدیک رسید به یاران خود وصیت نمود که خشت مذکور به سینه [illegible] در قبر او نمایند
چنانچه بعد وفات او همچنان کردند بعد مرور سالها بجهت بعد زمانه [illegible] میان عوام

سوچیله پیران پیر معروف گشت و بعد ازانکه شهرت کلی شد نواب جمشید خان رفیق والی
ٹونک بسمت جنوب دالان وسیع بنا کرد و بعد آن میر اصغر علی که تولیت اوقاف چله
به او متعلق بود قبه مسجد و صحن آستانه راست و درست نمود و نیز تا سیکه اجمیر در تصرف
مرهٹه بود به سفارش وگزارش نواب محمد امیر خان برای خرج اوقاف چله مهاراجه دولت راو
سیندهیه والی گوالیار یک ده که باکهوپیره نام دارد بذل فرمود که هنوز بحال و برقرار است
بهر یازدهم هر ماه مجلس سماع برپا میشود و بروز یازدهم ربیع الثانی در هر سال که عرس حضرت
غوث الاعظم قدس الله سره العزیز مقرر است بآئین خوب و پیرایه مرغوب جلسه اهتمام
پوشیده در وقت شب کثرت چراغ و تماشای شب ماه بسیار خوش است و سیفد
هجوم عام بر ذوق و حلاوت محفل سماع شیفته و لبریز و دلربائی میکنند و در پهلوی چله حوض
آب است که پیش از چند سال الفنسٹن صاحب به سرمایه اوقات چله درست نموده بود و آب آن
در ایام مینه بکار می برند

قلعه تاراگڈه

در کتب راجستان هند نوشته اند که کوهی که در پاے آن اجمیر جا گرفته و اره معروف به ابلی پربت است
و پربت بمعنی کوه و ابل بمعنی عمر است و ازینجهت بود که بزبان سلف اجمیر بموسوم به آدمیر بود
و آد بمعنی کوه است گویند که از رفیقان اجی راجه چوهان یکی برادر بال سنگه بود و ازین او تارا نام
داشت که بانی تاراگڈه بوده است - اما مولف تاریخ راجستان که در تحقیق حال و احوال خطه
راجپوتانه بسیار جانکاهی و سعی نموده است میگوید که صاحب تعمیر قلعه تاراگڈه اجیپال
بکوا بود که پیش از هفت صد سال در دیار راجپوتانه به اقبال و سروری داشت نقصه
لن راجه پتهورا از کتم عدم در منصه حدوث قدم آورد و از تلاطم زمان غیر آلهی تحول
سلطنت قوت و اقبال به سال محمد غوری و آنگاهی بسلامت سید خوار که

بنائے مستحکم و استوار بر سر کوہ ناگ پہاڑ کہ در سلسلہ کوہ اراولی سمت شمال از قلعہ تارا گڈھ است تعمیر دہد اما نتوانست چند انکہ سعے نمودے سود ندادے و بنائے تعمیر ہر آنقدر کہ درست می نمودند جائے بمنزل رفتے و از پا مے افتاد۔ چون بتنگ آمدند در گذشتند ناگزیر در ترقی استحکام و تزئید استقلال قلعہ تارا گڈھ کہ بجہت قلت حفاظت شکست خوردہ بود اہتمام نمودند و در اندک فرصت حصار و دیوار و برج دکمین گاہ ہمپایہ پارہ کوہ ساختند اما در زمان حال کہ دوران امن و عافیت است و نشیمن عصفور در پنجہ شاہین و شیر مست را با شبل خشگین رضیع قرار دادہ اند نظر بر آن بہ دیوار و حصار و پا و نا پائدار احتیاج نہ ماند و نوبت باینجا رسید کہ برج و حصار آن ہموار کردہ رواق و اطاق بنا کردہ و منازل و ایوان ساختند و بیشتر جاہا بجہت عدم مرمت و حفاظت منہدم و مندرس گشتند صاحب تاریخ فرشتہ و چہار گلشن آوردہ است کہ حضرت میر سید حسین از سادات صحیح النسب است و نسب پاک او بواسطہ امام زین العابدین بن امام حسین علیہ السلام بہ علی مرتضے کرم اللہ وجہہ منتہی میشود او در زمان سلطان شہاب الدین غوری خداوند قشون اسلام بود۔ چون سلطان شہاب الدین بر سر راجہ پتھورا تاخت آورد و تاج و تخت اجبد بجنت بعرض زوال رسید و نواحی اجمیر در دست قدرت و قبض و تصرف اولیائے دولت اسلام آمد میر سید حسین و محمد سید وجیہ الدین حسین بسیار از زن مرد بشرف اسلام مشرف گشتند بالآخر در آوان حکومت قطب الدین ایبک والی اجمیر بغلط شہرت دادند کہ قطب الدین ایبک ازین کہنہ رباط فنا بعالم بقا خرامید از جہت جماعہ راجپوتان کہ خار نفاق در دل و سودائے فساد در سر داشتند جمع آمدند و از سمت قبل گذشتہ کہ بحال بہ سولپور معروف است در ظلمت شب تا برج حصار قلعہ رسیدہ بیبا دری کمند و فنطرہ جو بہت درون قلعہ داخل شدند سید میر حسن کہ پیش ازین از چگونگی احوال آگہی نداشت از شور و شغب و دار و گیر آنہا آگاہ شدہ سلاح جنگ بر بدن درست کردہ جماعہ قلیل کہ در حفاظت قلعہ مامور بود آہنگ جدال و قتال نمود۔ اما جماعت قلیل داشت در اقصے الثابت ہمت و جرأت

بکار برده جمعے کثیر را در حضیض خاک و خون مینداخت و دامن استقلال از دست نداده تا آنکه
هم آغوش عروس شهادت نگردید. کارهائے نمایان کرد و انجام کار بتصدیق رضیبا
بالقضاء تسلیم و رشته تیغ رضا نهاده بمدارج شهادت عظمی فرق عزت برافراشت حضرت
خواجه بزرگ معین الحق الاولیا که سوانح حال و استقبال مکشوف ضمیر عالی داشت هنگام بامداد شب
واقعه با جماعه مریدان و معتقدان تکلیف فرمود و بتکفین و تدفین پرداخت. آورده اند
که در آغاز سر مدفن پاک از تعمیر پخته علامتے نبود. اما در سال یکهزار و بست و چهار ۱۰۲۴ نواب
اعتبار خان که منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار داشت طرح بنیاد انداخت چنانچه
بر سر دروازه جنوب کتبه اشعار ذیل فقیر مولف بچشم خود دیده است

شاهنشه زمانه جهانگیر بادشاه — کاندر زمانه او شده آسوده دل جهان
سال نهم ز عهد جلوس مبارکش — شد فتح ملک رانا از ان شاه کامران
وقتیکه اندر اجمیر آن شاه گنج بخش — بر تخت از رشته بود از فتح شادمان
بود از هزار افزون بست و چهار سال — گیتی ز عدل و داد شد چون روضه جنان
بود روضه مقدس سید حسین کرد — این پنجره بصدق و صفا اعتبار خان

در روضه مقدسه سمت مغرب دالان از سنگ سفید در سال یکهزار و بست بفرط عقیدت
و اخلاص کماجی راؤ سندهیه بتعمیر شده است قطعه منظوم که از ان ماده تاریخ پیدا میشود اینست

معدن نور منبع اسرار — هست درگاه شاه خنک سوار
ساخت دالان که هست تنگ کو پشت — باد کماجی سندهیه بر قرار

و در سال یکهزار و دو صد و بست و دو ۱۲۲۲ بالا و انگله بسمت شمال روضه عالی دالان بنا کرده بود منظم
که از و ماده تاریخ پیدا میشود بر سر محراب منقوش است

یک هزار و دو صد و افزون ازین بست و دو — سال هجرت خانه بیت الحسن آمد بنا

و بر سر دروازه شرقی حصار روضه شریف بر فراز محراب قطعه تاریخ که دیده شد اینست

شه سوار ملک دنیا شاهباز ملک دین	قاتل کفار آن سید حسین حسن جبین
منبع جود و سخا کان فتوت اتقیا	واقف سر هدی آن مهبط نور معین
سرور هر دو جهان مشکل کشای انس و جان	مفخر کون و مکان آن حاکم دنیا و دین
از پی تاریخ او کردم سوال از عقل کل	گفت جو تاریخ او از روضهٔ سلطان دین

در احاطهٔ دوم قبریست که بر سر آن چادر سبز می‌پوشند و گویند که در آن فرش حضرت امیر سید حسین مدفون است والله اعلم بالصواب و علاوه آن که مذکور بالا شد مسجدیست خوشنما و پرفضا که در ایام انتظام دولت انگلشیه که بجهت زمان غیر آگهی متعلق درگاه ناگزیر افتاده بود باهتمام مولوی محمد الدین صدر اول التعمیر شده است و حوض آب در فسحت صحن احاطهٔ دوم بنا نموده که بزمان موسم باران آب آستانهٔ عالی اندران جمع می‌شود و بکار می‌آید

بلند دروازه

افضل العمارات است در سال نهصد و هفتاد و شش باهتمام اسمعیل قلیخان که منتظم اجمیر بود در عهد جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه باختتام رسیده ارتفاع آن قریب بست گز درعه و تعمیر آن از سنگ سرخ است و فراز آن بر لوح سنگ سفید که قطعه مادهٔ تاریخ منقوش کرده‌اند اینست قطعه

بعهد بادشاه آسمان قدر	پناه ملک و ملت ظل یزدان
جلال الدین محمد اکبر آن شاه	که دارد در نگین ملک سلیمان
بدین درگه که همچو کعبه آمد	سوادش عین نور و نور عیان
ز کاخ دلکشا تاریخ اتمام	اگر خواهد کسی می‌یابد آسان

در احاطهٔ سوم که در پایهٔ بلند دروازه واقع است عمارت پخته از طاق و مسجد و مرقد تنگ تنگ در پایه شده‌اند و بیرون احاطهٔ آستانهٔ عالی دو تا دیگ بزرگ از ساخت مس که یکی از وفور عقیدت

سلطان نورالدین جہانگیر و دیگرے از ارادت و اخلاص تمام بمداری مدارالمہام گوالیار بطریق التفات گذرانیده بود بر قرار و دیگران بزرگ نهاده اند. در ماه رجب از آغاز شانزدهم تا بیستم زمان عرس معهود است. جمعے از فقرا و اغنیا بر سر کوه جمع مے آیند و در هر شب محفل سماع بر پا مے شود و بر سر صحن تالار بزرگ چادر کشیده بروشنی چراغان و کنول و فانوس بساط بزم آراسته و پیراسته مے نمایند. بالآخر بروز بیستم بعد از وقت زوال اختتام عرس میشود که عوام قل گویند و این اشارت است از ادائے رسم فاتحه که معروف و مشهور دیار و امصار است و از عهد شاهان دهلی که دیهات بطریق وقف مرفوع نموده اند اخراجات عرس وغیره از حاصلات آن بهم مے رسانند و در سمت جنوب از آستان عالی، احاطه است که به گنج شهیدان شهرت وارد مشهور است الحق بور جائیست پر فیض و مخزن نور و اینهمه یاران و لشکریان حضرت میران حسین بوده باشند که در امر حق کوشیده و به پایه شهادت رسیده و دیوار احاطه بر حسن عقیدت وزیر خان کلان که از عیان دولت سلطان نورالدین جهانگیر بوده است دلالت میکند چنانکه از کتبه منظوم مفهوم مے شود ◆

کتبه

در زمان شه رفیع مکان	که بنا شد بدور او دوران
آن شهنشه که ذات او آمد	باعث عدل و داد و امن امان
شاه گیتی پناه نورالدین	بر جهان است سایه یزدان
بانی این بنائے لطف آئین	بایکے سال او خرد گفت آن
دولت است از وزیر خان کلان	کم نشان چنین ز دولت دان

مرحوم الف معلوم همگنان باد که حضرت سید میر حسین قدس الله سره عابد و زاهد و متورع و خلیفه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا است و نیز واسطه خویشی دارد که منبت عم او بحضرت خواجه بزرگ معین الاولیا منسوب است تا حضرت میر سید حسین جفت نخوست محمد دانه

بگذشت۔ جمعی کہ بر سر کوہ تاراگڈھ در جوار آستان عالی طرح اقامت دارند۔ بہ تعیین از سادات مشہد بودہ اند۔ و خدمت آستانہ عالی بایشان متعلق است و حصہ کثیر از دیہات اوقاف در وجہ مدد معاش دارند*

نور چشمہ

در دامن کوہ تاراگڈھ جائیست شاداب و مطرا۔ ہوای آن در اقصی الغایت مفرح قلب و مفتح دماغ و مسکن ارواح است۔ گویند کہ در زمان سابق ہمین جا آبادی شہر بود کہ ہنوز از در و دیوار شکستہ اثر آن پدیدار است۔ در سال دہم از جلوس خود کہ سلطان نور الدین جہانگیر بشرف عتبہ بوسی اجمیر مشرف شد بمشاہدہ درہ مذکور کہ از بس خوشنما بود امر فرمود کہ بہ عمارت خوب و مرغوب درست نمایند چنانچہ در مدت یکسال معمورہ دلفریب و دو بحسب پا نمودند و سر چشمہ کہ از دماغ کوہسار میزید حوض بزرگ طرح دادہ بہ فوارہ و آبشار رونق تازہ و لطافت بی اندازہ ستزاد کردند۔ بدیں آن خاطر بادشاہ بسیار محظوظ گشت و بالتزام ہمنامی خود کہ نور الدین است بہ نور چشمہ موسوم گردانید ہنوز از تعمیرات بالا نقش و نگار و نشان در دیوارہا قیست۔ مادہ تاریخ کہ در سلک نظم کشیدہ بر سر تختہ سنگ نقش کردہ اند اینست*

تاریخ

بلند اقبال شاہ ہفت کشور — کہ وصف او نمی گنجد بتقریر
فروغ خاندان شاہ اکبر — شہنشاہ زمان شاہ جہانگیر
درین سرچشمہ چون آمد فیضش — روان شد آب و خاکش گشت اکسیر
شہنشہ کرد نامش چشمہ نور — شدہ آب لطافتش چاشنی گیر
دہم سال از جلوس شاہ غازی — بحکم بادشاہ نیک تدبیر
خرد تاریخ اتمامش رقم کرد — محل شاہ نور الدین جہانگیر

در قرب محل شاہی جائیست خوشگوار کہ ہنوز بہ باغ نور چشمہ موسوم است اما در زمان حال بجز دو درخت انبہ و جامن کہ خاصیت زمین دیار اجمیر مناسبت کلی بآن دارد۔ دیگر از گلبن و گلزار و ریحان و سنبلستان کہ لازمۂ باغ و بہار است اثرے پیدا نیست ٭

چلۂ بی بی حافظ جمال

متصل عمارت شاہی بر سر منفذ آب چشمہ نور در کمر کوہ واقع مقامیست مہیب و جائیست ہولناک کہ در گرد و نواح از آبادی انسان نشان ندارد و بیشہ و حدت است کہ غیر از مردان شیر بیشہ دیگرے جا گزیدن نتواند زہے علوی شان و یکتا کسے کہ درچنین زاویہ تنہائی از یگانہ و بیگانہ روے تافتہ بہ عسرت و محنت بسر بردہ آوردہ اند کہ بی بی حافظ جمال بنت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا مدتے درین جائے خاص تنہا در گوشہ طاعت و کنج ریاضت نشستہ بہ اکتساب خیر و برکت فرمود ازین جہت بنام بی بی چلہ معروف است بتاریخ نوزدہم رجب ہر سال یوم وفات حضرت صاحبزادی صاحبہ انبوہ کثیر و جم غفیر از زن و مرد بتقریب زیارت چلہ شریف جمع مے آیند ٭

امیر تاغان و امیر ترغان شہدا

متصل بہ چشمہ نور مائل بسمت مغرب بر سر کوہچہ کہ سطح ہموار دارد۔ توی احاطہ پختہ جائے مرقد است و در حوالی آن نشان قبور زیادہ دیدہ میشود کہ بہ گنج شہیدان تعبیر کنند جائیست باہیبت و عظمت و ہموارہ آثار خرارت و جلال نمودار است و روز ہر پنجشنبہ خلق کثیر بطریق زیارت مے آیند و بروز نوزدہم ماہ رجب کہ یوم عرس و زیارت چلہ صاحبزادی صاحبہ مقرر و مشہور است بجہت قرب مکان جمعے از زائران و تماشائیان بنظر حصول ثواب و تماشا بعضے آگاہ دلان باخدا بنیت و قیام شب گیجی ہنگامہ بپا دارند گویند کہ ایشان سالار لشکر اسلام بودند

در رفاقت حضرت سید حسین شهید جام شهادت نوشیدند پیش از چند سال شخصے لق پوش
از سرزمین افغانستان آمده است مجاورت مزارات میکند و بجهت آنکه حلیش و عزیز الوجود است
بسیاران از حکام شهر و ساکنان نهایت توقیر و جوار تقید با احتیاج باو میرسانند او کارها
شایان کرده است یعنی در حوالی مزارات احاطه پخته از سر نو درست کرده دالان و مسجد و حجره
و دروازه بسیار مستحکم و پایدار بنا نموده و حوض عمیق و وسیع در جوار حظیره گنبد بنا گویند که در
اثنای کندیدن حوض ظروف گلی مثل آفتابه و سبو و سبوچه از قعر زمین برآمده بودند فقیر مؤلف
نیز ظروف مذکور را بچشم خود دیده در نقش و نگار و ساخت و لطافت و خوبی و سنگینی بمرتبه
غایت مطبوع و خوشنما و موزون است که مثل آن درین زمان حال دیده نمیشود و بعضے مردمان برآنند
که این همه ظروف ها به سکه طلا و نقره مملو بوده اند که در سرمایه آن در تعمیر منازل ماسبق بهم رسانیدند
و به اسباب ظاهر همین بحال راستی اقرب است بجهت آنکه قدر اخراجات تعمیر بیش قرار داده شده و صرف و سرانجام
و انجام آن بغیر از فراهم آوردن زر کثیر کسے نمیتوانست منظر بر آن این همه کمے شده مطلب
درست فرح آمد از بضاعت غیب بوده باشد ٭

سوت بہرج

متصل درمحاذ چشمه نور زیر کوه قلعه تاراگڈه واقع است بزبان عوام بنام [illegible] کا محل
شهرت دارد و اصل حقیقت حال که بمایه ثبوت رسیده چنین است که راجه مالدیو راتهور در ایام
حکومت خود بجهت بردن آب بالای قلعه تاراگڈه میناری رفیع و چرخ بزرگ در دوران
بنا نموده بود آنکه باتمام رسید و بحال خراب افتاده است و از منزل اول اثر و علامتے باقیست

اندرکوت

از کتب تاریخ هند چنان مستنبط میشود که بیش از چهار هزار سال راجه اندر سین بنا نهاده بود

پادشاها شرمسارم شرمسار	بگذر از عصیان و عصیانم درگذار
خصم نفسم خوار می سازد مرا	گر تو ننوازی که بنوازد مرا
سایهٔ کوی تو می باید مرا	گلشن جنت چه کار آید مرا
آرزو دارم گل گلزار چشت	خوش نمی آید مرا باغ بهشت
چشم بکشا حال زار ما ببین	گریهٔ بی اختیار ما ببین
عمرها بگذشت در زاری مرا	تا بکی بینی باین خواری مرا
گر نه پردازی بسوی حال من	وای بر حال من و احوال من
کیست جز زرکان مددگاری کند	هان اگر لطف شما یاری کند
هان تغافل پیشهٔ شاهان کرم	خوش نمی آید ز شاهان کرم
لطف کن لطفی شه عالی جناب	از در لطف و کرم بشنو جواب
پیش این پیوند ما را در شمار	تا توانی لطف را پیوسته دار
حیف باشد گر روم جای دگر	سر فرود آرم به پای دگر
آرزو اگر دو وجود پیکرم	همچنان باشد بجا پیوسته سرم
مدفن ما خاک پاک کوی تست	عاقبت ما نیز خاک کوی تست
مهر جان از مهر تو معمور باد	درد هجران از دل ما دور باد
عرض حال خویشتن کردم تمام	بر رسول و آل صد درود و صد سلام

تمت

قطعهٔ تاریخ و ختم مخزن چمن تصنیف مصنف مخلص به ...

شکر لله شد ذکر پاکی آن حبیب	کاین سعادت داشتم در سرنوشت
چون بجستم سال او گفتا ز غیب	نغمه زن شد بلبل باغ بهشت

۱۳۰۹ھ

True Copy

Deputy manager Court of wards. The book called Mozi-nul Sir Containing valuable Historical information is to be printed. The Dewans estate will pay Rs 75/- The Court of wards Contingency Budget will be charged with Rs 50/- In both Cases the expenditure will be shown as printing. You will get Rs 75/- from the Durgah and Rs 50/- from the District fund. For these two amounts you will give receipt as follows: Received on account of printing Charges Rs The total amount of Rs 250 is to be paid to Munshi Imamuddin and the four receipts attached signed by him are to be recorded in the Court of wards office. When the book is printed he should be called on to supply.

For Durgah 10 Copies, For Court of Wards 2 Copies
For Dewans estate 2 Copies, For District fund 2 Copies

6-11-92

Sd/. De Caessoe
Assistant Commissioner
Ajmere.

(ترجمہ چھٹی انگریزی مسطورہ بالا)

بنام ڈپٹی منیجر کورٹ آف وارڈس

ایک کتاب موسوم بہ معین الاولیاء جو قابل قدر تاریخی حالات پر مبنی ہے چھپوائی جاتی ہے پچھتر روپے جاگیر دیوان جی سے دیئے جائین اور کنٹنجنٹ بجٹ کورٹ آف وارڈس سے پچاس روپے +

یہ خرچ بمد طبع محسوب ہوگا +

پچھتر روپے خزانہ درگاہ شریف سے لیے جائین اور پچاس روپے ڈسٹرکٹ فنڈ سے

ان ہر دو رقومات کے لیے رسید حسب مضمون ذیل تب ہونا چاہیے +

اجرت طبع کے واسطے . . . . وصول ہوا +

کل دو سو پچاس روپے منشی امام الدین صاحب کو دیئے جائین اور ہر چہار رسید پر اُنکے دستخط کرا کے دفتر کورٹ آف وارڈس مین رکھنا چاہیے +

جب کتابین چھپ جائین تو حسب ذیل جلدین مطلوب ہونگی +

درگاہ شریف کے واسطے . . . . ۱۰ جلد

کورٹ آف وارڈس کے لیے . . . . ۲ جلد

جاگیر دیوان صاحب کے لیے . . . . ۲ جلد

ڈسٹرکٹ فنڈ کے لیے . . . . ۲ جلد

۶ نومبر سنہ ۱۸۹۲ عیسوی

دستخط

کپتان اے ۔ ایف ڈبلیو ۔ سی ۔ ایم ۔ جی ۔ سی ۔ آئی ۔ ای

کلکٹر و اسسٹنٹ کمشنر ضلع اجمیر شریف

صورة ما كتب الفاضل الامجد والكامل الاوحد والعلیم الذی لا یماثله احد مولانا مشتاق احمد الچشتی الصابری سلمه الله تعالی مقرظاً علی هذا الکتاب المستطاب

بسم الله الرحمن الرحیم ۞

نحمدک یا رب علی ان جعلتنا من امة افضل الانبیاء والمرسلین صلوات الله تعالی وسلامه علیه وعلی اله وصحبه اجمعین ۞ ونشکرک اللهم علی ما انعمت علینا بالانتساب فی سلک خدام فخر الاولیاء فی العالمین امام ائمتنا وسید ساداتنا خواجه معین الملة والدین رضی الله تعالی عنه وارضاه عنا آمین ۞ وبعد فقد اطلعت علی هذا الترصیف العظیم والتصنیف الفخیم المقبول عند کافة الصلحاء المسمی بمعین الاولیاء فوجدته فی کمال البلاغة وحسن البراعة کالدر النظیم وفی نفائس المبانی وعرائس المعانی مفقود المثل وعدیم السهیم تفرح قلوب العاشقین الچشتیین بادراک مضامینها وتنشرح صدور الناظرین الرابنین بمطالعة عباراتها فلله در حضرة المصنف حیث جهد غایة ما یکون حتی جاء کالدر المکنون جزاه الله عنا وعن جمیع اهل السلسلة العالیة الچشتیة خیر الجزاء واوفی ثواباً وبلغه الی غایة ما یهواه ویتمنی ۞

وانا العبد المذنب الراجی العاصی مشتاق احمد الحنفی الچشتی الصابری

اشعار آبدار چکیدۂ کلک شاعر جادونگار ناثر شیرین گفتار مورخ کامل الفن مولانا ابو الحسن صدیقی نانوتوی ناظم تاریخ واقدی سلمہ اللہ تعالیٰ در تاریخ ختم کتاب ہذا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حبذا شان معین الدین حسن — خواجہ چشتی حبیب ذو المنن

ماہ برج معرفت مہر صفا — گوہر درج رضائے کبریا

سرفراز و پیشوائے اولیا — مقتدائے اتقیا و ازکیا

زبدۂ ارباب ایقان و وفا — عمدۂ دوران محب کبریا

مورد الطاف رب ذو الجلال — اسوۂ قران و قطب بے مثال

آفتاب ملت و دین نبی — ماہتاب شرع و آئین نبی

گوہر دریاے عرفان و وصال — جوہر کان جمال و ہم کمال

دستگیر عاجزان و مستمند — چارۂ بیچارگان و دردمند

صد ہزاران رحمت رب مجید — باد بر روح گرامی آن رشید

سانحۂ عمر شریف آن ولی — خوب بنوشت ست مرد معنوی

آن امام الدین صفی و ہم زکی — زبدۂ اولاد آن ہند الولی

در معین الاولیا نامی کتاب — زو نظیر ناید بجز راہ صواب

ختم او شد اندر ایام سعید — از عنایات خداوند مجید

ہم درآیامی کہ شد ختم کتاب — سال تاریخش حسن گفت از صواب

از سنین ہجرت خیر الانام
سیزدہ صد پانزدہ شد لا کلام

واضح رہے

کہ مولف نے حق تالیف معین الاولیا مالک مطبع

معین الہند اجمیر کے نام الگ کر دیا ہے لہذا حسب مراقانون

بستم تمنا ہے کہ کوئی صاحب بلا اجازت مالک مطبع ملک مقصد

طبع نہ فرماویں

العبد

قاضی سید امام الدین سنجری